

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به نستعين الحمد لله رب العالمين و صلواته على سيدنا محمد و اله الطيبين الطاهرين الائمه المعصومين

(۱) باب سیام «در ذکر آنچه وارد شده است از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا (ع) از اخبار مجموعه»
(۲) از حسن بن الجهم مروی است که گفت از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) شنیدم که فرمود صدیق و رفیق هر مردی عقل او است و دشمن او جهل و نادانی او است. (۳) از محمود بن ابی البلاد مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) شنیدم که فرمود کسی که شکرگزاری و لینعمت خود از خلق خدا نکند شکرگزاری از خدا نکرده است. (۴) باین اسناد از ابراهیم ابن محمود مروی است که گفت حضرت رضا (ع) فرمود مؤمن کسی است که چون نیکی کند خوشنود شود و چون بدی کند طلب آمرزش کند و مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دست او سالم باشند و از ما نیست کسی که همسایه او از صدمات او آسوده نباشد. (۵) بطرق مختلفه از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بتوسط آباء امجادش از علی بن ابی طالب از رسول خدا (ص) مروی است که آن جناب فرمود چهار طائفه باشند که در روز قیامت من شفیع ایشان باشم.

اکرام کننده ذریه من و برآورنده حاجتهای ایشان و سعی کننده امور ایشان در هنگامی که مضطر باشند و دوست دارنده ایشان بقلب و زبان خود. (۶) باین اسناد حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بتوسط آباء امجاد خود از حضرت علی بن

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۲۶۴

الحسین (۱) از اسماء بنت عمیس روایت کرده است که او گفت چون فاطمه زهرا (س) بحضرت حسن ابن علی (ع) حامله شد او از آن معصومه تولد یافت رسول خدا (ص) آمد و فرمود ای اسماء بیاور فرزندم را من حسن (ع) را بآن جناب دادم در حالتی که او را بخرقه زردی پیچیده بودم پس آن بزرگوار آن خرقه را انداخت و اذان در گوش راستش خواند و اقامه در گوش چپش خواند بعد از آن بعلی (ع) فرمود فرزندم را بچه اسمی مسمی میکنی عرض کرد یا رسول الله من در نامیدن اسم او بر جناب تو سبقت بگیرم و لیکن من دوست میداشتم که نام نامی

و اسم گرامی او حرب باشد پیغمبر فرمود من نیز در نامیدن اسم او بر خدا پیشی نگیرم پس از آن جبرئیل (ع) نازل شد و عرض کرد یا محمد خداوند علی اعلا سلامت میرساند و میفرماید علی نسبت بتو بمنزلت هارون است نسبت بموسی و لیکن بعد از تو پیغمبری نیاید اسم این فرزند دلبندت را با اسم پسر هارون برادر پیغمبر (ص) فرمود که اسم هارون چیست جبرئیل عرض کرد شبر و پیغمبر فرمود زبان من زبان عربی است جبرئیل عرض کرد نام نامی او را حسن بگذار اسماء گوید که نام آن مولود مسعود را حسن برداشت و چون روز هفتم شد پیغمبر (ص) از برای او عقیقه گرفت بدو بره که سیاهی آنها بسفیدی آمیخته بود و قابله را یک ران بره و دیناری عطا فرمود و سر مبارک او را تراشید و بوزن موهای سرش نقره تصدق داد و سر مبارکش را خلوق که قسمی از بوی خوش است مالید فرمود ای اسماء خون از کردار جاهلیت است «مترجم گوید» شاید اهل جاهلیت را رسم بر این بودی که در روز عقیقه سر مولود را بخون گوسفند عقیقه می‌آلودی اسماء گوید که چون یک سال از این واقعه گذشت حضرت حسین (ع) تولد یافت حضرت پیغمبر آمد و فرمود ای اسماء بیاور فرزندم را من آن مولود مسعود را تسلیم آن برگزیده حضرت ودود نمودم در حالتی که در خرقة سفیدی پیچیده بود پس آن جناب اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپش خواند و او را در کنار خود گذاشت شروع کرد بگریه کردن اسماء گوید که من عرض کردم پدر و مادرم بفدای تو گریه تو از چیست فرمود گریه من بر این فرزند است عرض کردم یا رسول الله این فرزند مسعود در این ساعت بوجود آمده است فرمود طائفه ستم‌کننده بعد از من او را شربت شهادت بچشانند خداوند آنها را بشفاعت من نرساند پس از آن فرمود ای اسماء این خبر شهادت را بسمع فاطمه نرسانی که تازه این طفل از او بوجود آمده یعنی هنوز از صدمه ولادت نیارمیده و این خبر وحشت اثر در وجود نازنینش بنهایت موثر اتفاق افتد پس از آن بعلی (ع) فرمود فرزند مرا بچه اسمی نام‌گذاری عرض کرد یا رسول الله در اسم او من بر تو سبقت نگیرم و لیکن دوست می‌داشتم که نام او حرب باشد پیغمبر فرمود که من نیز در اسم او بر پروردگار خود پیشی نگیرم پس جبرئیل فرود آمد و عرض کرد یا محمد خداوند علی اعلا ترا سلام میرساند و میفرماید که علی نسبت بتو بمنزلت هارون است نسبت بموسی و نام این فرزند ترا بنام فرزند هارون برادر پیغمبر فرمود که اسم فرزند هارون چیست عرض کرد شبیر فرمود زبان من عربی است جبرئیل عرض کرد که نام نامی او را حسین بردار پس نام آن مولود را حسین گذاشت و چون روز هفتم

شد حضرت ختمی مآب بدو بره املح عقیقه او را گرفت و قابله را یکران گوسفند با یک دینار عطا فرمود و سر او را تراشید و بوزن موهای سر مبارکش نقره تصدق داد و سر او را خلوق مالیده و فرمود خون مالیدن کردار جاهلیت است. (۱) باین اسناد گوید رسول خدا فرمود که دختر من در روز قیامت وارد صحرای محشر شود در حالی که چند جامه که بخون رنگین است با او باشد و بیاویزد بقائمه از قوائم عرش الهی و عرض کند ای عادلترین حکم‌کنندگان حکم فرما میان من و قاتل فرزند سعادت‌مندم و رسول خدا فرمود قسم پروردگار کعبه که حکم کند از برای دخترم فاطمه و خداوند بسبب غضب فاطمه (ع) غضب میکند و بجهت رضایت و خوشنودی او خوشنود و راضی باشد. (۲) باین اسناد گوید که رسول خدا فرمود چون مرا در آسمان گردش میدادند جبرئیل دست مرا گرفت و مرا بر در نوکی از در نوکهای بهشتی نشانید پس از آن یک دانه به بدست من داد و من آن دانه به را بر دست خود میگردانیدم بناگاه آن به شکافت و حوریه از میان آن بیرون آمد که من نیکوتر از آن حوری ندیده بودم و گفت السلام علیک یا محمد من گفتم تو کیستی گفت منم راضیه مرضیه که پروردگار مرا از سه چیز آفریده پائین مرا از مشک و وسط مرا از کافور و بالای مرا از عبیر آفریده و مرا از آب حیوان سرشته و چون حضرت جبار مرا بندها کونی مخاطب فرمود من بوجود آمدم و مرا از برای برادر و پسر عم تو علی بن ابی طالب (ع) آفریده است. (۳) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود فرزند ریحانه است و دو ریحانه من حسن و حسین‌اند «مترجم گوید» که ریحان گیاهی خوشبو است و فرزند را ریحانه گویند بجهت اینکه فرزند را میبویند و می‌بوسند مانند ریحان. (۴) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود یا علی توئی قسمت‌کننده آتش یعنی از جهت تقرب تو نزد پروردگار هر کسی که بر راه ضلالت و گمراهی است او را نصیب جهنم دهی و توئی که میکوبی باب بهشت را و بدون حساب داخل بهشت میشوی. (۵) باین اسناد گوید رسول خدا فرمود مثل اهل بیت من در میان شما مانند کشتی نوح است هر کسی بر آن سوار شد نجات یافت و هر کس از آن تخلف کرد در آتش واقع شد. (۶) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود شدید و سخت باشد غضب خدا و غضب رسول خدا در حق کسی که خون مرا بریزد و مرا اذیت کند در اذیت کردن عترت من یعنی هر کس خون عترت مرا بریزد خون مرا ریخته است و هر کس عترت مرا اذیت کند مرا اذیت کند و هر کس مرا اذیت کند غضب خدا و غضب من او را

فرو گیرد. (۷) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود فرشته بمن نازل شد و گفت یا محمد خداوند ترا سلام میرساند و میفرماید که من فاطمه را بعلی تزویج کردم تو نیز فاطمه را بعلی

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۲۶۶

تزویج کن (۱) و درخت طوبی را امر کردم که بار آن در و یاقوت و مرجان شود و باین سبب اهل آسمان مسرور و شادمان شدند و بزودی از فاطمه دو فرزند متولد شود که دو سید جوانان اهل بهشت باشند و بسبب آنها اهل بهشت زینت یابند پس یا محمد مژده باد ترا همانا تو باشی بهترین اولیان و آخرین. (۲) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود شش چیز است که از مروت است سه چیز آنها در حضر و سه چیز آنها در سفر اما آن سه چیز که در حضر است تلاوت کردن کلام خدا و تعمیر کردن مساجد خدا و معاشرت کردن با برادران دینی در راه خدا و اما آن سه چیز که در سفر است بخشیدن توشه است و نیکی خلق است و مزاح کردن در غیر نافرمانی و معصیت خدا است. (۳) باین اسناد گوید رسول خدا فرمود ستارگان امان اهل آسمان زمین باشند و اهل بیت من امان امت من باشند. (۴) باین اسناد از جعفر بن محمد مروی است که سجع خاتم شریف امام محمد باقر (ع) این بود

ظنی بالله حسن و بالنبی المؤمن و بالوصی ذی المنن و بالحسین و الحسن.

(۵) باین اسناد از علی بن ابی طالب (ع) مروی است که مقصود بخورندگان سخت در قول حقتعالی أَكْأَلُونَ لِلْسُّخْتِ مروی است که حاجت برادر دینی برآورد و رشوه و هدیه او را قبول کند. (۶) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود ایمان اقرار کردن بزبان و معرفت بقلب و عمل کردن بارکان است. (۷) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود حقتعالی میفرماید یا ابن آدم آیا انصاف نمیکنی من بتو دوستی میکنم بآفریدن نعمتها از برای تو و تو با من دشمنی میکنی بمعصیت و نافرمانی من غیر من بتو نازل شود و شر تو از برای من صاعد شود و پیوسته فرشته صاحب منزلتی در هر شب و روزی عمل قبیحی از تو نزد من آورد.

یا ابن آدم اگر وصف خود را از غیر خود بشنوی و ندانی آن وصف شده کیست هر آینه بدشمنی او می شتابی یعنی اگر این افعال رذیله و اعماق شنیعه که از تو صادر می شود کسی دیگر از برای تو تعریف کند که شخصی این گونه اعمال از او ظاهر می شود و تو ندانی آن شخص که مرتکب این گونه اعمال می شود کیست البته بدی اعمال او ترا

بغضب آورد و با او دشمنی کنی (۸) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود در روز هفتم از تولد اولاد خود را ختنه کنید چه ولد چون ختنه شود پاکیزه تر شود و گوشت او زودتر بروید. (۹) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود افضل اعمال ایمانی است که شک و شبهه

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۲۶۷

در آن نباشد (۱) و جهادی است که خیانتی در آن نباشد و حجابی است که خالص باشد و بگناه مشوب نباشد و اول کسی که داخل بهشت شود شهید است و بنده مملوکی است که عبادت پروردگار خود را نیکو کرده باشد و مولای خود را نصیحت کرده باشد و مردی است که خود را از معاصی باز دارد و بر خود مشقت اختیار کند از برای مرتکب نشدن معاصی و بندگی کند حضرت پروردگار را و اول کسی که داخل جهنم شود پادشاه مسلطی است که بعدالت رفتار نکند و صاحب ثروت و مکنتی است که حق مال خود را رد نکند و فقیری که فاجر و بدکار باشد و یا فاجر و متکبر باشد. (۲) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود پیوسته شیطان ترسان است از هر مؤمن مادامی که نمازهای پنجگانه خود را محافظت میکند و چون ضایع کند نمازهای خود را شیطان جرات پیدا کند و او را در نافرمانیهای سخت و بزرگ اندازد. (۳) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود کسی که یک فریضه ادا کند مرتبه او نزد خداوند اینست که چون دعا کند مستجاب شود. (۴) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود علم خزینه‌ها باشد و کلید این خزائن سؤال است پس سؤال کنید خداوند بر شما ترحم میکند چه در سؤال کردن چهار طائفه بپاداش نیکو رسند سئوال کننده و تعلیم دهنده و شنونده و دوستدار اینها. (۵) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود خداوند دشمن میدارد مردی را که او را داخل خانه‌اش شوند و اظهار کنند باو از برای جهاد کردن و مقاتله و جهاد نکند. (۶) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود امت پیوسته در رفاهیت احوال و نیکی حال باشند اگر نسبت بیکدیگر دوستی کنند و از برای یک دیگر هدیه فرستند و امانت را ادا کنند و خیانت نکنند و مهمان را گرمی دارند و نماز را بر پای دارند و زکاء بدهند و اگر چنین نکنند مبتلا بقحطی و شدت شوند. (۷) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود از ما نیست کسی که غش و تقلب در کار مسلمانی برد یا اینکه ضرری باو رساند یا آنکه خدعه و فریب و مکرری از برای او کند. (۸) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود حقتعالی فرمود ای فرزند آدم گناه مردم ترا مغرور نکند که مرتکب گناه شوی و نعمت مردم ترا غافل نکند

از نعمتهای خدا بر تو و مردم را از رحمت خود مایوس نکن و حال اینکه خودت امیدوار باشی. (۹) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود سه چیز است که بآن سه چیز بر امت خود میترسم گمراهی بعد از معرفت و اختلاف مردم در آراء که سبب گمراهی ایشان شود و شهوت شکم و فرج. (۱۰) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود هر گاه نام فرزند خود را محمد برداشتید

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۲۶۸

او را اکرام و احترام کنید و در مجالس مکان او را وسیع کنید و روی خود را بر او ترش نکنید. (۱) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود نیستند قومی که از برای ایشان مشورتی باشد و کسی که اسم او محمد یا احمد باشد داخل کنند او را در مشورت و آن مشورت از برای ایشان نیکو نشود. (۲) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود نیست طعامی که در مکانی گذاشته شود و احمد یا محمد نامی بر آن حاضر شود مگر آنکه آن منزل روزی دو مرتبه پاکیزه و تطهیر شود «مترجم گوید» شاید تکرار در تطهیر و تقدس کنایه از تکرار حاضر ساختن باشد. (۳) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود ما اهل بیتی باشیم که صدقه بر ما حلال نباشد و ماموریم با کمال طهارت «مترجم گوید» که اکمال آن بر دو وجه متصور است یکی اتمام نمودن واجباتی که حقتعالی قرار داده و دیگری اکمال نمودن سنی که رسول آورده است و ماموریم که نجهانیم خر را بر اسب نجیب. (۴) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود مثل مؤمن در نزد خدا مانند فرشته مقرب است همانا مؤمن در نزد خدا عظیمتر است از فرشته مقرب و در نزد خدا چیزی دوستتر از مرد و زن توبه‌کننده نیست. (۵) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود کسی که با مردم معامله کند و بآنها ستم نکند و با ایشان گفتگو و دروغ بآنها نگوید و با ایشان وعده کند و خلف آن نکند مروت او کامل است و عدالت او ظاهر است و واجب است برادر دینی گرفتن او حرام است غیبت او. (۶) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود یا علی من از پروردگار در حق تو پنج سؤال کردم و مجموع را بمن عطا فرمود اول آنکه سؤال کردم که من اول کسی باشم که چون زمین بشکافد و سر از قبر برآرم و خاکهای سرم را بریزم تو با من باشی حقتعالی این سؤال را اجابت فرمود دوم آنکه سؤال کردم هنگامی که مرا در نزد کفه میزان حساب نگاهدارد تو در نزد من باشی حقتعالی این سؤال را اجابت فرمود.

سوم آنکه از پروردگار سؤال کردم که ترا حامل لواء من قرار دهد و همانست لواء اکبر که بر آن نوشته شده است

اجابت فرمود این سؤال را.

چهارم اینکه از پروردگار سؤال کردم که تو ساقی امت من باشی و حوض من بدست تو باشد اجابت فرمود این سؤال را.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۲۶۹

پنجم اینکه سؤال کردم از پروردگار که قرار دهد ترا کشنده امت من ببهشت اجابت فرمود این سؤال را پس حمد خدائی را سزد که منت نهاد بر من باین کرامات. (۱) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود فرشته نزد من آمد و گفت یا محمد پروردگار بر تو سلام میرساند و میفرماید یا محمد اگر بخواهی بطحاء مکه را طلا قرار دهم از برای تو.

راوی گوید که آن جناب سر مبارک را بلند کرد بآسمان و عرض کرد پروردگارا من روزی سیرم حمد ترا میکنم و روزی گرسنه‌ام از تو سؤال میکنم (۲) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود یا علی چون روز قیامت شود تو و فرزندان تو بر اسبهای ابلق که بدر و یاقوت آراسته باشند سوار باشید خداوند امر فرماید شما را ببهشت در آورند و در آن حال مردم نظر کنند. (۳) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود روز قیامت دختر من فاطمه (ع) بصحرای قیامت وارد شود و حله کرامت در برش باشد که آن حله از آب حیوان و زندگانی سرشته شده باشد و خلائق باو نظر کنند و از او تعجب کنند پس از آن بپوشانند بر او از حله‌های بهشت هزار حله که بهر حله بخط سبز نوشته باشد

أدخلوا بنت محمد الجنة علی احسن الکرامه

و احسن منظر پس او را ببهشت ببرند مانند بردن عروس و هفتاد هزار کنیز همراه او باشند. (۴) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود چون روز قیامت شود صدائی از وسط عرش بلند شود که یا محمد خوب پدری بوده پدر تو ابراهیم خلیل و خوب برادری بود برادر تو علی بن ابی طالب (ع). (۵) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود گویا مرا بمرگ خواندند و اجابت کنم و من واگذارم در میان شما دو چیز بزرگ را که یکی از آنها بزرگتر است از دیگری کتاب خداست که چون ریسمان کشیده است از آسمان تا زمین و عترت من که اهل بیت من باشند پس

نظر کنید چگونه جانشین من میشوید در حق آنها. (۶) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود بر شما باد حسن خلق که حسن خلق لا محاله در بهشت است و حذر کنید از بدی خلق که لا محاله در جهنم خواهد بود. (۷) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود که هر کسی که در هنگام دخول در بازار بگوید

سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت
بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر

خداوند بعدد آنچه تا روز قیامت بیافریند ثواب باو عطا کند. (۸) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود که عمودی است از یاقوت سرخ سر او در زیر عرش خدا است و سر دیگر او در طبقه هفتم زمین بر روی گرده ماهی است چون بنده

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۲۷۰

بگوید (۱)

لا اله الا الله

عرش خدا متزلزل شود و عمود بلرزه آید و ماهی بلرزه آید حقتعالی بفرماید ای عرش من آرام بگیر عرض کند چگونه آرام گیرم و حال اینکه گوینده این کلمه را نیامرزدی حقتعالی بفرماید ای ساکنان آسمانهای من شاهد باشید که من گوینده این کلمه را آمرزیدم. (۲) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود که حقتعالی دو هزار سال پیش از آفریدن آدم (ص) مقدرات را تقدیر نمود و مدبرات را تدبیر فرمود. (۳) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود که چون روز قیامت شود بنده را بخوانند و اول چیزی که از او سؤال کنند نماز است اگر آن را تمام بجای آورده عفوش کنند و الا او را در آتش افکنند. (۴) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود ضایع نگذارید نماز را هر کس نماز خود را ضایع گذارد با قارون و هامان محشور شود و حق است بر خدا که او را با منافقان داخل آتش کند پس وای بر کسی که محافظت نکند بر نماز خود و اداء سنت پیغمبر خود نکند. (۵) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود که موسی (ع) از پروردگار خود سؤال کرد و عرض کرد بپروردگار مرا از امت محمد (ص) قرار بده حقتعالی باو وحی فرستاد که ای موسی تو این فیض را درک نمیکنی. (۶) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود چون مرا با آسمان گردش میدادند در آسمان سیم مردی را دیدم که نشسته بود و یک پای او در

مشرق بود و پای دیگرش در مغرب و لوحی در دست او بود بآن نظر میکرد و سرش را حرکت میداد من بجبرئیل گفتم این کیست گفت ملک الموت است. (۷) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود که حقتعالی براق را از برای من مسخر گردانید و آن رونده از رونده‌های بهشتی بود نه کوتاه بود و نه دراز و اگر خدا او را اذن میداد دنیا و آخرت را یک گام میکرد و براق نیکوترین رونده‌ها بود در رنگ (۸) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود که چون روز قیامت شود خداوند بملک الموت میفرماید ای ملک الموت بعزت و جلال و ارتفاع خودم قسم در مرتبه بلند خودم که هر آینه ترا طعم مرگ می‌چشانم چنان که تو ببندگان من مرگ را چشانیدی. (۹) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود که چون آیه شریفه *إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ* نازل شد عرض کردم پروردگارا آیا خلائق همه بمیرند و انبیاء باقی مانند این آیه شریفه نازل شد *كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ* «مترجم گوید» شاید مقصود از انبیاء فرشتگانی باشند که از برای پیغمبر وحی می‌آوردند چنان که در بعضی از کتب در مکان انبیاء ملائکه روایت شده است و محتمل است که مقصود مردن ارواح

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۲۷۱

باشد بعد از قطع تعلق آنها از ابدان چه خطبه امیر المؤمنین (ع) در نهج البلاغه بر آن دلالت دارد. (۱) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود اختیار کنید و ترجیح دهید بهشت را بر جهنم و اعمال خود را باطل نکنید پس برو در جهنم افکنده شوید و ابد الدهر در آن مخلد باشید. (۲) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود حقتعالی مرا بدوستی چهار نفر مأمور فرمود علی (ع) و سلمان و مقداد بن اسود و ابی ذر. (۳) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود بال مرغی در هوا حرکت نکند مگر آنکه ما بآن دانا باشیم. (۴) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود چون روز قیامت شود منادی ندا کند ای گروه خلائق بپوشانید چشمهای خود را تا اینکه فاطمه دختر محمد (ص) بگذرد. (۵) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشتند و پدر آنها بهتر است از آنها. (۶) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود چون روز قیامت شود خدا تجلی کند بر بنده مؤمن خود و او را بر هر یک از گناهان مطلع سازد پس از آن او را بیامرزد و هیچ فرشته مقربی و پیغمبر مرسلی بر گناه او مطلع نشود و هر چه را که ناخوش دارد کسی بر آن مطلع شود ستر کند پس از آن بعمل قبیح او بفرماید عمل نیکو شوید (۷) «مصنف گوید» که مقصود از تجلی کردن خدا بر بنده آنست که علامتی از

علامات خود را بر او ظاهر کند که بدان سبب بداند که خطاب‌کننده او خداست. (۸) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود هر کسی که طلب کند ذلت مؤمنی را و او را دلیل شمار دو بچشم حقارت باو نظر کند بجهت فقر و تهی دستی او حقتعالی در روز قیامت او را آشکارا گرداند و رسوایش کند. (۹) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود که حقتعالی از هر کسی حساب کشد مگر کسی که باو شرک آورده چه او را فرماید بی حسابش داخل جهنم کنند. (۱۰) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود نبوده است و نخواهد بود تا روز قیامت مؤمن مگر آنکه از برای او همسایه بود که او را اذیت میکرد. (۱۱) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود که حقتعالی هر گناهی را بیامرزد مگر گناه کسیرا که دین بدعت کند یا اینکه اجرت اجیری را غصب کند و ندهد یا مردی که آزادی را بفروشد و طوق بندگی در گردنش نهد. (۱۲) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود مقصود از قول حقتعالی *يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ* اینست که از هر قومی خوانده شود امام زمان آنها و کتاب خدا و سنت پیغمبر ایشان یعنی روز قیامت هر قومی را از امام و کتاب و سنت پیغمبر زمان خودش

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۲۷۲

سؤال کنند. (۱) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود که مؤمن در آسمان معروف است و او را فرشتگان می‌شناسند مثل اینکه مراد اهل و ولدش را می‌شناسد و مؤمن در نزد خدا گرامی‌تر است از فرشته مقرب. (۲) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود کسی که در حق مرد مؤمنی یا زن مؤمنه بگوید آنچه نکرده است یا اینکه بگوید آنچه را که در او نیست حقتعالی او را بر تلی از آتش نگاهدارد تا اینکه بیرون رود از آنچه در حق او گفته است. (۳) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود جبرئیل از جانب خدای جلیل نزد من آمد و گفت پروردگار من ترا سلام میرساند و میفرماید ای محمد بشارت بده ببهشت مؤمنانی را که مرتکب اعمال صالحه میشوند و بتو و اهل بیت ایمان آوردند و می‌آورند که مر ایشان را نزد من پاداش نیکو باشد و بزودی آنها را داخل بهشت میکنم. (۴) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود حرام است بهشت بر کسی که بر اهل بیت من ستم کند و بر کسی که با ایشان مقاتله کند و بر کسی که دشمنان ایشان را یاری کند و ایشان را ناسزا گویند اینها باشند کسانی که در آخرت آنها را بهره و نصیبی نیست و حقتعالی با ایشان در روز قیامت سخن نگوید و بسوی ایشان نظر نفرماید و ایشان را پاک و پاکیزه نکند از گناهان و عذاب دردناک آنها را باشد. (۵) باین اسناد گوید

رسول خدا (ص) فرمود طفل خود را شیر ندهید از زن احمق و زنی که چشمش ضعیف الرؤیه باشد و در غالب آب بریزد زیرا که شیر تاثیر میکند و سرایت میکند در طفل. (۶) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود که در هنگام غذا خوردن آنچه از ریزه‌های غذا بریزد مهرهای حور العین است یعنی اگر شخصی آنها را بخورد در عوض خداوند عالم حور العین باو عطا فرماید. (۷) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود کسی که نیکو کند مسأله خود را او را حسنه مسأله خود باشد. (۸) باین اسناد گوید رسول خدا فرمود چون ترید کاسه را بخورید از اطراف و جوانب آن بخورید که برکت در روی کاسه است یعنی از زیر آن بیرون نیاورید. (۹) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود خوب نان خورشی است سرکه و هر اهل خانه که سرکه نزد ایشان باشد محتاج نشوند. (۱۰) باین اسناد گوید رسول خدا عرض کرد پروردگارا مبارک گردان از برای امت هر عملی را که روز پنج شنبه و روز شنبه بآن عمل سبقت میگیرند «مترجم گوید» که این حدیث شریف دلالت دارد بر فضیلت روز پنجشنبه و روز شنبه.

(۱۱) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود استعمال کنید روغن بنفشه را چه آن در

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۲۷۳

تابستان سرد و در زمستان گرم است. (۱) باین اسناد گوید توحید نصف دین است یعنی اثبات کردن و معتقد بودن بیگانگی حقتعالی و فرمود فرود آورید رزقهای خود را بصدقه دادن. (۲) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود باید از تو صادر شود عملی که نزد عقل و شرع نیکو باشد خواه نسبت بکسی که اهل آن عمل باشد یعنی استحقاق این عمل و احسان داشته باشد یا غیر اهل این عمل باشد و مستحق این احسان نباشد پس اگر بدرک فیض احسان بمستحق احسان نرسی لا اقل تو از اهل احسان خواهی بود. (۳) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود رأس عقل بعد از ایمان دوستی کردن بمردم و نیکوئی کردن بهر نیکو کار و بد کار است. (۴) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود سید طعام دنیا و آخرت گوشت است و سید آشامیدنیهای دنیا و آخرت آبست و منم سید فرزندان آدم و مرا فخری نیست چه این سبب مفاخرت نشود. (۵) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود بخورید انار را زیرا که دانه از آن در معده نیاید مگر آنکه قلب را نورانی کند و شیطان را تا چهل روز در آن راهی نباشد. (۶) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود بر شما باد بمویز خوردن زیرا که معده را پاک میکند و مایع آن را بر طرف میکند و بلغم را میبرد. (۷) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود انگور را دانه دانه بخورید چه

خوردن آن باین نوع گواراتر خواهد بود. (۸) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود که کسی شربتی از عسل از برای شما آورد رد نکنید. (۹) باین اسناد از علی بن ابی طالب (ع) مروی است که فرمود بر شما باد کدو که آن قوت دماغ را زیاد میکند. (۱۰) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود اگر شفا در چیزی باشد بیشتر در حجامت‌کننده و در خوراکی از عسل خواهد بود. (۱۱) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود چون خواهید طبخی کنید کدو طبخ کنید زیرا کدوی پخته مسرور کند قلب غمگین را. (۱۲) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود افضل اعمال امت من انتظار کشیدن آنها است گشایش خدا را در امورات. (۱۳) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود که ضعف و نقاهتی در وجود من پدیدار

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۲۷۴

شد که در نماز گزاردن و جماع کردن قوی نبودم و دیگی از آسمان از برای من فرود آمد چون از آن دیگ خوردم قوت چهل مرد در سحر و قوت جماع بر قوت من افزود و آن هریس بود «مترجم گوید» هریس گندمی است که آن را میکوبند و با گوشت می‌پزند و ادویه در آن مخلوط میکنند و پخته آن را هریسه گویند.

(۱) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود چیزی در نزد خدا مبعوض‌تر از شکم پر نیست. (۲) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود یا علی از جمله اکرام نمودن حق تعالی بر مؤمن آنست که از برای وی وقت مرگ معین نداشته است تا اینکه قصد نافرمانی خدا کند چون قصد نافرمانی نمود او را مرگ در رسد. راوی گوید که جعفر بن محمد (ص) فرمود از معاصی اجتناب کنید تا عمر شما زیاد باشد. (۳) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود چون مردی قدرت نداشته باشد بر اینکه ایستاده نماز کند باید نشسته نماز کند و چون استطاعت نداشته باشد نشسته نماز کند باید بر پشت بخوابد و دو پای خود را رو بقبله دراز کند و بایما و اشاره نماز کند. (۴) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود کسی که روزه بدارد روز جمعه را و صبر کند بر آن و قصد او قربت باشد عطا کند باو ثواب ده روز روزه سفید نورانی که هیچ شباهت بروزه دنیا نداشته باشد. (۵) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود کسی که از برای من یک چیز ضامن شود من از برای او چهار چیز ضامن شوم اگر صلح کند خدا او را دوست دارد و در رزق او وسعت دهد و عمر او را زیاد کند و او را داخل بهشت کند که او را بهشت وعده داده است. (۶) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) سه مرتبه فرمود پروردگارا جانشینان مرا رحم کن کسی

باو عرض کرد یا رسول الله جانشینان تو کیستند فرمود کسانی باشند که بعد از من پیایند و روایت کنند احادیث و سنتهای مرا پس آنها تعلیم کنند بمردم بعد از من. (۷) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود دعا سلاح مؤمن و ستون دین و نور آسمانها و زمین است. (۸) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود خلق و خوی بد فاسد میکند عمل را چنان که سرکه طعم عسل را فاسد میکند. (۹) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود که بنده بسبب نیکی خلقش بدرجه کسی رسد که روز روزه باشد و شب بیدار باشد و با خدا مناجات کند. (۱۰) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود چیزی در میزان عمل سنگین تر از حسن

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۲۷۵

خلق نیست. (۱) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود هر کسی از امت من چهل حدیث از برای امت حفظ کند که بحال آن منفعت بخشد و از آن احادیث منفعت برند حقتعالی در روز قیامت او را مبعوث کند در حالتی که عالم و فقیه باشد. (۲) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) در روز پنجشنبه سفر میکرد و میفرمود در این روز اعمال بسوی خدا بالا رود و در این روز ولایت بسته و محکم شود. «مترجم گوید» شاید مقصود این باشد که در این روز که اعمال مردم را بر اهل بیت عرض کنند و بنمایند هر کس ولایت و دوستی آنها را داشته باشد در آن روز ظاهر خواهد شد و در نامه عمل او ثبت خواهد شد چه در اخبار وارد شده است که در روز پنجشنبه عرض اعمال کنند بر ائمه اطهار (ع). (۳) باین اسناد گوید که علی بن ابی طالب (ع) فرمود که رسول خدا (ص) نماز سفر را با ما خواند و در رکعت اول سوره قل یا ایها الکافرون تلاوت نمود و در رکعت دوم سوره قل هو الله احد را تلاوت فرمود پس از آن فرمود که ثلث قرآن و ربع آن را برای شما خواندم (۴) باین اسناد گوید که رسول خدا (ص) فرمود هر کس چهار مرتبه سوره اذا زلزلت را بخواند مثل آنست که تمام قرآن را خوانده باشد. (۵) باین اسناد گوید علی بن ابی طالب (ع) فرمود اعتکاف صورت نپذیرد مگر بروزه. (۶) باین اسناد گوید علی بن ابی طالب (ع) فرمود کاملترین شما در ایمان نیکوترین شما است در خلق. (۷) باین اسناد گوید که علی بن ابی طالب (ع) فرمود از گنجهای نیکو پنهانداستن عمل و صبر کردن بر مصائب و نهان داشتن مصائب است. (۸) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود حسن خلق بهتر ندیمی است از برای شخص. (۹) باین اسناد گوید علی بن ابی طالب (ع) فرمود از رسول خدا (ص) سؤال کردند که چه چیز زیادتیر باعث دخول بهشت شود فرمود پرهیزکاری

خدا و نیکوئی خلق. (۱۰) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود کسانی از شما که نزدیکتر باشند از من در نشستن در روز قیامت نیکوترین شما است در خلق و نیکوکننده‌ترین شما است با اهل خود. (۱۱) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود نیکوترین مردم در ایمان نیکوترین ایشان است در خلق و مهربانترین ایشان است با اهل خود و من مهربانترین شما هستم با اهل خود. (۱۲) باین اسناد گوید علی بن ابی طالب (ع) در قول حقتعالی لَتُسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ فرمود مقصود از نعیم خرمای تازه و آب سرد است.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۲۷۶

(۱) باین اسناد گوید علی بن ابی طالب (ع) فرمود سه چیز است که حافظه را زیاد کند و بلغم را دفع کند تلاوت قرآن و غسل و کندر است. (۲) باین اسناد گوید علی بن ابی طالب (ع) فرمود کسی که طالب بقا باشد و حال اینکه در دنیا بقائی نیست باید صبح زود غذا تناول کند و نعلین نیکو بپوشد و قرض خود را کم کند و با زنان کمتر مجامعت کند «مترجم گوید» که مقصود از بقا طول عمر است.

(۳) باین اسناد گوید که علی بن ابی طالب (ع) فرمود ابو جحیفه خدمت پیغمبر (ص) آمد در حالی که آروق میزد حضرت باو فرمود آروق مزین هر کسی که از شما در دنیا زیادتر سیر است در روز قیامت زیادتر گرسنه است فرمود که ابو جحیفه شکم او از اطعام پر نشد تا اینکه وفات کرد. (۴) باین اسناد گوید حسین بن علی (ع) فرمود که پیغمبر (ص) چون طعامی تناول میکرد میفرمود

اللهم بارک لنا فیه و ارزقنا خیرا منه

و چون که شیر میخورد یا اینکه می‌آشامید میگفت

اللهم بارک لنا فیه و ارزقنا منه.

(۵) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود چون روزه دار باشید از سه چیز اجتناب کنید حمام و حمامت و زن جمیله. (۶) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود از برای زن ده عورت است و چون شوهر کند یک عورت او مستور شود و چون وفات کند تمام عورتهای او مستور شود. (۷) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود زنی را گفتند زنا کرده است پیغمبر (ص) از او سؤال کرد گفت که من باکره‌ام پیغمبر مرا امر فرمود زنان را امر کنم بآن زن نظر کنند و تشخیص این واقعه کنند چون زنان او را رسیدگی کردند باکره‌اش یافتند پیغمبر فرمود من حد

زنم کسی را که مهر خدائی بر او است و شهادت زنان در مثل این مقام مجزی است. (۸) باین اسناد گوید از علی (ع) روایت شده است آن جناب فرمود که چون از زنی سؤال کنی که کیست که با تو عمل بد کرده و بگوید فلان مرد باید دو حد بر او جاری کرد یک حد از برای اینکه دروغ بر آن مرد بسته حد دیگر از برای اینکه اقرار کرده است باینکه این عمل شنیع از او صدور یافته است. (۹) باین اسناد از علی (ع) روایت شده است که آن جناب فرموده در قرآن

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

نیست مگر اینکه این آیه شریفه در توریه چنین است

يا ايها الناس

و در خبر دیگر است

يا ايها المساكين

(۱۰) باین اسناد از علی بن ابی طالب (ع) روایت شده است که آن جناب فرمود که چون بنده مرگ خود را گمان کند و شتافتن مرگ را بسوی خود ملاحظه کند باید آرزو را دشمن دارد و طلب دنیا را ترک کند.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۲۷۷

(۱) باین اسناد از علی بن ابی طالب (ع) روایت شده است که آن جناب فرمود که حسن و حسین (ع) نزد پیغمبر بازی میکردند تا اینکه بیشتر از شب در گذشت پیغمبر (ص) بآنها فرمود که مراجعت کنید نزد مادر خود پس چون مراجعت کردند در آن حال برقی جستن کرد و پیوسته بر آنها روشنائی میداد تا اینکه بر فاطمه (ع) داخل شدند و پیغمبر آن برق را مشاهده میکرد و فرمود حمد مخصوص خدائی است که ما اهل بیت را اکرام فرموده است. (۲) باین اسناد از علی بن ابی طالب (ع) روایت شده است که آن جناب فرمود من از پیغمبر (ص) دو کتاب بارث بردم یکی کتاب خدا و دیگر کتابی که در جلد شمشیر من است عرض کردند یا امیر المؤمنین آن کتابی که در جلد شمشیر تست چیست فرمود کسی که غیر قاتل خود را بکشد و غیر زنده خود را بزند لعنت خدا بر او باد. (۳) باین اسناد از علی بن ابی طالب (ع) مروی است که فرمود که در هنگام خندق ما در گودی خندق

بودیم که ناگاه فاطمه (ع) آمد و پاره نانی با او بود به پیغمبر (ص) داد پیغمبر فرمود نان شکسته از چه جهت است عرض کرد قرص نانی را که از برای حسن و حسین (ع) پخته‌ام و این تیکه را از آن قرص نان پاره کرده‌ام و از برای تو آورده‌ام پیغمبر (ص) فرمود سه روز است که اول طعامی که بدهان پدرت رسیده است این نان است. (۴) باین اسناد از علی بن ابی طالب (ع) مروی است که فرمود طعامی نزد پیغمبر (ص) حاضر ساختند آن جناب انگشت مبارک خود را داخل آن طعام نمود چون گرم بود فرمود آن را واگذارید تا سرد شود زیرا که برکت طعام سرد زیادتر است و حقتعالی ما را بطعام گرم اطعام نفرموده است بلکه گرم نمودن از فعل ما است. (۵) باین اسناد از علی بن ابی طالب (ع) مروی است که فرمود هر کسی از شما را که حاجتی باشد باید که در صبح روز پنجشنبه در طلب آن کوشش کند و چون از منزل خود بیرون آید آخر سوره آل عمران و آیه الكرسی و سوره اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ و سوره ام الكتاب یعنی سوره فاتحه بخواند زیرا که بجهت اینها حاجتهای دنیا و آخرت قضا شود. (۶) باین اسناد از علی بن ابی طالب (ع) مروی است که فرمود بوی خوش حرزی است و زیاد سوار شدن آن حرز است و بسبزی نظر کردن آن حرز است. (۷) باین اسناد از علی بن ابی طالب علیه السلام مروی است فرمود بخورید سرکه شراب را هر قدر فاسد باشد و لیکن نخورید آنچه را شما فاسد کنید آن را «مترجم گوید» شاید مراد از سرکه شراب آن سرکه باشد که شراب بوده است و مبدل بسرکه شده و مراد از فساد زیادتی ترشی آنست و مراد از نهی از خوردن آن سرکه شراب را که خود آن را فاسد کرده‌اید آن سرکه‌ای است که آن را شراب ساخته‌اید و الله العالم. (۸) باین اسناد از علی بن ابی طالب (ع) مروی است که فرمود رسول خدا (ص) بدو دست

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۲۷۸

مبارکش گل سرخی بمن داده و مرا باین سبب اکرام فرمود چون آن گل سرخ را از برای استشمام بنزدیک بینی خود بردم این گل سرخ بعد از برگ درخت مورد از سید گل‌های بهشت است. (۱) باین اسناد از علی بن ابی طالب (ع) مروی است که فرمود بر شما باد بخوردن گذشت زیرا که خوردن گوشت سبب رویانیدن گوشت بدن می‌شود و کسی که چهل روز گوشت نخورد بد خلق می‌شود. (۲) باین اسناد از علی بن ابی طالب (ع) مروی است که وقتی در نزد پیغمبر گفتگوی گوشت و پیه شد حضرت فرمود تیکه از گوشت و پیه در معده واقع نشود مگر آنکه شفا در آن مکان واقع شود و درد از آن مکان بیرون رود. «مترجم گوید» شاید مراد از پیه دنبه باشد.

(۳) باین اسناد از علی بن ابی طالب (ع) مروی است که فرمود پیغمبر (ص) قلوه نمیخوردند نه اینکه حرام کرده باشند چون نزدیک مخرج بول است یعنی سبب کراهت خوردن قلوه از این جهت است که نزدیک محل بول است. (۴) باین اسناد گوید علی بن ابی طالب (ع) فرمود طلحة بن عبید الله بر رسول خدا (ص) وارد شده و در دست رسول خدا یک دانه به بود آن دانه به را بوی داد و فرمود ای ابا محمد بگیر این دانه به را که به قلب را تقویت میکند و براحت میاندازد. (۵) باین اسناد از علی بن ابی طالب (ع) مروی است که هر کس صبح پیش از آنکه چیزی بخورد بیست و یک دانه مویز سرخ بخورد هرگز در بدن خود ناخوشی نیابد. (۶) باین اسناد از علی بن ابی طالب (ع) مروی است که فرمود پیغمبر چون خرما تناول مینمود هسته آن را از دهان مبارکش بر پشت کف دستش میافکند بعد از آن میانداخت. (۷) باین اسناد از علی بن ابی طالب (ع) مروی است که فرمود پیغمبر آمد و عرض کرد بر شما باد بخوردن خرما برنی چه آن بهترین خرماهای شما است که شخص را بخدا نزدیک کند و از آتش دور کند «مترجم گوید» که برنی بر وزن بصری خرمائی است مشهور و معروف در میان عرب و معربست و اصل آن بر نیک بوده است یعنی بار نیکو.

(۸) باین اسناد علی بن ابی طالب (ع) مروی است بر شما باد بعدس چه آن مبارک و مقدس است قلب را نازک میکند و آب چشم را زیاد میکند و هفتاد پیغمبر که آخر ایشان عیسی (ع) بود دعا کرده‌اند ببرکت کردن و افزون شدن آن و یا مبارکی و میمون شدن آن. (۹) باین اسناد از علی بن ابی طالب (ع) مروی است که فرمود بر شما باد بکدو چه آن قوه دماغ را زیاد میکند یعنی تفریح دماغ کند. (۱۰) باین اسناد از علی بن ابی طالب (ع) مروی است که مردی آن جناب را بخانه خود وعده

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۲۷۹

گرفت (۱) آن حضرت فرمود ترا اجابت میکنم بسه شرط عرض کرد یا امیر المؤمنین آن شروط چیست فرمود چیزی از خارج داخل خانه خود نکنی یعنی تکلیف بر خود قرار ندهی و چیزی در خانه خود از ما پنهان نداری یعنی هر چه داری بیاوری و ذخیره نکنی و بعیال خود اجحاف نکنی یعنی باو زحمت و مشقت قرار ندهی که از برای ما پذیرائی کند عرض کرد چنان کنم پس حضرت او را اجابت کرد. (۲) باین اسناد از علی بن ابی طالب (ع) مروی است که فرمود از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود من بر شما میترسم از استخفاف و بی‌اعتنائی کردن

بدین و رشوه گرفتن بر حکم شرعی و قطع کردن رحم از اینکه قرآن را فرا بگیرد مثل آلات لهو یعنی چنانچه آلات لهو و لعب اسباب اشتغال و تلف کردن است قرآن را نیز مثل آن آلات لهو قرار دهید و در معانی آن تفکر نکنید و چون از برای شما بخوانند مثل آن باشد که اسباب لهو بنوازند و یا آیه قرآن را آلت لهو قرار دهید و بآن غنا بخوانید و تقدم جوئید بر یک دیگر و حال اینکه در دین افضل نباشید. (۳) باین اسناد از علی بن ابی طالب (ع) فرمود طاعون یعنی مردن بمرض طاعون مردنی است شتابان. (۴) باین اسناد از علی بن ابی طالب (ع) مروی است که فرمود رسول خدا (ص) فرمود بر شما باد بزیت پس بخور زیت را و روغن زیت را استعمال کن چه هر کس بخورد زیت و روغن زیت را استعمال کند تا چهل روز شیطان نزدیک او نباید. (۵) باین اسناد از علی بن ابی طالب (ع) مروی است که فرمود رسول خدا (ص) فرمود از برای من که بر تو باد بنمک چه آن شفاء هفتاد درد است که پست‌ترین آنها ناخوشی خوره و پیسی و دیوانگی است. (۶) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود که هر کس در غذا خوردن ابتدا کند بنمک حقتعالی هفتاد درد از او برطرف کند که کمترین آنها خوره است. (۷) باین اسناد از علی بن ابی طالب (ع) مروی است که فرمود هندوانه و خرماي تر نزد پیغمبر (ص) آوردند آن جناب از آنها تناول نمود و فرمود این دو جنس پاکیزه‌تر از هر چیز باشند. (۸) باین اسناد از علی بن ابی طالب (ع) مروی است که آن جناب در روز هفتم از تولد مبارک حضرت حسن نام آن بزرگوار را حسن برداشت و حسین از نام نامی حسن اشتقاق یافت و فرمود که ما بین آن دو بزرگوار بغیر از مدت حمل فاصله نبود. (۹) باین اسناد از علی بن ابی طالب (ع) مروی است که فرمود روز شنبه از برای ما است

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۲۸۰

(۱) روز یکشنبه از برای شیعیان ما است و روز دوشنبه از برای بنی امیه است و روز سه شنبه از برای شیعیان بنی امیه است و روز چهارشنبه از برای بنی عباس است و روز پنجشنبه از برای شیعیان بنی عباس است و روز جمعه از برای جمیع مردم است و در آن روز سفر نشاید چه حقتعالی فرموده است فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ مَقْصُودَ آنست که چون روز جمعه نماز خود را گذارید در روز شنبه و در زمین منتشر شوید و سفر کنید. (۲) باین اسناد از علی بن الحسین (ع) مروی است که فرمود که چون حضرت حسن (ع) تولد یافت پیغمبر خدا نماز در گوش مبارکش خواند. (۳) باین اسناد از جعفر بن محمد (ع) مروی است که

فرمود پدر بزرگوارم روغنی یعنی عطری خواست تا سر مبارکش را چرب کند و معطر نماید پس چون آن روغن را استعمال نمود فرمود تو نیز استعمال کن عرض کردم من استعمال کرده‌ام فرمود این روغن بنفشه است یعنی بنفشه خوب عطری است عرض کردم فضل بنفشه چیست فرمود پدر بزرگوارم از جد بزرگوارم حسین بن علی (ع) از پدر بزرگوارش روایت کرده است که آن جناب فرمود رسول خدا (ص) فرمود فضل روغن و جوهر بنفشه بر سایر روغنهای عطری مثل فضل دین اسلام است بر سایر ادیان. (۴) باین اسناد از علی بن ابی طالب (ع) مروی است که فرمود دینی نیست از برای کسی که اطاعت مخلوق و نافرمانی و معصیت خالق کند. (۵) باین اسناد از علی بن ابی طالب (ع) مروی است که فرمود انار را با پیه بخور زیرا که پیه انار دماغی‌کننده معده است یعنی معده را پاک کند. (۶) باین اسناد از علی بن الحسین (ع) مروی است که فرمود حضرت ابی عبد الله حسین بن علی بن ابی طالب (ع) فرمود که عبد الله بن عباس میگفت که رسول خدا (ص) چون انار میخورد کسی را در خوردن انار با خود شریک نمیکرد و میفرمود در هر اناری دانه از دانه‌های انار بهشتی است. (۷) باین اسناد از حسین بن علی (ع) مروی است که فرمود رسول خدا (ص) بر علی - بن ابی طالب (ع) وارد شد در حالی که آن جناب تب دار بود رسول خدا (ص) آن جناب را امر فرمود بخوردن عبیرا یعنی سنجد. (۸) باین اسناد از حسین بن علی (ع) مروی است که دو مرد را در نزد علی بن ابی طالب (ع) مراجعه و گفتگو شد با یک دیگر یکی از آن دو نفر شتری بدیگری فروخته بود و پوست و سر شتر را استثنا کرده بود پس از آن قصد او بر نحر کردن شتر شده بود آن جناب فرمود که آن مرد بقدر سر و پوست در شتر شریک است.

عیون أخبار الرضا ع - ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۲۸۱

«مترجم گوید» ظاهر اینست که مقصود حضرت از این عبارت اینست که بایع را تسلطی بر مشتری نیست که او را نهی کند از نحر کردن شتر و زیاده از سر و پوست شتر تسلطی ندارد و باین مقدار از شرکت او را نمیرسد که منع از نحر کردن نماید چه مشتری بعنوان نحر خریده است و بیع لازم است و محتمل است که مقصود حاصل شدن بدا از برای مشتری است نه بایع و بنا بر این حاصل معنی چنین می‌شود که مشتری در هنگام خریدن قصد او نحر شتر بود و باین استثنا راضی شد پس از آن پشیمان شد از نحر کردن حضرت جواب این مسأله را فرمود که بایع شریک با مشتری است بمقدار سر و پوست یعنی اگر فرض شود که این شتر نحر شود و سر و پوست او را

جدا کنند و قیمت کنند و گوشت او را علیحده قیمت کنند و نسبت میان این دو قیمت را هر چه باشد از ثلث یا ربع یا خمس ملاحظه کنند و بعد این شتر زنده را قیمت کنند بهر قیمت که رسید بمقدار آن نسبت مال بایع است و بایع در این مقدار با مشتری شریک است و شاید احتمال ثانی اظهر باشد و الله العالم.

(۱) باین اسناد از حسین بن علی (ع) مروی است که آن جناب داخل در رختخواب شد لقمه یافت که در آن مکان افتاده بود آن لقمه را بغلام خود داد و باو فرمود ای غلام چون که من بیرون آمدم مرا از این لقمه متذکر کن غلام آن لقمه را خورد و چون حضرت حسین بن علی بیرون خرامید فرمود ای غلام لقمه که بتو دادم کجا است عرض کرد ای مولای من آن لقمه را خوردم فرمود که تو در راه خدا آزادی مردی بآن جناب عرض کرد یا ابن رسول الله او را آزاد کردی فرمود بلی از جد بزرگوام شنیدم که فرمود هر کس لقمه انداخته شده بیابد و با دست خود آن را پاک کند یا بشوید و بخورد آن لقمه در جوف او قرار نگیرد مگر آنکه حقتعالی او را از آتش آزاد بگذارد من نخواهم بندگی کسی را که خدا از آتش آزاد کرده باشد. (۲) باین اسناد گوید علی بن ابی طالب (ع) فرمود پنج چیز است که اگر در آنها کوشش کنید و بیابید قدرت ندارید بهتر از آن بیابید نترسد بنده مگر از گناه خود و امیدوار نباشد مگر بپروردگار خود و چون از نادان چیزی که نمیداند سؤال کردند حیا نکند از اینکه بگوید نمیدانم و چون نمیداند حیا نکند از اینکه بیاموزد و صبر نسبت بایمان بمنزله سر است نسبت ببدن پس ایمان نیست کسیرا که صبر نیست. (۳) باین اسناد از حسین بن علی (ع) مروی است که فرمود کسی که شاد میکند او را تأخیر افتادن مرگ و زیاد شدن رزق او باید صله رحم کند. (۴) باین اسناد از حسین بن علی مروی است که فرمود زیر دیوار شهری از شهرها لوحی یافت شد که در آن نوشته بود منم خدا نیست خدائی سوای من و محمد است پیغمبر

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۲۸۲

من عجب دارم از کسی که دنیا را برگزیده چگونه بآن مطمئن می شود و عجب دارم از کسی که یقین دارد بحساب چگونه گناه میکند. (۱) باین اسناد از جعفر بن محمد (ع) مروی است که از آن جناب سؤال کردند از زیارت قبر حسین (ع) فرمود پدر بزرگوام بمن خبر داد که هر کس زیارت کند قبر حسین (ع) را و عارف باشد بحق او حقتعالی او را در زمره علیین مینویسد پس از آن فرمود گرداگرد قبر آن بزرگوام هفتاد هزار فرشته ژولیده

مو غبار آلوده هستند که بر آن بزرگوار گریه میکنند تا روز قیامت. (۲) باین اسناد از جعفر بن محمد (ع) مروی است که فرمود کمتر مرتبه عاق شدن اف گفتن است و اگر خدا چیزی را کمتر از آن در عاق شدن مییافت نهی از آن میفرمود. (۳) باین اسناد از حضرت علی بن حسین (ع) مروی است که فرمود اسماء بنت عمیس گفت که من نزد فاطمه (ع) بودم که ناگاه رسول خدا (ص) بر آن معصومه وارد شد در حالی که گردن بندی از طلا در گردن مبارکش بود که علی بن ابی طالب آن گردن بند را از غنیمت دار الحرب خریده بود رسول خدا (ص) بفاطمه فرمود ای فاطمه مردم نمیگویند فاطمه دختر محمد (ص) لباس اهل ظلم پوشیده؟ چون فاطمه این مطلب را از پدر بزرگوار شنید گردن بند را پاره کرد و فروخت بنده خرید و در راه خدا آزاد کرد و باین سبب رسول خدا (ص) مسرور شد. (۴) باین اسناد از حضرت علی بن الحسین (ع) مروی است که در آیه شریفه لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ فرمود که زلیخا زن عزیز در هنگامی که بحضرت یوسف (ع) آویخته بود برخاست و جامه بر روی بت افکند یوسف (ع) باو فرمود این عمل از چه جهت بود عرض کرد حیا میکنم از این بت که ما را بهبند یوسف (ع) فرمود آیا حیا میکنی از چیزی که نمیبیند و نمیشنود و نمیداند و نمیخورد و نمیآشامد یعنی از جمادی حیا میکنی و من حیا نمیکنم از کسی که انسان را آفریده و او را دانا کرده پس اینست معنی آیه شریفه لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ «مترجم گوید» که فی الحقیقه دیدن یوسف عمل او را که حیا کرد از بت برهانی بود کافی و دلیلی بود شافی بر حیا کردن از خدا و اقدام نکردن بر نافرمانی او (۵) باین اسناد از حضرت علی بن الحسین (ع) مروی است که آن جناب چون مریضی را میدید که از ناخوشی شفا یافته بود باو میفرمود گوارا باد ترا پاک شدن از گناهان. (۶) باین اسناد از حضرت علی بن الحسین (ع) مروی است که فرمود مردم سه چیز را از سه نفر فرا گرفتند صبر را از ایوب، شکر را از نوح، حسد را از فرزندان یعقوب: (۷) باین اسناد از جعفر بن محمد (ع) مروی است که فرمود از حضرت محمد بن علی (ع) سؤال کردند از نماز کردن در سفر فرمود پدر بزرگوارش در سفر نماز را قصر میکرد.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۲۸۳

(۱) باین اسناد از علی بن ابی طالب (ع) مروی است که فرمود در میان چهل مرد اصلح مرد بدی نمی‌یابی و در میان چهل مرد کوسج مرد خوبی نمی‌یابی و مرد اصلح بد بهتر است از مرد کوسج خوب «مترجم گوید» که اصلح

کسی را گویند که موی پیش سر او رفته باشد و مو نداشته باشد پیش سر او و زن را صلعاء گویند و کوسج معرب کوسه است و آن را کم ریش و بی ریش گویند از کسی که وقت روئیدن ریش او رسیده باشد.

(۲) باین اسناد از حسین بن علی (ع) مروی است که پیغمبر (ص) را دیدم که چون حمزه شهادت یافت پنج تکبیر گفت و بر سایر شهدا پنج تکبیر گفت و پس از آن حمزه را هفتاد تکبیر ملحق شد «مترجم گوید» شاید مقصود این باشد که بعد از آنکه حضرت ختمی مرتبت پنج تکبیر بر حمزه و پنج تکبیر بر سایر شهدا گفت بفرمود تا هر یک از شهدا را بیاورند و بر هر یک تکبیری بخواند از برای نماز چون جسد شریف حمزه در آن مکانی که بود از آن مکان برداشتند و هر یک از شهدا را که برای نماز حاضر میساختند پهلوی حمزه می گذاشتند و بعد از فراغ از نماز برمیداشتند و شهید دیگر در آن مکان می گذاشتند و چون عدد شهدای احد هفتاد نفر بود پس هفتاد تکبیر دیگر بر حمزه گفته شد و این بنا بر آنست که هر نمازی تکبیری محسوب شود و یا آنکه هر شهیدی را تکبیری از برای نماز او میگفتند و محتمل است که مقصود این باشد که حضرت رسالت هفتاد تکبیر دیگر بعد از فراغ از تکبیر شهدا بر حمزه (ع) گفتند. (۳) باین اسناد از حسین بن علی (ع) مروی است که فرمود امیر المؤمنین (ع) از برای ما خطبه میخواند فرمود بزودی بیاید زمانی که سخت و شدید شود بر مردم که مؤمن آنچه دارد از آن بخل کند و حال اینکه مأمور به بخل نیست چه حقتعالی در کلام معجزه نظام خود میفرماید وَ لَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ و فراموش نکنید تفضل و احسان را در میان خودتان همانا حقتعالی باعمال شما بینا است و بزودی بیاید زمانی که اشرار مقدم باشند و اختیار ذلیل و مؤخر باشند و بیع مضطر شایع باشد و حال اینکه رسول خدا (ص) از بیع مضطر نهی فرموده است و از بیع غرر مثل مجهول نهی فرموده است پس ای مردم از خدا بپرهیزید و در میان خویشتن اصلاح کنید و مرا در اهل من حفظ کنید چه آنها با آن جناب یک نور هستند «مترجم گوید» که مقصود از بیع مضطربا وقوع عقد است بطریق اکراه و اجبار و این بیع فاسد است زیرا که تراضی طرفین حاصل نشده است و یا از روی لابدی بیع میکند چون کسی که ویرا قرضی باشد یا مئونه باشد که وسع آن نداشته باشد و در این صورت خلاف مروت و انصاف است بهتر آنست که اعانت کرده شود تا هنگامی که توانگر شدن. (۴) باین اسناد از جعفر بن محمد (ع) مروی است که از علی بن الحسین (ع) سؤال

کردند

که چیست سبب اینکه پیغمبر (ص) از پدر و مادر یتیم شد فرمود از برای اینکه هیچ مخلوقی را بر او حقی نباشد یعنی حتی پدر و مادرش. (۱) باین اسناد از علی بن الحسین (ع) مروی است که فرمود فاطمه (ع) از برای حسن و حسین (ع) عقیقه گرفت و یک پای گوسفند عقیقه را با یک دینار بقبله داد «مترجم گوید» شاید فاطمه (ع) بامر پیغمبر عقیقه کرده پس بنا بر این منافاتی ندارد با حدیثی که سابقا ذکر شد که پیغمبر (ص) از برای حسنین (ع) عقیقه گرفت. (۲) باین اسناد از علی بن الحسین (ع) از پدر بزرگوارش از علی بن ابی طالب (ع) مروی است که فرمود رسول خدا (ص) فرمود کسی که حقتعالی نعمت خود را بر او فراوان کند باید حمد کند خدا را و کسی که روزی او تنگ شود باید استغفار کند خدا را و کسی که بجهت امری محزون شود باید بگوید
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

(۳) باین اسناد از حسین بن علی (ع) مروی است که فرمود مرد یهودی از علی بن ابی طالب سؤال کرد و عرض کرد خبر بده مرا از چیزی که از برای خدا نیست و از چیزی که در نزد خدا نیست و از چیزی که خدا آن را نمیداند علی (ع) فرمود اما چیزی را که خدا نمیداند گفته شما است ای گروه یهودان که عزیز پسر خدا است و حقتعالی فرزندی از برای خود نمیداند و اما چیزی که از برای خدا نیست اینست که از برای خدا شریک نیست و اما چیزی که در نزد خدا نیست اینست که در نزد خدا ظلم و ستم کردن ببندگان نیست، یهودی گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله. (۴) باین اسناد از علی بن ابی طالب (ع) مروی است که فرمود رسول خدا (ص) فرمود کسی که بدون علم فتوی بمردم دهد ملائکه آسمانها و زمین او را لعنت کنند. (۵) باین اسناد از علی بن ابی طالب (ع) مروی است که فرمود رسول خدا (ص) فرمود که من دختر خودم را فاطمه نام گذاشتم باین جهت که حقتعالی او و دوستان او را از آتش منع میکند و جدا میکند از جهنم «مترجم گوید» که فطم بمعنی منع و فصل است.

(۶) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود که موسی بن عمران از پروردگار خود سؤال کرد و عرض کرد پروردگارا تو از من دوری تا ندا کنم ترا و یا آنکه بمن نزدیکی تا با تو راز گویم و نجوی کنم حقتعالی باو وحی فرمود که ای موسی من همنشین کسی باشم که مرا یاد کند. (۷) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود خدا از

جهت غضب فاطمه غضبناک می‌شود و از جهت رضا و خوشنودی او خوشنود می‌شود. (۸) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود وای بر ستم‌کنندگان اهل بیت من گویا در فردای قیامت من آنها را می‌بینم که با منافقان در درک اسفل جهنمند.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۲۸۵

(۱) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود کاشنده حسین بن علی (ع) در تابوتی از آتش است و معذب است بنصف عذاب همه اهل دنیا و دست و پای او بزنجیرهای آتشین بسته شده است و با سرور در آتش فرود آید و در قعر جهنم واقع شود و بوئی از او برخیزد که از تعفن و گندیدگی آن بوی اهل جهنم بخدا پناه برند و مخلد است در جهنم و بچشد آن عذاب دردناک را با جمیع کسانی که او را متابعت کردند در قتل آن بزرگوار و چون پوست ایشان پخته شود و برخیزد و حقتعالی مبدل کند پوستهای دیگر را تا سختی عذاب دردناک بر ایشان اثر کند و بچشد آن را و بمقدار ساعتی آنها را مهلت ندهند و می‌آشامانند آنها را از آب گرم قعر جهنم پس وای بر ایشان از عذاب حقتعالی در جهنم. (۲) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود که موسی بن عمران از پروردگار مسألت کرد و عرض کرد پروردگارا برادر من هارون وفات کرده او را بیامرز حقتعالی وحی فرمود که ای موسی اگر آمرزش اولین و آخرین را از من بخواهی ترا اجابت میکنم سوای کاشنده حسین بن علی (ع) که من انتقام حسین را از قاتل او بکشم. (۳) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود انگشتر عقیق در دست خود کنید که احدی از شما را غمی نرسد تا انگشتر عقیق در دست او باشد. (۴) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود کسی که در آخر الزمان با ما مقاتله کند گویا با دجال با ما مقاتله کرده است یعنی کسی که با اهل بیت مقاتله کند مثل کسی است که با صاحب الزمان مقاتله کرده باشد و البته توبه چنین کسی قبول نیست. (۵) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود یا علی خدا آمرزید ترا و اهل بیت ترا و شیعیان ترا و دوستان شیعیان ترا و دوست داران شیعیان ترا پس مژده باد ترا توئی

انزع البطین

که شرک از تو نزع و برطرف شده است و قلب تو مملو است از علم. (۶) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود کسی که منم مولای او علی مولای او است پروردگارا دوست دار دوستدار او را و دشمن دار دشمن او را و یاری

کن کسی را که او را یاری کند و مخدول کن کسی را که او را مخدول کند. (۷) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود

المغبون لا محمود و لا ماجور مغبون

نه پسندیده شده و نه اجر داده شده است. «مترجم گوید» شاید غرض از مغبون بیع مغبون باشد چه مؤید این مطلب است حدیث دیگر

بیع المغبون لا محمود و لا مشکور

و شاید مراد از مغبون کسی باشد که ایام فراغت و صحت خود را در امور دنیویه صرف کند و چنین کسی که ایام صحت و فراغ را که قیمت ندارد فروخته است بچیز پستی که امور دنیا باشد و این مغبون است پس نه محمود است و نه مأجور. (۸) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود بخورید خرما را در صبح پیش از آنکه

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۲۸۶

چیزی خورده باشید زیرا که گرمهای شکم را میکشد. «مصنف گوید» که مقصود آن جناب غیر از خرما می‌باشد است زیرا که خوردن خرما می‌شود:

(۲) باین اسناد علی (ع) گوید رسول خدا (ص) فرمود یا علی اگر تو نبودی بعد از من مؤمنان شناخته نمیشدند «مترجم گوید» که ولایت علی است که جداکننده میان حق و باطل است هر کس دارای ولایت است مؤمن است و هر کسی ولایت ندارد کافر است و یا مراد از حدیث اینست اگر علی نبود مؤمن نبود چه بسبب وجود علی دین پیغمبر رواج یافت پس اگر علی نبود دین نبود تا کسی ایمان آورد. (۳) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود یا علی سه چیز بتو عطا شده است که باحدی پیش از تو عطا نشده است عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد چیست که بمن عطا شده است فرمود پدر زنی مثل من و زنی مثل فاطمه و دو فرزند می‌ماند مثل حسن و حسین. (۴) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود بمن یا علی در روز قیامت سواری غیر از ما نیست و ما چهار نفریم مردی از انصار برخاست و عرض کرد پدر و مادرم فدایت این چهار نفر کیستند فرمود منم که سواریم بر براق که آنست دابه خداوند علی اعلا و برادر من صالح است که سوار است بر شتر خدا که آن را پی کردند و عم من حمزه است

که سوار است بر شتر عضبا و برادر من علی است که سوار است بر شتری از شترهای بهشتی و لواء احمد بر دست او است و فریاد میکند

لا اله الا الله محمد رسول الله

آدمیان گویند که این نیست مگر فرشته مقربی یا پیغمبر مرسلی یا حامل عرش الهی فرشته از وسط عرش در جواب آدمیان گوید که ای گروه آدمیان این نه فرشته مقرب است و نه پیغمبر مرسل و نه حامل عرش بلکه اینست صدیق اکبر اینست علی ابن ابی طالب (ع). (۵) باین اسناد از علی بن ابی طالب (ع) مروی است که فرمود گویا می‌بینم که عمارتها و قصرها در اطراف قبر حسین بن علی (ع) ساخته شود و گویا می‌بینم که محملها و هودجها از کوفه بیرون رود بسوی قبر حسین (ع) و شبها و روزها نگذرد مگر آنکه مردم از آفاق بسوی آن قبر آیند و این هنگام انقطاع ملک بنی مروان بظهور رسد. (۶) حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بتوسط آباء امجاد خود از رسول خدا (ص) روایت کرده است و آن جناب از جبرئیل و او از میکائیل و او از اسرافیل و او از خداوند جلیل روایت کرده است که خداوند علی اعلا فرمود منم خدا نیست خدائی غیر من خلق را بقدرت خود آفریدم و از ایشان هر کسی را که خواستم از پیغمبران خود برگزیدم و از میان جمیع پیغمبران محمد را حبیب و خلیل و صفی خود برگزیدم پس او را برسالت بسوی آفریدگان مبعوث گردانیدم و علی (ع) را از برای او برگزیدم و او را قرار دادم برادر

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۲۸۷

(۱) و وصی و وزیر او و اداکننده احکام من بعد از محمد بر خلق من و خلیفه من بر بندگان من که بیان کند از برای ایشان کتاب مرا و سیر کند در میان ایشان با علم و حکمت من و او را علم قرار دادم که گمراهان را هدایت کند و او را باب خود قرار دادم که خلق من از آن باب در آیند و او را خانه خود قرار دادم که هر کس در آن داخل شود از آتش من ایمن باشد و او را ملجا قرار دادم که هر کسی باو پناه برد از بدی دنیا و آخرت محفوظ باشد و او را وجه خود قرار دادم که هر کس بطرف او توجه کند روی من از او نگردد و او را حجت خود در آسمانها و زمینها قرار دادم بر جمیع کسانی که در آسمان و زمین باشند از آفریدگان من، عمل احدی را قبول نکنم مگر آنکه اقرار کند بولایت او و نبوت محمد رسول من، علی است دست من که پهن شده است بروی بندگان من علی است

نعمت من که آن نعمت را بهر کس از بندگان که دوست دارم عطا کردم پس هر کسی علی را دوست دارد از بندگان من و ولایت او را قبول کند می‌شناسانم باو ولایت و معرفت علی را و هر کس از بندگان من که او را دشمن دارد من او را دشمن دارم زیرا که از معرفت و ولایت علی (ع) عدول و اعتراض نموده است بعزت و جلال خودم قسم که ولایت علی را از بندگان من قبول نکند مگر آنکه او را از آتش خودم دور کنم و داخل بهشتش کنم و بندگان من علی را دشمن ندارد مگر آنکه او را از بهشت دور کنم و در داخل آتش کنم و بد ماوانی است جهنم. (۲) از حسن بن جهم مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) سؤال کردم و عرض کردم فدای وجودت حد توکل چیست بمن فرمود که حد توکل و معنی توکل اینست که چون با خداوند باشی از احدی نترسی عرض کردم حد تواضع چیست فرمود آنست که نوعی با مردم رفتار کنی که دوست بداری مردم مثل آن با تو رفتار کنند عرض کردم فدای وجودت می‌خواهم بدانم چگونه‌ام من در نزد تو فرمود نظر کن که من چگونه‌ام در نزد تو. (۳) علی بن نعمان از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) روایت کرده است که بآن جناب عرض کردم فدای وجودت ثؤلول «۱» بسیاری در بدن من نمایان شده است و از این جهت غمناک شده‌ام و از تو مسألت میکنم که چیزی بمن تعلیم کنی که بآن منتفع شده و استشفای جویم آن جناب فرمود از برای هر ثؤلول هفت دانه جو بردار و در هر جوی هفت مرتبه بخوان از اول إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ تا قول حَقَّتَعَالَى فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا و قول حَقَّتَعَالَى رَا وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَ لَا أَمْتًا پس از آن هر دانه جو را برمیداری و هر ثؤلولی میمالی و اندانه‌های جو را بر خرقه نو می‌پیچی و سنگی بدان خرقه می‌بندی و در جایی پنهان میکنی راوی گوید من چنین کردم و در روز هفتم بآن ثؤلولها نظر کردم چیزی از آن باقی نبود و سزاوار است که این عمل را در

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۲۸۸

اواخر ماه بجا آرند. (۱) حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بتوسط آباء امجاد خود از علی (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود رسول خدا (ص) فرمود کسی که مسلمان است باید مکر و خدعه نکند زیرا که از جبرئیل شنیدم میگفت مکر و خدعه در آتش است پس از آن فرمود از ما نیست کسی که کینه ورزد مؤمنی را و از ما نیست کسی که خیانت کند مؤمنی را پس از آن فرمود جبرئیل روح الامین از جانب پروردگار عالمیان بر من نازل شد و

گفت ای محمد بر تو باد بحسن خلق زیرا که بدی خلق خوبی دنیا و آخرت را میبرد و شبیه‌ترین شما بمن نیکوترین شما است در خلق. (۲) از عبد الرحمن عبد الله مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) پرسیدم که ذو الفقار شمشیر رسول خدا (ص) از کجا بود فرمود جبرئیل از آسمان فرود آورد و زیور آن از نقره بود و آلان نزد من است. (۳) حسین بن خالد از حضرت رضا (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود نظر کردن بذریت و فرزندان ما عبادت است به آن جناب عرض کردند یا ابن رسول الله نظر کردن بائمه از شما عبادت است یا نظر کردن بجمیع ذریه پیغمبر چه امام باشند چه نباشند فرمود بلکه نظر کردن بجمیع ذریه پیغمبر عبادت است و لیکن در صورتی که از طریقه پیغمبر بیرون نروند و ملوث بمعاصی نشوند. (۴) حضرت علی بن محمد الهادی بتوسط آباء امجاد خود از سید انبیا محمد (ص) روایت کرده است که آن جناب فرمود نظر نکنید به بسیار نماز خواندن مردم و بسیار روزه گرفتن و زیاد حج کردن آنها و زمزمه آنها در شب بلکه نظر کنید براست گفتن حدیث و ادا کردن امانت. (۵) از عبد السلام بن صالح هروی مروی است که گفت در روز جمعه آخر ماه شعبان بر حضرت علی بن موسی الرضا (ع) وارد شدم بمن فرمود ای ابا صلت بیشتر از ماه شعبان گذشت و این جمعه آخر آن ماه شریف است پس هر مقداری که گذشته از این ماه کوتاهی کرده‌ای در عبادت در باقی از این ماه تدارک و تلافی کن و بر تو باد باقبال کردن و اهتمام نمودن در امری که از برای تو مهم بوده و منفعتی بحال تو داشته باشد و ترک نمودن آنچه مهم نباشد پس زیاد دعا و استغفار کن و تلاوت کن قرآن را و از گناهان خود توبه کن تا اینکه ماه خدا بتو رو کند و تو خلوص داشته باشی نسبت بخدای عز و جل و از مخلصین باشی و امانتی در گردن خود نگذار مگر آنکه ادا کنی و کینه در قلب خود جای نده مگر آنکه بیرون بری و قصد نکن ارتکاب مناهی را مگر آنکه خود را از آن بازداری و از خدا پرهیز کن و در امور پوشیده و آشکار خود بر او توکل کن و هر کس بر خدا

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۲۸۹

توکل کند ویرا کفایت کند همانا خدا رساننده است کار خود را بهر چه خواهد و بهر جا که اراده کند چه خدا پیدا کرده است از برای هر چیزی اندازه که از آن در نگذرد (۱) و این دعا را در باقی مانده از این ماه زیادتر از هر چیزی بخوان.

اللهم ان لم تکن غفرت لنا فیما مضی من شهرنا شعبان فاغفر لنا فیما بقی منه

چه حقتعالی در این ماه بسیاری از بندگان را از آتش آزاد کند بجهت حرمت ماه مبارک رمضان که متصل باین ماه است. (۲) حضرت حسن بن علی بن محمد بتوسط آباء امجاد خود از موسی بن جعفر (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود از حضرت صادق (ع) سؤال کردند که زاهد در دنیا کیست فرمود زاهد کسی است که حلال دنیا را بجهت ترس از حساب آن و حرام دنیا را بجهت ترس از عذاب آن ترک کند. (۳) باین اسناد حضرت رضا (ع) از پدر بزرگوارش روایت کرده است که آن جناب فرمود حضرت صادق (ع) مردی را دید که جزع و فزع او بر مصیبت فرزندش شدت کرده فرمود ای مرد آیا بجهت مصیبت کوچک جزع کنی و از مصیبت بزرگ غفلت داری و اگر مستعد و آماده بودی از برای آن مکان که فرزند تو رفته است هر آینه جزع تو شدت نداشت پس مصیبت تو بسبب ترک مهیا شدن سفر آخرت بزرگتر است از مصیبت فرزندت (۴) و علی بن موسی الرضا از پدران خود از علی (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود رسول خدا (ص) فرمود شیعیان علی هستند که در روز قیامت نجات یابند. (۵) فضل بن کثیر از حضرت علی بن موسی روایت کرده است که آن جناب فرمود هر کس ملاقات کند فقیر مسلمانی را و بر او سلام کند بخلاف سلام کردن او بر غنی یعنی بطریقی بر او سلام کند که کشف کند از اعتنا نکردن باو، خدا او را در قیامت غضبناک ملاقات کند. (۶) حضرت امام محمد تقی (ع) بتوسط آباء امجاد خود از حسین بن علی (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود وقتی سلمان ابا ذر را بمنزل خود خواند چون ابا ذر بمنزل وی آمد دو گرده نان پیش روی او بر زمین نهاد ابا ذر دو گرده نان را برداشت و آنها را گردانید و بر پشت آنها نگاه کرد، سلمان فرمود ای ابا ذر از چه سبب این دو گرده نان را می گردانی و بر پشت آنها مینگری عرض کرد میترسم این دو گرده نان پخته نباشد از این قضیه سلمان بشدت غضبناک شد پس از آن فرمود چقدر جرأت داری که این دو گرده نان را میگردانی بخدا سوگند آبی که در زیر عرش الهی است در این نان عمل کرده است و ملائکه در این نان عمل کرده اند که آن آب را بباد رسانیده اند و باد در این نان عمل کرده است که آب را بابر رسانیده است و ابر در این نان عمل کرده است که آب را

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۲۹۰

بارانیده است (۱) و رعد و برق و فرشتگان در این نان عمل کرده اند که آب را در محل خود آورده اند و زمین و چوب و آهن و حیوانات و آتش و هیمه و نمک در این نان عمل کرده اند و آنچه شماره نکرده ام زیادتر است از

آنچه شماره کرده‌ام پس چگونه می‌توانی از عهده شکر این همه نعمت برائی ابو ذر عرض کرد توبه کردم و از خدا طلب آمرزش میکنم از این کلامی که از من صادر شده و از این خیالی که در قلب من گذشت و از تو معذرت میخواهم از این کردار که بر تو ناخوش آمد.

حضرت میفرماید که روزی سلمان ابو ذر را بمهمانی طلبید پس از میان توشه‌دان خود نان شکسته و پاره خشکی در پیش روی وی نهاد و از ظرف آب خود آن نان خشک را تر کرد ابو ذر گفت اگر با این نان نمکی بود چقدر خوب میبود سلمان برخاسته و بیرون خرامید و ظرف آب خود را که از پوست بود بگرو گذاشته و قدری نمک گرفته و آمد. ابو ذر شروع کرد بنان خوردن و از آن نمک در آن نان می‌پاشید و میگفت الحمد لله رزقنا هذه القنعة سلمان فرمود اگر قناعت بود ظرف آب من بگرو نرفتی. (۲) از عبد العظیم بن عبد الله حسنی مروی است که گفت بحضرت امام محمد تقی (ع) عرض کردم یا ابن رسول الله حدیثی از پدران خود از برای من بیان فرما فرمود پدر بزرگوارم از جد امجدم از پدران خود (ع) روایت کرده است که امیر المؤمنین (ع) فرمود پیوسته مردم با همدیگر باندک خوبی تفاوت دارند و اگر مساوی باشند هلاک شوند «مترجم گوید» شاید غرض اینست که مردم در علم متساوی نخواهند شد پس اگر متساوی شوند البته در جهل متساویند و جهل باعث هلاکت آنها شود.

الغرض راوی عرض کرد یا ابن رسول الله زیاده از این بفرما حضرت فرمود پدر بزرگوارم از جد بزرگوارش از پدران خود روایت کرده است که امیر المؤمنین (ع) فرمود اگر بعضی از شما از سریر و ضمیر بعضی دیگر آگاه میبود هر آینه تشییع جنازه آنها نمیکردید.

راوی گوید عرض کردم یا ابن رسول الله زیاده از این بفرما حضرت فرمود پدرم از جدش از پدرانش روایت کرده است که امیر المؤمنین (ع) فرمود شما باموال خود هرگز وسعت نمیدهید مردم را پس بگشادگی رو و نیکی ملاقات آنها را وسعت دهید زیرا که از رسول خدا (ص) شنیدم که میفرمود هر یک از شما که نمیتوانید وسعت دهید مردم را باموال خود پس وسعت دهید آنها را باخلاق خود.

راوی گوید عرض کردم یا ابن رسول الله زیاده از این بفرما فرمود خبر داد مرا پدرم از جدش از پدران خود که فرمود امیر المؤمنین (ع) فرمود کسی که ملامت کند روزگار را

- (۱) ملامت او زیاد شده است. «مترجم گوید» علی الظاهر مقصود اینست که کسی که ملامت کند زمانه را که تو چنین و چنان کردی باید او را زیاد ملامت کرد زیرا که این عمل کاشف از نادانی او است زیرا که مضمون آیات و اخبار است که بهر چیز گرفتار شوید بسبب کرده‌های شما است پس نسبت دادن بروزگار کشف از جهل میکند.
- راوی گوید عرض کردم یا ابن رسول الله زیاده از این بفرما فرمود خبر داد مرا پدرم از جدش از پدرانیش که فرمود امیر المؤمنین (ع) فرمود مجالست با اشرار مورث سوء ظن باخیار می‌شود.
- راوی گوید عرض کردم یا ابن رسول الله زیاده از این بفرما فرمود خبر داد مرا پدرم از جدش از پدرانیش که فرمود امیر المؤمنین (ع) فرمود دشمنی کردن با بندگان بد توشه‌ای است از برای سفر آخرت.
- راوی گوید عرض کردم یا ابن رسول الله زیاده از این بفرما فرمود خبر داد مرا پدرم از جدش از پدران خود که فرمود امیر المؤمنین (ع) فرمود قیمت هر مردی بمقدار دانش او است.
- راوی گوید عرض کردم یا ابن رسول الله زیاده از این بفرما فرمود خبر داد مرا پدرم از جدش از پدرانیش که فرمود امیر المؤمنین (ع) فرمود مرد در زیر زبان خود مستور و پنهان است یعنی چون آشکار شود زبانش وی را آشکار کند زیرا که زبان کاشف است از ضمیر پس پوشیده را پدیدار کند.
- راوی گوید عرض کردم یا ابن رسول الله زیاده از این بفرما فرمود خبر داد مرا پدرم از جدم از پدرانیش که فرمودند امیر المؤمنین (ع) فرمود هلاک نشود مردی که قدر خود را بشناسد یعنی از مرتبه خود تجاوز نکند و پای از گلیم خود نکشد.
- راوی گوید عرض کردم یا ابن رسول الله زیاده از این بفرما فرمود خبر داد مرا پدرم از جدم از پدرانیش که فرمودند امیر المؤمنین (ع) فرمود هلاک نشود مردی که قدر خود را بشناسد یعنی از مرتبه خود تجاوز نکند و پای از گلیم خود نکشد.
- راوی گوید عرض کردم یا ابن رسول الله زیاده از این بفرما فرمود خبر داد مرا پدرم از جدم از پدرانیش که فرمود امیر المؤمنین (ع) فرمود تدبیر و تفکر بیش از کردار ایمن کند ترا از پشیمانی.

راوی گوید عرض کردم یا ابن رسول الله زیاده از این بفرما فرمود خبر داد مرا پدرم از جدم از پدرانم که فرمودند امیر المؤمنین (ع) فرمود کسی که اعتماد کند بزمانه و از انقلاب دهر غافل شود بیفتد و نگونسار شود.

راوی گوید عرض کردم یا ابن رسول الله زیاده از این بفرما فرمود خبر داد مرا پدرم از جدم از پدرانم که فرمودند امیر المؤمنین (ع) فرمود کسی که برای خود اکتفا کند و از غیر خود مستغنی شود خود را در خطر انداخته است.

راوی گوید عرض کردم یا ابن رسول الله زیاده از این بفرما فرمود خبر داد مرا پدرم از

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۲۹۲

پدرانم از جدم از پدرانم که فرمودند (۱) امیر المؤمنین (ع) فرمود کمی عیال یکی از دو یسار است یعنی کسی که عیال او کم است مانند توانگر است زیرا که مخارج او کم است پس مثل کسی است که مداخل او بسیار شود و عیال او زیاد باشد.

راوی گوید عرض کردم یا ابن رسول الله زیاده از این بفرما فرمود خبر داد مرا پدرم از پدرانم از جدم از پدرانم که فرمودند امیر المؤمنین (ع) فرمود کسی که او را عجب و خودستائی فرو گیرد هلاک شود.

راوی گوید عرض کردم یا ابن رسول الله زیاده از این بفرما فرمود خبر داد مرا پدرم از پدرانم از جدم از پدرانم که فرمودند امیر المؤمنین (ع) فرمود هر کسی که یقین داشته باشد باینکه او را خلفی خواهد بود و فرزندی از او باقی بماند باید مال خود را بذل کند یعنی چون مال خود را بذل کند و توکل کند بر خداوند و خداوند را چنین بداند که روزی فرزندانش را میدهد حقتعالی اخلاف او را نیکو محافظت نماید.

راوی گوید عرض کردم یا ابن رسول الله زیاده از این بفرما فرمود خبر داد مرا پدرم از جدم از پدرانم که فرمودند امیر المؤمنین (ع) فرمود کسی که بعافیت و سلامت زیر دست خود راضی باشد روزی شود سلامت و عافیت از بالاتر از خود یعنی کسی که خواهد از بالاتر خود ایمن باشد بزیر دست خود ستم نکند.

راوی گوید که بآن حضرت عرض کردم بس است مرا (۲) باین اسناد از عبد العظیم بن عبد الله حسنی مروی است که گفت از محمد بن علی الرضا (ع) پرسیدم از این آیه شریفه **أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ** فرمود

حقتعالی میفرماید

بعدا لك من خیر الدنيا و بعدا لك من خیر الآخرة

«مترجم گوید» مقصود حضرت اینست که این در مقام نفرین است چه این آیه شریفه در تهدید و وعید ابو جهل نازل شده است پس معنی آنست ای ابو جهل ترا دوری از خیر دنیا نصیب باد و ترا دوری از خیر آخرت بهره باد. (۳) از حسین بن خالد صیرفی مروی است که گفت بحضرت رضا (ع) عرض کردم که مردی در حالت استنجا انگشتی در انگشت او است که نقش انگشتر لا اله الا الله است فرمود من این عمل را ناخوش دارم یعنی نباید این عمل کرد من عرض کردم فدای وجودت شوم آیا رسول خدا (ص) و هر یک از پدران تو چنین نمیکردند و حال اینکه انگشتر در انگشت مبارک آنها میبود فرمود بلی چنین میکردند اما انگشتر در دست راست آنها میبود و با دست چپ استنجا میکردند پس از خدا بترسید و خود را نظر کنید یعنی تکالیف خود را بفهمید و از اولیاء خدا گفتگو نکنید عرض کردم نقش انگشتر امیر المؤمنین (ع) چه بود فرمود چرا از کسانی که پیش از آن جناب بودند سؤال نمیکنی عرض کردم از آن سؤال میکنم فرمود نقش انگشتر

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۲۹۳

آدم (۱)

لا اله الا الله محمد رسول الله

بود که از بهشت با خود فرود آورده بود و نوح چون سوار کشتی شد حقتعالی باو وحی فرستاد که ای نوح اگر از غرق شدن ترسانی هزار مرتبه

لا اله الا الله

بگو تا ترا و هر کس بتو ایمان آورده است از غرق شدن نجات دهم فرمود چون نوح و کسان او بکشتی سوار شدند و طنابهای کشتی را بلند کردند یعنی کشتی را از لنگر نجات دادند بادی وزیدن گرفت نوح از غرق شدن بترسید و باد او را مضطرب کرد نتوانست هزار مرتبه

لا اله الا الله

بگوید بزبان سریانی گفت

هیلولیا الفا الفایا ماریا ایقن

حضرت فرمود که چون نوح این سخن از زبان براند موج دریا فرو نشست و کشتی بآرامش روانه شد نوح گفت کلامی که خدای عز و جل مرا بآن کلام نجات داد سزاوار است که همیشه با من باشد پس در خاتم خود نقش کرد

لا اله الا الله الف مره یا رب اصلح

«مترجم گوید» که بنا بر این

هیلولیا الفالفا

بمعنی لا اله الا الله الف مره است و ماریا ایقن بمعنی یا رب اصلح است یعنی هزار مرتبه لا اله الا الله پروردگارا مهم مرا اصلاح فرما و حضرت فرمود که چون ابراهیم (ع) را در کفه منجنیق گذاشتند جبرئیل را غضب فرو گرفت حقتعالی او را وحی کرد که ای جبرئیل چرا غضبناک شدی عرض کرد پروردگارا اینست خلیل تو و در روی زمین غیر از او کسی ترا نپرستد آیا مسلط گردانیدی بر او دشمن او و خودت را، وحی رسید که ای جبرئیل ساکت شو کسی تعجیل کند که از فوت ترسناک باشد مثل تو اما من، ابراهیم بنده من است هر جزء از زمان که بخواهم او را میگیرم فرمود که جبرئیل خوشدل شد و بجانب ابراهیم توجه کرد و عرض کرد آیا ترا حاجتی هست فرمود اما بتو پس حاجتی ندارم در این حال حقتعالی انگشتی بر او فرستاد که شش کلمه بر آن انگشت نقش بود

لا اله الا الله محمد رسول الله لا حول و لا قوة الا بالله فوضت امری الی الله اسندت ظهری الی الله حسبی الله و حقتعالی وحی فرمود که ای ابراهیم این انگشت را در دست خود کن تا آتش را بر تو سرد و سلامت کنم حضرت فرمود نقش انگشت موسی (ع) دو حرف بود که از توریۀ برداشته بود

اصبر توجر اصدق تنج

حضرت فرمود نقش انگشت حضرت سلیمان این بود

سبحان من الجمن الجن بکلماته

و نقش انگشت عیسی دو حرف بود که از انجیل برداشته بود

طوبی لعبد ذکر الله لاجله و ویل لعبد نسی الله من اجله

و نقش انگشتر محمد (ص) این بود

لا اله الا الله محمد رسول الله

و نقش انگشتر امیر المؤمنین (ع) این بود

الملك لله

و نقش انگشتر حسن بن علی (ع) این بود

العزة لله

و نقش انگشتر حسین بن علی (ع) این بود

إِنَّ اللَّهَ بِأَمْرِهِ

و علی ابن الحسین (ع) انگشتر پدر بزرگوارش حضرت حسین (ع) را در دست مبارک میکرد. و محمد بن علی

(ع) انگشتر حسن بن علی (ع) را در دست مبارکش میکرد و نقش انگشتر جعفر بن محمد این بود

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۲۹۴

الله ولی و عصمتی من خلقه

و نقش انگشتر حضرت موسی بن جعفر

حسبی الله

بود.

حسین بن خالد راوی حدیث گوید که حضرت رضا (ع) کف دست مبارکش را پهن کرد و خاتم پدر بزرگوارش در

دستش بود و نقش

حسبی الله

را بمن نمایاند (۱) و در غیر این حدیث روایت شده است که نقش انگشتر علی بن الحسین (ع) این بود

خزى و شقى قاتل - الحسين بن علی (ع)

«مترجم گوید» میتوان جمع کرد میان این دو خبر باینکه علی بن-الحسین (ع) را دو انگشتر میبود یکی انگشتر پدر بزرگوارش و دیگر انگشتری که

خزی و شفی قاتل الحسین بن علی

بر آن نقش بود. (۲) از علی بن اسباط مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) شنیدم که از پدران خود از علی (ع) حدیث میکرد که رسول خدا فرمود از مثل‌های پیغمبران چیزی باقی نمانده است مگر گفته مردم

إذا لم تستحي فافعل ما شئت

یعنی اگر حیا نکنی و از ننگ و عار نترسی هر گونه عملی که خواهی بکن زشت باشد یا زیبا (۳) حضرت رضا (ع) بتوسط آباء امجاد خود از امیر المؤمنین (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود رسول خدا (ص) فرمود جبرئیل بمن خبر داد از جناب رب جلیل که خدای یگانه فرمود علی بن ابی طالب (ع) حجت من است بر خلق من و رواج دهنده است دین مرا از صلب او پیشوایانی بیرون آورم که امر من بآنها قائم شود یعنی حجت من بر خلق باشند و براه من دعوت کنند خلق را و بسبب ایشان عذاب یا بلا را از بندگان و کنیزکان خود دفع کنم و بسبب ایشان رحمت خود را فرو فرستم. (۴) از ریان بن صلت مروی است که گفت بحضرت رضا (ع) عرض کردم یا ابن رسول الله نسبت بقرآن چه میفرمائی فرمود قرآن کلام خدا است از آن نگذرید و هدایت را در غیر آن طلب نکنید که گمراه خواهید شد. (۵) حسین بن علی بن فضال از حضرت رضا (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود مائیم آقایان و بزرگان در دنیا و پادشاهان در آخرت. (۶) حضرت رضا (ع) از پدر بزرگوارش از پدرانیش از علی (ع) از نبی (ص) روایت کرده است که آن جناب فرمود هر کس مجرور کند او را نظر کردن بقضیب احمر که حق تعالی بید قدرت خود آن را کشته است و بخواهد بآن متمسک شود باید علی و امامان از اولاد او را دوست بدارد همانا ایشان باشند برگزیدگان خدا و اختیارشدگان او و ایشان باشند که معصوم و محفوظ باشند از هر گناه و خطائی «مترجم گوید» که مقصود از قضیب احمر شاید درختی باشد که در بهشت باشد و یا مقصود چوبدستی پیغمبر است که او را ممشوق گویند چه هر کس بآن متمسک شود البته ناجی خواهد بود و در بعضی از نسخ

لفظ یاقوت نیز دارد و این مؤید احتمال او است و الله العالم

(۱) از ریان بن صلت مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) شنیدم که فرمود هر کس هر روزی از روزهای ماه

شعبان هفتاد مرتبه بگوید

استغفر الله و أسأله التوبه

حقتعالی برات بیزاری از آتش و گذشتن از صراط را از برای او بنویسد و او را داخل در خانه قرار و ثبات که بهشت
عبر سرشت است داخل کند. (۲) حضرت علی ابن موسی بتوسط آباء امجاد خود از علی بن ابی طالب (ع) روایت
کرده است که آن جناب فرمود رسول خدا (ص) فرمود چون روز قیامت شود حساب شیعیان ما بما واگذار شود
پس هر کس مظلومه او در میان خود و خدا باشد ما در آن حکم کنیم و هر چه حکم کردیم خدا اجابت فرماید و
قبول کند و هر کس مظلومه او در میان خود و مردم باشد ما از مردم خواهش میکنیم ببخشند و آنها بما
میبخشند و هر کس مظلومه او میان خود و ما باشد ما سزاوارترین ببخشیدن از هر کسی که ظلمی و ستمی باو
شده است و او بخشنده و در گذشته است. (۳) حضرت علی بن موسی بتوسط آباء امجاد خود از علی بن ابی
طالب (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود که رسول خدا (ص) فرمود هر کس بمیرد و او را امامی از
فرزندان من نباشد بمردن جاهلیت مرده است و با اینکه مسلمان بوده او را عقاب کنند بآن اعمال که اگر در زمان
جاهلیت بوده از او صادر میشده یعنی پیغمبری و دینی قائل نبوده پس او را عقاب کنند که چرا مسلمان نشدی
الحاصل اینکه هر کسی امامی قائل نباشد کافر است یعنی سرنگون وارد جهنم شود. (۴) باسناد سابق فرمود
رسول خدا (ص) فرمود من و این یعنی علی در روز قیامت مثل این دو تا باشیم و دو انگشت مبارک خود را بهم
چسبانید و شیعیان ما با ما هستند و هر کس مظلومی از ما را اعانت کند او نیز چنین است. (۵) باسناد سابق
فرمود رسول خدا (ص) فرمود هر که دوست میدارد که چنگ زند بدستگیره محکم و استوار چنگ زند بدوستی
علی و اهل بیت من. (۶) باسناد سابق گوید رسول خدا (ص) فرمود ائمه (ع) از فرزند حسین (ع) باشند هر کس
آنها را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است و هر کس آنها را نافرمانی کند نافرمانی خدا را کرده است ایشان
باشند حلقه و دستگیره محکم و ایشانند وسیله بتقرب و درگاه الهی. (۷) باین اسناد فرمود رسول خدا (ص)
فرمود یا علی تو و فرزندان تو برگزیدگان خدا باشید از خلق (۸) باسناد سابق فرمود رسول خدا (ص) فرمود من و
علی از یک نور آفریده شده‌ایم (۹) باسناد سابق فرمود رسول خدا (ص) فرمود هر کس ما اهل بیت را دوست دارد

حقتعالی در روز قیامت او را محشور کند در حالی که ایمن باشد از عذاب (۱) باسناد سابق فرمود رسول خدا
بعلی فرمود یا علی هر کس مرا دوست دارد در روز قیامت با پیغمبران در درجه ایشان باشد و هر کس بمیرد و ترا
دشمن داشته باشد باکی نیست نصرانی یا یهودی مرده است. (۲) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود در این
آیه شریفه وَ قَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ مقصود سؤال از ولایت علی (ع) است. (۳) باین اسناد گوید رسول خدا (ص)
بعلی و فاطمه و حسن و حسین (ع) و عباس بن عبد-المطلب و عقیل فرمود که من در جنگم با کسی که با شما
در جنگ باشد و در صلحم با کسی که با شما در صلح باشد. (۴) «مصنف گوید» که ذکر عباس و عقیل در این
حدیث غریب است چه من نشنیده‌ام حدیثی که این دو نفر مذکور باشد مگر از محمد بن عمر جعابی در این
حدیث. (۵) باین اسناد گوید پیغمبر (ص) فرمود یا علی توئی بهترین بشر و غیر از کافر در تو شک نکنند. (۶) باین
اسناد گوید علی (ع) فرمود رسول خدا (ص) فرمود تو از منی و من از تو هستم. (۷) باین اسناد گوید رسول خدا
(ص) فرمود تزویج نکرده‌ام فاطمه را مگر آنکه خدای عز و جل مرا مامور کرد بتزویج او. (۸) باین اسناد گوید
پیغمبر (ص) فرمود هر کس من سید و مولای او هستم علی سید و مولای او است یا علی توئی که ذمه مرا بری
میکنی و توئی جانشین من بر امت من (۹) باسناد سابق گوید رسول خدا (ص) عرض کرد پروردگارا دوستی کن
کسی را که علی را دوست دارد و دشمنی کن با کسی که علی را دشمنی کند و اعانت کن کسی را که او را اعانت
کند و یاری کن کسی را که او را یاری کند و مخذول کن کسی را که او را مخذول کند و کفایت کن او و فرزندان او
را و عاقبت امر آنها را ختم بخیر کن و ایشان را مبارک گردان در آنچه بایشان عطا کنی و ایشان را بروح القدس
مؤید و منصور کن و بهر مکان از زمین که روی نهند آنها را محفوظ بدار و امامت را در ایشان قرار بده و هر کسی
ایشان را اطاعت کند جزای نیکو باو عطا کن و هر کس نافرمانی آنها کند هلاکش کن

انک قَرِيبٌ مُّجِيبٌ

(۱۰) باسناد سابق گوید پیغمبر (ص) فرمود اول کسی که مرا متابعت کرد علی بود و اول کسی که با او مصافحه کند خداست بعد از نزول روز حق که روز قیامت است. (۱۱) باسناد سابق گوید که پیغمبر (ص) فرمود قیامت قیام نکند تا آنکه قائم از ما بحق

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۲۹۷

قیام نکند و این هنگامی باشد که حقتعالی او را اذن دهد هر کس او را متابعت کند نجات یابد و هر کس از او تخلف کند خدا او را هلاک کند ای بندگان خدا بروید نزد او اگر چه از روی برف باشد زیرا که او است خلیفه خدا و جانشین من. (۱) باین اسناد گوید پیغمبر (ص) دست علی را گرفته و بفرمود هر کس را که گمان رسد مرا دوست میدارد و این علی را دوست ندارد دروغ گفته و کافر است. (۲) باسناد سابق گوید رسول خدا (ص) فرمود در روز قیامت منبرهائی گرداگرد عرش گذارند از برای شیعیان من و شیعیان اهل بیت من که در ولایت ما خلوص دارند و حقتعالی بآنها میفرماید ای بندگان من بیائید بسوی من که کرامت خود را بسوی شما منتشر کنم شما در دنیا اذیت و آزار کشیده‌اید. (۳) باسناد سابق از علی (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود رسول خدا (ص) فرمود یا علی تو آفریده‌شده از درختی که من آفریده شده‌ام من بیخ آن درختم و تو ساق آن درختی و حسن و حسین شاخه‌های آن درخت هستند و دوستان ما از برگهای آن درختند پس کسی که بچیزی از آن درخت بیاویزد خدا او را داخل بهشت کند. (۴) باسناد سابق از حسن بن علی (ع) از پدر بزرگوارش روایت کرده است که آن جناب فرمود رسول خدا (ص) فرمود یا علی از انصار کسی با تو دشمنی نکند مگر آنکه اصل او یهودی باشد. (۵) باسناد سابق گوید علی (ع) فرمود این سخن پیغمبر امی (ص) با من گفت که مرا دوست ندارد مگر مؤمن و دشمن ندارد مگر منافق. (۶) باسناد سابق گوید پیغمبر (ص) فرمود کسی را نمیرسد در این مسجد راه داشته باشد مگر من و علی و فاطمه و حسن و حسین و کسانی که از اهل من هستند زیرا که ایشان از من هستند. (۷) باسناد سابق گوید پیغمبر (ص) فرمود نمی‌بیند عورت مرا غیر از علی مگر کافر «مترجم گوید» که شاید مراد رسول نهی نظر بفاطمه (ع) باشد چه عورت بمعنی زن است و فاطمه از زنان منسوبه بآن حضرت بود چه دختر کسی منسوب باو است و یا اینکه عورت بمعنی هر آن چیزی که باید از نظر پنهان داشت و از آن جمله طائفه زنانند پس معنی حدیث اینست که هر مردی غیر از علی بفاطمه نظر کند کافر است.

(۸) باسناد سابق از علی (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود رسول خدا (ص) فرمود شیعیان تو در روز قیامت وارد شوند در حالی که سیراب باشند و تشنه نباشند و دشمنان تو وارد شوند در حالی که تشنه باشند و طلب آب میکنند و آب بآنها نمیدهند. (۹) باسناد سابق گوید پیغمبر (ص) فرمود بغض علی کفر است و بغض بنی هاشم

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۲۹۸

نفاق است. (۱) باسناد سابق گوید علی (ع) فرمود پیغمبر (ص) بمن دعا کرد و بخداوند عرض کرد اللهم اهد قلبه و اشرح صدره و ثبت لسانه و قه الحر و البرد.

(۲) باسناد سابق گوید علی (ع) فرمود

امرت بقتال الناکثین و القاسطین و المارقین

«مترجم گوید» ناکثین اهل جمل باشند زیرا که نکث بمعنی نقض عهد باشد و اهل جمل بیعت را شکستند و با عایشه رفتند بیصره و قاسطین اهل صفین باشند زیرا که قسط بمعنی جور است چه آنها جور کردند در حکم محقان و بر ایشان ستم کردند و مارقین خوارج باشند زیرا که مرق بمعنی خروج است و ایشان از دین خارج شدند مثل اینکه تیر از کمان خارج شود و این تفسیر از پیغمبر مسطور است.

(۳) باسناد سابق از علی (ع) مرویست که فرمود رسول خدا (ص) فرمود پناه برید بخدا از غلبه حزن یعنی چون سختی روی دهد بخدا توجه کنید تا آن را رفع کند «مترجم گوید» که این معنی بر آنست که حدیث شریف تعوذ و با الله من خب الحزن

باشد بخاء معجمه باشد اگر بحاء مهمله باشد چنان که در بعضی نسخ است شاید معنی این باشد که پناه برید بخدا از دوست داشتن چیزی که بنظر شما جلوه خوبی کند و مصلحت شما نباشد بالاخره منتهی بحزن می شود چه حقتعالی فرموده وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ (۴) باسناد سابق از علی (ع) مروی است که فرموده پیغمبر (ص) فرمود ادا نکند امانات مرا از جانب من مگر علی و وفا نکند بوعده‌های من مگر علی (ع). (۵) باسناد سابق از علی (ع) از نبی (ص) مروی است که آن جناب به بنی هاشم فرمود شما باشید که ضعیف شمرده شوید بعد از من. (۶) باسناد سابق از علی (ع) مروی است که فرمود رسول خدا (ص) فرمود بهترین مال مرد و نیکوترین

ذخیره‌های او صدقه است. (۷) باسناد سابق از پیغمبر (ص) مروی است که فرمود بشما بخشیدم زکاة اسبان و زکاة بندگان را. (۸) باسناد سابق از پیغمبر (ص) مروی است که فرمود بهترین برادران من علی است و بهترین اعمام من حمزه و عباس هستند چه این دو نفر مثل پدر من باشند یعنی مرا چون پدر حفظ کردند. (۹) باسناد سابق از علی (ع) از نبی (ص) مروی است که فرمود دو نفر و زیاده از آن جماعت صدق کند در نماز. (۱۰) باسناد سابق از علی (ع) از پیغمبر (ص) مروی است که فرمود کسانی که اذان میگویند در روز قیامت گردنهای آنها بلندترین گردنهای مردم است و این کنایه از آنست که اعمال

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۲۹۹

آنها مقبولترین اعمال است چه در آن روز همه مردم سر سربزیرند. (۱) باسناد سابق از علی (ع) از پیغمبر (ص) مروی است که فرمود مؤمن بنور خدا نظر میکند «مترجم میگوید» شاید مراد این باشد که در روز قیامت نور خدا رهنمای او است.

(۲) باسناد سابق از علی از پیغمبر (ص) مروی است که فرمود سرعت کنید بصدقه دادن زیرا که کسی که اهتمام و سرعت داشته باشد بصدقه دادن دعای او خطا نکند. (۳) باسناد سابق گوید رسول خدا (ص) فرمود حسن و حسین بعد از من و بعد از پدر خود بهترین اهل زمین هستند و مادر ایشان افضل است از زنان اهل زمین. (۴) باسناد سابق از پیغمبر (ص) مروی است که فرمود بهترین زنانی که سوار شتر شوند زنان قریشند اما مهربانترین آنها بشوهر. (۵) باسناد سابق از پیغمبر (ص) مروی است که فرمود هر کس بیاید نزد شما و بخواهد جمعیت شما را پراکنده کند و امر امت را غصب کند و صاحب اختیار شود بدون مشورت یعنی بدون اتمام حجت پس او را بکشید چه حقتعالی در کشتن او رخصت داده. (۶) باسناد سابق گوید نازل شد این آیه شریفه **الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً** در شان علی (ص) باسناد سابق از علی (ع) مروی است که فرمود رسول خدا (ص) فرمود در این آیه شریفه **وَ تَعِيَهَا أذُنٌ وَأَعْيَةٌ**

من از خدای عز و جل درخواستم که این اذن و گوش را گوش تو قرار دهد یا علی. (۸) باسناد سابق از علی (ع) مروی است که فرمود رسول خدا (ص) فرمود من دو چیز بزرگ میان شما واگذارم کتاب خدا و عترت من و هرگز از یک دیگر جدا نشوند تا اینکه در حوض کوثر بر من وارد شوند. (۹) باسناد سابق از علی (ع) مروی است که

فرمود پیغمبر را طریقه چنان میبود که در هنگام قربانی دو گوسفند سیاه سفید شاخ دار قربانی میکرد. (۱۰) باسناد سابق از علی (ع) مروی است که فرمود رسول خدا (ص) از برای من دعا کرد که خدا مرا از سرما و گرما نگاهدارد و حفظ فرماید. (۱۱) باسناد سابق از علی (ع) مروی است که فرمود منم بنده خدا و برادر رسول خدا و بعد از من غیر از دروغگو کسی این کلمه را نگوید. (۱۲) باسناد سابق از علی (ع) مروی است که فرمود پیغمبر (ص) بمن فرمود که در تو شباهتی است از عیسی چه او را نصاری دوست داشتند تا کافر شدند و یهود او را دشمن داشتند تا کافر شدند در دشمنی او «مترجم گوید» که توضیح این شباهت آنست که فرقه از کثرت

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۰۰

دوستی با عیسی وی را خدا دانسته از این جهت کافر شدند و فرقه نیز علی را از جهت کثرت دوستی خدا دانستند پس کافر شدند و یهود بدین عیسی نیامدند و او را دشمن داشتند پس کافر شدند و فرقه علی را دشمن داشتند کافر شدند چه بتواتر رسیده است مضمون

حب علی ایمان و بغضه کفر

(۱) باسناد سابق گوید پیغمبر (ص) فرمود همانا فاطمه (ع) فرج خود را نگاهداشت حقتعالی آتش را بر ذریه او حرام کرد. (۲) باسناد سابق از علی (ع) مروی است که فرمود رسول خدا (ص) فرمود یا علی دوست تو دوست من است و دشمن تو دشمن منست و دشمن من دشمن خدا است. (۳) باسناد سابق از علی (ع) مروی است که فرمود دوست ندارد علی (ع) را مگر مؤمن و دشمن ندارد او را مگر کافر. (۴) باسناد سابق از علی (ع) مروی است که فرمود رسول خدا (ص) فرمود که مردم از درختهای متعدده هستند و من و تو از یک درختیم. (۵) باسناد سابق از علی (ع) مروی است که پیغمبر (ص) انگشتر در دست راست میکرد. (۶) باسناد سابق از علی (ع) مروی است که فرمود رسول خدا فرمود گروه ستم و جور عمار را بقتل رسانند. (۷) باسناد سابق از علی (ع) مروی است که فرمود رسول خدا (ص) فرمود کسی که غیر مولایان خود را یعنی غیر از ائمه هده که مولای او هستند دوست دارد و یا اینکه متابعت غیر ائمه هدات کند بر او باد لعنت خدا و لعنت فرشتگان و لعنت جمیع آدمیان. (۸) باسناد سابق از علی (ع) مروی است که فرمود رسول خدا (ص) نهی کرد از جماع کردن با زنان حامله تا اینکه وضع حمل کنند «مترجم گوید» که شاید نهی محمول بر کراهت باشد بر فرض صحت سند و یا اینکه غرض نهی از

تزوید باشد تا زمان وضع حمل و این در صورتی است که زنی در حال حمل شوهرش وفات کند پس بر او تزوید حرام است تا وضع شود حمل او چه عده او وضع حمل او است.

(۹) باسناد سابق از علی (ع) مروی است که فرمود رسول خدا (ص) فرمود ائمه (ع) از قریش باشند. (۱۰) باسناد سابق از علی (ع) از پیغمبر (ص) مروی است که فرمود کسی که آخر کلام او صلوات بر من و بر علی (ع) باشد داخل بهشت شود یعنی در دم مرگ زبان او بصلوات گویا شود. (۱۱) باسناد سابق از علی (ع) مروی است که فرمود بزودی شما را در معرض بیزاری از

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۰۱

من درآورند پس از من تبری نکنید زیرا که من در دین محمد (ص) هستم. (۱) باسناد سابق از علی (ع) مروی است که فرمود حفظکنندگان احادیث پیغمبر (ص) دانستند که خدا لعنت کرد اصحاب صفین را بزبان پیغمبر خود یعنی پیغمبر از جانب خدا لعنت کرد آنها را و زیانکار و بی بهره است کسی که افتراء زند و دروغ بندد بر پیغمبر (ص) (۲) باسناد سابق از علی (ع) مروی است که فرمود رسول خدا (ص) بمن فرمود رفتی در هیچ طریقی و راه روشنی و وسیعی مگر آنکه شیطان غیر آن طریقی و راه روشن و وسیع را پیمود. (۳) باسناد سابق از علی (ع) مروی است که فرمود رسول خدا (ص) فرمود که بدترین امت حسین (ع) را بقتل آورد و بیزاری جوید از فرزند دلبنده کسی که بمن کافر شود. (۴) خبر داد مرا محمد بن عمر حافظ و گفت خبر داد ما را حسن بن عبد الله تمیمی و گفت خبر داد مرا پدرم و او گفت خبر داد مرا سید من علی بن موسی الرضا (ع) از پدر بزرگوارش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش حسین از فاطمه بنت رسول خدا (ص) که پیغمبر (ص) از برای علی (ع) فرمود کسی که من ولی و صاحب اختیار او باشم علی صاحب اختیار او است و کسی که من پیشوای او باشم علی امام و پیشوای او است. (۵) باین اسناد از علی (ع) روایت کرده است که فرمود در روز خیبر نبی (ص) علم را به دست من داد پس من لختی نیاسودم تا خدا قلعه خیبر را بدست من فتح نمود. (۶) باین اسناد از علی (ع) روایت کرده است که فرمود پیغمبر (ص) فرمود مأمورم که با

مردم مقاتله کنم تا اینکه بگویند

پس چون اینکلمه بزبان راندند حرام شود بر من خونها و اموال ایشان. (۷) باین اسناد از علی (ع) روایت کرده است که فرمود پیغمبر (ص) از نان گندم سه روز سیر نشد تا اینکه براه خدا درگذشت و دنیای فانی را وداع کرده بعالم جاودانی شتافت (۸) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود مسلمان از ما اهل بیت است. (۹) باین اسناد از علی (ع) مروی است که فرمود پیغمبر (ص) فرمود ابو ذر صدیق و راستگوی این امت است. (۱۰) باین اسناد از علی (ع) روایت کرده است که فرمود رسول خدا (ص) فرمود هر کس بکشد ماری را چنان است که کافری را کشته باشد. (۱۱) باین اسناد از علی (ع) روایت کرده است که فرمود رسول خدا (ص) یا علی یک نظر را تابع نظر کردن دیگر نگردان چه ترا اول نظر کردن کافی است یعنی آنچه اول

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۰۲

نظر کردن کافی است یعنی آنچه اول نظر کردی حکم همانست و مهلت تا نظر ثانوی مجزی نیست. (۱) باین اسناد از علی (ع) مروی است که فرمود چون پیغمبر مرا بجانب یمن روانه ساخت فرمود هر گاه در نزد تو بمرافعه و محاکمه آیند از برای یکی از دو طرفین حکم نکن بدون اینکه از طرف دیگر نشنیده باشی میفرماید بعد از این در هیچ حکومتی شک نکردم (۲) باین اسناد از علی (ع) روایت کرده است که فرمود خدا لعنت کند کسانی را که در دین خدا مجادله و محاربه کنند یعنی با اهل دین در دین منازعه کنند این طائفه هستند که خداوند بزبان پیغمبر اینها را لعنت کرده است (۳) باین اسناد از علی (ع) روایت کرده است که فرمود آیه شریفه وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ در حق من نازل شد و فرمود که آیه شریفه أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ در حق من نازل شد. (۴) باین اسناد از علی (ع) روایت کرده است که فرمود پیغمبر (ص) فرمود هر کس صد مرتبه آیت الکرسی را تلاوت کند مثل کسی خواهد بود که در زمان حیات خود عبادت خدا کرده باشد. (۵) باین اسناد از علی (ع) روایت کرده است که فرمود پیغمبر (ص) فرمود بهترین شما کسی است که سخنان خود را پاکیزه کند و اطعام طعام کند و در شب نماز کند در حالتی که مردم بخواب باشند. (۶) باین اسناد از علی (ع) روایت کرده است که آن جناب کوفه را ذکر کرد و فرمود که خدا بلا را از آن چنان دفع کند که از خیمه‌های پیغمبر (ص) دفع کند. (۷) باین اسناد از علی (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود کسی که شفاعت پیغمبر

را تکذیب کند بشفاعت او نرسد. (۸) باین اسناد از علی (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود که پیغمبر (ص) فرمود نگذرد دنیا تا آنکه مردی از فرزندان حسین (ع) قائم شود بامر امت من و پر کند دنیا را از عدل بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور. (۹) باین اسناد از علی (ع) روایت کرده است که آن جناب ایستاده آب آشامیدی و بفرمودی که رسول خدا را کردار چنین دیدمی. (۱۰) باین اسناد از علی (ع) روایت کرده است که فرمود علم گم شده مؤمن است یعنی چنان که گمشده را تفحص و جستجو کنند در طلب آن، علم را نیز چون گم شده در طلب آن باید تفحص نمود. (۱۱) باین اسناد از علی (ع) روایت کرده است که فرمود پیغمبر (ص) فرمود کسی که

با

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۰۳

مؤمنین در مشورت خیانت کند من از او بیزارم. (۱) باین اسناد از علی (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود مائیم اهل بیت واحدی را نباید بما قیاس کرد قرآن در حق ما نازل شده است و معدن رسالت در ما است (۲) باین اسناد از علی (ع) روایت کرده است که فرمود پیغمبر (ص) فرمود منم شهر علم و تویی باب آن شهر. (۳) باین اسناد از علی (ع) روایت کرده است که فرمود رسول خدا (ص) فرمود همانا خدای عز و جل بر اهل زمین توجه فرمود مرا برگزید و ثنیا توجه فرمود ترا بعد از من برگزید پس ترا قیم و صاحب اختیارات من گردانید بعد از من و احدی بعد از ما مثل ما نیست. (۴) باین اسناد از علی (ع) روایت کرده است که فرمود پیغمبر (ص) فرمود عمار بر راه هدایت و حق است هنگامی که میان دو طائفه کشته شود که یکی از آن دو طائفه بر طریقت و سنت من باشند و طائفه دیگر از دین گذشته و خارج از دین باشند. (۵) باین اسناد از علی (ع) در این آیه شریفه *وَ لَهُ الْجَوَارِ الْمُنشآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ* روایت کرده است که آن جناب فرمود مقصود از جوار کشتیها است. (۶) باین اسناد از علی (ع) روایت کرده است که فرمود پیغمبر (ص) فرمود همه درهای خانه‌هایی که بمسجد باز می‌شود مسدود نمائید مگر در خانه علی (ع) را. (۷) باین اسناد از علی (ع) روایت کرده است که فرمود پیغمبر (ص) فرمود چون دنیا را وداع کنم ظاهر شود از برای تو کینه‌هایی که در سینه‌های قومی است که بر تو می‌شورند و حق ترا از تو منع میکنند. (۸) باین اسناد گوید پیغمبر (ص) فرمود دست علی دست من است یعنی هر کس او را بیعت کند مرا بیعت کرده است. (۹) باین اسناد از حسین بن علی (ع) از جابر روایت کرده است که

گفت ما در عهد رسول خدا منافقین را نمی‌شناختیم مگر ببغض ایشان نسبت بعلی و فرزندان او. (۱۰) باین اسناد از حسین بن علی (ع) روایت کرده است که فرمود رسول خدا (ص) بعلی (ع) فرمود که بهشت مشتاق است ترا و سلمان و ابو ذر و عمار و مقداد را. (۱۱) باین اسناد از علی (ع) روایت کرده است که فرمود پیغمبر (ص) فرمود همانا که امت من بزودی بعد از من با تو مکر کنند و پیروی این امر شنیع کنند نیکوکار و بدکار این امت. (۱۲) باین اسناد گوید پیغمبر (ص) فرمود کسی که علی را ناسزا گوید مرا ناسزا گفته و کسی که مرا ناسزا گوید خدا را ناسزا گفته.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۰۴

(۱) باین اسناد گوید که پیغمبر (ص) فرمود یا علی در بهشت تو باشی و صاحب دو طرف بهشت تو باشی یعنی جمیع بهشت در تصرف تو باشد. (۲) باین اسناد از حسین بن علی (ع) روایت کرده است که فرمود روزی امیر المؤمنین (ع) از برای ما خطبه خواند و فرمود از قرآن سؤال کنید از من تا از تمام آیات آن بشما خبر دهم که در حق چه کسی نازل شده است و در چه موضعی نازل شده است (۳) باین اسناد از علی (ع) روایت کرده است که فرمود رسول خدا (ص) فرمود یا علی من از برای تو دوست دارم آنچه از برای خود دوست دارم و از برای تو ناخوش دارم آنچه از برای خود ناخوش دارم. (۴) باین اسناد از حسین بن علی (ع) روایت کرده است که فرمود بریده بمن گفت که رسول خدا (ص) ما را فرمود که بر پدر بزرگوارت تحنیت گوئیم و سلام کنیم بامیر بودن او بر مؤمنان یعنی او را امیر المؤمنین دانیم و صاحب اختیار مسلمانان خوانیم. (۵) باین اسناد از حسین بن علی (ع) روایت کرده است که فرمود پیغمبر (ص) فرمود به شیعیان خود مژده بده که منم شفیع آنها در روز قیامت در وقتی که ثمر نکند در آن وقت مگر شفاعت من. (۶) باین اسناد از علی (ع) روایت کرده است که فرمود پیغمبر (ص) فرمود وسط بهشت از آن من و اهل بیت من است. (۷) حضرت علی بن موسی بتوسط آباء و یکی از اعمام خود از حسین بن علی (ع) روایت کرده است و آن جناب از پیغمبر و او از جبرئیل و او از خداوند جلیل روایت کرده است که فرمود کسی که با اولیاء و دوستان من دشمنی کند با من بجنگ برخاسته است و کسی که با اهل بیت پیغمبر من جنگ کند عذاب من بر او استوار شود و کسی که غیر ایشان را دوست دارد غضب من بر او استوار شود و کسی که غیر ایشان را عزیز دارد مرا اذیت کرده است و کسی که مرا اذیت کند آتش جهنم او را

باشد. (۸) علی بن موسی الرضا (ع) بتوسط آباء امجاد خود از علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود رسول خدا (ص) فرمود چون مرد استطاعت ندارد ایستاده نماز کند نشسته نماز کند و اگر استطاعت ندارد نشسته نماز گذارد باید در حالتی که بر پشت خوابیده باشد نماز گذارد و دو پای خود را محاذی قبله دراز کند و به ایما و اشاره نماز کند. (۹) حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بتوسط آباء امجاد خود از جابر بن عبد الله از علی (ع) از نبی (ص) روایت کرده است که فرمود احسان کن و بهدیه فرست هر عمل نیکو را به اهل آن و غیر اهل آن چه اگر تو اهل عمل نیکو نباشی او اهل این عمل نیکو است و اگر

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۰۵

او نباشد پس تو اهل این عمل نیکو باشی. (۱) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود کسی که خوشنود کند سلطانی را یعنی صاحب تسلطی را بچیزی که خدا را بغضب آورد از دین خدای عز و جل خارج شده است. (۲) باین اسناد از علی بن موسی الرضا (ع) روایت کرده است که گفت از پدرم شنیدم که از پدرش از جدش جابر بن عبد الله روایت کرد رسول خدا (ص) در خیمه از پوست تشریف داشتند و من بلال حبشی را دیدم که از نزد آن بزرگوار بیرون آمد و زیادتی آب وضوی رسول خدا را در دست داشت مردم بر سر او ریختند هر کس از آن آب چیزی گرفت و بر روی خود مالید و کسی که چیزی از آن آب بوی نرسید از دست رفیق خود که بوی رسیده بود بگرفت و بر روی خود مالید و در زیادتی آب وضوی امیر المؤمنین (ع) نیز چنین کردند. (۳) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود دست و دهان اطفال خود را از چربی و دسومات و بوی گوشت بشوئید زیرا که شیطان آن بوی گوشت را میبوید و طفل در خواب فزع میکند و دو فرشته موکل او اذیت میشوند. (۴) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود خالص نشود بنده چهل صباح مگر آنکه چشمه‌های حکمت از قلب او بر زبان او جاری شود. (۵) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود باوازه‌های نیکو قرآن تلاوت کنید زیرا که صوت حسن قرآن را نیکو کند و زینت دهد پس از آن این آیه شریفه را تلاوت فرمود *يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ* (۶) حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بتوسط آباء امجاد خود از علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده است که رسول خدا (ص) فرمود حق مهمان اینست که او را مشایعت کنی و با او بروی از حریم خانه خود تا در خانه. (۷) حضرت علی بن موسی (ع) بتوسط آباء امجاد خود از علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده است که فرمود شنیدم که رسول خدا (ص)

فرمود انگشتر عقیق در دست کنید زیرا که عقیق اول کوهی است که اقرار کرد بوحدانیت خدا و نبوت من و بوسی بودن تو یا علی. (۸) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود بسیار یاد بر هم شکننده لذتها یعنی یاد مرگ کنید. (۹) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود کسی که خوار و ذلیل کند مؤمنی را یا آنکه حقیر و پست شمارد او را بجهت فقر و پریشانی و تهی دستی او حقتعالی بر روی پل جهنم زشتی او را بر عامه خلائق پدیدار کند.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۰۶

(۱) از فاطمه بنت علی بن موسی (ع) مروی است که فرمود از پدر بزرگوارم شنیدم که بتوسط آباء امجاد خود از علی بن ابی طالب (ع) روایت میکرد که آن جناب فرمود حلال نیست از برای هیچ مسلمانی که بترساند مسلمانی را. (۲) باین اسناد از پیغمبر (ص) مروی است که فرمود کسی که غضب خود را باز دارد و فرو نشاند حقتعالی عذاب را از او باز دارد و کسی که خلق خود را نیکو کند حقتعالی او را به این سبب بدرجه کسی رساند که روزها روزه باشد و شبها بعبادت مشغول باشد. (۳) حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بتوسط آباء امجاد خود از علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده است که فرمود رسول خدا (ص) چون رؤیت هلال میکرد این دعا را میخواند

ایها الخلق المطیع الدائب السریع المتصرف فی ملکوت الجبروت بالتقدیر ربی و ربک الله اللهم اهله علینا بالامن و الایمان و السلامه و الاسلام و الاحسان و کما بلغتنا آخره و اجعله شهرا مبارکا تمحو فیہ السیئات و تثبت لنا فیہ الحسنات و ترفع لنا فیہ الدرجات یا عظیم الخیرات.

(۴) باین اسناد گوید که چون ماه شعبان داخل میشد رسول خدا سه روز اول آن و سه روز از وسط آن و سه روز از آخر آن را روزه میگرفت و چون رمضان داخل میشد دو روز پیش از آن را افطار میفرمود پس از آن اول ماه بود شروع بروزه داشتن ماه مبارک میکرد «مترجم گوید» غرض از سه روز روزه داشتن آخر ماه شعبان سه روز از دهه آخر است چه اگر چنین نباشد منافات دارد با دو روز قبل از ماه رمضان المبارک افطار کردن. (۵) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود ماه رجب شهر الله الاصب است و آن را اصب گویند از این جهت که رحمت خدا در این ماه بر بندگان میریزد و در ماه شعبان خیرات منشعب و پراکنده شود و شیوع یابد. و در روز اول ماه مبارک رمضان لشکرهای شیاطین در غل و زنجیر شوند و در هر شبی از شبهای ماه مبارک رمضان هفتاد هزار بنده را

خدا بیامرزد و چون شب قدر شود حقتعالی بقدر آنچه در ماه رجب و شعبان و رمضان تا آن شب قدر آمرزیده است بیامرزد بغیر آن مردی که میان او و برادر دینی او عداوتی باشد پس بفرماید بفرشتگان او را مهلت دهید تا اصلاح کند. (۶) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود که حقتعالی وحی کند بملائکه که حافظ اعمال بندگان هستند و آنها را حفظه کرام برره گویند که بعد از عصر ننویسند بر بندگان من و کنیزان خطاها و لغزشهای ایشان را. (۷) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود که خدا را خروسی است که تاج او زیر عرش است و دو پای او در حدود و تخوم زمین هفتم است که پست‌ترین زمینها است چون ثلث آخر شب شود صدا کند بتسبیح خدا که هر چیزی سوای جن و انس آن صدا را بشنوند پس چون این

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۰۷

صدا را خروسهای دنیا بشنوند صیحه کشند. (۱) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) را طریقه این بود که شکوفه خرما و پیه درخت خرما را با خرما تناول مینمود و میفرمود غضب شیطان لعین را این قضیه سخت کند و آن ملعون بگوید که فرزند آدم زندگی کرد تا اینکه کهنه را با تازه خورد. (۲) باین اسناد از علی بن ابی طالب (ع) مروی است که فرمود وقتی را نزدیک کعبه نشسته بودم بناگاه پیر مردی بدیدم گوژپشت که از شدت پیری ابروهای او بر روی دو چشمش افتاده و عصائی بر دست و برنس سرخی بر سر و لباس پشمینه در بر نزدیک پیغمبر (ص) آمده در آن وقت رسول اطهر پشت مبارک بکعبه داده و تکیه فرموده عرض کرد یا رسول الله دعا کن خداوند مرا بیامرزد پیغمبر (ص) فرمود ای پیر مرد بی‌ثمر است سعی تو و در گمراهی است عمل تو و چون پیرمرد مراجعت کرد پیغمبر (ص) بمن فرمود یا ابا الحسن شناختی او را عرض کرد

اللهم لا

یعنی پروردگارا او را نشناختم فرمود این شیطان لعین بود علی (ع) فرمود من از عقب او دویدم تا باو رسیدم و او را بر روی زمین انداختم و بر روی سینه‌اش نشستم و دست بر گلویش نهادم تا او را خفه کنم بمن گفت یا ابا الحسن چنین مکن همانا مرا مهلت داده‌اند تا روز معلوم معهود یا علی بخدا قسم که البته من ترا دوست میدارم و احدی ترا دشمن ندارد مگر اینکه من با پدرش در مادرش شرکت کردم و والد الزنا شد حضرت میفرماید که من خندیدم و او را رها کردم. (۳) از علی بن موسی الرضا و محمد بن علی (ع) مروی است که فرمودند از مامون

شنیدم که از رشید از مهدی از منصور از پدرش از جدش روایت کرده است که گفت ابن عباس به معاویه گفت آیا میدانی چرا فاطمه را فاطمه مینامیدند گفت نمیدانم گفت باین جهت است که فاطمه و شیعیان او از آتش جدا شوند و جهنم از آنها فاصله شود و من از رسول خدا این سخن شنیدم. (۴) حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بتوسط آباء امجاد خود از علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده است که فرمود رسول خدا (ص) فرمود یا علی از پروردگار سؤال نکردم از برای خود چیزی را مگر آنکه از برای تو مثل آن را سؤال کردم بجز اینکه خدا جل جلاله فرمود پیغمبری بعد از تو نیست توئی خاتم پیغمبران و علی است خاتم وصیان (۵) علی بن موسی بتوسط آباء امجاد خود از علی بن ابی طالب روایت کرده است که فرمود روزی بر رسول خدا وارد شدم دانه به در دست مبارکش بود شروع کرد بخوردن و مرا از آن اطعام کرد و فرمود یا علی بخور که این هدیه‌ای است که حق تعالی بسوی من و تو فرستاده است حضرت فرمود که من هر لذتی را در آن یافتم و پیغمبر (ص) فرمود یا علی هر کس در سه روز صبح ناشتا به تناول کند ذهن او صفا پیدا کند و دل او از حکمت و علم پر شود

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۰۸

و از مکر شیطان و لشکریان او نگاه داشته شود. (۱) باین اسناد از علی بن ابی طالب (ع) مروی است که فرمود پیغمبر (ص) فرمود یا علی چون چیزی طبخ کردی آب گوشت زیاد طبخ کن چه آن

احد اللحمین

است و بیشتر از آن توان از برای همسایگان برداشت زیرا که اگر بگوشت آن نرسند باب گوشت آن خواهند رسید. (۲) باین اسناد از علی بن ابی طالب (ع) مروی است که فرمود رسول خدا (ص) فرمود یا علی مردم از درختهای متعدده خلق شده‌اند و من و تو از یک درخت آفریده شده‌ایم من اصل آن درختم و تو فرع و ساق آن و حسن و حسین شاخه‌های آن درخت و شیعیان ما برگهای آن میباشند پس کسی که بشاخه از شاخه‌های آن درخت آویزد خدا او را داخل بهشت کند. (۳) حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بتوسط آباء امجاد خود از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که او گفت رسول (ص) فرمود منم خزانه علم و علی کلید آن خزانه است پس کسی که خزانه را خواهد باید بکلید دست یابد. (۴) حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بتوسط آباء و امجاد خود از علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده است که فرمود خوب چیزی است هدیه چه آن کلید حوائج است. (۵) باین اسناد

گوید رسول خدا (ص) فرمود هدیه کینه را از سینه‌ها میبرد. (۶) حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بتوسط آباء امجد خود از علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده است که فرمود رسول خدا (ص) که خیر و خوبی را از خوش رویان طلب کنید زیرا که کردار ایشان بنیکوئی سزاوارتر است از غیر ایشان یعنی کسانی که رو ترش کنند. (۷) باین اسناد رسول خدا (ص) منم خاتم النبیین و علی است خاتم الوصیین (۸) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود روز جمعه را از روزه گرفتن بروزهای دیگر جدا نکنید. یعنی اگر روزه میگیرید روز جمعه را با روز قبل یا روز بعد آن روزه دارید. (۹) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود توبه‌کننده از گناه مانند کسی است که هیچ گناه نداشته باشد. (۱۰) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود که چراغ‌ها را در شب خاموش کنید که موش فتیله آن را نکشد و خانه و آنچه در آنست بسوزاند (۱۱) باین اسناد گوید رسول خدا (ص) فرمود

کماه

یعنی سماروق از من است که خداوند بر بنی اسرائیل فرو فرستاد و شفاء چشم است و خرماى برنی که آن را عجوه گویند

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۰۹

از بهشت است و شفاء زهر است. (۱) باین اسناد از علی بن ابی طالب (ع) مروی است که آن جناب میراث داد خنثی را از موضع بول یعنی موضع بول او باید ملاحظه شود اگر علامت پسر است سهم پسر باو داده و اگر دختر است سهم دختر دهند.

(۲) باب سی و یکم «در ذکر اخباری که از آن جناب وارد شده است در علت‌های بعضی اشیاء»

(۳) حسن بن علی بن فضال گوید بحضرت علی بن موسی الرضا (ع) عرض کردم چرا حق تعالی خلق را بر انواع مختلفه آفرید و همه را بیک نوع نیافرید فرمود از این جهت که در وهم‌های مردم خطور نکند که خدا عاجز است پس هیچ صورتی در قوه وهمیه هیچ ملحدی نخلد مگر آنکه حق تعالی مانند آن صورت خلقی آفریده است و از این جهت که گوینده را نرسد بگوید که آیا حق تعالی قدرت دارد که صورتی چنین و چنان بیافریند و بیابد آن صورت را در خلق او عز و جل پس بداند بنگاه کردن بانواع خلق او که بر هر چیزی قادر است. (۴) عبد السلام بن صالح هروی از آن حضرت روایت کرده است که چون بآن حضرت عرض کردم یا ابن رسول الله بچه سبب خداوند

علی اعلا تمام اهل دنیا را در زمان نوح غرق کرد و حال اینکه در میان ایشان اطفال و بیگناهان بودند بفرمود که اطفال در میان ایشان نبود زیرا که حقتعالی چهل سال صلبهای قوم نوح و رحمهای زنان آنها را عقیم گردانید و از این جهت نسل آنها را منقطع کرد پس آنها غرق شدند و حال اینکه طفل در میان آنها نبود و حقتعالی هلاک نکند بعذاب خود بیگناه را اما بقیه قوم نوح چون تکذیب آن جناب کردند غرق شدند و غیر از ایشان چون راضی بتکذیب تکذیب‌کنندگان بودند غرق شدند چه هر کسی که از امری غایب باشد و بآن راضی باشد مانند کسی است که حاضر باشد و آن امر را مرتکب شود. (۵) حسن بن علی الوشا از حضرت رضا (ع) روایت کرده است و گوید که از آن حضرت شنیدم که فرمود پدرم فرمود که ابا عبد الله جعفر بن محمد (ص) فرمود که حقتعالی بنوح (ع) فرمود یا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ زیرا که فرزند نوح با وی مخالفت کرد و هر کس متابعت او کرد از اهل او قرارش داد.

راوی گوید که آن بزرگوار از من سؤال کرد که چگونه قرائت میکنند این آیه

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۱۰

شریفه را که در حق فرزند نوح نازل شده است (۱) من عرض کردم که مردم بر دو وجه قرائت میکنند بعضی قرائت میکنند إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٍ یعنی بطریق صفت و بعضی قرائت میکنند إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٍ یعنی بطریقه اضافه حضرت فرمود اینها دروغ بستند زیرا که فرزند نوح فی الحقیقه فرزند خودش بود و لیکن چون در دین وی با او مخالفت کرد از او نفی فرمود «مترجم گوید» که تکذیب حضرت راجع بقرائت ثانی است زیرا که بنا بر این قرائت لازم آید که فرزند از غیر نوح (ع) باشد نه بنا بر قرائت اول.

(۲) حسین بن خالد از حضرت رضا (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود از پدرم شنیدم که از پدر بزرگوارش حدیث میکرد که آن جناب فرمود حقتعالی ابراهیم را خلیل خود فرا گرفت زیرا که او آمد و شد با احدی نکرد و هرگز از کسی غیر از خدا سؤال نکرد. (۳) از اسماعیل بن همام مروی است که گفت حضرت رضا (ع) فرمود در قول حقتعالی قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ که اسحق پیغمبر را کمربندی بود که بزرگان پیغمبران آن کمربند را از یک دیگر ارث بردندی و آن کمربند نزد عمه یوسف بودی و یوسف در نزد عمه خود بودی و یوسف را دوست داشتی پدر یوسف نزد وی فرستاد که یوسف را

نزد من فرست که من وی را نزد تو باز فرستم عمه یوسف پیغام داد که یوسف را امشب نزد من گذار که خواهیم وی را ببویم و فردا نزد تو باش فرستم چون روزانه دیگر صبح شد کمر بند را برداشته در کمر یوسف بزیر جامه‌های وی بست و او را نزد پدرش فرستاد چون یوسف از نزد وی بیرون شد بجستجوی کمر بند بر آمد نزد یوسفش یافت و قرار در آن زمان بر این بودی که چون کسی مال بدزدیدی دزد را بصاحب مال دادندی که بنده وی باشد. (۴) از حسن بن علی الوشا مروی است که گفت از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) شنیدم که فرمود طریق حکومت در زمان بنی اسرائیل بر این بود که چون هر کسی چیزی دزدیدی بسبب آن دزدی بنده صاحب مال شدی و یوسف در نزد عمه خود میبود و کوچک میبود و او را دوست میداشت و اسحق را کمر بندی بود که آن کمر بند را بفرزندش یعقوب پوشانیده بود و در نزد دختر اسحق بود و یعقوب یوسف را طلب کرده و خواست از عمه‌اش خواهر خود او را بگیرد عمه یوسف از این جهت غمگین شد و بیعقوب عرض کرد او را واگذار تا نزد تو باش میفرستم و کمر بند را برداشته بر کمر یوسف زیر جامه‌هایش بست و او را روانه کرد چون یوسف نزد پدرش آمد عمه وی بدنبالش آمد و گفت کمر بند را دزدیده‌اند پس جستجو کرد و در کمر یوسف یافت و از این جهت است که چون صاع پادشاه را در میان اسباب و ظروف برادران یوسف پنهان کردند برادران یوسف بگفتند

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۱۱

إِنْ يَسْرِقُ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ (۱) اگر این دزدی کرده است وی را پیش از این برادری بود که او نیز دزدی کرده بود یوسف بایشان فرمود که جزاء کسی که مال دزدیده در راحله او پیدا شده چیست گفتند که دزد جزای او است چه طریقه آنها بر این جریان یافته بود که دزد بنده صاحب مال بود پس شروع کردند بگردش کردن و اسباب‌های سایر برادران را قبل از آن برادر رسیدگی کرده پس صاع پادشاه را از میان اسباب او بیرون آوردند و از این جهت برادران بگفتند إِنْ يَسْرِقُ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ اگر این برادر ما دزدی کرده است وی را پیش از این برادری بود دزدی کرده بود و مقصود آنها کمر بند بود و یوسف در آن حال واقعه را در قلب خود پنهان داشته و از برای ایشان اظهار نکرد. (۲) از ابراهیم بن محمد همدانی مروی است که گفت بحضرت رضا (ع) عرض کردم بچه سبب خداوند عالم فرعون را غرق کرد و حال آنکه باو ایمان آورد و بوحدانیت او اقرار کرد فرمود از این جهت که در وقت دیدن عذاب ایمان آورد و ایمان در نزد رویت عذاب مقبول نیست و در سلف و خلف حکم خداوند چنین

جریان یافته بود چه خود فرموده است فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّةَ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ وَ نِيز فرموده است يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا وَ فرعون چنین بود چه او در هنگامی که بغرق شدن مبتلا شد گفت
امنت أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ

ایمان آوردم باینکه معبودی نیست بجز کسی که بنی اسرائیل باو ایمان آوردند منم از جمله مسلمانان پس باو گفتند أَلْآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً الْآنَ ایمان آوردی و حال آنکه پیش از این معصیت کردی و از مفسدان بودی پس امروز بدن ترا در مکان بلندی اندازیم تا از برای پسینیان علامت باشد که نافرمانی چنین بکنند و فرعون از فرق تا قدمش غرق آهن بود چه او لباس آهنین پوشیده بود پس چون غرق شد حقتعالی بدن او را بر زمین بلندی افکند تا از برای کسانی که بعد از او آیند علامتی باشد که او را به بینند با اینکه باهن خود را سنگین نموده بر روی بلندی افتاده است و لازمه سنگین آنست که بر آب فرو رود و دیگر بالا نیاید پس این آیت و علامتی است بر اینکه هر کس معصیت کند باین گونه بلیات افتد و نیز حقتعالی بعلت دیگر فرعون را غرق کرد و این علت آنست که فرعون چون در معرض غرق شدن بر آمد بموسی استغاثه کرد و بخدا استغاثه نکرد پس خدا بموسی وحی فرستاد که ای موسی بفریاد فرعون نرسیدی چون او را تو نیافریده بودی و اگر بمن استغاثه کرده بود بفریاد او رسیده بودم.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۱۲

(۱) از داود بن سلیمان غازی مروی است که گفت از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) شنیدم که از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد (ع) در قول حقتعالی فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا روایت میکرد که آن جناب فرمود مورچه گفت يَا أَيُّهَا التَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَخْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَ جُنُودُهُ ای مورچگان داخل خانه‌های خود شوید که سلیمان و لشکریان او شما را پایمال نکنند باد صدای این مورچه را بگوش سلیمان (ع) رسانید در حالتی که باد سلیمان را برداشته در هوا عبور میداد سلیمان بایستاد و بفرمود این مورچه را نزد من آورید چون مورچه را نزدش آوردند فرمود ای مورچه آیا نمیدانی که منم پیغمبر خدا و احدی را ظلم و ستم

نمیکنم مورچه عرض کرد بلی میدانستم فرمود پس چرا مورچگان را از ظلم من ترسانیدی و گفתי ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَ جُنُودُهُ مورچه گفت ترسیدم که چون زینت ترا به بینند فریفته شوند و از خدا دور شوند پس از آن مورچه عرض کرد که تو بزرگتری یا پدرت داود فرمود بلکه پدرم داود بزرگتر است عرض کرد پس چرا در حروف اسم تو یکحرف زیادتر است از اسم داود پدرت فرمود مرا باین نکته دانائی نیست عرض کرد

لان حروف داود داوی جرحه بود فسمی داود و انت ارجوا ان تلحق الی ابیک

باین جهت است که پدر تو داود درد خود را بدوستی خدا مداوا کرد پس او را داود نامید ای سلیمان امیدوارم که تو ملحق شوی بپدر خودت «مترجم گوید» حاصل جواب مورچه اینست که داود اصلش داوی جرحه بود بوده است پس چون ملاحظه اصل او شود حروف اسم تو زیادتی بر حروف اسم او ندارد و یا اینکه مقصود او این بوده است که تو حلال ظاهری خود را زیاد کرده و مثل او باطن را بمحبت خدا زینت نداده پس زیادتی حرفی از حروف اسم تو بر اسم او کنایه از زیادتی ظاهر تست بر ظاهر او و این ظاهر را باید رها کرده و بر پدرت ملحق شوی و مانند او باطل را بمحبت خدا زینت دهی پس از آن مورچه عرض کرد آیا میدانی چرا باد را خدا از میان سائر اجزاء مملکت از برای تو مسخر گردانید سلیمان فرمود مرا باین مطلب دانائی نیست مورچه عرض کرد که مقصود خدا این بود که اگر جمیع مملکت را از برای تو مسخر میگردانیدم مانند باد که از برای تو مسخر گردانیدم زوال همه مملکت تو مثل زوال باد میبود و چون باد از دست تو میرفت پس سلیمان را از قول مورچه خنده گرفت. (۲) سلیمان جعفری از حضرت رضا (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود میدانی چرا اسماعیل بصادق الوعد

نامیده شد سلیمان گوید من عرض کردم نمیدانم فرمود با مردی وعده کرد یک سال منتظر او نشست. (۳) از حسین بن علی بن فضال مروی است که گفت بحضرت رضا (ع) عرض کردم که چرا

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۱۳

حواریین را حواریین نامیدند (۱) فرمود اما در نزد مردم یعنی عامه عمیا از این جهت آنها را حواریین نامیدند که آنها قصار یعنی گاز ربودند که جامه‌ها را بشستن از چرک پاک و خالص میکردند و این حواریین اسمی است که از

برداشتند «مترجم گوید» که حوار بضم حاء مهمله و تشدید و او معنی آرد سفید است که معنی آن زبده آرد

است پس

الخبز الحوار

بمعنی نان سفید است و حواریین گویند باین جهت که ایشان خود را خالص و پاکیزه و پاک گردانیدند و غیر خود را از چرکهای گناهان بموعظه و تذکر پاک میساختند.

راوی گوید که عرض کردم چرا نصاری را نصاری میگویند حضرت فرمود از این جهت که نصاری از قریه بودند از

بلاد شام که اسم آن ناصره بود مریم و عیسی بعد از آنکه از مصر مراجعت کردند در آنجا فرود آمدند. (۲) ابی

طاهر بن حمزه از حضرت رضا (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود طبایع چهار است یکی از آنها بلغم است

و آن بمنزله دشمن جدل کننده است و بعضی از آنها خون است و آن بمنزله بنده است و بسا هست که بنده

مولای خود را بقتل میرساند و بعضی از آنها باد است و آن بمنزله پادشاهی است که با رعیت مدارات کند و بعضی

از آنها صفرا است هیهات هیهات چقدر دور است سلامتی بآن زیرا که آن بمنزله زمینی است چون بحرکت آید

هر چه بر روی آن است بحرکت آید (۳) ابن یعقوب بغدادی گوید که ابن سکیت بحضرت رضا (ع) عرض کرد چرا

حقتعالی موسی را بید و بیضا و عصا و آلت سحر مبعوث فرمود و عیسی را بطب مبعوث گردانید یعنی بمرده زنده

کردن و محمد را بکلام فصیح و خطبه‌های بلیغه مبعوث کرد یعنی چرا هر یک از این پیغمبران را بمعجزه خاصه

مبعوث گردانید حضرت رضا (ع) فرمود وقتی که حقتعالی موسی را بپیغمبری مبعوث کرد اغلب افعال اهل زمان

او ساحری و جادوگری بود پس از نزد خدا چیزی از برای ایشان آورد که وسع آن قوم نرسد مثل آن بیاورند و

سحر آنها را باطل گرداند و حجت بر ایشان اثبات فرماید و عیسی را در وقتی مبعوث گردانید که آفات و عاهات

زیاد میبود و مردم محتاج بطبابت میبودند پس عیسی از نزد خدا چیزی برای ایشان آورد که مثل آن نزد ایشان

نبود و نه میتوانستند مانند آن بیاورند چه معجزه که آن جناب آورد زنده کردن مرده و به کردن کور مادر زاد و

پیس باذن خدا بود و باین سبب حجت بر ایشان اثبات فرمود، حقتعالی محمد (ص) را در زمانی مبعوث گردانید

که اغلب افعال اهل عصر او خطب و سخنوری بود و گمانم آنست که فرمود شعر بود پس محمد (ص) از برای

ایشان از کتاب خدا و مواظ و احکام چندان آورد که قول ایشان را باطل کرد و حجت اثبات فرمود پس ابن سکیت عرض کرد بخدا سوگند که هرگز مثل توئی در این زمانه ندیدم پس حجت بر خلق امروز چیست فرمود عقل که بآن می‌شناسی کسیرا که نسبت بخدا راست می‌گوید و تصدیق می‌کنی او را می‌شناسی بآن کسیرا که نسبت بخدا دروغ می‌گوید و تکذیب می‌کنی او را پس ابن سکیت عرض کرد بخدا

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۱۴

سوگند که همین جوابست. (۱) حسن بن علی بن فضال از حضرت رضا (ع) روایت کرده است که فرمود اولو العزم را اولو العزم نامیدند زیرا که ایشان صاحبان عزائم و شرایع باشند و این از آن جهت است که هر پیغمبری بعد از نوح (ع) بر شریعت و طریقت او و تابع کتاب او بود تا زمان ابراهیم خلیل و هر پیغمبری در زمان ابراهیم و بعد از او بر شریعت و طریقت او و تابع کتاب او بود تا زمان موسی (ع) و هر پیغمبری که در زمان موسی و بعد از زمان او بود بر شریعت و طریقت او و تابع کتاب او بود تا زمان عیسی (ع) و هر پیغمبری که در زمان عیسی و بعد از زمان او بود بر طریقه عیسی و شریعت او و تابع کتاب او بود تا زمان پیغمبر ما محمد (ص) پس این پنج نفر اولو العزم می‌باشند و ایشان باشند افضل پیغمبران و فرستادگان و شریعت پیغمبر ما محمد (ص) نسخ نشود تا روز قیامت و پیغمبری بعد از او تا روز قیامت نیست پس هر کسی ادعا کند پیغمبری را بعد از حضرت ختمی مرتبت یا کتابی بعد از قرآن بیاورد خون او مباح باشد از برای کسی که بشنود این ادعا را (۲) عباس بن هلال از حضرت علی بن موسی (ع) بتوسط آباء امجاد خود از حضرت علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده است که فرمود رسول خدا (ص) فرمود پنج خصلت است که آنها را تا هنگام مردن ترک نکنم غذا خوردن بر روی خاک با غلامان، سوار شدن بر خر پالان‌دار، بز دوشیدن بدست خودم، پوشیدن لباس پشمینه و سلام کردن بر کودکان و اینها را ترک نکنم تا بعد از من سنت شود «مترجم گوید» آنچه مشهور است در السنه و افواه مردم اینست که آن بزرگوار بر خر بی‌پالان سوار شدی و این حدیث شریف خلاف آنست. (۳) حسن بن علی بن فضال از حضرت رضا (ع) روایت کرده است و گوید از آن جناب پرسیدم که چگونه مردم از امیر المؤمنین اعراض کردند و حال اینکه فضل و سبقت و تقرب او را نسبت بر رسول خدا میدانستند و می‌شناختند حضرت فرمود مردم از او اعراض کردند بغیر او و حال آنکه فضلش را می‌شناختند و میدانستند پس اعراض ایشان از این جهت بود که آن جناب پدران و اجداد و

برادران و اعمام و احوال و خویشان ایشان را بقتل آورده بود چه از ایشان عدد بسیاری از حد تجاوز کرده مخالفت رسول خدا کردند و تن بدین اسلام در ندادند و از این جهت کینه علی (ع) در دل مردم بود و دوست نداشتند که علی (ع) صاحب اختیار ایشان شود اما از غیر علی (ع) مثل این کینه در دل ایشان نبود زیرا که از برای غیر علی (ع) مثل این جهاد علی در پیش روی رسول خدا نبود پس از این جهت از علی (ع) عدول کردند و بغیر علی (ع) میل کردند. (۴) از هیثم بن عبد الله زمانی مروی است که گفت از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) سؤال کردم و عرض کردم یا ابن رسول الله خبر بده مرا از علی بن ابی طالب چرا بعد از رسول خدا بیست و پنج سال با دشمنان خود قتال و جهاد نکرد پس از آن در ایام ولایت و حکومت خود جهاد کرد حضرت فرمود زیرا که او بر رسول خدا اقتدا کرد چه آن جناب جهاد را با مشرکین ترک نمود

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۱۵

بعد از نبوت (۱) سیزده سال در مکه و نوزده ماه در مدینه و این جهت بی‌یاوری بود که آن جناب را اعوان و انصار نبود که تاب مقاومت داشته باشد و هکذا علی (ع) نیز با دشمنان خود از این جهت ترک جهاد نمود چه او را یاوری و معینی نبود پس چون که نبوت پیغمبر (ص) باطل نشد با اینکه سیزده سال و نوزده ماه ترک جهاد کرد همچنین امامت علی هم باطل نشد با اینکه بیست و پنج سال ترک جهاد کرد زیرا که علت مانعه در این دو بزرگوار یکی بود. (۲) از محمد بن یعقوب بلخی مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) سؤال کردم و عرض کردم بچه سبب امامت در فرزندان حسین (ع) استقرار یافت نه فرزندان حسن فرمود بجهت اینکه خدا در فرزندان حسین قرار داد نه فرزندان حسن و خدا از آنچه کند سؤال کرده نشود. (۳) ابراهیم بن عبد الحمید از حضرت ابو الحسن روایت کرده است که فرمود رسول خدا (ص) بر عایشه وارد شد در حالتی که ظرف آب خود را میان آفتاب گذاشته بود فرمود یا حمیرا این ظرف چیست عرض کرد که این ظرف را در آفتاب گذاشته‌ام که آب آن گرم شود و سر و جسد را بشویم فرمود دیگر این کار را نکن زیرا که شستن سر و جسد با آبی که با آفتاب گرم شده باشد باعث ناخوشی برص و پیسی شود (۴) «مصنف گوید» که جایز است ابو الحسن صاحب این حدیث حضرت رضا (ع) باشد و می‌شود که موسی بن جعفر (ع) باشد زیرا که ابراهیم بن عبد الحمید راوی این حدیث هر دو را ملاقات کرد و این حدیث از مراسیلت. (۵) از حسین بن نصر مروی است که گفت از حضرت رضا (ع)

سؤال کردم از قومی که در سفر باشند بعضی از ایشان بمیرند و بعضی جنب باشند و اندکی آب داشته باشند که یکی از میت و جنب را کفایت کند کدام یک را مقدم دارند میت را غسل دهند یا جنب غسل کند فرمود جنب غسل کند و میت را واگذارند زیرا که غسل جنب فریضه است و غسل میت سنت است یعنی از سنن رسول اکرم است نه اینکه مستحب باشد و غسل جنابت از فرائض خداوند عالم است چه آن بقرآن مجید ثابت شده است و این حدیث پیغمبر (ص) است. (۶) از حسین بن نصر مروی است که گفت حضرت رضا (ع) فرمود سبب چیست که در نماز بر میت پنج تکبیر وارد شده من عرض کردم چنین روایت کرده‌اند که آن را از نماز پنجگانه بر داشته‌اند هر تکبیری از نمازی حضرت فرمود این ظاهر حدیث است اما وجه دیگر هم دارد و آن اینست که حقتعالی پنج فریضه بر بندگان واجب کرد صلاة، زکاة و روزه و حج و ولایت ما اهل بیت پس از برای میت از هر فریضه تکبیری قرار داد و کسی که ولایت را قبول کرد در نماز میت پنج تکبیر گوید و کسی که ولایت را قبول نکرد چهار تکبیر گوید از این جهت است که شما شیعیان پنج تکبیر در نماز میت گوئید و کسانی که با شما مخالفند چهار تکبیر گویند. (۷) از سلیمان بن جعفر مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) سؤال کردم از لبیک گفتن در حال احرام و علت آن فرمود مردم چون محرم شوند حقتعالی ایشان را ندا فرماید و بفرماید

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۱۶

ای بندگان من و کنیزان من هر آینه حرام میگردانم بر شما آتش را چنان که شما از برای من محرم شدید پس بندگان خدا عرض کنند

لبیک اللهم لبیک

از جهت جواب دادن حقتعالی که ایشان را ندا کرده است. (۱) از حسین ابن خالد از حضرت ابی الحسن الرضا (ع) مروی است که گوید بآن جناب عرض کردم که چون حاجیان ذبح میکنند یک بدنه که شتر است از چند نفر مجزی است؟ فرمود از یکنفر عرض کردم بقره از چند نفر مجزی است؟ فرمود از پنج نفر مجزی است هر گاه این پنج نفر شریک خرج بوده و از یک خوان غذا بخورند عرض کردم چگونه شد که یک بدنه مجزی نیست مگر از یکنفر و بقره مجزی است از پنج نفر؟ فرمود بجهت اینکه در بدنه علت و سببی است که در بقره نیست زیرا که کسانی که قوم موسی را بگوساله پرستیدن امر کردند پنج نفر بودند و از اهل یک خانه بوده و بر یک خان غذا

میخوردند و ایشان اذینویه و برادرش هیدویه و پسر برادرش و دختر و زنش بودند و ایشان بودند که امر کردند به پرستیدن گوساله و ایشان بودند که بقره را که خدا امر بذبح آن نموده بوده ذبح کردند. (۲) از حسین بن خالد مروی است که گفت بحضرت ابی الحسن الرضا عرض کردم بچه جهت است که حاجیان را چهار ماه گناه نوشته نشود فرمود بجهت اینکه حقتعالی مباح گردانید و مهلت داد مشرکین را در چهار ماه، حرام چه میفرماید فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ پس ای مشرکان سیر کنید در زمین و هر جا که خواهید بروید و بیائید و ایمن باشید از تعرض مسلمانان در زمین تا چهار ماه پس از اینجا است که حقتعالی گناهان آن مؤمنان را که در این چهار ماه حج خانه خدا کنند ببخشید یعنی چون مشرکان عهدی که بسته بودند نقض کردند خدا در این چهار ماه جهاد را حرام کرد تا در فهم خود تدبیری کنند پس چون گناهی از ایشان صادر می شود نوشته نشود زیرا که اگر خدا قتال را در این مدت حرام نکرده بود مشغول بجهاد میبودند که از اعظم عبادات است. (۳) از جعفر بن عقبه از حضرت علی (ع) مروی است که آن جناب فرمود علی (ع) بعد از آنکه از مکه هجرت کرد شب را در مکه زیست نمیکرد تا اینکه وفات کرد راوی گوید عرض کردم این از چه جهت بود فرمود ناخوش میداشت که شب را بیتوته کند و بسر برد بزمینی که از آن زمین هجرت کرده بود و طریقه آن بزرگوار این بود که نماز عصر را در مکه میگذارد و از مکه بیرون میرفت و شب را در غیر آن زمین بسر میبرد. (۴) از حسین بن خالد مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) سؤال کردم از مهر السنه که چرا مهر السنه پانصد درهم شد فرمود که حقتعالی بر خود لازم نمود که تکبیر نگوید مؤمنی صد تکبیر و

الحمد لله

نگوید صد مرتبه و

سبحان الله

نگوید صد مرتبه و

لا اله الا الله

نگوید صد مرتبه و صلوات بر محمد و آل محمد نفرستد صد مرتبه پس از آن نگوید

اللهم زوجنی من الحور العین

مگر اینکه حقتعالی او را زوجه از حوران بهشتی تزویج کند و این اذکار را مهر او قرار دهد و از این جهت است که حقتعالی به پیغمبر خود وحی فرمود که سنت کند مهرهای زنان مؤمنه را پانصد درهم بمقابل این پانصد ذکر و رسول خدا چنین کرد. (۲) از حسین بن خالد مروی است که گفت بحضرت رضا (ع) عرض کردم فدای وجودت شوم چگونه شد که مهرهای زنان پانصد درهم شد که عبارت است از دوازده اوقیه و نش «مترجم گوید» که اوقیه چهل درهم است و نش بیست درهم پس مجموع پانصد درهم شود حضرت فرمود که خداوند بر خود لازم گردانیده است که نگوید هیچ مؤمنی صد مرتبه

الله اکبر

و صد مرتبه

سبحان الله

و صد مرتبه

الحمد لله

و صد مرتبه

لا اله الا الله

و صد مرتبه

اللهم صل علی محمد و آل محمد

پس از آن

اللهم زوجنی من الحور العین

مگر آنکه حقتعالی او را حور العین تزویج فرماید پس از این جهت است که مهرهای زنان پانصد درهم قرار شد یعنی چون پانصد درهم مقابل است با پانصد ذکر مذکور هر درهمی مقابل ذکری و هر مؤمنی که از برادر دینی خود زنی خواستگار شود و پانصد درهم بخواهد مهر او قرار دهد و او را تزویج نکند پس او را اذیت و آزار نموده

است و مستحق است که خدا او را حور العین تزویج نکند. (۳) از حسن بن علی بن فضال مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) سؤال کردم که از چه سبب است که زن مطلقه بطلاق عدی از برای شوهر خود حلال نیست مگر آن که بغیر او شوهر کند و بعد از آن حلال خواهد شد فرمود حقتعالی طلاق را دو مرتبه قرار داد. الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ و در مرتبه سوم فرمود فَاِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْرِيحٌ بِاِحْسَانٍ یا او را نگاهدارد و با یک دیگر سازش داشته باشند یا او را طلاق دهد که دیگر او را نتواند بگیرد و چون داخل شود در طلاق سومی که حقتعالی آن را ناخوش دارد پس بر وی حرام شود و بعد از آن بر او حلال نشود مگر آنکه شوهری غیر از او تزویجش کند تا مردم طلاق را خفیف نشمرند و بزنان ضرر و اذیت نرسانند. (۴) از محمد اشعری مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) سؤال کردم از تزویج زنانی که آنها را سه مرتبه طلاق گویند فرمود بمن که سه طلاق گفتن شما اشعریان زنی را از برای غیر شما حلال نمیکند و طلاق دادن غیر شما از برای شما حلال میکند زیرا که شما سه طلاق چیزی نمیدانید که سبب حرمت خواهد شد و بنا بر فتوای شما باعث نخواهد شد. (۵) از حسن بن علی بن فضال مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) سؤال کردم و عرض کردم چرا پیغمبر (ص) مکنی شد به ابو القاسم فرمود از این جهت که او را پسری بود قاسم نام پس بابی القاسم

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۱۸

مکنی شد (۱) راوی گوید عرض کردم یا ابن رسول الله آیا مرا اهل میدانی از برای زیاده از این مطلب فرمود یعنی وجه دیگر از برای من میفرمائی فرمود بلی آیا نمیدانی رسول خدا (ص) پدر جمیع این امت است و علی (ع) بعضی از این امت است عرض کردم بلی میدانم فرمود آیا نمیدانی که رسول خدا (ص) فرمود من و علی دو پدر این امت هستیم عرض کردم بلی میدانم فرمود آیا نمیدانی که علی (ع) قاسم یعنی قسمت کننده بهشت و جهنم است عرض کردم بلی میدانم فرمود پس پیغمبر را ابو القاسم میگویند بجهت اینکه پدر قاسم بهشت و جهنم است که علی باشد من عرض کردم بلی میدانم که او پدر قاسم بهشت و جهنم است چه معنی دارد فرمود مهربانی پیغمبر بر امت خود مانند مهربانی پدران بر فرزندان خود است و افضل امت پیغمبر (ص) علی بود و بعد از پیغمبر (ص) شفقت علی (ع) بر امت چون شفقت پیغمبر بر ایشان بود چه او وصی پیغمبر و خلیفه او و امام بعد از او بود و از این جهت بود که پیغمبر فرمود من و علی دو پدر این امت هستیم و پیغمبر بر منبر بالا رفت و

فرمود هر کسی که وفات کرده باشد و قرضی یا عیالی داشته باشد قرضش را من باید ادا کنم و عیالش را من باید نفقه دهم و هر کس که مال واگذاشته باشد از آن وارث اوست پس از این جهت پیغمبر اولی بود بمؤمنین از پدران و مادران ایشان و اولی بود بایشان از خود ایشان و چنین بود امیر المؤمنین (ع) بعد از پیغمبر (ص) و از برای آن جناب جریان یافت آنچه از برای پیغمبر (ص) جریان یافته بود. (۲) از ابی صلت هروی مروی است که گفت روزی مأمون بحضرت رضا عرض کرد یا ابا الحسن خبر بده مرا از جد بزرگوارت امیر المؤمنین (ع) که بچه وجه قسمت کننده بهشت و جهنم است و بچه معنی این مطلب را از برای او اثبات کنید بتحقیق که فکر بسیاری در این مطلب کرده‌ام حضرت رضا بآن ملعون فرمود یا امیر المؤمنین آیا از پدرت از پدرانت از عبد الله بن عباس روایت نکردی که گفت از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود حب علی ایمانست و بغض او کفر است عرض کردم بلی روایت کرده‌ام فرمود پس قسمت بهشت و جهنم هر گاه بر دوستی و دشمنی علی باشد که هر کس دوست اوست بهشت از او باشد و هر کس دشمن اوست جهنم از او باشد پس علی قسیم بهشت و جهنم خواهد شد مأمون گفت خدا مرا بعد از تو زنده نگذارد یا ابا الحسن شهادت میدهم که توئی وارث علم رسول خدا ابو الصلت هروی گوید چون حضرت رضا (ع) بمنزل خود مراجعت فرمود من نزد او آمدم و بآن جناب عرض کردم یا ابن رسول الله چقدر جواب نیکوئی بامیر المؤمنین یعنی مأمون دادی حضرت فرمود ای ابا صلت من بنا بر راهی که او میدانست جواب او را دادم و لیکن از پدر بزرگوارم شنیدم که از پدران خود از علی (ع) روایت میکرد که آن جناب فرمود رسول خدا بمن فرمود

یا علی انت قسیم النار و الجنة یوم القیمه

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۱۹

تقول النار هذا لی و هذا لک

یا علی توئی قسیم جهنم و بهشت در روز قیامت که بآتش فرمائی این بنده از آن تست و این بنده از آن من است. (۱) از حسن بن علی فضال از حضرت رضا (ع) مروی است که گفت از آن حضرت سؤال کردم از امیر المؤمنین (ع) که از چه سبب فدک را بر نگردانید هنگامی که خود والی شد و بر تخت خلافت استقرار یافت فرمود بجهت اینکه خدا ما اهل بیت را صاحب اختیار و ولی مردم گردانیده است و نگیرد حقوق ما را از ستم‌کنندگان بر ما مگر

خدا و ما صاحب اختیار مؤمنانیم از برای آنها حکم کنیم و حقوق آنها را از ستم‌کنندگان بر آنها باز گیریم و حقوق خود را باز نستانیم (۲) «مصنف گوید» که چند علت دیگر از برای این مطلب از احادیث و اخبار اخراج کرده‌ام و در کتاب علل الشرائع و الاحکام و الاسباب ذکر کرده‌ام و در این کتاب بآنچه از حضرت رضا (ع) روایت شده است اکتفا کرده‌ام. (۳) حضرت رضا (ع) از پدر بزرگوارش روایت کرده است که مردی از حضرت صادق (ع) پرسید چه واقعه‌ای است که قرآن را هر چه نشر دهند و درس گویند باز تازگی دارد فرمود زیرا که حقتعالی قرآن را از برای زمانی دون زمانی و از برای مردمی دون مردم دیگر قرار نداده است پس قرآن در هر زمان جدید است و نزد هر قومی تازگی دارد تا روز قیامت. (۴) از موسی بن نصر رازی مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) شنیدم سؤال کردند از این قول پیغمبر (ص) که فرموده است اصحاب من چون ستارگانند هر کدام را پیروی و متابعت کنید بمطلب خود میرسید و راهنمای شما میشوند و از این قول پیغمبر (ص) که فرمود

دعوا لی اصحابی

اصحاب مرا بمن واگذارید حضرت رضا (ع) فرمود این گفتار صحیح است لیکن مقصود آن جناب از اصحاب آن اصحاب باشند که بعد از او تغییر و تبدیل در دین ندادند، بآن جناب عرض کردند که ما چگونه بدانیم که اصحاب تغییر و تبدیل دادند فرمودند از اینجا بدانید که شما این حدیث را روایت میکنید که پیغمبر (ص) فرمود در روز قیامت مردانی از اصحاب من از حوض من ممنوع شوند چنان که شتران غریبه در میان جماعت شتری از آب ممنوع شوند پس من عرض کنم پروردگارا اصحاب من بمن گفته شود که تو نمیدانی آنچه بعد از تو احداث کردند پس آنها را بگیرند و رو بشمال بطرف دوزخ کشند من بگویم

بعدا لهم و سحقا

پس از آن حضرت رضا (ع) فرمود آیا این گفته پیغمبر از برای کسی است که تغییر و تبدیل نداده است یعنی البته از برای کسانی که تغییر و تبدیل دادند (۵) از محمد بن احمد بن اسحق طالقانی مروی است که گفت پدرم مرا خبر داد که زمانی که حضرت رضا (ع) در خراسان بود مردی در خراسان قسم خورد بطلاق دادن زن خود که معاویه از اصحاب رسول خدا نیست یعنی چنین قسم خورد که و الله من زن خود

را طلاق گفتم (۱) اگر معاویه از اصحاب پیغمبر باشد پس فقهای خراسان فتوی دادند بطلاق زوجه او و از حضرت رضا (ع) سؤال کردند چنین فتوای داد که زن او طلاق داده نشده فقها رقعہ نوشتند و نزد حضرت فرستادند که از کجا و بچه جهت فرموده که زن او مطلقه نیست حضرت در رقعہ ایشان نوشت که من این مطلب را از روایت شما گویم که از ابی سعید خدری روایت کرده‌اید که رسول خدا (ص) بجماعت مسلمانان روز فتح فرمود در حالتی که گرداگرد حضرت جمع شده بودند که شما از خوبان هستید و اصحاب من هم از خوبانند و لیکن بعد از فتح هجرتی نیست پس رسول خدا (ص) هجرت بعد از فتح را باطل گردانید و آنها را اصحاب نگردانید فقها چون جواب حضرت را ملاحظه کردند از قول خود بر- گشتند و قول حضرت را قبول کردند «مترجم گوید» که حاصل استدلال حضرت باین حدیث اینست که اصحاب حضرت را کسانی گویند که با حضرت هجرت کردند از مکه بمدینه و معاویه با آن جناب هجرت نکرد و بعد از فتح که هجرتی نبود پس معاویه از اصحاب نبود و این حدیث بنا بر چند نسخه که رویت شد مسلمة یوم الفتح ثبت شده است و بنا بر این باید مراد جماعت مسلمه باشند و لیکن شاید تحریف شده باشد و اصل حدیث مسلمی یوم الفتح باشد بنا بر اضافه و اللہ العالم. (۲) از سهل بن قاسم مروی است که گفت حضرت رضا (ع) از بعض اصحاب خود شنید که میگفت لعن الله من حارب امیر المؤمنین خدا لعنت کند کسی را که با امیر المؤمنین جنگ کرد حضرت فرمود باو بگو

الا من تاب و اصلاح

مگر کسیرا که توبه کرده باشد و امر خود را اصلاح کرده باشد پس از آن فرمود گناه کسی که از آن بزرگوار تخلف ورزید و توبه نکرد بزرگتر است از گناه کسی که با او مقاتله کرد پس از آن توبه کرد.

(۳) باب سی و دوم «در ذکر آنچه آن حضرت نوشته است بمحمد بن سنان از علل و نکات در جواب مسائل»

(۴) از محمد بن سنان مروی است که حضرت علی بن موسی الرضا (ع) در جواب مسائل او باو نوشت که علت غسل جنابت نظافت و پاکیزگی است و طاهر کردن انسان است خود را از آنچه رسیده است باو از منی او و طاهر کردن او جسد خود را زیرا که جنابت از تمام جسد او خارج می‌شود پس از این جهت واجب شده است بر او تطهیر تمام بدن او.

علت تخفیف در بول و غایط که در آن غسل نباید کرد بلکه مجرد شستن و وضو

گرفتن کافی است (۱) اینست که هر یک از اینها بیشتر است از جنابت واقع شوند و دوام هر یک از جنابت زیادتر است پس خدا در اینها بوضو راضی شد بجهت کثرت و مشقت آنها و آمدن آنها بدون اراده انسان و حال اینکه در اینها لذت و شهوتی نیست.

اما جنابت حاصل نشود مگر با لذت و اکراه نفس یعنی باختیار خود خود را بر آن وامیدارد. و علت غسل جمعه و عید و غیر اینها از غسلهای دیگر آنست که در غسل نمودن تعظیم کردن بنده است پروردگار خود را و استقبال او است کریم جلیل را و طلب کردن آمرزش گناهان او است و از برای آنست که روز عید از برای ایشان معروف باشد و بذکر خدا اجتماع کنند پس خدا غسل آن روز را تعظیم آن روز قرار داد و از برای این قرار داد که دلالت کند بر تفضیل آن روز بر سایر ایام و بجهت اینکه این زیادتی در مستحبات و عبادت در این روز از برای آنست که این غسل طهارتی است از برای او از این جمعه تا جمعه دیگر.

علت غسل میت اینست که میت را غسل دهند تا اینکه تطهیر و پاک شود از چرکهای ناخوشی و آنچه باو رسیده است از اقسام علتها و دردها چه او ملائکه را ملاقات کند و با اهل آخرت همنشین شود پس نیکو است که چون بر خدا وارد شود اهل طهارت را ملاقات کند و با ایشان مباشرت و معاشرت کند و ایشان با وی خلط و آمیزش کنند علت دیگر آنست که آن منی که از آن آفریده شده است در هنگام مرگ از میت بیرون می رود و جنب می شود پس غسل دادن او از آن جهت است.

علت غسل کردن کسی که میت را غسل میدهد و کسی که او را مس کرده طاهر شدن از آن چیزی است که باو رسیده است از کثافت و آفت میت زیرا چون روح از میت خارج شود اکثر آفت او در او باقی میماند پس از این جهت است که باید او را تطهیر کرد و از او تطهیر نمود.

علت وضو که بدان علت مقرر شده است شستن رو و دو ذراع و مسح سر و دو پا ایستادن بنده است پیش روی خدا و استقبال نمودن او است خدا را بجوارح ظاهره خود و ملاقات نمودن او است بآن جوارح ظاهره که اعضای وضو است ملائکه کرام الکاتبین را پس باید روی خود را بجهت سجده کردن و خضوع نمودن بشوید و شستن دو دست از آن جهت است که خواهد آنها را بلند کند بدرگاه خدا و پائین آورد و بآنها رغبه و رهبه و تبتل کند

«مترجم گوید» از کافی در روایتی نقل شده از امام جعفر صادق (ع) که فرمود رغبه آنست که کف دو دست باآسمان بلند شود و رهبه آنست که پشت دو دست به آسمان بلند شود (تبتل بیک انگشت اشاره کردن در هنگام دعا است) مسح سر و دو قدم از آن جهت است که ظاهر و برهنه است که در جمیع حالات به اینها

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۲۲

استقبال کند یعنی در برابر حق زیستن کند و در اینها خضوع و تبتل چون روی و دو ذراع نیست یعنی اگر بمقدار روی و دو ذراع خضوع در آن بودی با میت شسته شود. (۱) علت زکاة دادن قوت فقرا دادن و حفظ کردن مال اغنیا است و خداوند تبارک و تعالی اهل صحت و سلامت را بقیام و ایستادگی کردن امر اهل آفات و بلیات مکلف ساخته است چنانچه فرموده است لَتُبْلَوَنَّ فِيْ أَمْوَالِكُمْ وَاَنْفُسِكُمْ در مقام ابتلا و امتحان آورده شوید بمالها و نفسهای خود، در مالهای خود بزکاة دادن و در نفسهای خود بمهیا کردن خود را از برای صبر بر بلیات با اینکه در زکاة دادن رافت و رحم کردن بضعفا و رافت بر پریشان حالان و تحریص کردن فقرا است بر مواساة و مشارکت در امر معاش و قوت دادن درویشان و یاری کردن ایشان است بر امر دین و این فقرا نصیحت و موعظه‌اند از برای اهل ثروت و مکنّت و عبرتند از برای ایشان تا اینکه بسبب ایشان بر پریشانی آخرت راه یابند و بر مال خود پی برند و تحریص شوند در زکاة دادن بر شکرگزاری خدا که ایشان را فضیلت داده و مال باینها عطا فرموده و دعا و تضرع کنند و بترسند که مثل این فقرا شوند و این مراتب مذکوره حاصل شود در امور بسیار چون زکاة دادن و صدقه دادن و صله رحم کردن و احسان کردن بمردم ببذل مال.

علت حج رفتن بسوی خدا و طلب کردن بسیاری ثواب و بیرون رفتن از جمیع گناهان است که از او صادر شده است و از برای آنست که از گذشته تائب باشد که آینده را از سر گیرد یعنی چون حج کند گویا تازه دنیا آمده است و ابتداء عمل او است و او را هیچ معصیتی نیست و نیز علت حج لوازم آنست از خرج کردن اموال و بتعب انداختن بدن و منع کردن بدن را از شهوات و لذات و تقرب یافتن بسبب عبادت پروردگار و خضوع و خواری و ذلت رفتن مدتی مدید در میان سرما و گرما و در میان امن و ترس و نیز در حج است از برای جمیع خلائق از منافع و سؤال کردن از خدا و ترسیدن از او و ترک قساوت قلب و سختی نفس و فراموش نکردن ذکر و انقطاع امید و آرزو کردن و نیز در حج است تازه کردن حقوق و منع کردن نفس را از فساد و بمنفعت رسیدن کسانی که

در شرق و غرب زمین هستند و کسانی که در بیابان و دریا هستند از کسانی که حج میکنند و کسانی که حج نمیکنند از تاجر و جالب و بایع و مشتری و کاسب و مسکین و برآوردن حوائج اهل اطراف عالم و مواضعی که ممکن است ایشان را اجتماع در آن یعنی حاجیان را کذلک لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ.

علت واجب شدن حج یک مرتبه اینست که حقتعالی در واجب کردن فرائض ملاحظه پست‌ترین مکلفین در طاقت و قوت فرموده است و از آن جمله حجه است پس آن را یک مرتبه واجب گردانید بملاحظه حال کسانی که کم طاقتند پس از آن مستحب گردانیده است از برای

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۲۳

اهل قوت و طاقت بمقدار طاعت ایشان. (۱) علت اینکه خانه کعبه در وسط زمین است اینست که خانه کعبه موضعی است که از زیر این موضع زمین منبسط شد و هر بادی که در دنیا میوزد از زیر رکن شامی بیرون می‌آید و خانه کعبه اول بقعه‌ای است که در زمین بنا شد چه آن وسط زمین است و باید عرض اهل مشرق و مغرب در آن مساوی باشد یعنی از هر جانب که قصد آن کنند مسافت نسبت بجمع مساوی باشد چه اگر در کنار زمین میبود نسبت ببعضی نهایت قرب میداشت و نسبت ببعضی نهایت بعد.

مکه را مکه نامیدند از آن جهت که مردم قصد مکه میکردند چه کسی که قصد مکه کند گویند قد مکا و از این جهت است که حقتعالی میفرماید وَ مَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَ تَصْدِيَةً وَ مُكَاءٌ بِمَعْنَى صَفِيرِ زَدْنَسْتِ وَ تَصْدِيَةٌ بِمَعْنَى دَسْتِ بَدَسْتِ گزفتن است. «مترجم گوید» مردی است که عادت بعضی کفار آن بود که مردان و زنان برهنه نماز کردند و صفیر زدندی و دست بدست همدیگر گرفتند پس حقتعالی فرمود نماز ایشان در نزد خانه جز صفیر زدن و دست یک دیگر گرفتن نیست پس مقصود حضرت شاید این باشد که اینها چون قصد خانه کردند و این گونه اعمال از آنها سر زدی از این جهت مکه را مکه گویند چه آن بمعنی قصد است.

علت طواف خانه این بود که حقتعالی بملائکه فرمود که من خلیفه در زمین قرار دهم ملائکه عرض کردند آیا قرار دهی در زمین کسی را که افساد کند و خونی بریزد چون این جواب را بخدا عرض کردند پشیمان شدند و پناه بعرش بردند و استغفار کردند حقتعالی خواست که سایر عبادت‌کنندگان مانند آن ملائکه عبادت کنند و آنها را پناهی باشد پس در آسمان چهارم بمحاذی عرش خانه بنا نهاد که آن را ضراح نامند پس از آن در آسمان دنیا

خانه بنا نهاد که آن خانه را معمور نامند و آن خانه محاذی ضراح بود پس از آن این خانه (مکه) را بمحاذی بیت المعمور بنا نهاد و آدم (ع) را امر کرد که طواف کند آن خانه را و توبه او را قبول کرد و این عمل میان فرزندان او جاری شد تا روز قیامت علت استلام حجر الاسود و لمس کردن آن اینست که حقتعالی چون میثاق و عهد گرفت از بنی آدم از حجر این عهد را چون لقمه از برای خود قرار داد یعنی درخواست که وفا باین عهد بتوسط او شود و از این جهت است که مردم مکلف شدند که این میثاق را حفظ کنند و وفا کنند و از این جهت است که نزد حجر میگویند

امانتی ادیتها و میثاقی تعاهدته

لتشهد لی بالموافات و از اینجا است قول سلمان «ره» که در روز قیامت حجر را چون کوه ابو قبیس بیاورند و او را زبان و دو لب باشد و شهادت دهد باین وفاء بعهد از برای کسی که وفا کرده باشد.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۲۴

(۱) علت اینکه منا را از آن علت منا نام گذاشتند اینست که جبرئیل در آن محل به ابراهیم گفت

تمن علی ربک ما شئت

آرزو کن از پروردگارت آنچه خواهی پس ابراهیم در نزد خود آرزو کرد که خدا در مکان اسماعیل بره قرار دهد که مامور باشد آن بره را بعوض اسماعیل فدا کند حقتعالی منی و آرزوی او را باو عطا فرمود.

علت روزه گرفتن دانستن و فهمیدن تشنگی و گرسنگی است تا اینکه بنده ذلیل و مسکین و ماجور و مثاب و صابر باشد پس این دلیل است بر سختیهای آخرت با اینکه روزه باعث شکستگی شهوات شود چه آن در دنیا چون پند و موعظه است و نسبت به آخرت علامت و نشانه آنست تا اینکه دانسته شود مقدار سختی آن نسبت باهل پریشانی و درویشی در دنیا و آخرت یعنی چون روزه دار روزه گیرد سختی و شدت فقرا را در دنیا درک کند و مشقت احوال آخرت را بداند و پند گیرد که باید کم خورد و کم آشامید.

قتل نفس را حرام گردانید بعلت فاسد شدن خلق در تحلیل آن اگر حلال میکرد بجهت فناء خلق و فساد تدبیر و نظم امور عقوق والدین را خدا از این جهت حرام کرد که در عقوق والدین است بیرون رفتن از اطاعت خدا و از احترام کردن والدین و از اجتناب کردن از کفران نعمت از این جهت که منجر شود بباطل کردن شکر و قلت نسل

زیرا که در عقوق است احترام نداشتن والدین و عارف نبودن بحق آنها و قطع ارحام و ترسیدن والدین در پس انداختن ولد و ترک کردن تربیت بجهت ترک کردن ولد نیکوئی آنها را.

زنا را از این جهت حرام کرده که در زنا است فسادها چون قتل نفس و از میان بردن نسبهها و ترک تربیت اطفال و فساد میراثها و مانند آن از وجوه فساد.

خوردن مال یتیم را از روی ظلم از آن جهت حرام کرد که در آن وجوهی از فساد است اول آنها اینست که اگر مال یتیم از روی ظلم خورده شود این اعانت بر قتل یتیم است زیرا که یتیم نه مستغنی است و نه میتواند متحمل خود شود و نه بامر خود دانا است و نه کسی از برای او است که در امر او قائم شده و او را چون والدین کفایت کند پس چون کسی مال او را بخورد مثل اینست که او را کشته باشد و او را فقیر و پریشان گردانیده باشد با اینکه حقتعالی خورنده مال یتیم را تخویف نموده و عقوبت از برای او قرار داده در قول خود وَ لِيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ بَايِدْ بترسند کسانی که اگر بگذارند از پس مرگ خود فرزندان ضعیف و عاجز و بترسید بر ایشان از بینوائی و ضایع شدن یعنی ورثه باید که با ضعفای اقارب و یتیمان و مسکینان که در مجالس قسمت ترکه حاضر آمده‌اند شفقت نمایند و تفکر نمایند که اگر

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۲۵

ایشان را فرزندان خورد و عاجز باشد و بعد از فوت بچنان مجلس درآیند محروم ساختن ایشان جایز هست یا نه البته عقل ایشان بمحروم نگردانیدن آنها حکم خواهد کرد پس آنچه بخود روا ندارند با دیگران نیز جایز ندارند پس باید از عذاب خدا بترسید باین وجه که با یتیمان و مستحقان با شفقت و مرحمت باشید و سخنی نیکو گوئید که موجب ملال خاطر آنها نشود یعنی این دلیل عقلی است بر حرمت اکل مال یتیم از روی عدوان پس آیه شریفه بتأیید حکم عقل دلیل دیگر است برای حرمت اکل مال یتیم از روی ظلم (۱) و حضرت امام محمد باقر (ع) فرمود

ان الله عز و جل وعد فی اکل مال الیتیم عقوبتین عقوبه فی الدنيا و عقوبه فی الآخرة

همانا حقتعالی در خوردن مال یتیم دو عقوبت و جزاء بد وعده فرموده یکی در دنیا و دیگری در آخرت پس در حرام گردانیدن خدا مال یتیم را بی‌نیاز کردن یتیم و مستقل نمودن او است بخود که محتاج بغیر نباشد و سالم

گردانیدن فرزندان خورنده‌های مال یتیم است از اینکه بآنها رسد آنچه بآن ایتم رسیده چه حقتعالی وعده داده باینکه هر کس مال یتیم خورد فرزندان او چون ایتم محتاج شوند و مال آنها را خورند با اینکه در این خوردن مال یتیم است از طلب کردن یتیم چون بحد رشد رسید حقوق خود را و وقوع دشمنی و عداوت و بغض ما بین آن یتیم و خورنده مال او تا آنکه یک دیگر را فانی سازند.

حرام کرده است خدا فرار کردن از جهاد را زیرا که در فرار از جهاد است وهن در دین و استخفاف پیغمبران و پیشوایان عدول و نصرت ندادن ایشان را بر اعداء و صدمه زدن بر ایشان چه این عمل موجب انکار ادعاهای ایشان شود از قبیل اقرار بر بوبیت و اظهار عدل و ترک جور و رفع ستم و فساد نکردن. و نیز در فرار از جهاد است جرات پیدا کردن دشمنان بر مسلمانان و اسیر کردن ایشان و قتل مسلمانان و ابطال دین خدا و غیر اینها از مفاسدی که مترتب خواهد شد.

حرام کرده است کنی کردن در بلاد کفار بعد از سکنی کردن در بلاد اسلام زیرا که در آنست رجوع کردن از دین و ترک اعانت کردن پیغمبران و حجت‌های خدا و در آنست فساد و باطل کردن حق هر صاحب حقی و نه بسبب سکناى اول یعنی مثلا هر گاه از اهل اسلام قرض کند و بعد از رفتن ببلاد کفر آن قرض را ادا نکند پس این قرض ابطال شده است و بسبب سکناى ثانی است که آمدن ببلاد اسلام باشد و همچنین هر گاه مردی شناسائی کامل در دین پیدا کند از برای او جایز نیست سکنا کردن نزد اهل جهل و معاشرت با ایشان چه در محل خوف است که ایمن نیست از اینکه شناسائی او بحق مرتفع شده و با اهل جهل یکسان شود و پیوسته چون ایشان عمل کند.

حرام کرده است ذبیحه که در هنگام ذبح غیر اسم خدا بر آن گفته شود یعنی غیر

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۲۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بر آن بخوانند زیرا که حقتعالی بر خلق خود واجب کرده است که بر او اقرار کرده و ذکر او کنند در هنگام ذبح کردن ذبیح‌های حلال (۱) و از این جهت است که مساوی نشود میان چیزی که باعث تقرب باو جل اسمه شود و چیزی که باعث پرستش بتان و شیاطین شود زیرا که در بردن نام خدا است اقرار

بربوبیت و وحدانیت او و در بردن نام غیر خدا است شرک بخدا و تقرب بغیر او پس بردن نام خدا هنگام ذبح کردن و بردن نام غیر او در آن هنگام فارق میان حلال و حرام شود که اول حلال و ثانی حرام باشد.

حرام کرده است درندگان وحوش و طیور را از این جهت که لاش مرده و گوشت انسان و غایط و مانند آن میخورند پس از این جهت حقتعالی قرار داد دلایل و علامات در وحوش و طیور از برای آنکه فارق باشد میان حلال و حرام گوشت آنها چنانچه پدر بزرگوارم میفرماید

کل ذی ناب من السباع و ذی مخلب من الطیر حرام و کل ما کانت له قانصة من الطیر فحلال

یعنی هر صاحت نیش از درندگان و هر صاحب چنگال از پرندگان حرام است و هر پرنده که از برای آن قانصه باشد یعنی چینه‌دان داشته باشد حلال است و علت دیگری که باعث فرق شود میان حلال از پرنده و حرام از آن قول حضرت (ع) است که فرمود

کل ما دفّ و لا تأکل ما صفّ

بخور از پرنده گوشت آن پرنده که در حین پریدن بالهای خود را حرکت دهد (چون کبوتر) و نخور از آن پرنده که در وقت پریدن بالهای وی حرکت نمیکند (چون کرکس).

و حرام گردانیده خرگوش را زیرا که آن بمنزله گربه‌ای است و او را چنگال چون چنگالهای گربه و درندگان وحوش است پس خرگوش را خدا مانند درندگان قرار داد با اینکه خرگوش در نفس او نجاستی هست زیرا که در آن خون بمثل خون زنان است که مقصود خون حیض و استحاضه و نفاس است باین جهت که حیوانی است که مسخ شده است.

علت حرام گردانیدن ربا و نهی کردن خدا از آن اینست که در ربا است فساد اموال زیرا که چون انسان یکدرهم را بدو درهم خرید ثمن این درهم که خریده است یکی از آن دو درهم است که داده پس یکی از آن دو درهم را لغو و عبث داده و از این جهت مال خود را فاسد کرده پس بیع و شراء ربا در هر حال و هر قسمی نقصان است بر مشتری و بر بایع یعنی نقصان یا بر مشتری خواهد بود یا بر بایع و حقتعالی از آن منع کرده است بسبب فساد اموال چنان که منع کرد که مال سفیه را بخودش دهند تا وقتی که رشید شود و این از آن جهت است که ترسیده می‌شود بر او از اینکه این مال را فاسد کند و باین سبب خدا حرام کرد ربا و فروختن یکدرهم را بدو

درهم و لیکن در صورتی که دست بدست کنند یعنی عین او را بدهد و عین مثل آن را بگیرد اما در غیر از آن قسم از فروضات دیگر میتوان صحیحش نمود و مقصود از دست بدست آنست که نقد معامله کنند اما نسیه بعد از

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۲۷

این مذکور شود و علت تحریم ربا بعد از اطلاع مکلف استخفاف بحرام و حرام کننده است بعد از بیان و بعد از حرام گردانیدن خدا آن را پس این نیست مگر استخفاف بمحرم و حرام و استخفاف بخدا و فرموده او دخول در کفر است «مترجم گوید» این علت با علت سابقه تکرار نیست زیرا که در سابق علت حرام گردانیدن خدا را ذکر فرموده و در لاحق علت حرام شدن آن را بر بندگان مکلفین بیان نمود.

(۱) علت حرام گردانیدن رباء نسیه آنست که در ربا نسیه رفتن احسان و ترحم است از میان مردم و تلف کردن اموال و رغبت مردم است در سود و ترک قرض کردن و قرض دادن و عملهای حسنه است و در رباء نسیه است فساد و ظلم و فنا اموال.

حرام گردانیده است خوک را زیرا که خوک آن قبیح الوجه است که حقتعالی وی را پند و موعظه و عبرت و ترسانیدن از برای خلق قرار داده است و آن را خلق فرموده و باقی گذاشته است تا اینکه دلیل و علامت باشد از برای آن خلقی که مسخ شده اند و باین صورت شده اند و از این جهت است که غذای خوک نجس ترین نجسها است یا سببهای دیگر که بشمار است.

همچنین حرام کرده است بوزینه را از جهت اینکه بوزینه نیز چون خوک مسخ شده است و نصیحت و پند و عبرت از برای خلق قرار داده شده است و آن را خدا واگذاشته است از برای اینکه علامت و دلیل باشد که آن چیزی که مسخ شده است بصورت و خلقت بوزینه مسخ شده و در آن شباهتی از انسان قرار داده شده تا اینکه دلالت کند بر اینکه بوزینه انسانی بوده که حقتعالی بر آن غضب کرده و باین صورتش مبتلا نموده است.

حرام کرده مردار را زیرا که در آن مردار است فساد بدن و آفت و از این جهت که حقتعالی خواست بردن نام مبارکش سبب از برای تحلیل شود و در مردار نام مبارکش برده نشده است پس چون که خواست فرق گذارد میان حلال و حرام مردار را حرام کرد.

حرام کرد خون را مانند حرام کردن مردار زیرا که خون بدن را فاسد کند و آفت رساند و موجب ماء الاصفر شود (یعنی خلط صفاوی) و باعث گند دهان و بوی بد خلق بدو مورث قساوت قلب و قلت رأفت و رحمت شود تا بحدی که ایمن نیست خورنده خون از اینکه بکشد فرزند و پدر و مصاحب خود را.

حرام کرده سپرز را از این جهت که خون در آنست و علت آن با علت حرمت خون و مردار یکیست زیرا که سپرز مانند آنهاست در فساد.

علت مهر و واجب گردانیدن آن بر مردان و واجب نبودن بر زنان که چیزی بشوهرهای خود دهند اینست که بر مردانست نفقه و کسوه زن زیرا که زن در هنگام شوهر کردن خود را میفروشد و مرد آن را میخرد و بیع بدون ثمن و شراء بدون دادن ثمن صورت نمیگیرد با اینکه

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۲۸

زنان از معامله کردن و آمدن در محل معامله ممنوع هستند و علت‌های بسیار دیگر هم دارد. (۱) علت تزویج کردن مرد چهار زن را و حرام بودن زیاده از یک شوهر از برای زن آنست که مرد چون چهار زن تزویج کرد ولد منسوب باوست اما زن اگر دو شوهر یا بیشتر داشته باشد معلوم نخواهد شد که ولد از کیست زیرا که ایشان در نکاح و وطی او شرکت دارند و چون ولد معلوم نشد از کیست مفسده انساب و میراث بردن و شناختن او متحقق گردد. علت تزویج کردن بنده دو زن را و حرام بودن زیاده از آن بر او اینست که بنده در طلاق و نکاح نصف مرد آزاد است نه خود را مالک شود و نه او را مالی باشد و نفقه او بر مولایش باشد تا اینکه این باعث فرق می‌شود میان بنده و آزاد و از برای آنکه بنده را کار کمتر باشد و در خدمت مولای خود باشتغال و خدمات او مستمر و مستقر باشد.

علت جایز بودن طلاق سه مرتبه آنست که در سه طلاق مهلتی حاصل آید از یکی تا سه- طلاق و بسا هست که رغبتی حاصل شود و یا آنکه اگر غضب بوده است فرو نشیند و از برای آنست که سبب شود ترسانیدن و تأدیب کردن زنان و زجر نمودن ایشان را از نافرمانی شوهران خود پس زن مستحق مفارقت و جدائی خواهد شد زیرا که در عملی داخل شده است که سزاوار او نیست و آن مخالفت و نافرمانی شوهر است.

علت حرام شدن زن بعد از نه طلاق که ابدًا از برای او حلالیت حاصل نشود و حرام ابدی گردد آنست که این حرام شدن از برای او عقوبت و پاداش باشد که مرد طلاق را بازی نپندارد و زن را ضعیف نشمرد و از برای اینست که مرد در امورات خود نظر کند و در اعمال و کردار خود بیدار باشد و عبرت گیرد و این نه مرتبه طلاق دادن سبب شود از برای یأس و ناامیدی طرفین از تزویج کردن یعنی بعد از این براحث افتد و آنها را بر این زحمت و مشقت روی ندهد.

علت طلاق دادن بنده زوجه خود را دو مرتبه یعنی بعد از دو مرتبه طلاق زوجه بر وی حرام شود و محتاج بمحلل خواهد بود آنست که طلاق کنیز بر نصف است پس در طلاق دادن من باب احتیاط و کمال در فرائض است یعنی بحسب قاعده نصف میباید و یک نصف طلاق سبب حرمت شود زیرا که در آزاد سه طلاق سبب از برای حرمت می شود و باقتضای قاعده نصف یک طلاق و نصف طلاق می شود پس دو طلاق من باب اکمال فرائض است و همچنین است در فرق در عده از برای زوجه که شوهر آن وفات کند یعنی عده آزاد که چهار ماه و ده روز است و عده کنیز نصف آنست که دو ماه و پنج روز باشد.

علت مسموع نبودن شهادت زنان در طلاق و دیدن هلال ضعف زنان است از رؤیت هلال و دوستی ایشان است با یک دیگر در طلاق پس از این جهت جایز نباشد شهادت زنان در هیچ

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۲۹

مقامی مگر در مقام ضرورت (۱) مثل شهادت زن قابله در حیوة طفل مثلاً و مثل چیزهائی که مردان را نظر در آن جایز نباشد و این مطلب نظیر شهادت اهل کتاب است چون یهود و نصاری و مجوس در وقتی که غیر از اینها یافت نشود چه در قرآن مجید فرمود اثنان ذوا عدل منکم أو آخران من غیرکم شهادت دو نفر عادل از مسلمانان مسموع است و اگر یافت نشوند دو نفر از کافران کافی است و این قضیه مانند شهادت کودکان است بر قتل هر گاه غیر ایشان کسی یافت نشود.

علت لزوم شهادت چهار نفر شاهد عادل در زنا و کفایت دو نفر شاهد عادل در سایر حقوق بجهت شدت حد زنای محصنه است زیرا که حکم در زنا محصنه قتل است پس شهادت در آن مضاعف و سخت تر خواهد بود زیرا که

در آن قتل نفس و قطع فرزند از پدر در نسب و فساد میراث محقق خواهد شد.

علت حلال بودن مال فرزند از برای پدرش بدون اذن او و حال اینکه مال پدر از برای پسر بدون اذن او حلال نیست آنست که فرزند بپدر بخشیده شده است در آیه شریفه *يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِئَاءً وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ* با اینکه فرزند را مئونه با پدر است خواه صغیر باشد خواه کبیر یعنی پدر متکفل امورات او است و فرزند منسوب بپدر است و خوانده شده است چنانچه حقتعالی میفرماید *ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ* و قول پیغمبر (ص) *انت و مالک لا بیک*

پس فی الحقیقه چیزی را خود مالک نیست اما نسبت بمادر چنین نیست و مادر بدون اذن فرزند نمیتواند چیزی را از مال او تصرف کند پس باید یا باذن او تصرف کند یا باذن پدر او زیرا که پدر است که هر گونه نفقه فرزند با اوست و هر چه را فرزند است از آن اوست و لکن نفقه فرزند با مادر نیست و باو منسوب نیست.

علت اینکه در جمیع حقوق شاهد و بینه با مدعی است و قسم از برای مدعی علیه و منکر است سوای قتل آنست که مدعی علیه منکر است و او را اقامه شاهد ممکن نیست بر انکار خود زیرا که انگار امریست مجهول اما در قتل که بینه با مدعی علیه است و قسم بر مدعی است از این جهت است که خون رعایتی است که باید آن را مسلمانان اخذ کنند تا اینکه خون مرد مسلمان باطل نشود و تا اینکه زاجر و ناهی شود از برای قاتل که دیگر مرتکب این گونه اعمال نشود بجهت شدت و سختی اقامه شاهد بر منکر زیرا که کم است کسی که شهادت دهد بر اینکه این عمل از او صادر نشده است.

اما علت اینکه باید اولیاء مقتول پنجاه قسم بخورند آنست که در قسم شدت و سختی و احتیاط است پس از این جهت خون مسلمانی هدر نخواهد شد.

علت جدا کردن دست راست دزد آنست که چون بدست راست خود مباشر عمل دزدی می شود و این دست انفع و افضل اعضای او است پس بریدن دست عقوبت و عبرت خلق است که

بدون حلیت اموال مردم را تصرف نکنند و از آن جهت است که با دست راست خود بیشتر مباشر عمل دزدی می‌شود. (۱) علت حرمت غضب کردن اموال و گرفتن آن را بدون مستند حلیت آنست که انواع فساد بر آن مترتب شود و این مفسد حرام است چه این مفسد از قبیل فنا کردن هر یک از مردم است دیگری را بجهت غضب اموال و غیر از این مفسده از سایر مفسد.

دزدی از این جهت حرام شده است که اگر مباح بودی اموال فاسد شدی و جانهای مردم در معرض تلف بودی و چون خواهند از یک دیگر غضب اموال کنند یک دیگر را میکشند و منازعه میکنند و حسد بر یک دیگر میبرند و تجارت و صنعت متروک شود و کسی کسب نمیکند زیرا که بنا بر این آن مال که کاسب کسب کرده است از دیگران بآن سزاوارتر نیست.

علت اینکه زنا کار را بسختی و شدت تازیانه بر بدنش زنند آنست که با آن بدن مباشر زنا شده است و بتمام این بدن از زنا لذت حاصل نموده پس زدن تازیانه بجهت عقوبت و مکافات عمل او و عبرت دیگران است چه این تازیانه زدن بزرگترین جنایتها باشد.

علت اینکه هشتاد تازیانه باید زد کسیرا که نسبت زنا یا لواط بکسی دهد و یا آنکه شراب خورده باشد آنست که بر نسبت دادن بزنا مترتب شود نفی ولد و قطع نسل و رفتن نسب و همچنین است شارب الخمر زیرا که چون شراب خورد هذیان گوید و چون هذیان گوید افترا بندهد پس بر او واجب شود حد کسی که افترا بر کسی بندهد مانند کسی که نسبت زنا بکسی دهد.

علت کشتن مرد زنا کار و زن زنا کار را بعد از سه مرتبه جاری کردن استخفاف و سهل انگاری کردن آنهاست حد را و بجهت کمی مبالغت آنهاست بحد تا اینکه گویا اینها را در عمل زنا اذن داده‌اند و سر خود خواهند بود. علت دیگر اینست که کسی که خدا و یا حد خدا را استخفاف کند و خوار شمرد کافر است پس قتل او واجب است زیرا که داخل در کفر شده.

علت حرام بودن مردان بر مردان یعنی لواط و حرام بودن زنان بر زنان یعنی مساحقه کردن آنست که حقتعالی در آفرینش زنان و مردان گویا آنها را با یک دیگر مرکب قرار داده یعنی زنان را از برای مردان خلق کرده و بر طبق طبع مردان مقرر داشته است یعنی در اصل آفرینش و وضع خلقت بنی آدم زنان را بجهت رغبت و میل مردان

آفرید و اجزاء آنها را مناسب میل مردان گردانید و جهت دیگر آنکه اگر جایز باشد مردان با یک دیگر لواط کنند و یا اینکه زنان با یک دیگر مساحقه کنند سبب انقطاع نسل و فساد تدبیر در نظم عالم و خوردنی دنیا شود.

حقتعالی گوشت گاو و گوسفند و شتر را حلال کرد بجهت بسیاری آنها و امکان وجود

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۳۱

آنها (۱) و سبب حلال کردن گاو وحشی و غیر آن از اقسام حیوانهای وحشی که گوشت آنها حلال است و خوردن گوشت آنها جایز است این است که غذاء آنها نه مکروه است و نه حرام و نه بعضی از این حیوانات ببعضی دیگر ضرر رسانند و نه در خلقت آنها قبح و زشتی است.

گوشت استر و حمار اهلی مکروه شد بجهت احتیاج مردم بزاید شدن آنها و کار کردن با آنها و ترس از فانی شدن آنها پس این کراهت نه از برای خباثت خلقت آنها است و نه از برای خباثت غذاء آنها است.

حرام شده است نظر کردن بموهای زنانی که از جهت شوهران خود در پرده هستند و غیر از زنان از سایر زنان بجهت اینکه بواسطه نظر کردن مردان بهیجان آیند و آتش شهوت آنها مشتعل شود و این باعث فساد و دخول در عمل حرام و افعال غیر جمیله شود و همچنین است چیزهائی که مانند موهای زنان باشد یعنی سایر عورات ایشان مگر آنچه حقتعالی فرموده است در کلام معجز نظام خود وَ الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّائِي لَا يَرُجُونَ نِكَاحاً فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَ زَانِيَةٍ وَ شِدَّتِ بَزْرُغِي وَ پیری از حیض و ولد باز ایستاده باشند و امید بنکاح نداشته باشند پس باکی بر آنها نیست که جامه‌های خود را بنهند و لیکن زینت خود را ظاهر نکنند که غرض از نهادن جامه اظهار زینت خود نباشد یعنی غیر از سایر جامه‌های خود را نپوشند چون چادر و سرانداز که بر بالای مقنعه میپوشند پس باکی نیست نظر کردن بموهای مثل ایشان.

علت آنکه زنان را در میراث نصف مردان دهند آنست که چون زن شوهر کند اخذ مال از شوهر خود کند و مرد را چون زنی از برایش تزویج کنند باید عطا کند پس از این جهت است که میراث را بمردان زیادتیر دهند.

علت دیگر از برای اینکه مرد را دو برابر زن میراث دهند آنست که زن اگر محتاج شود در عیال مرد داخل شود و بر مرد لازم است که او را عیال خود گیرد و نفقه او را بدهد و لیکن بر زن لازم نیست که مرد را عیال خود گیرد

و اگر محتاج شود نفقه او را بدهد پس از این جهت خدا سهم مرد را وافر گردانیده است چه حقتعالی فرموده است الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ.

علت اینکه زوجه از شوهر خود خانه و املاک او را بمیراث نمیبرد بلکه باید آنها را قیمت کنند و بمقدار سهمی آنها و سایر ورثه از قیمت آن بدهند اینست که خانه و املاک را تغییر دادن و از مکانی بمکان دیگر بردن ممکن نیست و زوجه ممکن است که از نکاح شوهرش رهائی حاصل کند و بکسی دیگر تزویج کند پس تغییر و تبدیل نمودن زوجه جایز است و لیکن فرزند و پدر را این عمل ممکن نیست زیرا که جدا کردن پدر و فرزند را در نسب محال است و تبدیل کردن زوجه ممکن است پس کسی که تغییر و تبدیل او جایز باشد باید میراث او از چیزی باشد که تغییر

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۳۲

و تبدیل آن جایز باشد چه این وارث و میراث مانند یک دیگر باشند و چیزی که ثابت و برقرار است مانند خانه و املاک از برای کسی است که ثابت و مقیم است مانند فرزند و پدر. (۱) از محمد بن سنان مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) شنیدم که فرمود خدا شراب را از این جهت حرام کرد که موجب فساد شود و سبب تغییر عقل آشامنده آن بشود و او را وادارد بر انکار کردن خداوند عالم و دروغ بستن بر او و پیغمبران او و سایر محرماتی که خدا و رسول او رسیده است مثل فساد و قتل و نسبت بزنا دادن و زنا کردن و منع نکردن خود را از چیزی از محرمات یعنی باک نداشتن از هر عمل حرام پس باین سبب ما حکم نمودیم باینکه هر مستکننده حرام است زیرا که عاقبت آن چون عاقبت خمر است و مفساد وی بر آن مرتب شود پس کسی که بخدا و رسول و روز قیامت ایمان آورده و ولایت ما را قبول کرده است و ادعای دوستی ما میکند باید از هر چیزی که مستکننده باشد و سبب زوال عقل شود اجتناب کند زیرا که میان ما و شرابخوار ربطی و عهدی نیست یعنی این طائفه بما ائمه امیدوار نباشند زیرا که از شفاعت ما محرومند.

(۲) باب سی و سوم در ذکر علت‌هایی که فضل بن شاذان آنها را ذکر کرده و در آخر آن روایت خواهد شد که فضل این علل را یکی یکی و کره بعد کره بمرور دهور از آن حضرت شنیده و آنها را جمع کرده است و علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری را اذن مطلق داده است که این علل را بتوسط او از آن جناب روایت کند.

(۳) از ابی عبد الله محمد بن شاذان مروی است که فضل بن شاذان نیشابوری گفت اگر سائلی سؤال کند و بگوید خبر بده مرا از اینکه آیا جایز است که خداوند حکیم بنده خود را بدون علت و معنی تکلیف بفعلی از افعال کند باید جواب او گفته شود که جایز نیست زیرا که خداوند حکیم است و نه فعل عبث کند و نه از روی نادانی چیزی گوید.

و اگر گوید که خبر بده مرا از اینکه خلق چرا مکلف شدند باید جواب او گفته شود که تکلیف بندگان علتی چند دارد.

اگر بگوید که خبر بده مرا از آن علتها که آیا معروف و موجود است یا نه باید

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۳۳

خلوت کند. (۱) پس اگر بگویند چرا معرفت پیغمبران و فرستادگان خدا و اقرار بایشان و اعتقاد باطاعت ایشان واجب شده است باید جواب گفته شود که چون در خلقت و قوای مخلوق ضعیف آن مقدار دانش و بینش نمیبود که مصالح امورات خود را اتمام نمایند و صانع جل اسمه بلندتر از آن بود که دیده شود و پدیدار است ضعف و عجز این مخلوق از ادراک خداوند جلیل پس چاره نبود از اینکه حقتعالی رسولی فرستد که از جمله عیوب و معاصی محفوظ بوده و واسطه میان او و خلق باشد که امر و نهی و آداب پروردگار را بمردم برساند و ایشان را مطلع سازد باینکه منافع خود را در یابند و از ضررهای خود احتراز کنند چه در اصل آفرینش ایشان آن مقدار دانشوری نمیبود که بشناسند بآن آنچه را محتاج باشند از منافع و ضررهای خود پس اگر بر مردم واجب نمیبود اطاعت و معرفت این فرستاده خداوند جلیل در آمدن این فرستاده ایشان را منفعتی و رفع احتیاجی حاصل نمیشد و فرستادن او عبث و بدون منفعت و مصلحت بود و این عمل از صفت آن حکیمی نیست که محکم کرده است هر چیزی را.

پس اگر بگوید چرا اولو الامر یعنی ائمه هداة و اوصیاء پیغمبران در هر زمان مقرر شدند و باین منصب جلیل مفتخر گردیدند و خلق باطاعت ایشان مأمور شدند. باید در جواب گفته شود که این مطلب را علتها بسیار است بعضی از آنها اینست که چون خلق بر حدی محدود و احکامی مضبوط و معدود اطلاع یافتند و مأمور شدند که از این حد تجاوز نکنند زیرا که در تجاوز از این حد فسادهایی بیشمار میبود و ثابت نمیشد و نظم نمیگرفت و قوام

حاصل نمی‌کرد مگر باینکه در میان خلق قیمتی و امینی قرار داده شود که ایشان را منع کند از تعدی کردن از حدود و داخل شدن در آنچه از ایشان ممنوع شده است چه اگر این بر این نهج مسلوک نشود احدی لذت و منفعت خود را بجهت فساد غیر خود فرو نگذارد پس حقتعالی در میان مردم قیمتی قرار داد که ایشان را از فساد منع کند و حدود و احکام الهی را اقامه کند و بعضی از آنها اینست که ما نیافتیم فرقه از فرق و ملتی از ملل را که باقی باشند و زندگی کنند مگر بوجود قیم و رئیسی در میان ایشان که ناچارند از وجود او در امر دین و دنیای خود پس در حکمت حکیم جایز نباشد که مردم را واگذارد و در میان ایشان قرار ندهد کسی را که میدانند ایشان را بد او را لازم دارند و قوامی از برای ایشان نباشد مگر بوجود او پس بسبب او با دشمنان خود مقاتله کنند و بسبب او غنیمت‌های خود را قسمت کنند و از برای ایشان اقامه نماز جمعه و جماعت کند و از مظلوم ایشان ظالم ایشان را دفع و رفع کند و بعضی از آنها اینست که اگر از برای مردم قرار داده نمیشد امامی که قیم ایشان و امین و حافظ و نگهبان شریعت باشد هر آینه ملت بر طرف میشد و دین از میان میرفت و سنن و احکام تغییر میکرد و بدعت‌کنندگان در دین زیاد و ملحدان کم میکردند و امر را بر مسلمانان

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۳۴

مشتبه میساختند (۱) زیرا که ما خلق را ناقص و محتاج و غیر کامل یافته‌ایم با اختلاف ایشان و اختلاف هوای نفسانی و پراکندگی قصدهای ایشان پس اگر برای ایشان قیمی و حافظی در آنچه رسول خدا آورده است قرار داده نشود هر آینه فساد خواهند کرد بنوعی که بیان کردیم و شرایع و سنن و احکام و ایمان تغییر خواهد یافت و این موجب فساد کلی از برای تمام خلق شود. پس اگر بگوئید چرا جایز نیست که در یکزمان دو امام یا بیشتر در زمین باشد باید جواب گفته شود که از برای چند جهت است بعضی از آنها اینست که یک نفر فعل و تدبیر او مختلف نشود و دو نفر فعل و تدبیر آنها متفق نشود و سبب این مطلب آنست که ما هیچ دو نفر نمی‌یابیم مگر آنکه قصدها و اراده آنها مختلف است پس اگر دو امام در یک زمان باشند قصد و اراده و تدبیر آنها مختلف باشد و هر دو واجب الاطاعه باشند یکی از آن دو نفر اولی بطاعت از دیگری نخواهد بود پس این اختلاف خلق و تشاجر و فساد آنها خواهد بود علاوه بر آنکه هیچ کس یکی از این دو نفر را اطاعت نکند مگر آنکه دیگری را معصیت و نافرمانی کرده است پس معصیت تمام اهل زمین را فرو گیرد و با وجود این مردم را راهی باطاعت و ایمان نباشد

و این عمل از جانب صانع عالم و مصور بنی آدم بخلق رسیده باشد که باب اخلاف و تشاجر و فساد از برای ایشان مفتوح کرده است چه ایشان را امر کرده است بمتابعت کردن دو نفر که با یک دیگر اختلاف دارند و بعضی از آنها اینست که اگر دو اما در یک زمان موجود باشد هر یک از دو نفری که با یک دیگر گفتگو و مرافعه داشته باشند میخواهند نزد غیر آن کسی که دیگری میخواهد بروند تا از برای آنها داوری کند و هیچ یک از این دو نفر اولی از دیگری نیست که آن دیگر متابعت او کند پس حقوق و احکام و حدود باطل شود و بعضی از آنها اینست که هیچ یک از این دو حجت اولی از دیگری نیستند در تکلم و حکم دادن و امر و نهی فرمودن و چون چنین باشد بر این دو نفر واجب است که بیک مرتبه ابتدا بسخن گفتن کنند یعنی اگر چنین نکنند ترجیح بلا مرجح لازم آید و هیچ یک از آنها را نرسد که در چیزی بر دیگری سبقت گیرد چه در امامت یک شرع مساوی خواهد بود پس اگر از برای یکی از آنها سکوت جایز باشد از برای دیگری نیز مثل او جایز باشد یعنی از این جهت که هر دو مساویند و چون از برای هر دو سکوت جایز شد حقوق و احکام باطل شود و حدود معطل شود و مردم چنین شوند که گویا امامی از برای آنها نیست.

پس اگر بگویند چرا جایز نیست که امام از غیر جنس رسول و نسل او باشد باید گفته شود که از چند جهت است بعضی از آنها اینست که چون امام واجب الاطاعه است چاره نیست از راهنمایی کردن که باو راه یافته شوند و او را از غیر او تمیز دهند و این رهنما قرابت و خویشی مشهوره و وصیت ظاهر خواهد بود تا اینکه او از غیر خودش شناخته شود و بعین وجود او هدایت یافته شود و بعضی از آنها اینست که اگر امام از غیر جنس و نسل رسول

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۳۵

باشد (۱) پس باید حقتعالی غیر رسول را بر رسول افضلیت داده باشد زیرا که اولاد رسول را تابع اولاد دشمنان رسول قرار داده است مثل ابی جهل و ابن ابی معیط چه آنها را عقیدت آن بود که جایز است امامت در اولاد آنها منتقل شود اگر مؤمن باشد پس اولاد رسول تابع شوند و اولاد دشمنان رسول متبوع بنا بر این رسول باین فضیلت اولی و احق است از غیر او.

و بعضی از آنها اینست که خلق چون برسالت رسول اقرار کردند و باطاعت او اعتقاد نمودند احدی از ایشان تکبر نکند از اینکه فرزند او را متابعت کند و ذریه او را اطاعت نماید و این مطلب در انظار مردم بزرگ ننماید و لیکن

هر گاه امام از غیر نسل رسول باشد هر یک از مردم نزد خود چنین میپندارد که او از غیر خود در امامت اولی خواهد بود و از این جهت این مطلب در نظر مردم زیاد عظیم آید و خود را نمیتوانند راضی کنند باطاعت کسی که در نزد ایشان پستتر است از ایشان پس این داعی شود بفساد و فانی کردن مردم یک دیگر را و اختلاف در میان ایشان.

پس اگر بگویند چرا بر مردم واجب است که اقرار کنند و معرفت حاصل نمایند باینکه خداوند واحد است باید در جواب گفته شود که از چند علت است یکی از آنها اینست که اگر اقرار و معرفت واجب نباشد هر آینه جایز خواهد بود که کسی دو پروردگار یا زیاد توهم کند و چون این مطلب جایز باشد مردم صانع خود را از غیر او راه نبرند زیرا که هر انسانی از ایشان نمیداند خدای خود را و شاید که میپرستد غیر آفریننده خود را و اطاعت مینماید غیر آن کسی که او را امر نموده است پس حقیقت صانع و خالق خود را درک نکنند و امر امرکننده و نهی نهی کننده نزد ایشان ثابت نباشد زیرا که امر و ناهی را بعینه از غیر او امتیاز نمیدهند.

و بعضی از آنها اینست که اگر خدا جایز باشد یکی از آن دو شریک سزاوارتر و اولی به پرستش و اطاعت از دیگری نیست و در تجویز نمودن اینکه این شریک اطاعت شود این اجازه است که خدا اطاعت نشود و در اینکه خدا اطاعت نشود کفر بخدا و جمیع کتابها و فرستادگان او و اثبات هر باطلی و ترک هر حقی و حلال کردن هر حرامی و حرام کردن هر حلالی و داخل شدن در هر معصیتی و بیرون رفتن از هر اطاعتی و مباح کردن هر گونه فسادی و باطل نمودن هر حقی است یعنی اگر اطاعت یکی از این دو شریک جایز باشد پس اطاعت شریک دیگری جایز نباشد و در این صورت ممکن است گفته شود که این احکام از آن شریک خواهد بود که اطاعت نشده است پس این احکام باید جاری نشود.

و بعضی از آنها اینست که اگر جایز بود خدا بیش از یکی باشد جایز بود از برای شیطان که ادعا کند خدا آن دیگریست تا اینکه بر ضد خداوند جل شانہ شود در جمیع احکام

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۳۶

(۱) جواب داده شود که در نزد اهل خود معروف و موجود است.

پس اگر بگویند که آیا شما می‌شناسید و میدانید آن علتها را یا نمیشناسید و نمیدانید باید جواب گفته شود که بعضی آنها را میدانیم و میشناسیم و بعضی آنها را نمیدانیم و نمی‌شناسیم.

و اگر بگویند که اول واجبات چیست باید جواب گفته شود که اقرار بخدا و بآنچه از نزد خداوند عز و جل رسیده است.

پس اگر بگویند که چرا خلق مامور شدند باقرار بخدا و بفرستادگان خدا و بحجتهای خدا و آنچه از خدا رسیده است باید جواب گفته شود که بجهت علتهای بیشمار است بعضی از آنها اینست که کسی که بخدا و بفرستادگان او و بحجتهای او و بآنچه از نزد او رسیده است اقرار نکند معصیتهای او را اجتناب نکرده و قبول نهی از ارتکاب گناهان کبیره او نکرده و از عذاب خدا نترسیده در آنچه شهوات او اقتضا کرده است و از ظلم و فساد لذت برده است و چون مردم مرتکب این گونه افعال شوند و هر انسانی متحمل شود آنچه میل کند و متابعت هوای نفس کند بدون ترس از احدی در این کردار ایشان فساد تمامی خلق و باختن بعضی ایشان بر بعضی دیگر است پس فروج را غصب کنند و خونریزی و مال مردم و اسیر کردن عیال مردم را مباح دانند و بعضی ایشان بعضی دیگر را بدون حق و جرمی بقتل رسانند پس خرابی دنیا و هلاکت خلق و فساد دین مردم بر آن مترتب شود و بعضی از آنها اینست که خداوند حکیم است و حکیم در عالم وجود صورت نپذیرد و حکمت بصفت نیاید مگر در حق کسی که فساد را منع کند و بصلاح و سداد کوشد و از ستم و جور زجر کند و از کردار ناشایسته نهی کند و منع از فساد و امر بصلاح و سداد نهی از اعمال ناشایسته متصور نشود مگر بعد از اقرار بخدای عز و جل و معرفت امر و ناهی و اکثر مردم بدون اقرار و معرفت خداوند واگذاشته شوند امر بصلاح و نهی از فساد ثابت نشود زیرا که در این صورت امر و ناهی نباشد.

و بعضی از آنها اینست که ما خلق را چنین یافته‌ایم که در باطن و مستور از خلق فسادها در امورات میکنند پس اگر اقرار بخدا نداشته باشند و در غیاب خلق از خالق نترسند احدی را خوف از احدی نیست چون با میل و اراده نفسانی خود خلوت کند در ترک کردن معصیت و فرو گذاشتن عمل حرام و مرتکب شدن گناهان کبیره چه فعل او از خلق مستور است و او را از احدی اضطراب و بیمی نیست پس در این گونه کردار هلاکت تمامی خلق است پس قوام امر خلق و صلاح ایشان صورت نپذیرد مگر با قرار ایشان بکسی که دانا و بینا است و بامور پوشیده و

پنهان عالم است و امر بصلاح و ناهی از فساد است و هیچ امر پنهانی بر او پوشیده نیست تا اینکه در این اقرار منعی باشد ایشان را از انواع فساد در هنگامی که

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۳۷

(۱) او و بندگان را بجانب خود روی دهد و در این عمل بزرگترین کفر و سخت‌ترین نفاق حاصل شود.

پس اگر بگویند چرا بر مردم واجب است که از برای خداوند اقرار کنند باینکه مثل او چیزی نیست باید دو جواب گفته شود که از چند جهت است یکی از آنها اینست که مردم قصد نکنند جانب مثل خدا را در عبادت و اطاعت و غیر او را پرستش نکنند و بر مردم اشتباه نشود امر پروردگار و صانع رزاق ایشان.

و یکی از آنها اینست که اگر مردم ندانند که مثل خدا چیزی نیست نمیدانند پروردگار ایشان کیست و احتمال میدهند که شاید پروردگار ایشان این بتها باشد که پدرهای ایشان از برای ایشان درست کرده‌اند و یا اینکه آفتاب یا ماه یا آتش باشد چه جایز است که از برای ایشان اشتباهی حاصل شود در خداوند و این سبب فساد و ترک اطاعت خداوند جل شانہ و ارتکاب معصیتهای او شود بمقداری که از این خدایان باطله اخبار بآنها منتهی شود و امر و نهی آنها بایشان واصل شود.

و بعضی از آنها اینست که اگر بر مردم واجب نباشد که بدانند مثل خدا چیزی نیست جایز باشد نزد ایشان که بر خدا جاری شود آنچه بر مخلوق جاری می‌شود از عجز و جهل و تغییر و زوال و فنا و دروغ و ستم و کسی که این گونه اشیاء بر او جایز است از فنا او ایمن نیست و بعدل او اعتمادی نیست و قول او و امر او و نهی او و وعد او و وعید او و ثواب او و عقاب او محقق و درست نیست و بر اینها مترتب شود فساد خلق و ابطال ربوبیت.

پس اگر بگویند چرا خدا بندگان را امر و نهی فرمود باید در جواب گفته شود که بقا و صلاح ایشان ممکن نشود مگر بامر و نهی و منع از فساد و غضب کردن از یک دیگر.

پس اگر بگویند چرا ایشان را متعبد کرد یعنی از برای ایشان موقت و معین نمود که در هر زمانی متحمل عملی شوند باید در جواب گفته شود از برای اینکه ذکر او را فراموش نکنند یعنی او جل شانہ از یاد ایشان نرود و آداب او را ترک نکنند و از امر و نهی او باز نایستند زیرا که در آنست صلاح و فساد قوام ایشان پس اگر بدون تعبد و

تعیین واگذاشته شوند مدت اشتغال بعمل آنها طول میکشد و قلوب ایشان سخت می‌شود یعنی خدا را فراموش میکنند و در آن هر گونه مفسد پیدا می‌شود.

پس اگر بگویند چرا مردم بنماز مأمور شدند باید در جواب گفته شود که در نماز است اقرار بر بوبیت خداوند و نماز صلاحی است که شامل قاطبه ناس می‌شود زیرا که در نماز است مانند و نظیر سلب نمودن از خدا و ایستادن در درگاه او بذلت و مسکنت و خضوع و اعتراف با او و طلب بخشیدن گناهان گذشته و نهادن پیشانی را بر زمین در هر روزی و هر شبی و نماز موجب شود که بنده یادکننده خدا باشد و او را فراموش نکند و خاشع و ترسان و ذلیل

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۳۸

(۱) و طالب و راغب در زیادتی عبادت باشد که از برای دین و دنیای او مفید باشد با اینکه در نماز است منجر شدن از فساد و نماز در هر شب و روز بر بنده واجب شده است تا اینکه آفریننده و خلق کننده خود را فراموش نکند پس تکبر کند و طاغی شود و تا اینکه در یاد کردن خالق خود و ایستادن در پیشگاه حضور پروردگار حائل شود از نافرمانیهای او و حاضر و مانع شود او را از انواع فساد.

پس اگر بگویند بندگان چرا بوضو مأمور شدند و باید بوضو ابتدا کنند باید در جواب گفته شود از جهت اینکه بنده طاهر باشد در وقتی که خواهد در پیشگاه حضور خداوند جبار بایستد در هنگام مناجات با او در حالی که مطیع او باشد در آنچه امر فرموده است و پاکیزه باشد از کثافات و نجاست با اینکه وضو سبب برطرف کردن کسالت و رفع نمودن پینکی و پاک کردن قلب باشد از برای ایستادن در پیشگاه حضرت جبار.

پس اگر بگویند چرا وضو گرفتن بر دو دست و سر و دو پای و صورت واجب شد باید در جواب بگویند از برای اینکه بنده چون خواهد در حضور حضرت جبار بایستد منکشف و ظاهر می‌شود از جوارح و اعضای و آنچه وضو در آن واجب است و باین اعضاء مباشر اعمال عبادت می‌شود زیرا که چون سجده و خضوع میکند بر وی خود سجده میکند و بدست خود سؤال میکند و رغبه و رهبه و تبتل میکند «مترجم گویند» که تفسیر ترغیب و ترهیب و تبتل که هر یک قسمی از دعا کردن با دست است قبل از این مذکور شد و بسر خود در حالت رکوع و سجود استقبال میکند بقبله و بدو پای خود میایستد و می‌نشیند.

پس اگر بگویند چرا در شستن صورت و دو دست در وضو واجب شد و مسح کردن در سر و دو پای و تمام وضو شستن پا مسح کردن قرار داده نشد باید در جواب گفته شود که از برای عملهای متعدده است یکی از آنها اینست که عبادت بزرگ رکوع و سجود است و رکوع و سجود بروی و دو دست است نه بسر و دو پای و بعضی از آنها اینست که مردم در همه اوقات طاققت ندارند شستن سر و دو پای را سخت شود بر ایشان در سرما و سفر و در حالت ناخوشی و همه اوقات از شب و روز و شستن روی و دو دست آسانتر است از شستن سر و دو پای و واجبات بر اندازه کمترین مردم در طاققت از اهل صحت مقرر گردیده و بعد از آن شامل قوی و ضعیف گردید و بعضی از آنها اینست که سر و دو پای مانند روی و دو دست در هر وقتی ظاهر و مکشوف نیست بجهت پوشیدن عمامه و موزه و غیر آنها.

پس اگر بگویند چرا وضو واجب شد در آن چیزی که از مخرج بول و غایط خارج می شود و در خوابیدن بدون سایر چیزها باید جواب گفته شود از برای آنکه این دو طرف راه نجاست است و از برای انسان راهی نیست که از خودش نجاست باو رسد مگر از این دو راه پس بندگان در وقت رسیدن این نجاست از خود ایشان مأمور بطهارت شدند. و اما

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۳۹

خواب (۱) بآن سبب است که شخصی چون بخوابد خواب بر او غلبه میکند و جمیع اعضای او گشوده و سست می شود و اغلب چیزهایی که از او در این هنگام بیرون آید یاد است پس از این جهت وضو بر او واجب شده است. پس اگر بگویند چرا بندگان از بیرون آمدن این نجاست مأمور بغسل نشدند چنان که از جنابت مأمور بغسل شدند در جواب گفته شود که چون بیرون آمدن بول و غایط دائمی است و خلق را ممکن نیست غسل کند از این نجاست هر زمان که بیرون آید و خدا هیچ نفسی را تکلیف نفرموده است مگر بقدر وسع او و جنابت امر دائمی نیست و جز این نیست که آن شهوتی است که هر وقت انسان اراده کند بآن میرسد و تعجیل و تاخیر آن در سه روز کمتر و زیادتر ممکن است و لیکن نجاست بول و غایط چنین نیست.

پس اگر بگویند چرا مأمور شدند بغسل از جنابت و بغسل از تغوط مأمور نشدند و حال اینکه غایط از جنابت نجس تر و کثیف تر است باید در جواب گفته شود از برای اینکه جنابت از نفس انسانی است و آن چیزی است که

از تمام جسد او خارج شود و غایط از نفس انسان نیست زیرا که آن غذائی است که از دری داخل شود و از دری دیگر بیرون آید.

پس اگر بگویند خبر بده مرا از اذان که چرا بآن امر شده است یعنی مستحب مؤکد شده است باید جواب گفته شود که علت‌های بسیار دارد بعضی از آنها اینست که اذان موجب متذکر شدن فراموش‌کننده و تنبیه غافل می‌شود و کسی که وقت را نمیداند که از جهت ندانستن وقت بنماز مشغول نشده است وقت را بر او می‌شناساند و اذان بندگان را بعبادت خالق دعوت کند و آنها را بعبادت ترغیب و تحریص نماید و باقرار آورد آنها را بیگانگی خداوند و ایمان را ظاهر کند و اسلام را واضح و روشن نماید و کسانی که نماز را فراموش کرده‌اند اعلام نماید چه اذان گوینده را مؤذن گویند از این جهت که نماز را اعلام میکند.

پس اگر بگویند چرا در اذان ابتدا بتکبیر کنند پیش از گفتن لا اله الا الله باید جواب گفته شود از این جهت است که خدا میخواست بذكر و اسم او ابتدا شود چه اسم خدا در الله اکبر اول حروف است و در لا اله الا الله آخر حروف است پس باید ابتدا شود بحرفی که اسم خدا در اول آنست نه در آخر آن.

پس اگر بگویند چرا اذان دو تا دو تا قرار داده شد باید جواب گفته شود یکی از آن جهت است که کلمات در اذان مکرر شود از برای شنوندگان و تأکید کند مر ایشان را که اگر کسی اول این کلمات را فراموش کند یعنی ملطف نشود بدوم این کلمات متذکر شود و از

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۴۰

این جهت است که کلمات زیاد در اذان مکرر شود از برای شنوندگان (۱) و تأکید کند مر ایشان را که اگر اول کسی این کلمات را فراموش کند نماز دو رکعت دو رکعت است پس اذان هم باید فصول آن دو تا دو تا باشد. پس اگر بگویند چرا در اول اذان چهار مرتبه الله اکبر قرار داده شده باید در جواب گفته شود بسبب آنست که شنوندگان در اول از آن غفلت دارند و قبل از آن کلامی نیست که آنها را متنبه کند پس این چهار مرتبه تکرار از برای آنست که شنوندگان متنبه فصول بعد از تکبیر شوند و در اوزان اعلام گردیده شوند.

پس اگر بگویند چرا بعد از تکبیر شهادتین قرار داده شده باید در جواب گفته شود که از برای آنست که اول ایمان توحید و اقرار کردن از برای خداوند است بوحدانیت و دوم اقرار کردن از برای رسول است برسالت و اطاعت و

معرفت خداوند و رسول او مقرون بیکدیگر است و از برای این جهت است که اصل ایمان شهادت است پس در اذان دو شهادت قرار داده شده چنان که در سایر حقوق دو شهادت قرار داده شده است و چون بنده اقرار کند از برای خدا بوحدانیت و یگانگی و اقرار کند از برای رسول خدا برسالت پس اقرار کرده است بهمه ایمان زیرا که اصل ایمان اقرار بخدا و رسول است.

پس اگر بگویند چرا بعد از شهادتین خواندن بنماز قرار داده شده یعنی حی علی الصلاة باید جواب گفته شود از این جهت است که اذان از برای نماز مقرر شده است چه آن نداء بنماز کردن است پس نداء بنماز یعنی حی علی الصلاة در وسط اذان مقرر شده زیرا که مؤذن قبل از حی علی الصلاة چهار فصل مقدم میدارد دو تکبیر و دو شهادت و بعد از حی علی الصلاة چهار فصل دیگر میگوید چه بعد از آن بگفتن حی علی الفلاح میخواند مردم را برستگاری و نجات بجهت ترغیب کردن بعمل نیک و نماز پس از آن بگفتن حی علی خیر العمل مردم را تحریص و ترغیب میکند بنماز و اداء آن پس از آن صدای خود را بالله اکبر و لا اله الا الله بلند میکند و باین چهار فصل که بعد از حی علی الصلاة است اذان را اتمام میکند چنان که بچهار فصل قبل از آن ابتدا کرده بود پس کلام خود را بذكر الله تمام میکند چنان که ابتدا بذكر الله نموده است «مترجم گوید» که قبل از حی علی الصلاة چهار تکبیر را دو فصل محسوب داشته است و چهار شهادت را یعنی دو شهادت را که چون تکرار میکند چهار مرتبه می شود این چهار شهادت را دو فصل محسوب داشته است چنان که بعد از حی علی الصلاة هر فصلی که تکرار شود یک فصل محسوب میدارد.

پس اگر بگویند چرا آخر اذان لا اله الا الله قرار داده شده و چنان که اول آن تکبیر قرار داده شد آخر آن تکبیر قرار داده نشد باید در جواب گفته شود که چون لا اله الا الله اسم خدا در آخر آنست پس خدا خواست که ختم شود کلام باسم او چنان که ابتداء

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۴۱

شده است باسم او. (۱) پس اگر بگویند چرا قرار داده نشد بدل از لا اله الا الله سبحانه الله یا الحمد لله و حال اینکه اسم خدا در آخر اینها نیز هست باید جواب گفته شود از برای اینکه لا اله الا الله گفتن اقرار نمودن بتوحید است

و نفی کردن مثل و شبه است از برای خداوند و آن اول ایمان است پس لا اله الا الله اعظم است از سبحان الله و الحمد لله.

پس اگر بگویند چرا در ابتداء نماز و رکوع و سجود و قیام و قعود باید الله اکبر گفته شود باید جواب گفته شود از برای آن سبب است که در اذان ذکر نمودیم یعنی چون در هر عملی از این اعمال ابتداء کردن بذكر خدا مناسب است پس از این جهت باید الله اکبر گفته شود.

پس اگر بگویند چرا دعا در رکعت اول پیش از قرائت قرار داده شد و در رکعت دوم قنوت بعد از قرائت قرار داده شد باید جواب گفته شود از برای آنست که خدا خواست نمازکننده ابتداء قیام خود از برای پروردگار باشد و او را عبادت کند بتحمید و تقدیس و سؤال و خشیت و ختم کند قیام خود را بمثل این او را دو اذکار چه در قیام در هنگام قنوت طولی حاصل شود پس خواست که در این رکعت طولی حاصل شود از برای آنکه نماز گذار در رکوع کند و جماعت او در این رکعت فوت نشود یعنی بنماز جماعت برسد.

پس اگر بگویند چرا بندگان در نماز مأمور بقرائت شدند باید در جواب گفته شود از برای آنست که قرآن مهجور و متروک نشده و ضایع گذاشته نشود و از برای آنست که قرآن محفوظ شده باشد پس نه آثار آن برطرف شود و نه مجهول شود.

پس اگر بگویند چرا بندگان مأمور شدند که در ابتدای هر قرائت سوره حمد بخوانند و سایر سوره‌های قرآنی را نخوانند باید در جواب گفته شود که چیزی در قرآن و سایر کلمات جامعه نیست که در آن خیر و حکمت جمع شده باشد بقدر آنچه در سوره حمد جمع شده است بدین سبب که الْحَمْدُ لِلَّهِ اداء شکر است که حق تعالی بر خلق خود واجب کرده است و شکرگزاری است از برای اینکه خدا بنده خود را موفق بخیر گردانیده است رَبُّ الْعَالَمِينَ تمجید و تحمید و اقرار است باینکه خداوند خالق و مالک است و غیر او کسی باین صفت نیست الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ اظهار عطوفت و ذکر آلاء و نعمتهای خداوندی است بر جمیع خلق او. مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ اقرار است از برای خدا بمبعوث شدن بنده و حساب و مکافات عمل اوست و واجب دانستن و ثابت نمودن است از برای او ملک آخرت را چنان که از برای او ملک دنیا ثابت شده است. اِيَّاكَ نَعْبُدُ اظهار رغبت و تقرب است بسوی خدای تعالی و اظهار اخلاص بعمل است از برای او نه غیر او اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ طلب زیادتی توفیق و بندگی و طلب

دوام نعمتهائی است که خدا باو عطا فرموده است و طلب دوام یاری او است، (۱) اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ طلب رشد و راه حق است بر طریقه مقررہ او و چنگ زدن بریسمان اطاعت او است و طلب زیادتی معرفت پروردگار و معرفت عظمت و کبریائی او است، صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ تاکید است در سؤال و خواهش و یاد کردن است در نعمتها و تفضلاتی که حقتعالی بر دوستان خود عطا فرموده است و سؤال است از اینکه حقتعالی مثل این نعمتها را بر او عطا فرماید، غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ پناه بردن بخدا است از اینکه از معاندان و کافران و استخفاف‌کنندگان بامر و بنهی او باشد و لَا الضَّالِّينَ متمسک شدن بخدا است از اینکه مبادا از کسانی باشد که بدون معرفت بخداوند گمراه شدند و راه او را نیافتند و گمان میکنند که عمل نیکوئی کردند پس در این سوره مبارکه این مقدار از خیر و حکمت در امر دنیا و آخرت اجتماع یافته است که در هیچ کلامی اجتماع نیافته است.

پس اگر بگویند چرا سبحان الله در رکوع و سجود قرار داده شده است باید در جواب گفته شود که از برای چند علت است بعضی از آنها اینست که بنده با خضوع و خشوع و نهایت بندگی و تورع و مسکنت و تذلل و تواضع و تقرب او بسوی پروردگار خود در حالتی که تقدیس و تمجید و تسبیح و اطاعت و شکرگزاری خالق و رازق خود کند پس فکر و آرزوهای او بغیر از خدا نباشد.

پس اگر بگویند چرا اصل نماز دو رکعت قرار داده شده و چرا بر بعضی از نمازها یک رکعت افزوده شد و بر بعضی دو رکعت و بر بعضی چیزی افزود نشد باید در جواب گفته شود از برای آنکه اصل نماز یک رکعت است زیرا که یکی اصل عدد است پس اگر یکی ناقص شود و بجای نیاید نمازی نخواهد بود و چون حقتعالی میدانست که بندگان ادا نمیکنند این یک رکعت نماز را که کمتر از آن نماز صورت نپذیرد بکمال و تمام و اقبال بر آن ادا نمیکنند رکعت دیگر بآن مقترن فرمود تا اینکه برکعت دوم آنچه از رکعت اول ناقص شده است اتمام شود پس خدا از این جهت اصل نماز را دو رکعت قرار داد پس از آن رسول خدا (ص) چون میدانست که بندگان این دو رکعت را بتمام و کمال آنچه مأمور شده‌اند ادا نمیکنند بهر یک از ظهر و عصر و عشاء دو رکعت دیگر منضم نمود که بسبب آن دو رکعت اول کامل شود پس از آن چون میدانست که در وقت نماز مغرب شغل مردم زیادتر از اوقات دیگر است بجهت برگشتن آنها بمنزلهای خود و خوردن و وضو گرفتن و مهیا شدن از برای خواب

پس در نماز مغرب یک رکعت زیاد کرد تا اینکه بر ایشان آسانتر باشد و تا اینکه عدد رکعات نماز در روز و شب فرد باشد و نماز صبح را بحال خود گذاشت زیرا که شغلهای مردم در وقت نماز صبح زیادتر است و رفتن بسوی حاجتهای خود در آن هنگام

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۴۳

بیشتر است (۱) و بجهت آنکه دلها در وقت نماز صبح از فکر بالنسبه بشب خالی تر است بجهت قلت معاملات با مردم و قلت دادن و گرفتن پس انسان در وقت نماز صبح اقبال او در نماز زیادتر است از غیر آن وقت در نمازهای خود زیرا که فکر در آن وقت کمتر است از جهت اینکه در شب متحمل شغلی نشده است که در فکر آن باشد.

پس اگر بگویند چرا در ابتدا نماز هفت مرتبه تکبیر مقرر گردید باید در جواب گفته شود از برای این جهت است که تکبیرات در رکعت اول از نماز که اصل نماز است هفت تکبیر است تکبیر افتتاح یعنی تکبیره الاحرام و تکبیر رکوع و دو تکبیر از سجده اول و یک تکبیر نیز از برای رکوع و دو تکبیر از برای سجده دوم پس چون انسان در اول نماز هفت تکبیر بگوید تمام تکبیرات نماز را درک کرده است و اگر در چیزی از آنها سهوی حاصل شود و یا آنکه ترک شود نقصی بر نماز او وارد نیاید «مترجم گوید» شاید مقصود از تکبیر دیگر در رکوع تکبیری از برای سر برداشتن از رکوع باشد چه آن مشهور نیست و بنظر قاصر اشکالی وارد می شود در اینکه تکبیراتی که در اول نماز وارد شده است غیر از تکبیره الاحرام شش تکبیر است پس چگونه خواهد شد که تکبیره الاحرام که از ارکان نماز است واجب نباشد و از برای تدارک نقصان نماز وارد شده علاوه بر اینکه بنا بر آنچه مذکور شد باید در رکعت اول از نماز چهار تکبیر وارد شده باشد هفت تکبیر قبل از شروع در نماز و هفت تکبیر بعد از آن و اگر بجای هفت تکبیر شش تکبیر مذکور شده بود این اشکال مرتفع می شود زیرا که با تکبیره الاحرام شش تکبیر در اصل نماز است و شش تکبیر افتتاحیه هم قبل از آنست پس شاید تغییر از راوی یا ناسخ باشد و اللّٰه العالم.

پس اگر بگویند چرا اصل نماز یک رکوع و دو سجده قرار داده شد باید در جواب گفته شود که رکوع از فعل قیام است و سجود از فعل قعود است و نماز قاعد نصف نماز قائم محسوب می شود پس یک سجده مضاعف شد تا اینکه با رکوع مساوی شود و میان آنها تفاوتی نباشد زیرا که نماز یک رکوع است و یک سجود.

پس اگر بگویند چرا تشهد بعد از دو رکعت مقرر گردید باید در جواب گفته شود از برای آنست که همچنان که قبل از رکوع و سجود اذان و دعا و قرائت مقرر شد بعد از رکوع و سجود شهادت و تحمید و دعا مقرر گردید.

پس اگر بگویند چرا سلام تحلیل نماز شد یعنی بعد از سلام حلال شد ارتکاب افعالی که در نماز حرام است و بدل از سلام تکبیر و یا تسبیح و یا چیز دیگر قرار داده نشد باید در جواب گفته شود از برای آنست که چون در داخل شدن در نماز است حرام بودن سخن گفتن با مخلوق و توجه کردن بخالق پس باید بسبب حلال بودن سخن گفتن با مخلوق و انتقال از نماز سخن مخلوق باشد و ابتداء سخن گفتن مخلوق با یک دیگر سلام کردنست.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۴۴

(۱) پس اگر بگویند چرا قرائت در دو رکعت اول قرار داده شد و تسبیح در دو رکعت آخر باید جواب گفته شود که از برای فرق گذاشتن میان آنچه خدا از نزد خود واجب کرده و آنچه از نزد رسول خود واجب کرده است. پس اگر بگویند چرا نماز جماعت قرار داده شد باید در جواب گفته شود از برای آنکه اخلاص و توحید و اسلام و بندگی خدا ظاهر و مکشوف و مشهور باشد زیرا که در اظهار آن حجتی است بر اهل مشرق و مغرب که از برای خدا بتنهائی عبادت کنند و از برای آنکه هر کسی که منافق است و در صدد استخفاف دین خدا است آنچه را اقرار کند ادا کرده است بظاهر اسلام و خوف از خدا را ظاهر کند و از برای آنست شهادت دادن بعضی مردم از برای بعضی دیگر در اسلام آوردن جایز و ممکن باشد علاوه بر اینکه در نماز جماعت است پیشی گرفتن بر نیکوکاری و پرهیزکاری و منع از بسیاری از معصیتهای خداوندی.

پس اگر بگویند چرا در بعضی از نمازها بجهر خواندن مقرر شد و در بعضی دیگر مقرر نشد باید در جواب گفته شود از برای نمازهایی که در آنها بجهر خواندن مقرر شده است نمازهایی است که در وقتهای تاریک است پس واجب شد که بلند خوانده شود تا اینکه اگر کسی بگذرد بداند که در آنجا نماز جماعت بر پا شده است و اگر بخواهد نماز گذارد چه اگر نمی بیند که بجماعت نماز گزارده می شود می شنود و از جهت شنیدن می فهمد که نماز گزارده می شود اما آن دو نمازی که بجهر خواندن مقرر نشده است در روز است و در اوقاتی است که روشن است پس از جهت دیدن درک میکند آن را و احتیاج بشنیدن نیست.

پس اگر بگویند چرا نماز در این اوقات مخصوصه مقرر شد و تقدیم و تاخیر از این اوقات جایز نیست باید در جواب گفته شود از برای آنکه اوقات مشهوره معلومه که جمیع اهل زمین آن را درک کنند و جاهل آن اوقات را می‌شناسد چهار وقت است غروب شمس مشهور است که در آن وقت نماز مغرب واجب شده است و سقوط شفق مشهور است که در آن وقت نماز عشاء واجب شده است و طلوع فجر مشهور و معلوم است که در آن وقت نماز صبح واجب شده است و زوال شمس مشهور و معلوم است که در آن وقت نماز ظهر واجب شده است و از برای عصر وقتی معلوم و مشهور نیست مثل این اوقات چهارگانه پس وقت آن در هنگام فراق از نماز ظهر که قبل از آنست مقرر شد علت دیگر آنست که خدا دوست میداشت که مردم در هر عملی ابتدا کنند اولاً بطاعت و عبادت او پس در اول روز ایشان را مأمور کرد که بعبادت او ابتدا کنند پس از آن پراکنده شوند در آنچه بخواهند از اصلاح امور دنیای خود پس از این جهت نماز صبح را بر ایشان واجب

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۴۵

کرد (۱) پس از آن چون نیمه روز شود و مردم شغل‌های خود را ترک میکنند و جامه‌های خود را مینهند و استراحت میکنند و بطعام و قیلوله مشغول میشوند خدا ایشان را امر کرد که اولاً ابتدا کنند بذكر و عبادت او پس ایشان را مأمور کرد بنماز ظهر پس از آن مشغول شوند بآنچه بخواهند از استراحت و طعام و قیلوله پس چون در این گونه اعمال رفع حاجت خود کنند و بخواهند پراکنده شوند و مشغول شوند بعمل خود در آخر روز ابتدا کنند بعبادت او پس از آن در عمل خود مشغول شوند و آنچه دوست دارند بآن اشتغال یابند پس از این جهت نماز عصر را بر ایشان واجب گردانید پس از نماز عصر پراکنده شوند در آنچه بخواهند از اصلاح امور دنیای خود و چون شب در آید و از کار خود دست کشند و بمنزلهای خود مراجعت کنند اولاً ابتدا کنند بعبادت پروردگار خود و بعد از آن بآنچه دوست دارند مشغول شوند پس از این جهت نماز مغرب را بر ایشان واجب کرد و چون وقت خواب در آید و از اعمال خود که بآن مشغول بودند فارغ شوند خدا دوست داشت که اولاً ابتدا کنند بعبادت و طاعت او پس از آن بآنچه بخواهند مشغول شوند تا اینکه هر عملی بطاعت و عبادت او ابتدا کرده باشند پس از این جهت نماز عشا را بر ایشان واجب کرد و چون چنین کنند در این اوقات خدا را فراموش نکنند و از او غافل نشوند و دل‌های ایشان سخت نشود و میل ایشان بعبادت کم نشود.

پس اگر بگویند که اگر از عصر وقت مشهوری مثل این اوقات نبود چرا نماز عصر را میان نماز ظهر و مغرب واجب کرد و میان عشا و صبح و ظهر آن را واجب نکرد باید در جواب گفته شود از برای آنکه وقتی از این وقت از برای مردم سهل و آسانتر و سزاوارتر نیست که قاطبه مردم از ضعیف و قوی آن را درک کنند زیرا که عموم مردم در اول صبح مشغولند بتجارت و معامله و رفتن در حاجتهای خود و بپاداشتن بازارها پس خدا خواست که ایشان را از طلب معاش و اصلاح دنیای خود باز ندارد و تمام خلق قدرت نداشتند بر اینکه شب را برخیزند و شب را بیدار نمیشدند و در آن وقت اگر نماز واجب بودی تنبیه نمیشدند و این عمل ممکن ایشان نبود پس حقتعالی ایشان را تخفیف داد و در سخت‌ترین اوقات مکلف نکرد ایشان را و این نماز را در آسانترین اوقات بر ایشان قرار داد چنان که فرموده است **يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ**.

پس اگر بگویند چرا دو دست را در هنگام تکبیر گفتن بلند کرد باید در جواب گفته شود از برای آنکه بلند کردن دو دست قسمی است از سؤال کردن و تذلل و تضرع پس خدا دوست داشت که بنده در وقتی که او را ذکر میکند تذلل و تضرع و زاری کند و از برای آنکه در بلند کردن دو دست حاضر ساختن نیت و اقبال قلب است بر آنچه میگوید و قصد میکند.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۴۶

(۱) پس اگر بگویند چرا نماز نافله سی و چهار رکعت است باید در جواب گفته شود از برای آنکه نماز فریضه هفده رکعت است و نماز نافله دو برابر نماز فریضه قرار داده شد از برای اكمال آن اگر نقصانی داشته باشد. پس اگر بگویند چرا نماز نافله در اوقات مختلفه قرار داده شد و در یک وقت قرار داده نشد باید در جواب گفته شود از برای آنکه افضل اوقات سه وقت است هنگام زوال شمس و بعد از مغرب و سحر پس خداوند دوست داشت که در جمیع این اوقات سه‌گانه بنده از برای او نماز کند زیرا که اگر این نماز نافله متفرق شود و در اوقات بسیار بجا آورده شود آسانتر و خفیف‌تر است از اینکه مجموع آن در یک وقت بجا آورده شود.

پس اگر بگویند چرا نماز جمعه اگر با امام گذارده شود دو رکعت است و اگر فرادی گذاشته شود چهار رکعت است یعنی اگر شرائط آن جمع نشود باید مبدل بظهر بشود باید در جواب گفته شود علت‌های بسیار دارد بعضی از آنها اینست که مردم از راه دور بنماز جمعه مجتمع میشوند پس خدا دوست داشت که بر ایشان تخفیف دهد بجهت

آن تعبیه که کشیده‌اند و از راه دور از برای این نماز حاضر شده‌اند و بعضی از آنها اینست که چون امام ایشان را از برای خطبه نگاه میدارد و ایشان از برای نماز منتظر میشوند و کسی که از برای نماز منتظر شود در نمازی خواهد بود که در حکم نماز تمام است و بعضی از آنها اینست که نماز با امام تمامتر و کاملتر است بجهت علم و دانش و عدالت و فضل امام و بعضی از آنها اینست که جمعه عید است و نماز عید دو رکعت است و بجهت آن دو خطبه که در آنست کمتر از سایر نمازها نیست.

پس اگر بگویند چرا خطبه مقرر شد باید در جواب گفته شود از برای آنکه نماز جمعه در محلی واقع شود که عموم مردم در آن محل حاضر باشند پس خدا خواست که امام سبب شود از برای موعظه ایشان و ترغیب کردن ایشان در طاعت و ترسانیدن ایشان از معصیت و توفیق ایشان بر آنچه اراده کرده است از اصلاح دین و دنیای ایشان و خبر دهد ایشان را بآنچه باو رسیده است از آفات و احوالی که از برای مردم در آن احوال ضرر و منفعت است. پس اگر بگویند چرا دو خطبه مقرر شد باید در جواب گفته شود از برای اینکه یک خطبه از برای ثناء و تمجید و تقدیس خداوند است و خطبه دیگر از برای حوائج و برطرف کردن اعمال قبیحه و ترسانیدن مردم است از معصیت خدا و از برای دعا کردن و آنچه خواسته است تعلیم مردم کند از امر و نهی خدا و آنچه صلاح و فساد در آنست.

پس اگر بگویند چرا خطبه در روز جمعه بیش از صلاة و در عیدین بعد از صلاة

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۴۷

مقرر شد (۱) باید در جواب گفته شود از برای اینکه نماز جمعه امر دائمی است که در ماهی متعدد و در سالی بسیار واقع شود و چون مردم زیاد متحمل این عمل میشوند از شنیدن خطبه ملول میشوند و آن را ترک میکنند و نمی‌ایستند و متفرق میشوند پس قبل از نماز خدا قرار داد تا اینکه مردم از برای نماز نگاهداشته شوند و متفرق نشوند و نروند اما نماز عیدین در سالی دو مرتبه واقع می‌شود و عظم آن از نماز جمعه زیادتر است و جمعیت مردم در آن بیشتر و میل مردم بآن زیادتر است و اگر بعضی متفرق شوند بیشتر از آنها باقی میمانند و بسیار واقع نمیشود تا اینکه مردم ملول شوند و بآن استخفاف کنند «مصنف گوید» که این خبر شریف باین نوع وارد شده است که خطبه در نماز جمعه و عیدین بعد از نماز است زیرا که این دو خطبه بمنزله دو رکعت دیگر است و اول

کسی که دو خطبه را در نماز مقدم داشت عثمان بن عفان بود زیرا که چون احداث کرد و بدعت گذاشت آنچه بدعت گذاشت مردم بر خطبه او توقف نمی‌کردند و میگفتند که ما مواظب او را گوش نمیدهیم زیرا که احداث کرده است آنچه کرده است و بدعت نموده است پس دو خطبه را مقدم داشت بر نماز تا اینکه مردم بجهت انتظار نماز توقف کنند و متفرق نشوند از گرد او.

پس اگر بگویند چرا نماز جمعه واجب شد بر کسی که مسافت او تا مکان اجتماع نماز جمعه دو فرسنگ و کمتر باشد و اگر زیاده برد و فرسنگ باشد واجب نیست. باید در جواب گفته شود از برای آنکه آن مقدار مسافتی که موجب قصر نماز می‌شود و برید است یک برید در رفتن و یک برید در آمدن و برید چهار فرسنگ است پس نماز جمعه واجب شد بر کسی که مسافت او نصف مسافت این دو برید باشند که موجب قصر نماز می‌شود و آن در مسافت دو فرسنگ صورت می‌پذیرد زیرا که دو فرسنگ رفتن و دو فرسنگ برگشتن چهار فرسنگ می‌شود و آن نصف راه مسافری است که نماز او قصد می‌شود «مترجم گوید» که حاصل تعلیل آنست که هر گاه نماز جمعه واجب باشد بر کسی که در چهار فرسنگی از محل جماعت باشد لازم آید که نماز جمعه واجب باشد بر مسافری که نماز او قصر است چه در ذهاب و ایاب هشت فرسنگ خواهد شد و حال اینکه ذهاب بر ایاب از هشت فرسنگ کمتر باشد و لیکن چون که اصل علت قصر نماز مسافر تخفیف بر آنست چه مسافر را تعب زیاد است و آن علت در اینجا موجب کثرت تخفیف است زیرا که نماز جمعه مثل نماز سفر نیست زیرا که انسان علی الدوام سفر نکند و لیکن نماز جمعه دائمی است و الله العالم.

پس اگر بگویند چرا بر نماز مستحبی روز جمعه چهار رکعت افزوده شد باید در جواب گفته شود از برای تعظیم این روز شریف و فرق آن با سایر ایام.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۴۸

(۱) پس اگر بگویند چرا در سفر نماز قصر شد باید جواب گفته شود از برای آنکه نماز واجب در اول امر ده رکعت بود و بعد از آن هفت رکعت بر آن افزوده شد و خدا در سفر این هفت رکعت زیاده را تخفیف داد بجهت تعب و رنج سفر و اشتغال مسافر بامر خود از کوچ کردن و فرود آمدن تا اینکه دست نکشد از آنچه در سفر ناچار است از

زندگانی خود و این مرحمتی است از خداوند و ترحمی است بر مسافر سوای نماز مغرب که قصر نشده است زیرا که آن نمازی است که در اصل قصر است.

پس اگر بگویند چرا قصر کردن نماز در هشت فرسنگ واجب شد و در زیاده از آن و در کمتر از آن واجب نشد یعنی معیار قصر هشت فرسنگ و زیاده شد و معیار زیاده و کمتر از هشت فرسنگ نشد. باید در جواب گفته شود از برای آنکه هشت فرسنگ میزان راه پیمودن یک روز است از برای عموم مردم و قافله‌ها و کسانی که بارهای سنگینی دارند پس قصر نماز در پیمودن یک روز راه مقرر شد.

پس اگر بگویند چرا قصر کردن نماز در پیمودن یک روز راه مقرر شد باید در جواب گفته شود از برای آنکه اگر در پیمودن یک روز راه قصر واجب نمیشد باید در پیمودن یک سال راه واجب نشود زیرا که هر روز بعد از روز سابق یک روز است پس روز لاحق نظیر روز سابق است و اگر در روز سابق واجب نشود باید در روز لاحق نیز واجب نشود زیرا که روزها مانند یک دیگرند و فرقی در آنها نیست.

پس اگر بگویند پیمودن راه از برای مردم مختلف است چرا معیار هشت فرسنگ مقرر شد در جواب باید گفته شود از برای آنکه هشت فرسنگ معیار پیمودن ساربانان و قافله‌ها است و همانست پیمودنی که ساربانان و کرایه‌کشان می‌پیمایند.

پس اگر بگویند چرا نماز نافله روز در سفر باید ترک شود و نافله شب باید ترک نشود باید در جواب گفته شود از برای آنکه هر نمازی که در آن قصر نیست در نافله آن نیز قصر نیست زیرا که در نماز مغرب و در نافله بعد از آن قصر نیست و همچنین در نماز صبح و در نافله پیش از آن قصر نیست پس اگر بگویند چرا نماز عشا قصر می‌شود و دو رکعت نافله آن قصر نمیشود باید در جواب گفته شود که این دو رکعت نماز از جمله پنجاه رکعت نماز فریضه و نافله نیست بلکه این نماز نافله عشا بر پنجاه رکعت افزوده شد از برای آنکه بدل از هر یک رکعت فریضه دو رکعت نافله تمام شود یعنی این نماز نافله عشا جزء متمم دو برابر شدن نماز نافله است مر نماز فریضه را.

پس اگر بگویند چرا جایز شد از برای مسافر و مریض که نماز شب را در اول شب بخوانند باید در جواب گفته شود از برای مشغله مسافر و ضعف مریض تا اینکه مریض نماز خود را درک کند و بعد از آن در وقت راحت استراحت کند و مسافر نماز خود را درک کند و

مشغول شود باعمال خود از تهیه اسباب و کوچ کردن. (۱) پس اگر بگوید چرا مردم بنماز میت مأمور شدند باید در جواب گفته شود از برای آنکه مردم شفیع میت شوند و آمرزش او را از خدا طلب کنند زیرا که وقتی از اوقات احتیاج میت بشفاعت و طلب بخشیدن و آمرزش خداوند زیادتر از آن ساعت بعد از مرگ نیست پس اگر بگوید چرا نماز میت پنج تکبیر قرار داده شد و چهار یا شش تکبیر قرار داده نشد باید در جواب گفته شود که پنج تکبیر از پنج نماز روز و شب اخذ شده است.

پس اگر بگوید چرا در نماز میت رکوع و سجود نیست باید در جواب گفته شود که مقصود این نماز شفاعت این بنده است که آنچه از برای او عقب افتاده وا گذاشته است و محتاج بآن اعمالی است که از او صادر شده.

پس اگر بگوید چرا امر شد بغسل میت باید در جواب گفته شود که انسان چون بمیرد نجاست و آفت و اذیت بر او غالب آید یعنی از جهت ناخوشی پس خدا دوست دارد که چون مباشرت کند با اهل طهارت از فرشتگان که با وی معاشرت کنند و خود را باو مالند طاهر باشد و در میان ایشان نظیف باشد و با طهارت او را روی بخدا برند و هیچ میتی نیست که بمیرد مگر آنکه جنابت از او خارج می شود یعنی نطفه که اصل تکوین این میت از آن نطفه بوده است در هنگام مردن از او بیرون می رود پس از این جهت غسل دادن او نیز واجب شد.

پس اگر بگوید چرا امر شد که میت را کفن کنند باید در جواب گفته شود از برای آنکه چون خدای خود را ملاقات میکند جسد او طاهر باشد چه اگر او را بلباس خود دفن کنند ایمن از نجاست نیست و از برای اینکه عورت او از برای کسانی که او را حمل میکنند و دفنش مینمایند ظاهر نباشد و از برای آنکه مردم بر بعضی احوال او و قبح منظر او اطلاعی نیابند و از برای آنکه دل سخت نشوند از کثرت نظر کردن بمثل میت چه او را آفت رسیده و فاسد شده است و از برای آنکه نیکوتر در قلوب زندگان واقع شود و از برای آنکه مبعوض ندارد او را خویشی از او پس ذکر او و مودت او را بیفکنند و نکوشد در آنچه عقب گذاشته است و وصیت کرده است و امر بآن کرده و دوست داشته است که واقع شود.

پس اگر بگویند چرا امر شد بدفن میت باید در جواب گفته شود از برای آنکه مردم مطلع نشوند بر فساد جسد او و قبح منظر او و تغییر بوی او و زندگان بسبب بوی او اذیت نبینند و بسبب ورود آفت و فساد او متألم نشوند و از برای آنکه از دوستان و دشمنان پوشیده باشد تا اینکه دشمنان شماتتش نکنند و دوستان بر او محزون نشوند.

پس اگر بگویند چرا امر شد بغسل کردن کسی که میت را غسل داده است باید در جواب گفته شود بجهت طاهر شدن از آنچه باو ریخته است از پاشیدن آب بمیت چه میت

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۵۰

چون روح از او خارج می‌شود اکثر آفت او در او باقی میماند. (۱) پس اگر بگویند چرا غسل واجب نشد بر کسی که دست بمالد بر چیزی از مردگان چون مرغان و حیوانات و درندگان و غیر اینها غیر از انسان که چون او را لمس کند باید غسل کند باید در جواب گفته شود از برای آنکه جمیع حیوانات لباس آنها پر یا پشم یا مو یا کرک بوده و تمام اینها پاک است و نمیبرد یعنی حیوة در اینها حلول نمیکند و آنچه از اینها بانسان مالیده شود پاک است خواه از زنده و خواه از مرده آنها.

پس اگر بگویند چرا شما تجویز کردید نماز کردن بر میت بدون وضو باید در جواب گفته شود از برای آنکه در نماز میت رکوع و سجودی نیست بلکه آن دعا و سؤال است و جایز است که خدا را بخوانی و از او سؤال کنی بر هر حالتی که باشی و وضو واجب است در نمازی که رکوع و سجود در آن باشد.

پس اگر بگویند چرا شما تجویز کردید نماز خواندن بر میت را قبل از مغرب و بعد از فجر باید در جواب گفته شود از برای آنکه این نماز میت واجب است در وقت حضور میت و صدور علت آن که موقت باشد و این موقت نیست مثل سایر نمازها بلکه این نمازی است که در وقت حدوث و حادثه مرگ واجب می‌شود و انسان را در مرگ اختیاری نیست که در وقت معین آن را واقع سازد و این نماز حقی است که باید ادا شود و جایز است که حقوق در هر وقتی ادا شود هر گاه موقت بوقتی نباشد.

پس اگر بگویند چرا از برای کسوف نماز قرار داده شد باید در جواب گفته شود از برای آنکه آفتاب یا ماه گرفتن علاماتی است از علامات خداوندی و معلوم نیست که ظهور این حادثه علامت رحمت است یا علامت عذاب و غضب پس پیغمبر خواست که امت در این وقت فزع کنند در نزد خالق و راحم خود بلکه خدا شر این حادثه را از

ایشان بگرداند و ایشان را از مکروه آن نگاهدارد چنانچه قوم یونس هنگامی که توبه کردند و باز گشتند بسوی خدا بلا از ایشان گردانیده شد.

پس اگر بگویند چرا ده رکعت یعنی ده رکوع قرار داده شد باید در جواب گفته شود از برای آنکه نماز فریضه که اولاً از آسمان بزمین نازل شد ده رکعت بود و این رکعات در این نماز اجتماع یافت و سجده از این جهت در آن قرار داده شد که نیست نمازی که در آن رکوع باشد مگر اینکه سجود در آن نماز است و از برای آنکه مردم این نماز خود را بسجود و خضوع ختم کنند و چهار سجده از این جهت در آن قرار داده شد که هر نمازی که سجود آن از چهار سجده کمتر باشد نماز نیست زیرا که اقل سجده واجب در نمازها نیست مگر چهار سجده یعنی اقل نمازهای واجب نماز صبح است و در آن چهار سجده واجب است.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۵۱

(۱) پس اگر بگویند چرا بدل از رکوع سجود قرار داده نشد باید در جواب گفته شود از برای آنکه نماز ایستاده افضل است از نماز نشسته و از برای آنکه شخص قائم کسوف و انجلا را می بیند و شخص ساجد نمی بیند. پس اگر بگویند چرا این نماز از اصل نماز واجب یعنی از هیئت و صورت آن تغییر داده شد باید در جواب گفته شود از برای اینکه انسان در این هنگام بعلت تغییر امری در امور که کسوف است باید نماز گذارد و چون تغییر کرده است باید معلول که نماز است تغییر کند.

پس اگر بگویند چرا روز فطر عید قرار داده شد باید در جواب گفته شود از جهت این که از برای مسلمانان مجمعی باشد که در آن روز جمع شوند و ظاهر شوند بسوی خدا و او را حمد کنند بر آنچه بر ایشان منت گذاشته است پس این روز عید ایشان و روز اجتماع و روز افطار کردن و روز زکاء دادن و روز رغبت و سؤال و روز تضرع و زاری ایشان است و از برای آنکه این روز اول روزی از سال است که در آن حلال شده است اکل و شرب چه اول از ماههای سال نزد اهل حق ماه رمضان است پس خدا دوست داشت که از برای مردم در این روز مجمعی باشد که او را حمد گویند و تقدیس کنند.

پس اگر بگویند چرا تکبیر در نماز این روز بیشتر از تکبیر در غیر نماز این روز از سایر نمازها قرار داده شد باید در جواب گفته شود از برای آنکه تکبیر تعظیم و تمجید نمودن خدا است بر آنچه هدایت کرده است و عافیت عنایت

فرموده است یعنی این تعظیم مناسب این روز شریف است چنان که فرموده است وَ لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.

پس اگر بگویند چرا در نماز روز عید فطر دوازده تکبیر قرار داده شد باید در جواب گفته شود از برای آنکه در هر دو رکعتی از نماز دوازده تکبیر است پس از این جهت در این دو رکعت نیز دوازده تکبیر قرار داده شد.

پس اگر بگویند چرا هفت تکبیر در رکعت اول و پنج تکبیر در رکعت دوم قرار داده شد و میان این دو رکعت تسویه نشد که در هر رکعتی شش تکبیر قرار داده شود باید در جواب گفته شود از برای آنکه سنت در نماز فریضه آنست که تکبیر افتتاحیه گفته شود پس از این جهت در اینجا باید ابتدا بهفت تکبیر شود و در رکعت دوم پنج تکبیر از این جهت قرار داده شد که تکبیره الاحرام نمازهای شبانه روزی پنج تکبیر است و از برای آنکه تکبیر در هر دو رکعت فرد باشد نه زوج زوج.

پس اگر بگویند چرا امر بروزه شد باید در جواب گفته شود از برای اینکه مردم درد گرسنگی و تشنگی را بچشند و از این جهت راه یابند بر فقر و احتیاج آخرت و از برای آنکه

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۵۲

روزه دار خاشع و ذلیل و مسکین و مأجور و طالب راه خدا و ثواب او باشد (۱) و صابر باشد بر آنچه باو میرسد از درد گرسنگی و تشنگی پس مستوجب ثواب شود با اینکه در روزه است ظهور شکستگی در شهوات نفسانیه و از برای این که روزه پند ایشان باشد در دنیا یعنی کمتر بخورند و بیاشامند و کشنده ایشان باشد بر اداء آنچه مکلف شده‌اند و راه نمای ایشان باشد در آخرت یعنی علامت باشد از برای شادان و پریشانی آخرت و از برای اینکه بدانند سختی آنچه از تشنگی و گرسنگی بر فقر او مساکین در دنیا میرسد پس بایشان دهند آنچه خدا بایشان واجب کرده است در اموال ایشان.

پس اگر بگویند چرا روزه در ماه رمضان بخصوص قرار داده شد نه در سایر ماهها باید در جواب گفته شود از برای اینکه ماه رمضان ماهی است که خدا در آن ماه قرآن را نازل کرد و در این ماه فرق گذاشته شد میان حق و باطل چنان که خدا فرموده است شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَ الْفُرْقَانِ وَ در این ماه پیغمبر (ص) پیغام داده شد و در این ماه است شب قدر که از هزار ماه بهتر است و در شب قدر هر امر با

حکمت و مصلحت محقق و معین شود و ماه رمضان است اول هر سال و در شب قدر این ماه مقدر می‌شود آنچه در سال واقع می‌شود از خیر یا شر یا ضرر یا منفعت یا رزق یا مردن و از این جهت بشب قدر موسوم شده است. پس اگر بگویند چرا مردم مأمور شدند بیک ماه روزه گرفتن نه کمتر و نه زیادتر از آن باید در جواب گفته شود که همین مقدار است طاقت و قوت بندگان که ضعیف و قوی در این مقدار از طاقت شرکت دارند و خداوند فرائض خود را بر اغلب اشیاء واجب گردانید و بعد از آن قوی را در آن شریک کرد یعنی اغلب مردم ضعیفند پس ملاحظه اضعف شد پس حقتعالی ضعیفان را مرخص فرموده که زیاده بر این متحمل نشوند و اهل قوت را بر زیاده بر این ترغیب فرموده و اگر بر کمتر از این صلاحیت داشتند کمتر از این مقرر می‌فرمود و اگر زیادتر از این محتاج بودند زیاده از این حکم مینمود.

پس اگر بگویند چرا زنی که حائض می‌شود باید روزه نگیرد و نماز نخواند باید در جواب گفته شود از برای آنکه زن در حد نجاست واقع شود پس خدا دوست داشت که بندگی او را نکند مگر در حال طهارت و از برای آنکه روزه نیست از برای کسی که نماز نیست یعنی چون شرط نماز طهارتست و چون حائض طهارت ندارد پس نماز ندارد پس روزه ندارد.

پس اگر بگویند چرا حائض باید روزه‌اش را قضا کند و نمازش را قضا نکند باید در جواب گفته شود که علت‌های بسیار دارد بعضی از آنها اینست که روزه زن را مانع نیست از خدمت خود و خدمت شوهرش و اصلاح خانه‌اش و ایستادگی باموراتش و اشتغال

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۵۳

باصلاح زندگیش (۱) و نماز او را از تمام اینها منع کند زیرا که نماز را در شب و روز باید مکرر بخواند پس قدرت ندارد بر امور مذکوره و روزه چنین نیست یعنی نماز شبانه روزی پنج مرتبه است اما روزه چنین نیست بلکه محض امساک است و بعضی از آنها اینست که نماز در آن رنج و تعب و اشتغال جمیع ارکان بدن است و روزه چنین نیست بلکه آن نخوردن و نیاشامیدن است و ارکان بدن او اشتغال بچیزی ندارد و بعضی از آنها اینست که وقتی نیاید مگر آنکه در آن وقت بر زن نمازی جدید در شب و روز او واجب شود و روزه چنین نیست زیرا که هر روزی که حادث شود بر او روزه واجب نیست اما هر زمان که وقت نماز برآید واجب می‌شود بر او نماز:

پس اگر بگویند چرا مردی چون در ماه رمضان ناخوش شود یا سفر کند پس پیوسته در سفر باشد یا علی الاتصال ناخوشی او افاقه نشود تا ماه رمضان دیگر در آید واجب می‌شود بر او که از برای ماه رمضان اول فدیة دهد یعنی از عوض هر روزی قدری از طعام بمسکینی دهد و قضاء از او ساقط شود و اگر در میان این دو ماه رمضان ناخوشی مرض او افاقه شود و مسافر در مقامی اقامه کند یعنی خواه در وطن خود یا غیر آن و قضاء روزه نکند واجب می‌شود بر او فدیة و قضاء باید در جواب گفته شود از برای آنکه روزه در این سال بر او در این ماه واجب است اما کسی که مرض او افاقه نشود چون بر او تمام این سال گذشته است و حقتعالی ناخوشی را بر او غلبه داده است پس راه از برای اداء این تکلیف از برای او قرار نداده است از این جهت این تکلیف از او ساقط می‌شود و همچنین است به حکم هر چیزی که خدا بر او غلبه دهد مثل بیهوشی که یک شبانه روزی بیهوش باشد پس بر او قضاء نماز واجب نیست چنانچه حضرت صادق (ع) فرموده است

كلما غلب الله على لعبد فهو اعذر له

هر چیزی را که خدا بر بنده غلبه دهد پس ابداء عذر از برای او نموده است و او را معذور ساخته است زیرا که ماه داخل شد و او مریض بود پس نه در آن ماه روزه بر او واجب است و نه در آن سال بجهت مرضی که در او پیدا شده است و بر او فدیة واجب است زیرا که او بمنزله کسی است که روزه بر او واجب شده باشد و استطاعت اداء آن را نداشته باشد من فدیة بر او واجب شود چنان که حقتعالی فرموده است فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَاِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا و چنان که فرموده است فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ پس چون روزه بر او مشکل باشد صدقه را قائم مقام آن قرار داده است.

پس اگر بگویند که اگر آن وقت را استطاعت نداشته الان که ناخوشی از او رفع شده است استطاعت دارد باید در جواب گفته شود که چون ماه رمضان دیگر بر او داخل شده است فدیة از برای ماه رمضان گذشته واجب است زیرا که این شخص بمنزله کسی است که روزه

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۵۴

کفاره بر او واجب باشد (۱) و استطاعت داشته باشد و از این جهت فدیة بر او واجب شده باشد و چون که فدیة بر او واجب شد روزه از او ساقط می‌شود و روزه از او ساقط است و فدیة بر او لازم است و اگر ناخوشی او در میان

این دو ماه رمضان افاقه شود و قضاء روزه را نگیرد فدیة بر او واجب است بجهت اینکه قضا را ضایع گذاشته است و قضاء بر او واجب است بجهت اینکه استطاعت داشته باشد. «مترجم گوید» که نازل کردن این روزه را بمنزله روزه کفاره از این جهت است که فدیة دادن بدل از روزه کفاره صریح آیه شریفه است چنانچه مذکور شد در جواب سابق.

پس اگر بگویند چرا روزه مستحبی قرار داده شد باید در جواب گفته شود از برای اینکه روزه واجب را کامل کند. پس اگر بگویند چرا در هر ماه سه روز روزه مستحبی قرار داده شد که در هر ده روز یک روز روزه دارد باید در جواب گفته شود از برای آنکه خداوند میفرماید مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا هر که حسنه کند ده مقابل پاداش او باشد.

پس هر کسی که از هر ده روز یک روز روزه بگیرد گویا تمام روزگار را روزه گرفته است چنان که سلمان فارسی (ره) گفته است- صوم ثلثة ایام صوم الدهر کله فمن وجد شیئا غیر الدهر فلیصمه روزه داشتن سه روز در هر ماه روزه داشتن روزگار است پس هر کسی زمانی غیر از روزگار خود بیابد در آن زمان روزه بدارد یعنی دیگر زمانی نیست که در آن روزه داشته شود.

پس اگر بگویند چرا در هر ماه در دهه اول روز پنجشنبه اول و در دهه آخر روز پنجشنبه آخر روزه داشتن مقرر شد و در دهه وسط روز چهارشنبه معین گردید باید در جواب گفته شود اما روز پنجشنبه از این جهت است که حضرت صادق (ع) فرموده است که در هر پنجشنبه اعمال بندگان بر خدا عرضه شود پس خدا دوست داشت که بنده روزه دار باشد در وقتی که اعمال او عرضه شود.

پس اگر بگویند چرا آخرین پنجشنبه ماه قرار داده شد یعنی در دهه آخر پنجشنبه آخر قرار داده شد باید در جواب گفته شود از برای آنکه هر گاه عرض شود عمل هشت روز و بنده روزه دار باشد اشرف و افضل است از اینکه عمل دو روز عرض شود و بنده صائم باشد «مترجم گوید» که در کتاب علل بدل از هشت روز سه روز است اما در این نسخه شاید غرض این باشد که اگر آخر پنجشنبه از دهه آخر روزه بدارد پس لا اقل باید هشت روز بآخر ماه مانده باشد و دو روز از دهه اول گذشته باشد و اگر در پنجشنبه آخر دهه آخر روزه بگیرد پس هشت روز لا اقل از دهه آخر گذشته باشد و بنا بر این که هر پنجشنبه اعمال عرضه شود پس اعمال این هشت روز از این

دهه آخر عرضه خواهد شد و این بنده صائم است اما بنا بر اینکه پنجشنبه اول از این دهه آخر روز گرفته باشد دو روز از این اعمال دهه آخر عرضه خواهد شد و روزی که روزه داشته

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۵۵

است و الله العالم. (۱) و روزه چهارشنبه از دهه وسط از این جهت قرار داده شد که حضرت صادق (ع) خبر داده است که خدا فرمود آتش در این روز خلق شده و در این روز خدا هلاک کرد امتهای گذشته را و این روز پیوسته روز نحسی است پس خدا دوست داشت که بنده او بر روزه داشتن نحوست این روز را از خود دفع کند. پس اگر بگویند چرا در کفاره بر کسی که نتواند بنده آزاد کند واجب شد روزه بدارد نه اینکه حج کند یا نماز کند یا غیر از اینها باید در جواب گفته شود از برای ما اینکه نماز و حج و سایر فرائض مانع است از اینکه انسان امر دنیای خود را بگرداند و اصلاح زندگانی خود کند با آن علتی که ذکر کردیم در حق حائض که روزه خود را قضا میکند و نماز خود را قضا نمیکند.

پس اگر بگویند چرا بر او واجب شد که دو ماه پی در پی روزه بدارد و واجب نشد که یکماه یا سه ماه روزه بدارد باید در جواب گفته شود از برای آنکه آن واجب کرده بود یکماه روزه بود و در کفاره یکماه افزوده شد بجهت تأکید و سختی بر او.

پس اگر بگویند چرا پی در پی قرار داده شد باید در جواب گفته شود از برای آنکه اداء آن بر او آسان نباشد پس از کفاره باک نداشته باشد و استخفاف کند در دین خدا چه اگر این دو ماه را متفرق روزه بگیرد و پی در پی نگیرد اداء آن بسیار سهل باشد.

پس اگر بگویند چرا امر شد بحج کردن باید در جواب گفته شود از برای رفتن بسوی خدا و طلب کردن ثواب بسیار و بیرون رفتن بنده از گناهان در حالتی که از گذشته تائب باشد و شروع در آینده کند یعنی بنوعی شود که ابتدای عمل او باشد مثل طفل مادر زاد علاوه بر آنچه در حج است از بیرون کردن اموال و تعب انداختن ابدان و روی گردانیدن از اهل و فرزند و منع کردن نفس را از لذتها چه او در میان گرما و سرما بسر برد و پیوسته متحمل صدمات سرما و گرما باشد و علی الدوام چنین کند تا بمقصود خود برسد و با خضوع و مسکنت و تذلل باشد علاوه بر اینکه در حج است از برای جمیع مردم از منافع در مشرق و مغرب زمین و کسانی که در بیابان یا

دریا باشند حج کنند و یا حج نکنند از تاجر و جالب و بایع و مشتری و کاسب و مسکین و مکاری فقیر و آنچه در حج است از قضا شدن حاجتهای اهل اطراف در مواضعی که اجتماع ممکن باشد از برای حاجیان و ایشان با آنچه در حج است از پیدا کردن فهم و دانش و نقل اخبار ائمه (ع) بهر ستمی و بهر جانبی چنان که حقتعالی فرموده است فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ وَ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ پس چرا کوچ نکند از هر فرقه یک طایفه تا تحصیل فهم کنند و در دین و بترسانند قوم خود را از معصیتها چون مراجعت کردند شاید ایشان حذر کنند و در اعمال نفعه مردم حاضر باشند.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۵۶

(۱) پس اگر بگویند مردم چرا مأمور شدند بیک مرتبه حج کردن و به بیشتر از آن مأمور نشدند. باید در جواب گفته شود از برای آنکه خدا واجبات را بملاحظه حال پست‌ترین مردم در قوت قرار داد چنان که فرمود فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ یعنی گوسفند هدی حج گذار باشد که در آن روز قربانی کند پس قرار دادن گوسفند از برای آنست که ضعیف و قوی وسعت آن را داشته باشند و همچنین سایر واجبات ملاحظه پست‌ترین مردم در قوت شده است و از جمله فرائض حج است که یک مرتبه واجب شده است و بعد از آن از برای کسانی که قوت دارند بقدر طاقت ایشان ترغیب و تحریص شده است که حج کنند.

پس اگر بگویند چرا مردم مأمور شدند بتمتع بعمره بسوی حج یعنی چرا مأمور شدند که اولاً احرام بندند و اعمال عمره را بجای آورند و بعد از آن از برای حج محرم شوند و آنچه بر ایشان در حین احرام بوده است از آن لذت و بهره برند و بعد از آن از برای حج محرم شوند و افعال حج را بجای آورند و بعوض این دو احرام یک احرام نبندند و حاصل سؤال اینست که چرا مردم باید عمره بگذارند و چون از احرام عمره فارغ شوند ثانیاً احرام از برای حج بندند باید در جواب گفته شود از برای آنکه در این فاصله میان دو احرام و علیحده عمره گذاشته تخفیف و رحمتی است از جانب پروردگار زیرا که مردم از عارضه احرام سالم میمانند و این احرام بر ایشان طول نمیکشد تا آفت و فساد بر ایشان داخل شود یعنی اگر فاصله میان حج و عمره واقع نشود و عمره علیحده از حج گزارده نشود احرام حج و احرام عمره یکی خواهد شد و طول کشد و موجب آفت بر محرم شود و از برای آنست که حج و عمره هر دو واجب باشد پس عمره تعطیل و باطل نشود یعنی اگر فاصله میان حج و عمره نشود و علیحده عمره

گزارده نشود امتیاز میان حج و عمره نخواهد بود پس هر چه بجای آورده از اجرای حج محسوب خواهد شد پس عمره باطل شود و از برای آنست که حج علیحده از عمره باشد و میان حج و عمره فاصله و تمیزی باشد یعنی ثواب بر دو واجب مرتبت شود و پیغمبر (ص) فرمود عمره منضم شد بحج تا روز قیامت و عمره واجبی است سوای حج و باید هر دو با یک دیگر گزارده شود و در این حکم تبدیلی تا روز قیامت نیست و اگر پیغمبر (ص) قربانی نیاورده بود و از برای او نبود اینکه محل شود تا اینکه قربانی را بمحل خود برساند هر آینه مثل مردم محل میشد قبل از رسانیدن قربانی را بمحل خود برساند و از این جهت فرمود اگر پیش از این مثل شما سوق هدی نکرده بودم آخر عمل خود را نه بجای می آوردم چنان که شما را امر کردم یعنی قبل از رسانیدن هدی را بمحل خود سر میتراشیدم و محل میشدم و لیکن چون سوق هدی کردم سائق بهدی را نمیرسد سر بتراشد تا اینکه هدی را بمحل خود نرساند پس مردی برخاست و عرض کرد یا رسول الله تا بیرون میرویم در حالی که حج کرده باشیم و حال اینکه سرهای ما از آب جنابت میچکد و مقصود غسل جنابت است یعنی در هنگام حج جماع کرده باشیم آن جناب فرمود تو هرگز ایمان بحج نیاوردی.

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۵۷

(۱) پس اگر بگویند چرا وقت حج دهم ذی حجه قرار داده شد باید در جواب گفته شود از برای آنکه خدا دوست داشت که باین عبادت در ایام تشریق عبادت کرده شود و این ایام اول وقتی بود که ملائکه حج گزاردند و طواف کردند پس خدا این وقت را سنت قرار داد و معین کرد تا روز قیامت اما پیغمبران از آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم و غیر ایشان از سایر پیغمبران در این وقت حج کردند پس در این وقت در میان اولاد ایشان سنت شد تا روز قیامت پس اگر بگویند چرا مردم مأمور باحرام شدند باید در جواب گفته شود از برای آنکه خاشع شوند پیش از دخول حرم خدا و محل امن او و از برای اینکه مشغول نشوند بلهه و چیزی از امر دنیا یا زینت دنیا و لذات دنیوی و جهدکننده باشند در آن عملی که از برای آن عمل آمده‌اند و قصد کنند آن عمل را و مجموع روی بآن بروند با اینکه در احرام است تعظیم خدا و پیغمبر او و تذلل کردن بندگان در وقتی که قصد خدا را کرده‌اند و بمحض خلوص رفتن بسوی خدا در حالتی که بثواب او امیدوار هستند و از عقاب او ترسان و هراسان باشند و گذشتگان بسوی او و روکنندگان باو باشند بذلت و خضوع و مسکنت و صلی الله علی

محمد و آله. (۲) از علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری مروی است که گفت چون این علل را از فضل بن شاذان شنیدم باو گفتم خبر بده مرا از این علتها که آیا از استنباط و استخراج خودت بود و اینها از نتیجه‌های عقل تو بود یا اینکه اینها را شنیده و از امام روایت کرده بمن گفت که من نمیدانم مراد خدا را از واجبات او و نمیدانم مراد پیغمبر را از شرع و سنت او و این علتها را از نزد خود نمیگویم بلکه اینها از مولای خود حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا (ع) مرتبه بمرتبه شنیدم و اندک اندک اینها را جمع کرده‌ام، من باو گفتم که من اینها را بتوسط تو از حضرت رضا (ع) روایت کنم گفت بلی و محمد بن شاذان از فضل بن شاذان روایت کرده است که گفت من این علل را بتفرقه از مولای خود حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا (ع) شنیدم و اینها را جمع کردم و تألیف نمودم.

(۳) باب سی و چهارم «در ذکر آنچه که آن جناب بمأمون نوشته است در معنی دوستی اسلام و شرایع دین و»
«بعضی اخبار آن جناب»

(۴) از فضل بن شاذان مروی است که گفت مأمون از حضرت علی بن موسی الرضا (ع)

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۵۸

سؤال کرد که معنی محبت اسلام را بر سبیل ایجاز و اختصار بنویسد (۱) آن جناب نوشت که از محبت اسلام این شهادت است

لا اله الا الله وحده لا شریک له الهها واحدا احدا فردا صمدا قیوما سمیعا بصیرا قدیرا باقیا عالما لا یجهل قادرا لا یعجز غنیا لا یحتاج عدلا لا یجور

و این شهادت است که آفریننده هر چیزی است و مثل و شبیه او چیزی نیست و او را ضد و نظیری نیست و او را همتائی نیست و او است مقصود بعبادت و دعا و سؤال و خوف و این شهادت است که محمد (ص) بنده او و رسول او و امین او و صفی او و برگزیده از خلق او و سید فرستادگان و خاتم پیغمبران و افضل عالمیانست پیغمبری بعد از او نیست تبدیلی از برای ملت او نیست تغییری از برای شریعت او نیست و شهادت اینکه جمیع آنچه که محمد بن عبد الله (ص) آورده است حق و آشکار است و تصدیق باو و جمیع گذشتگان پیش از او از رسولهای خدا و پیغمبران او و حجت‌های او حق است و تصدیق بکتاب خدا که راست و عزیز است نیاید او را هیچ

باطلی از پیش روی او و نه از پس وی یعنی از هیچ جهت باطلی بسوی او راه نیابد پس بطعن طاعن و بتاویل باطل مطعون و متأول نگردد چه آن فرو فرستاده‌ایست از نزد خدائی که دانا است بجمیع حکم و مصالح خلقین و ستوده بانعام نعم بندگان و شهادت اینکه قرآن نگهبان و حافظ است بر جمیع کتب آسمانی یعنی تمام کتب آسمانی را تصدیق کند و شهادت بر اینکه قرآن حق است از فاتحه تا خاتمه آن و تصدیق میکنیم بمحکم و متشابه و خاص و عام و وعد و وعید و ناسخ و منسوخ و قصص و اخبار آن و احدی از مخلوق قادر نیست که مثل آن را بیاورد و شهادت اینکه راهنما بعد از پیغمبر و حجت بر مؤمنین و قائم بامر مسلمین و منطق‌کننده از قرآن عظیم و عالم باحکام قرآن برادر و خلیفه و وصی و ولی او است و کسی است که نسبت باو بمنزله هارون است نسبت بموسی و او است علی بن ابی طالب امیر المؤمنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین و افضل الوصیین و وارث علم النبیین و المرسلین و بعد از او حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشتند و بعد از او علی بن الحسین زین العابدین پس محمد بن علی باقر علم اولین پس جعفر بن محمد الصادق (ع) وارث علم وصیین پس موسی بن جعفر الکاظم پس علی بن موسی الرضا (ع) پس محمد بن علی پس علی بن محمد پس حسن بن علی پس حجت قائم منتظر فرزند او صلوات الله علیهم اجمعین شهادت بده از برای ایشان بوصی و امام بودن و باینکه در هیچ عصر و زمانی زمین خالی از حجت خدا بر خلق نخواهد بود و باینکه ایشان بند و دست آویز محکم خدا و ائمه هدی و حجت بر اهل دنیا هستند تا اینکه خدا وارث گردد زمین و آنچه را که در آنست یعنی تا روز قیامت و شهادت باینکه هر کسی مخالفت نمود ایشان را گمراه و گمراه‌کننده و واگذارنده حق و راه راست است و باینکه ایشان تعبیر و تفسیرکننده قرآن و تکلم‌کننده

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۵۹

بیان آن از جانب رسول حق سبحان باشند (۱) هر کسی بمیرد و ایشان را نشناسد مثل مردن جاهلیت مرده است و شهادت بده باینکه از دین ایشان است ورع و عفت و صدق و صلاح و استقامت و اجتهاد و اداء امانت بنیکوکار و بدکردار و طول سجود و روزه گرفتن روز و عبادت شب و اجتناب از محرّمات و انتظار کشیدن بصبر بر گشایش کار و صبر کردن بر مصیبت و گرامی داشتن مصاحب.

معنی اسلام وضو ساختن است بآن نوعی که خداوند در کتاب مستطاب خود فرموده است از شستن رو و دو دست تا مرفقها و مسح سر و دو پای هر یک یک مرتبه و وضو را باطل نمیکند مگر غایط یا بول یا باد یا خواب یا جنابت همانا هر کسی بر روی دو موزه خود مسح کند مخالفت خدا و رسول خدا را کرده است و فریضه خدا و کتاب او را وا گذاشته است و مستحب است غسل روز جمعه و غسل عیدین و غسل داخل شدن مکه و مدینه و غسل زیارت و غسل احرام و غسل شب اول ماه رمضان و شب هفدهم و شب نوزدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و سوم از ماه رمضان تمام این غسلها مستحب است و غسل جنابت واجب است و غسل حیض نیز مثل آن واجب است و نماز واجبی ظهر چهار رکعت است و عصر چهار رکعت است و مغرب سه رکعت است و عشا چهار رکعت است و صبح دو رکعت است و مجموع اینها هفده رکعت است.

و نماز مستحبی سی و چهار رکعت است هشت رکعت قبل از نماز فریضه ظهر و هشت رکعت قبل از عصر و چهار رکعت بعد از مغرب و دو رکعت نشسته بعد از عشاء که این دو رکعت یک رکعت شمرده می شود و هشت رکعت در سحر و نماز شفع که دو رکعت است بیک سلام و نماز وتر که یک رکعت است که مجموع نماز شفع و وتر سه رکعت است و دو رکعت پیش از نماز صبح.

و از معنی اسلام است نماز گزاردن در اول وقت و فضیلت داشتن نماز جماعت بر نماز فرادی به بیست و چهار نماز و عقب بد کار نماز خواندن نماز نیست و باید اقتدا نشود مگر بدوستان اهل بیت و باید نماز گزارده نشود در پوستهای میتة و نه پوستهای درندگان و نه جایز نیست در تشهد اول از نماز سه رکعتی یا چهار رکعتی گفتن

السلام علینا و علی عباد الله الصالحین

زیرا که فراغ از نماز بسلام گفتن است و بگوئی

السلام علینا و علی عباد الله الصالحین

سلام گفته باشی.

و در هشت فرسنگ و زیاده نماز قصر است و چون نماز را قصر کردی باید روزه را نیز افطار کنی و کسی که افطار نکرد در سفر روزه او مجزی نیست و قضا بر او واجب است زیرا که در سفر بر او روزه نیست و قنوط سنتی است واجب در صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشاء.

(۱) و نماز میت را پنج تکبیر است پس هر کسی کمتر از آن بگوید مخالفت خدا و رسول او کرده است و چون مرده را خواهند داخل قبرش کنند باید از طرف دو پای او بنهایت تانی و مدارات داخل قبرش کنند.

و بلند گفتن بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ در جمیع نمازها مستحب است.

و زکاة واجب در هر دو بیست درهم پنج درهم است و در کمتر از آن واجب نیست و زکاة در مال واجب نیست تا سال بر آن نگذرد و جایز نیست دادن زکاة بغیر معروف اهل ولایت و دوستی اهل بیت عصمت و چون گندم و جو و خرما و مویز به پنج وسق رسید باید ده یک آن را زکاة داد (وسق شصت صاع است و هر صاعی چهار مد است) «مترجم گوید» که هر مدی بحسب وزن شاه جدید پنجاه درم الا شش مثقال و ده نخود و نصف نخود است که هر صاع نیم من الا بیست و پنجاه مثقال و ربع آنست و جمیع آن پنج وسق صد و چهل و چهار من جزئی کم می شود.

و زکاة فطره بر هر سری خواه کوچک یا بزرگ آزاد باشد یا بنده مرد باشد یا زن یک صاع که چهار مد است واجب است از گندم یا جو یا خرما یا مویز و جایز نیست دادن آن مگر باهل ولایت و محبت اهل بیت عصمت. اکثر ایام حیض ده روز و اقل آن سه روز است و زن مستحاضه پنبه بموضع جریان دم میگذارد تا مانع از آمدن خون باشد و غسل میکند و نماز میگذارد و حائض نماز را ترک میکند و قضا ندارد و روزه را ترک میکند و قضا میکند.

و روزه ماه رمضان واجب است و ابتدای آن دیدن ماه است و انتهاء آن دیدن ماه بعد از آن است.

و جایز نیست: از نماز مستحبی را بجماعت گذاردن زیرا که آن بدعت است و هر بدعتی گمراهی در آتش است. سه روز روزه گرفتن در هر ماهی مستحب است پنج شنبه دهه اول و چهار شنبه دهه دوم و پنج شنبه دهه آخر سوم. و هر کسی در ماه شعبان روزه دارد بسیار خوب است. و اگر قضای روزه ماه رمضان پی در پی گرفته نشود و متفرق قضا کرده شود مجزی است.

حج خانه خدا بر هر کسی که استطاعت بسبیل داشته باشد واجب است و سبیل را در راحله و صحت بدن است و حج کردن جایز نیست مگر حج تمتع و حج قران و افراد که عامه میگذارند جایز نیست مگر از برای اهل مکه و

کسانی که همیشه در آن مکان حاضرند و جایز نیست احرام بستن از غیر میقات چه حقتعالی فرموده است وَ أَتَمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ وَ تمام کنید حج و عمره را با خلوص نیت که از برای خداوند یعنی تمامیت شیئی اتیان به اجزاء آنست و از اجزاء واجبه حج و عمره احرام بستن از میقات است.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۶۱

(۱) جایز نیست قربانی کردن حیوانی که خصیه آن کشیده شده باشد زیرا که آن ناقص است و نه آن حیوانی که خصیه آن کشیده نشده باشد اما کوفته شده باشد.

جهاد کردن با امام عادل واجب است و کسی که بجهت مال خود کشته شود یعنی خواهد دفع کند غاصب آن را و از این جهت کشته شود شهید است و کشتن احدی از کفار و کشتن ناصبها حلال نیست در وقتی که تقیه واجب باشد مگر آنکه اگر او را بقتل آوری ترا بقتل آورد یا اینکه فسادی کند که منجر بقتل تو شود و در این دو قسم ترا میرسد که او را بقتل آوری هر گاه بر خود و یا اصحاب خود نترسی «مترجم گوید» که مقصود اینست که اگر در این دو صورت بر خود و یا اصحاب خود نترسی ترا نمیرسد که او را بقتل آوری زیرا که احتمال می‌رود که تو در معرض قتل نیائی و این اقل محذورین است و تقیه کردن در محل تقیه واجب است.

(۲) کسی که جهت دفع ظلم از خود از روی تقیه قسم یاد کند مخالفت قسم نکرده است یعنی کفاره و گناه او را نباشد.

و طلاق بنا بر طریقه پیغمبر بر آن نهج است که حقتعالی در کتاب خود و سنت رسول خود ذکر فرموده است و بغیر از طریقه پیغمبر (ص) طلاقی نیست و هر طلاقی که با کتاب خدا مخالف است طلاق نیست همچنان که هر نکاحی که مخالف کتاب خدا است نکاح نیست.

جمع میان بیش از چهار زن آزاد جایز نیست.

و چون زنی سه مرتبه طلاق عدی داده شود از برای شوهر خود حلال نیست مگر آنکه شوهری غیر از او آن زن را نکاح کند یعنی بعد از آنکه آن شوهر او را نکاح نمود و طلاقش داد جایز است که شوهر اول او را از برای خود نکاح کند و امیر المؤمنین (ع) فرموده است پیرهیزید از تزویج کردن زنانی که در یک موضع سه طلاق داده شوند زیرا که ایشان صاحبان شوهرند «مترجم گوید» که اختلاف است در این مسأله میان علماء شیعه و عامه چه

علمای شیعه را مذهب آنست که سه طلاق در یک مجلس باعث تعدد طلاق نشود پس گویا یک طلاق است مرد میتواند رجوع کند پس زنی که در یک مجلس او را سه طلاق دادند و شوهر آن رجوع کرد بر غیر او تزویج کردن حرام است زیرا که صاحب شوهر است اما بنا بر مذهب علماء عامه شوهر او نمیتواند رجوع کند و هر یک از سه طلاق علیحده محسوب می‌شود.

(۳) صلوات بر پیغمبر (ص) واجب است در هر جایی در هنگام عطسه کردن و در وقت ذبح کردن حیوانات و غیر از این موارد «مترجم گوید» که شاید مراد از وجوب صلوات در جایی این باشد که واجب است صلوات در هر جایی که اسم آن بزرگوار مذکور شود چه این مسأله محل اختلاف است میان علماء و یا اینکه مقصود از وجوب شدت اهتمام باشد در محلی که نام مبارک آن جناب مذکور شود

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۶۲

و لیکن خبری وارد نشده است در وجوب صلوات در هنگام عطسه کردن و ذبح نمودن غیر از این توقیع شریف و الله یعلم.

(۱) دوست داشتن دوستان خدا واجب است و همچنین دشمن داشتن دشمنان خدا و بیزاری از ایشان و پیشوایان ایشان واجب است، نیکی کردن بوالدین واجب است اگر چه مشرک باشند و لیکن در معصیت خدا اطاعت ایشان و نه غیر ایشان روا نیست زیرا که مخلوق را در معصیت خالق اطاعتی نیست ذبح کردن بچه شکمی ذبح کردن مادر آنست هر گاه موی یا کرک آن روئیده باشد یعنی چون حیوانی را ذبح کنند و بچه در شکم آن باشد که موی آن روئیده باشد و ذبح آن لازم نیست و از ذبح مادرش ذبح آن کافی است.

آن دو متعه که حقتعالی در کتاب خود نازل کرده است و پیغمبر خدا سنت کرده یکی متعه زنان است و دیگری متعه حج میباشد یعنی حج نسا است.

صاحبان حق در ترکه میت بر آن نهجی است که خدا در کتاب خود فرو فرستاده است و نباید حق بعضی را زیاد داد تا در حق بعضی دیگر نقصان لازم آید- و با وجود فرزند و پدر و مادر باحدی ارث نمیرسد مگر شوهر و زن و صاحب سهم در ارث سزاوارتر است از کسی که او را سهمی نیست و عصبای چه از دین خدا نیست. «مترجم گوید» که عصبه و تعصیب باطل است و عصبه آنست که ملاحظه حکم الهی نشود بلکه ملاحظه خویشان بشود مثل

اینکه مردی بمیرد و او را پدر و مادر و دختر و عم پدری و یا پدر و مادری باشد پس کسی که بتعصیب قائل است میگوید باید ترکه را بر شش قسمت نمود و نصف آن را که سه قسمت باشد باید بدختر داد و دو سدس آن را که دو قسمت باشد باید بپدر و مادر داد و سدسی دیگر را باید بعم داد و قائل نیست باینکه این سدس را باید بدختر و ابوبن رد کرد چنان که مذهب حق است.

(۲) عقیقه کردن از برای مولود خواه پسر و خواه دختر واجب است و همچنین اسم برداشتن او و تراشیدن سر او در روز هفتم واجب است و باید تصدق داده شود مقابل وزن موی آن از طلا و یا نقره «مترجم گوید» که وجوب در این مورد محمول است بر تأکد استحباب.

(۳) ختنه کردن سنتی است واجب از برای مردان و خیر است یعنی مستحب است از برای زنان و همانا خداوند تبارک و تعالی تکلیف نمیکند هیچ نفسی را مگر بمقدار وسع و استطاعت آن.

و افعال بندگان آفریده شده خداوند متعال است بخلقت تقدیری نه خلقت تکوینی «مترجم گوید» که گویا مقصود اینست که اعمال بندگان از قبیل تکوینیات نیست که آنها را هیچ تصرف نباشد بلکه خود ایشان قادرند بر افعال خود آنچه خواهند میکنند و آنچه نخواهند میکنند پس ثواب و عقاب و امر و نهی باطل نیست چه اگر افعال ایشان

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۶۳

از قبیل تکوینیات باشد چنان که اشاعره گویند ثواب و عقاب و امر و نهی الهی باطل خواهد بود زیرا که بنده مختار در عمل خود نمیبود و چون در این مقام شائبه صدق سخن قدریه میبود که آنها طائفه هستند از عامه و آنها را معتزله گویند و قائلند باینکه بندگان قدرت تامه دارند بر کردن عمل و نکردن آن یعنی آنچه خواهند میکنند و آنچه نخواهند میکنند که این معنی تفویض است یعنی خدا را هیچ تصرفی در افعال بندگان نیست بلکه افعال را بایشان وا گذاشته است (۱) حضرت فرمود

و الله خالق كل شيء و لا نقول بالجبر و التفویض

و تحقیق این مطلب بر سبیل اجمال آنست که علماء عامه در این مقام دو فرقه شده‌اند. اشاعره گویند که ما بندگان را ابداً قدرتی نیست و آنچه افعال از ما صادر می‌شود از خداوند صادر شده است و افعال را که نسبت

بندگان می‌دهند بر سبیل مجاز است و فی الحقیقه فاعل خداوند است و استدلال کرده‌اند بچند آیه از قبیل و مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَفَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا و امثال این آیات که همه را بر خلاف معانی آنها تأویل کرده‌اند و بنا بر این قول بطلان ثواب و عقاب لازم آید چه اگر مدار و معیار چنین باشد پس ثواب دادن بر اعمال و عقاب کردن بر افعال محض جبر و جبر محض است زیرا که مفروض اینست که عمل از خدا صادر شده است پس عقاب کردن بنده چه معنی دارد و جمیع قرآن رد بر این قول است از قبیل لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ - فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ - كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ - ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ. وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى - إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا - وَ عَادًا وَ ثَمُودَ وَ قَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِينِهِمْ وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ - وَ قَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَ مَا كَانُوا سَابِقِينَ فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ وَ نَفَرْنَا مِنْهُمْ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَ مِنْهُمْ مَنْ أَخَذْتَهُ الصَّيْحَةُ وَ مِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَ مِنْهُمْ مَنْ أَعْرَفْنَا وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ و امثال این آیات بسیار است و این طائفه را در اصطلاح اهل کلام مجبره و مرجئه گویند- و معتزله گویند که حقتعالی امور بندگان را بایشان تفویض نموده است و هر چه خواهند میکنند و هر چه نمی‌خواهند نمی‌کنند پس قدرت تامه دارند بر دو طرف فعل و ترک عمل و این طائفه را قدریه گویند و عجب در این است که نطفه گندیده با این شدت عجز که قادر بر نگاه داشتن بول و غایط خود نیست چگونه این سخنان از او صادر می‌شود و بالجمله این قول نیز مخالف حس و وجدان است چه

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۶۴

قائل این قول فی الحقیقه نفی قدرت و سلطنت از خداوند میکند چنانچه حدیث است که

من قال بالتفویض فقد اخرج الله عن سلطانه

و این مطلب ببرهان عقلی ثابت است که حقتعالی در هر زمانی از ازمینه قادر است بر هر فعلی از افعال پس قول

حق مذهب عدلیه است که جبر و تفویض هر دو باطل است و صحیح میان دو امر است چنان که در حدیث وارد

شده است

- از معصوم سؤال کردند که امر بین الامرین چیست فرمود مثل این مثل مردی که او را در معصیت مشاهده کنی و از آن معصیت وی را نهی کنی دست از معصیت بر ندارد و او را واگذاری تا اینکه معصیت را مرتکب شود پس تو که این مرد را نهی از این معصیت کردی و از تو نپذیرفت و او را واگذاشتی تا متحمل شد او را امر باین معصیت نکردی یعنی اگر او را امر بمعصیت کرده بودی جبر لازم می‌آید و اگر او را نهی نکرده بودی تفویض لازم می‌آید پس هیچ یک محقق نشد بلکه امری میان این دو امر پدیدار شد پس مذهب حق اینست که عبد نه قدرت تامه دارد بر دو طرف فعل و ترک عمل چنان که معتزله گویند و نه اینکه هیچ قدرت ندارد بر فعل و ترک چنان که اشاعره گویند بلکه یکی از دو بر طرف فعل قدرت تامه دارد که آن طرف را واقع میسازد و قدرت ناقصه دارد بر طرف دیگر که آن را واقع نمیسازد و علت این مطلب با تساوی اقدار و تمکین حقتعالی او را بدو طرف عمل امری است که بخود بنده رجوع میکند که اراده یکی از این دو طرف میکند بدون دیگری پس عبد مختار است در فعل و ترک هر عملی از اعمال خود و لیکن هر طرفی که اراده کرد از فعل یا ترک قدرت تامه بر آن طرف دارد و قدرت ناقصه بر طرف دیگر دارد پس نه قدرت تامه بر هر دو طرف دارد چنان که معتزله گویند و نه هیچ قدرت ندارد بر هر دو طرف چنان که اشاعره گویند بلکه امری میان این دو امر است که بر طرف مراد قدرت تامه دارد و بر طرف غیر مراد قدرت تامه ندارد و این مطلب اقتضای بسط پیش از این دارد و لیکن چون منجر بخروج از مقصود خواهد شد باین اجمال اکتفا شد و الله الموفق (۱) و آن جناب در شاهد قول بعدم جبر و تفویض میفرماید که حقتعالی صحیح را بنا خوش فرا نمیگیرد یعنی عمل هر کسی از برای نفس او است و اطفال را بگناهان پدران آنها عذاب نمیکند و بار کسی را بر دوش دیگری نمینهد و بنده را پاداش نمیدهد مگر باندازه عمل او و لیکن او را میرسد که عفو و تفضل در حق بندگان فرماید اما جور و ظلم نمیکند چه او منزله و مبرا است از ظلم و جور و واجب نمیکند بر بندگان اطاعت کسی را که میدانند ایشان را گمراه میکند و از جاده حق منحرف میگرداند و اختیار نمیکند او را از برای رسانیدن احکام خود بندگان و برگزیده نمیکند از بندگان خود کسی را که میدانند باو و به پرستش او کافر خواهد شد و بندگی شیطان را نمیکند نه بندگی او را و همانا اسلام غیر از ایمان

است (۱) و هر مؤمنی مسلمانست اما هر مسلمانی مؤمن نیست و دزدی‌کننده هنگامی که دزدی میکند مؤمن نیست و اگر در آن حال مؤمن باشد دزدی نمیکند و زناکننده هنگامی که زنا میکند مؤمن نیست و اگر در آن حال مؤمن باشد زنا نمیکند.

اصحاب حدود یعنی کسانی که مستحق جریان حدود الهی هستند مسلمان هستند نه از قبیل مؤمنانند و نه از قبیل کافران و حقتعالی هیچ مؤمنی را داخل آتش نمیکند چه او را وعده بهشت داده است و هیچ کافری را از آتش بیرون نمی‌آورد و حال آنکه او را وعید آتش و مخلد بودن در آتش داده است و خداوند نمی‌آمرزد کسی را که باو شرک آورد و سوای او گناه هر کسی را که بخواهد می‌آمرزد و گناهکاران اهل توحید را داخل آتش میکند و آنها را از آتش بیرون می‌آورد و شفاعت ایشان جایز باشد و دار دنیا در این زمان دار تقیه و دار اسلام است نه در کفر است و نه در ایمان.

و امر بمعروف و نهی از منکر با امکان واجب است در صورتی که خوف بر نفس نباشد.

و ایمان ادا کردن امانت و اجتناب کردن از جمیع گناهان کبیره است و معرفت خدا و رسول و امام است بقلب و اقرار کردن است بزبان و عمل کردن فرائض است بارکان بدن.

و تکبیر در عید فطر واضحی واجب است اما در عید فطر در عقب پنج: از واجب است که ابتداء آنها عقب نماز مغرب شب عید فطر است و در عید اضحی عقب ده نماز واجب است که ابتداء آنها عقب نماز ظهر یوم النحر است یعنی روز عید اضحی که دهم ماه ذیحجه است و از برای کسی که در منی است عقب پانزده نماز واجب است «مترجم گوید» که در تکبیر عید اختلاف است میان علمای امامیه و مشهور استحباب آنست و مرحوم شیخ حر عاملی در وسائل الشیعه و غیر او در سایر کتب این حدیث را ذکر کرده‌اند و جواب را حمل بر تأکید استحباب کرده‌اند و فتاوی علمای امامیه بر استحباب تکبیر است در عید فطر عقب چهار نماز که ابتدای آنها عقب نماز مغرب است اگر چه بعضی تردید در چهار تکبیر و پنج تکبیر کرده‌اند و در عید اضحی استحباب ده تکبیر از برای کسی است که در غیر منی باشد از سایر امصار و امکانه و پانزده تکبیر از برای کسی است که در منی باشد و ناسک نیز باشد یعنی متحمل اعمال حج شده باشد.

(۲) زن صاحب نفاس باید بیشتر از هجده روز نماز خود را ترک نکند پس اگر پیش از هجده روز طاهر شد نماز بخواند و اگر طاهر نشد تا اینکه از هجده روز تجاوز کرد غسل کند و نماز بخواند و عمل زن مستحاضه بجای آورد. «مترجم گوید» که اختلاف است میان علما در اینکه اکثر ایام نفاس ده روز یا بیشتر است و مشهور

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۶۶

است که ده روز است اگر چه روایت مختلفی وارد شده است و هفده روز و هجده روز و سی روز و چهل روز و پنجاه روز نیز وارد شده است و اکثر اینها محمول بر تقیه و غیر آنست و حدیث اسماء بنت عمیس در نفاس محمد بن ابی بکر و سؤال او از رسول خدا در حجة الوداع و جواب آن حضرت بهجده روز مشهور و معروف است و این حدیث را از هر یک از صادقین علیهما السلام سؤال کردند فرمودند که اسماء بعد از گذشتن هجده روز از زمان نفاس خود این سؤال را از رسول خدا (ص) نمود و اگر قبل از هجده روز سؤال کرده بود رسول خدا او را امر بغسل میفرمود و بالجمله- اشهر روایات آنست که اکثر زمان نفاس ده روز است چنانچه آن فتوای جل علماء بلکه کل ایشان است و نادری مخالفت کرده‌اند و این حدیث نیز تصریح بحکم هجده روز نیست و بر فرض صراحت محمول بر تقیه است (۱) و باید ایمان آورده شود بعد از قبر و منکر و نکیر و مبعوث شدن بعد از موت و میزان و صراط و واجب است بیزار بودن از کسانی که بآل محمد ظلم کردند و همت گماشتند بر بیرون کردن ایشان و سنت کردند ستم کردن بایشان و تغییر دادند سنت پیغمبر ایشان را.

واجب است بیزار بودن از ناکثین و قاسطین و مارقین که ناکثین کسانی بودند که پرده رسول خدا را پاره کردند و بیعت امام خود را شکستند و زنی را در پیش انداختند و با امیر المؤمنین محاربه کردند و شیعیان پرهیزکار را در معرض قتل درآوردند. «مترجم گوید» که مقصود از ناکثین اصحاب جملند که متابعت عایشه کردند و با امیر المؤمنین محاربه کردند و جمعی کثیر از شیعیان را کشتند و عهد آن حضرت را شکستند و آن ملعونه را سوار شتر کردند و او را بصره بردند و مقصود از قاسطین معاویه و اتباع او هستند که با امیر المؤمنین جور کردند و از طریقه حقه عدول کردند و در واقعه صفین با آن جناب محاربه کردند و مقصود از مارقین جمعی باشند که از دین خدا خارج شدند و کشتن خلیفه امیر المؤمنین را حلال دانستند که از ایشان بود عبد الله بن وهب و حرقوص بن زهیر البجلی معروف بذی الثدیه و این قضیه در واقعه نهروان رخ داد و این تفسیر از پیغمبر (ص) مروی است.

حضرت رضا (ع) بعد از ذکر این سه طائفه اشاره به بیزاری از عثمان مینماید و میفرماید (۲) واجب است بیزار بودن از کسی که دور کرد اختیار را و پراکنده نمود ایشان را یعنی مانند ابی ذر غفاری را و جمع کرد راندگان و لعن شدگان را و اموال و غنائم را که باید در میان فقرا قسمت شود و قرار داد گردان در میان توانگران یعنی بفقرا و ضعفا چیزی نداد یا اندکی داد و جمیع را باغنیاء و کسانی که مستحق نبودند میداد و بیخردان را از عمال قرار داد و مانند معاویه و عمرو بن عاص که پیغمبر آنها را لعن کرد یعنی در مکه

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۶۷

آنها را مطرود و مردود و طلقاً قرار داد- (۱) و واجب است بیزار بودن از دوستان ایشان که با امیر المؤمنین محاربه کردند و انصار و مهاجرین و اهل فضل و صلاح از پیشینیان را کشتند- و واجب است بیزاری از اهل مشورت یعنی کسانی که با یک دیگر شوری کردند و حق را از صاحب حق منع کردند و از ابی موسی اشعری و دوستان او که اینها کسانی باشند که مصداق این آیه شریفه باشند

الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَخْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ بِلَايَةِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ لِقَائِهِ كَفَرُوا بَانَ لِقُوا اللَّهَ بغير امامته فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا

یعنی اینها کسانی هستند که زیانکارترین مرد مانند که کم شد و ضایع گشت شتافتن ایشان بعمل نیکو در زندگانی دنیا و می‌پندارند که نیکو میکنند کار را و این گروه‌اند که کافر شدند بآیات پروردگار خود یعنی بولایت امیر المؤمنین و کافر شدند بقاء او یعنی ملاقات کنند خدا را بدون ولایت امیر المؤمنین (ع) پس بجزای او نمیرسند پس تباه شد کارهای ایشان که بصورت نیکو مینمود پس اقامت نخواهیم کرد در روز رستخیز ترازویی که بدان بسنجند عملها را چه نابود گشته باشد اعمال ایشان پس ایشان باشند سگهای اهل آتش.

واجب است بیزاری از انصاب و ازلام یعنی، پیشوایان اهل ضلالت و رئیسان اهل جور تمام ایشان اول ایشان و آخر ایشان- و واجب است بیزاری از امثال پی‌کننده‌های ناقه صالح که از اشقیای اولین و آخرین بودند و از کسانی که دوستان ایشان هستند- و واجب است دوستی امیر المؤمنین و کسانی که گذشتند بر طریقه رسول خدا و تغییر و تبدیل در دین قویم او ندادند مثل سلمان فارسی و ابی ذر غفاری و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و حذیفه بن

یمانی و ابی الهیثم بن التیهان و سهل بن حنیف و عبادۀ بن الصامت و ابی ایوب انصاری و خزیمۀ بن ثابت ذی الشہادتین و ابی سعید خدری و امثال ایشان رضی اللہ عنہم و رحمۃ اللہ علیہم- و واجب است دوستی با اتباع ایشان و دوستان ایشان و کسانی کہ راہ یافتند براہنمائی ایشان و سلوک کنندگان بمنہاج ایشان رضوان اللہ علیہم و رحمتہ- و از دین اسلام است حرام بودن شراب اندک از آن و بسیار از آن و حرام بودن ہر قسمی از شراب مسکر چہ کم از آن و چہ زیاد از آن و آنچه مسکر است کثیر از آن قلیل و کثیران حرام است و مضطر شراب نیاشامد زیرا کہ باعث ہلاکت او می شود یعنی در حرام شفا نیست پس شراب ناخوش را شفا نمیدہد بلکہ باعث ہلاکت او می شود- و حرام بودن گوشت ہر صاحب نیشی از درندگان و ہر صاحب چنگالی از مرغان- و حرام بودن سپرز زیرا کہ آن خونست- و حرام بودن گوشت جری و ماہی طافی و مار ماہی و زمیر کہ اینہا از انواع ماہی است و ہر ماہی کہ آن را فلسی نیست- و اجتناب کردن از

عیون أخبار الرضا ع- ترجمہ آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۶۸

گناہان کبیرہ (۱) کہ آن قتل نفس است کہ خدا آن را حرام کردہ است و زنا و دزدی و شراب خوردن و عاق والدین و فرار از جہاد و خوردن مال یتیم از روی ظلم و خوردن مردار و خون و گوشت خوک و حیوانی کہ در ہنگام ذبح نام غیر خدا را بر آن برند یعنی مانند ذبح کفار کہ نام بتان بر آن بخوانند و بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ نگویند بغير ضرورت یعنی در مقام ضرورت خوردن آن جایز است- و خوردن ربا بعد از وضوح ربا بودن آن یعنی اگر جہل بربا بودن مال داشتہ باشد خوردن آن حرام نیست- و سحت یعنی مطلق کسب حرام یا رشوہ گرفتن در حکم خدا- و قمار باختن- و کم دادن در کیل یا وزن- و نسبت زنا دادن بزنان محفوظہ- و شہادت ناحق دادن- و مایوس شدن از فضل خدا کہ موجب راحت بندہ است- و ایمن شدن از پاداش و جزای بد دادن خدا بر اعمال- و ناامید شدن از بخشش خدا- و یاری کردن ظالمان و رکون و اعتماد بسوی ایشان- و قسم دروغ کہ آثار را منقطع میکند- و نگاہداشتن حقوق مردم بدون اضطرار- و دروغ گفتن- و تکبر- و اسراف و تبذیر «مترجم گوید» کہ اسراف صرف کردن است زیادہ بر آنچه باید صرف کرد و تبذیر صرف کردن است آنچه را اصلا نباید صرف کرد- و خیانت کردن- و استخفاف بحج یعنی با وجود استطاعت حج نکردن- و محاربہ کردن با دوستان خدا- و اشتغال

بملاهی یعنی نواختن آلات لهو چون نی و دف و امثال اینها- و اصرار کردن بر گناهان یعنی گناهان غیر از آنچه مذکور شد که آنها تعبیر به گناهان صغیره کنند.

(۲) بطریق دیگر از فضل بن شاذان از حضرت رضا (ع) این حدیث شریف مروی است مگر آنکه در این حدیث باین طریق ذکر نکرده است که حضرت رضا (ع) اینها را بمأمون نوشت و ذکر کرده است که فطره یک مد یا دو مد است باختلاف نسخ از گندم و یک صاع است از جو و خرما و مویز.

ذکر کرده است که وضوء یک مرتبه است یعنی شستنهای آن یک مرتبه واجب است و دو مرتبه اتمام وضو است یعنی اتیان بمستحب است ذکر کرده است که گناهان پیغمبران گناهان صغیره است و بخشیده شده است ذکر کرده است که زکاء بر نه چیز تعلق میگیرد گندم و جو و خرما و مویز و شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره (۳) و حدیث عبد الواحد بن محمد بن عبدوس یعنی حدیث اول از این دو حدیث که این زیاده در آن نیست نزد من صحیحتر است. و لا حول و لا قوة الا بالله بطریق دیگر از فضل بن شاذان از حضرت رضا (ع) مثل حدیث عبد الواحد بن عبدوس مروی است (۴) و بعضی از اخبار آن بزرگوار اینست که (۵) ابو عاصم از آن حضرت روایت کرده است که موسی بن جعفر (ع) روزی پیش روی پدر بزرگوارش تکلم کرد و

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۶۹

و نیکو تکلم کرد و آن جناب فرمود ای پسرک من حمد مخصوص خداوندی است که ترا جانشین پدران و مایه سرور در میان فرزندان و عوض از صدیقان من قرار داد یعنی مرا بهتر از تو پسر و صدیقی نیست (۱) از ابو الحسین محمد بن ابن ابی عباد که مردی بود مشهور بشنیدن آواز لهو و خوردن شراب مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) از شنیدن آن آواز لهو سؤال کردم فرمود اهل حجاز را در آن رأی است یعنی میگویند که جایز است شنیدن آن و حال آن که در معرض باطل و لهو است یعنی از قبیل لهو است و باطل است آیا شنیده قول خدا را و إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا چون بگذرند این بندگان حمیده الخصال بلغو یعنی بمعاصی چون نواختن آلات لهو بگذرند در حالتی که کریمان باشند یعنی بروند و نفس خود را بزرگ دارند از آنکه بنشینند و گوش دهند (۲) از محمد بن یحیی الصولی مروی است که گفت حدیث کرد ما را عور بن محمد و او گفت که حدیث کرد مرا سهل بن قاسم النوشجانی و او گفت که حضرت رضا (ع) در خراسان بمن فرمود که میان من و شما نسبت قبیله

او بله است من عرض کردم ایها الامیران نسبت چیست فرمود که چون عبد الله بن عامر کریم خراسان را فتح کرد دو دختر از یزدجرد بن شهریار پادشاه عجم بدست آورد و آنها را نزد عثمان بن عفان فرستاد و او یکی را بحسن و یکی را بحسین (ع) بخشید و این دو دختر در نزد این دو بزرگوار در حالت نفاس رحلت کردند و آن دختری که مصاحب حضرت حسین (ع) بود در حالت نفاس علی بن الحسین وفات یافت. و بعضی از زنه‌های مربیه اولاد پدر حضرت علی بن الحسین متکفل امور آن حضرت شد تا اینکه آن حضرت بزرگ شد و مادری از برای خود غیر از آن زن مربیه نمودند پس از آن دانست که این زن کنیزک و خدمتکار او است و مردم این زن را مادر او مینامیدند و پس از آنکه او را تزویج کرد گمان میکردند که آن بزرگوار مادر خود را تزویج کرده است معاذ الله بلکه این زن را تزویج کرد و حال او باین قسم بود که مذکور شد و سبب تزویج او این بود حضرت علی بن الحسین (ع) با بعضی از زنان خود مواجهه کرد پس از آن بیرون آمد که غسل کند این زن مربیه او را بعضی ملاقات کرد و باو فرمود اگر در قلب تو چیزی از این امر خطوط کرده است از خدا بترس و مرا اعلام کن یعنی اگر میل بنکاح داری بگو عرض کرد بلی آن جناب او را تزویج فرمود و از این جهت از مردم گفتند که علی بن الحسین مادر خود را تزویج کرد و عون از برای من گفت که سهل بن قاسم بمن گفت که هیچ طالب حدیث در نزد ما باقی نماند مگر اینکه از روایت من از حضرت رضا (ع) این حدیث را نوشت (۳) و از محمد بن ابی عباد مروی است که گفت روزی از حضرت رضا (ع) شنیدم که فرمود یا غلام آتنا الغداء یعنی ای پسر بیاور طعام چاشت را پس گویا من منکر شدم از این تعبیر و آثار انکار از من پدیدار شد آن حضرت این آیه شریفه را خواند

قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا یعنی موسی

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۷۰

بیوشع گفت بیاور طعام چاشت ما را پس من عرض کردم امیر اعلم ناس و افضل ایشان است «مترجم گوید» تو هم محمد بن ابی عباد از انکار این تعبیر متحمل است که یکی از دو جهت باشد اول آنکه آتنا متعدی بمفعول ثانی می‌شود بباء جاره مثل ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ پس سبب استعمال آن بدون باعجازه چیست دوم آنکه استعمال لفظ غداء بمعنی طعام در وقت چاشت چه معنی دارد و آن جناب جواب فرمود که خداوند عالم در قرآن مجید باین نوع استعمال کرده است و این دلیل است بر صحت این تعبیر چه آیات قرآنی از افصح کلمات است.

(۱) و از محمد بن یحیی الصولی مروی است که گفت حدیث کرد ما را ابی زکوان قاسم بن اسماعیل و او گفت حدیث کرد از برای من ابراهیم بن عباس الصولی که در سال دویست و بیست و هفتم و گفت ما روزی پیش روی علی بن موسی الرضا (ع) بودیم فرمود که در دنیا نعیم حقیقی نیست و بعضی از فقها که در محضر شریف او حضور داشتند عرض کردند که حقتعالی فرموده است **ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ** آیا این نعیم که خدا میفرماید در روز قیامت از آن سؤال کرده خواهید شد در دنیا نیست و حال اینکه این نعیم آب سرد است حضرت رضا (ع) صدای مبارک خود را بلند کرد فرمود که نعیم را چنین تفسیر کرده‌اید و شما آن را بر چند قسم قرار داده‌اید و طایفه از شما گویند که آن آب سرد است و غیر از ایشان گویند که آن طعام پاکیزه است و دیگران گویند که خواب نیکو و پاکیزه است و حال اینکه پدر بزرگوارم از پدر بزرگوارش ابی عبد الله (ع) از برای من حدیث کرده است که این اقوال شما در نزد آن بزرگوار مذکور شد در این آیه شریفه **لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ** و آن جناب بغضب رفت و فرمود که خدا از بندگان خود سؤال نمیکند از چیزی که بایشان تفضل فرموده است و بر ایشان بآن منت نمیگذارد و منت گذاردن بنعمت دادن از مخلوقین نسبت بیکدیگر قبیح است پس چگونه می‌شود بخالق نسبت داد چیزی که نسبت دادن آن بمخلوقین پسندیده نیست و لکن نعیم حب ما اهل بیت و دوستی است که خداوند بعد از سؤال از توحید و نبوت از آن سؤال میکند و حب ما را نعیم گویند از این جهت که چون بنده بدوستی ما وفا کند او را میکشاند بنعیم بهشت که از برای آن زوال نیست و پدر بزرگوارم باین حدیث یعنی بمضمون این حدیث از پدر بزرگوارش از محمد بن علی از پدر بزرگوارش علی بن الحسین از پدر بزرگوارش حسین بن علی از پدر بزرگوارش علی (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود رسول خدا (ص) فرمود یا علی همانا اول چیزی که از بنده سؤال می‌شود شهادت لا اله الا الله و محمد رسول الله است و شهادت اینست که تو ولی مؤمنین هستی که آن را خدا قرار داده است و من از برای تو قرار داده‌ام. پس کسی که بآن اقرار کنند و معتقد باشد بآن او را نعیمی دهند که از برای آن زوالی نباشد.

و محمد بن یحیی الصولی گوید که چون ابو ذکوان این حدیث شریف را از برای من بیان کرد ابتداء بدون سؤال بمن گفت که من ترا باین خبر شریف حدیث میکنم از چند جهت

یعنی چند علت است که باعث اعتبار این حدیث می‌شود در نزد تو. (۱) بعضی از آنها اینست که تو در بصره مرا قصد کردی یعنی از میان نقله احادیث مرا اختیار کردی و بعضی از آنها اینست که عم تو یعنی ابراهیم بن عباس الصولی این حدیث را از برای من افاده کرده یعنی چون از عم تست و تو او را متعهد میدانی پس باعث اعتبار این حدیث می‌شود. و بعضی از آنها اینست که من مشغول بلغت و اشعار بودم یعنی در فن لغت و اشعار مهارت داشتم و بر غیر لغت و اشعار اعتماد نمی‌کردم پس پیغمبر (ص) را در خواب دیدم که مردم بر او سلام میکردند و آن بزرگوار جواب سلام ایشان را میداد و من سلام کردم و آن حضرت جواب سلام مرا رد نکرد عرض کردم یا رسول الله من از امت تو نیستم فرمود چرا و لیکن حدیث کن مردم را بحدیث نعیم که از ابراهیم شنیدی صولی گوید که این حدیث است که ناس از پیغمبر (ص) روایت کرده‌اند که در روز قیامت اول چیزی که از بنده سؤال می‌شود شهادت و نبوت و دوستی علی بن ابی طالب است. (۲) و محمد بن موسی الرازی از پدرش روایت کرده است که گفت روزی حضرت رضا (ع) قرآن را ذکر فرمود و حجت در آن و علامت و معجزه در نظم آن را بزرگ قرار داد و فرمود قرآن است ریسمان محکم خدا و قرآن است چنگ آویز مستحکم خدا و قرآن است راه بر گزیده خدا که میکشاند بنده را بهشت و نجات میدهد وی را از آتش که بمرور ازمنه کهنه نشود و باختلاف السنه فاسد نشود زیرا که قرآن از برای زمانی بدون زمانی قرار داده نشده است بلکه دلیل برهان و حجت بر هر انسان قرار داده شده است که باطل بر آن راه نیابد نه در زمان نزول آن و نه بعد از آن بمرور دهور و قرآن فرو فرستاده‌ای است از حکیم پسندیده. (۳) و از قاسم النوشجانی مروی است که گفت مردی بحضرت رضا (ع) عرض کرد یا ابن رسول الله از عروه بن زیاد روایت شده است که گفت پیغمبر (ص) در حال تقیه وفات کرد فرمود اما بعد از قول خدا یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ پیغمبر (ص) که سبب ضامن شدن خدا در این آیه بحفظ کردن و نگاهداشتن او را تقیه و اتمام و کمال از میان برداشت و امر خدا را بیان فرمود و لکن بعد از وفات آن جناب قریش آنچه خواستند کردند و اما قبل از نزول این آیه شریفه شاید تقیه می‌فرمود. (۴) و از ابراهیم بن عباس مروی است که گفت حدیث کرد مرا علی بن موسی الرضا (ع) از پدر بزرگوارش از جعفر بن محمد (ص) که آن جناب فرمود چون دنیا بر انسانی روی آورد

محاسن غیر او در او جلوه‌گر شود و دنیا او را در نظر مردم جلوه خوبی دهد و چون دنیا بر او پشت کند محاسن خودش از او برطرف شود و او در نظر مردم جلوه بدی کند. (۱) و از ابراهیم بن عباس مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) شنیدم که میفرمود دوستی کردن در بیست سال خویشی است یعنی اگر کسی با کسی بیست سال دوستی کند وی خویش او گردد و بمنزلت کسی باشد نسبت باو که در نسب با یک دیگر شرکت داشته باشند و علم جمع‌کننده‌تر است خیر دنیا و آخرت را از برای اهل علم از جمع کردن پدران از برای اولاد خود. (۲) و از بکر بن احمد بن محمد بن ابراهیم قصری مروی است که گفت حدیث کرد ما را حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی از علی بن موسی از موسی بن جعفر علیهم السلام که آن جناب فرمود نخواهد بود قائم مگر امام بن امام و وصی بن وصی. (۳) و باین اسناد از جعفر بن محمد از پدر بزرگوارش محمد بن علی علیهم السلام مروی است که فرمود پیغمبر (ص) وصیت کرد بعلی و حسن و حسین علیهم السلام پس از آن فرمود در قول خدا یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ که مقصود از أُولِي الْأَمْرِ ائمه است از فرزندان علی و فاطمه تا اینکه ساعت بپای شود و قیامت درآید. (۴) و از بکر بن احمد قصری مروی است که گفت حدیث کرد ما را ابو مجید حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی از پدرش از علی بن موسی بتوسط آباء امجاد خود از حسین بن علی (ع) که آن جناب فرمود شنیدم از جد بزرگوارم رسول خدا که میفرمود در شبی که پروردگار من مرا سیر میداد یعنی در شب معراج دیدم فرشته را در بطنان عرش که شمشیری از نور در دست او بود و با آن شمشیر بازی میکرد چنان که علی بن ابی طالب (ع) با ذو الفقار بازی میکرد و فرشتگان چون مشتاق علی بن ابی طالب (ع) میشدند بروی آن فرشته نظر میکردند. پس من عرض کردم ای پروردگار برادر من علی بن ابی طالب (ع) زیاد بروی آن فرشته میماند و فرمود یا محمد این فرشته است که آن را بصورت علی آفریده‌ام و در بطنان عرش من مرا عبادت میکند و حسنه و تسبیح و تقدیس او از برای علی بن ابی طالب (ع) نوشته می‌شود تا روز قیامت. (۵) حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بتوسط آباء امجاد خود از علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود رسول خدا فرمود نزدیک است که حسد بر قدر سبقت گیرد یعنی از کثرت حسد نزدیک است که هر خوبی که از برای مردمان مقدر شده است بیدی مبدل شود. (۶) حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بتوسط آباء امجاد خود از علی بن ابی طالب روایت کرده است که آن جناب فرمود رسول خدا

(ص) فرمود یا علی حفظ نکند مرا در حق تو مگر تقوی کاران، پاکیزه عملان، نیکان برگزیده گان و نیستند ایشان در میان امت من مگر مثل یک موی سفید در گاو سیاه در شب تاریک. (۷) حضرت علی بن موسی الرضا (ع) از پدر بزرگوارش از پدران خود از علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده است که آن جناب فرمود رسول خدا (ص) با ما بیرون آمد و در دست او انگشتری بود که نگین آن مهره یمانی سیاه و سفید بود و با ما نماز گذارد پس چون نماز او تمام شد انگشتر را تسلیم من نمود و فرمود یا علی این انگشتر را در دست راست خود کن و در آن

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۷۳

نماز گذار آیا نمیدانی که نماز خواندن در مهره یمانی سیاه و سفید هفتاد نماز است و آن مهره یمانی تسبیح و استغفار میکند و مزد آن از برای صاحبش مقرر خواهد شد و بالله العصمه و التوفیق.

(۱) باب سی و پنجم در ذکر داخل شدن آن جناب بنیشابور و ذکر بر آن محله و آن خانه که آن جناب در آن فرود آمد

(۲) از ابو واسع محمد بن احمد بن محمد بن اسحق نیشابوری مرویست که گفت از جدهام خدیجه بنت عمران ابن پسندیده شنیدم که گفت چون حضرت رضا (ع) داخل نیشابور شد در محله غر فرود آمد در محله که معروف به لاشاباذ است و در خانه جد من پسندیده وارد شد و او را پسندیده گویند بدین سبب که حضرت رضا (ع) از میان مردم او را پسندید و پسندیده کلمه‌ای است فارسی و معنای آن در عربی مرضی است پس چون آن بزرگوار در خانه ما فرود آمد در طرفی از اطراف خانه بادامی کشت و آن بادام روئید و درختی شد و در مدت یک سال بادام آورد مردم از این واقعه اطلاع یافتند و می‌آمدند و ببادام این درخت استشفا میکردند و کسی که او را دردی میرسید من باب تبرک بقصد استشفا از این بادام تناول میکرد عافیت می‌یافت و کسی که او را درد چشمی میرسید این بادام را بر روی چشم خود می‌گذاشت عافیت می‌یافت و زن حامله که زائیدن او دشوار میشد از این بادام تناول مینمود زائیدن بر او آسان میشد و در آن ساعت وضع حمل او میشد و چون حیوانی از حیوانات را قولنج میگرفت از شاخه‌های این درخت میگرفتند و بر شکم آن میکشیدند عافیت می‌یافت و باد قولنج او ببرکت حضرت رضا (ع) بر طرف میشد پس مدتی بر این درخت گذشت آن درخت خشک شد جد من حمدان آمد و شاخه‌های این درخت را قطع کرد از این جهت کور شد و حمدان را پسری بود که آن را ابو عمرو مینامیدند آمد و این درخت را

از روی زمین قطع کرد و تمام مال او که مبلغ آن از هفتاد هزار تا هشتاد هزار درهم بود از دست او رفت و چیزی باقی نماند و این عمرو را دو پسر بودی که نویسنده‌های محمد بن ابراهیم بن سمحور بودند و یکی از آنها را أبو القاسم گفتندی و دیگری را ابو صادق خواستند این خانه را تعمیر کنند بیست هزار درهم صرف آن خانه کردند و باقی از ریشه این درخت را بر کردند و نمیدانستند که از این حرفت چه واقعه بر اینها روی میدهد پس یکی از آنها متولی زمین و باغ و املاک امیر خراسان شد پس از زمانی مراجعت کرد بنیشابور در حالتی که در محل بود و پای راست او سیاه شده بود پس گوشت پای او قطعه قطعه شد و بعد از یکماه در این ناخوشی مرد و اما یکی دیگر از این دو پسر که بزرگتر از این بود در دیوان سلطان در نیشابور بود و در دفتر خانه نویسنده بود و بالای سر او قومی از نویسنده‌ها ایستاده بودند یکی از ایشان گفت خداوند چشم بد از نویسنده این خط دفع

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۷۴

کند (۱) پس در آن ساعت دست او بلرزه آمد و قلم از دست او افتاد و ریش خوردی در هیئت او بیرون آمد و بمنزل خود مراجعت کرد ابو العباس کاتب با جماعتی بر او وارد شدند و باو گفتند که این ناخوشی که بتو رسیده است از جهت حرارت است و بر تو لازم است که قصد کنی پس قصد کرد فردای آن روز این جماعت بعیادت او آمدند و باو گفتند که امروز نیز بر تو لازم است که قصد کنی پس آن روز را هم قصد کرد دست او سیاه شد و گوشت آن قطعه قطعه شد و آن روز مرد و موت این دو نفر کمتر از یک سال واقع شد.

(۲) باب سی و ششم «در ذکر احادیثی که از آن جناب وارد شده است در یک منزلی از نیشابور در حالتی که»
«آن جناب قصد مأمون کرد و رو بخراسان نهاد»

(۳) از عبد السلام بن صالح ابو صلت هروی مروی است که گفت من با علی بن موسی الرضا (ع) بودم در حالتی که آن جناب از نیشابور کوچ کرده و بر استری سیاه و سفید سوار بود بناگاه محمد بن رافع و احمد بن حرث و یحیی بن یحیی و اسحق بن راهویه و چند نفر از اهل علم آویختند بدهنه استر آن بزرگوار در آن منزل و عرض کردند ترا بحق آباء پا کانت قسم میدهیم که حدیثی از برای ما بیان کن که از پدر بزرگوارت شنیده باشی آن جناب سر مبارک خود را از عمارت بیرون کرد و بر سر مبارک او ردائی از خز بود که منقش و نگارین و صاحب دورو بود یعنی پشت و روی آن مثل یک دیگر نگارین بود و فرمود حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم عبد صالح موسی

بن جعفر و فرمود حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم جعفر بن محمد و فرمود حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم ابو جعفر محمد بن علی باقر علم انبیاء یعنی شکافنده علم پیغمبران و فرمود حدیث کرد مرا علی بن الحسین سید العابدین و فرمود حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم سید جوانان بهشت حسین (ع) و فرمود حدیث کرد مرا علی بن ابی طالب و فرمود شنیدم از پیغمبر (ص) که میفرمود شنیدم از جبرئیل که گفت خداوند جل جلاله فرمود منم خدائی که نیست خدائی سوای من پس مرا عبادت کنید هر کس از شما که بیاید با شهادت

لا اله الا الله

داخل شده است در قلعه من و هر کس داخل شود در قلعه من ایمن است از عذاب من. (۴) از احمد بن عامر طائی مروی است که گفت حدیث کرد مرا علی بن موسی الرضا (ع) فرمود حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم موسی بن جعفر فرمود حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم جعفر بن محمد فرمود حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم محمد بن علی فرمود حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم علی بن الحسین فرمود حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم حسین بن علی فرمود

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۷۵

حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم علی بن ابی طالب (ع) فرمود رسول خدا (ص) فرمود خداوند جل جلاله میفرماید

لا اله الا الله

قلعه منست کسی که داخل شود ایمن است از عذاب من. (۱) از حضرت عسگری حسن بن علی از پدر بزرگوارش علی بن محمد از پدر بزرگوارش محمد بن علی از پدر بزرگوارش علی بن موسی باین ترتیب مذکور از حضرت علی بن ابی طالب (ع) مروی است که فرمود حدیث کرد مرا محمد بن عبد الله سید الأنبیاء فرمود حدیث کرد مرا سید ملائکه جبرئیل فرمود خدا سید سادات عز و جل فرمود منم خدا نیست خدائی غیر از من هر کس اقرار کند از برای من بتوحید یعنی

لا اله الا الله

بگوید داخل شود در قلعه من و هر کس داخل شود در قلعه من ایمن است از عذاب من. (۲) از اسحق بن راهویه مروی است که گفت چون حضرت رضا (ع) بنیشابور آمد و خواست که از نیشابور بسوی خراسان و نزد مأمون بیرون رود اصحاب حدیث کرد او اجتماع کرده و عرض کردند یا ابن رسول الله تو از نزد ما کوچ میکنی و حدیث

نمیکنی ما را بحدیثی که ما آن حدیث را از تو استفاده و ضبط کنیم آن جناب در میان عماری نشسته بود سر از عماری بیرون کرد و فرمود از پدرم موسی بن جعفر (ع) شنیدم که میفرمود از پدر بزرگوارم جعفر بن محمد شنیدم که میفرمود از پدر بزرگوارم محمد بن علی شنیدم که میفرمود از پدر بزرگوارم علی بن الحسین شنیدم که میفرمود از پدر بزرگوارم حسین بن علی شنیدم که میفرمود از پدر بزرگوارم علی بن ابی طالب (ع) شنیدم که میفرمود از رسول خدا (ص) شنیدم که میفرمود از جبرئیل (ع) شنیدم که میگفت از خداوند عز و جل شنیدم که میفرمود

لا اله الا الله

قلعه من است پس هر کسی داخل شود در قلعه من ایمن است از عذاب من و چون راحله قدری راه پیمود آن جناب فرمود بشروط

لا اله الا الله

و منم از شروط

لا اله الا الله

(۳) «مصنف گوید» از شروط

لا اله الا الله

اقرار کردن از برای حضرت رضا (ع) است باینکه او است امام بر بندگان از جانب خدای عز و جل و واجب است اطاعت ایشان و چنین گفته شده است که چون حضرت رضا (ع) داخل نیشابور شد و در محله فرود آمد که آن محله را فرد میگفتند و در آن محله حمامی بنا شده بود که این زمان آن حمام مشهور است بحمام رضا (ع) و در آنجا چشمه بود که آب آن چشمه کم بود کسی بر روی آن چشمه بایستاد و آب آن چشمه را بیرون کرد تا آن آب وفور یافت و بسیار شد و از خارج راه آن چشمه حوضی بود که پلها میخورد تا آن حوض آب از آن چشمه فرود می آمد و در آن حوض میریخت حضرت رضا (ع) در میان حوض رفت و غسل کرد پس از آن از میان حوض بیرون آمد و بر کنار حوض نماز گذارد و مردم علی الاتصال در آن حوض می آمدند و غسل میکردند و از آن آب بجهت تیمن و تبرک میخوردند و بر کنار

آن حوض نماز میگذارند و حاجتهای خود را از خدا میخواستند و حاجتهای ایشان بر آورده میشد و آن چشمه معروف است بچشمه کهلان از آن زمان تا بحال مردم روی بر آن چشمه می‌آورند و بآب آن چشمه استشفای میکنند.

(۱) «باب سی و هفتم» «در ذکر خبر نادریست از آن جناب

(۲) از علی بن بلال از علی بن موسی الرضا (ع) از موسی بن «جعفر از جعفر بن محمد از محمد بن علی از علی بن الحسین از حسین بن علی از علی بن «ابی طالب از پیغمبر (ص) از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل از لوح از قلم مروی است» «که گفت خداوند تبارک و تعالی فرمود ولایت و دوستی علی بن ابی طالب (ع) قلعه» «من است پس کسی که داخل شود در قلعه من ایمن است از عذاب من»

(۳) «باب سی و هشتم» «در ذکر بیرون رفتن آن حضرت از نیشابور بسوی طوس و از آنجا بمرو»

(۴) از عبد السلام بن صالح هروی مروی است که گفت چون حضرت رضا علی بن موسی از نیشابور بجانب هامون بیرون رفت نزدیک قریه حمرا رسید باو عرض کردند یا ابن رسول الله آفتاب از دایره نصف النهار گذشت و وقت نماز ظهر شد آیا نماز نمی‌گزاری آن جناب فرود آمد و فرمود آب بیاورید عرض کردند آب با ما نیست آن جناب بدست مبارک زمین را حفر کرد آب از زمین جوشیدن گرفت بآن مقدار که آن جناب و همراهان او وضو ساختند و اثر آن آب تاکنون باقی است پس چون آن جناب داخل قریه سناباد شد بکوهی که از آن کوه دیگ سنگی می‌تراشند تکیه کرد و عرض کرد پروردگارا این کوه را نافع کن و طعامی را که میریزند در ظروفی که از این کوه تراشیده می‌شود مبارک گردان پس از آن امر کرد دیگهای سنگی از برای آن جناب از آن کوه تراشیدند و فرمود آنچه من تناول میکنم باید طبخ نشود مگر در این دیگهای سنگی و آن حضرت آهسته چیز میخورد و کم تناول میفرمود پس از آن روز مردم بآن کوه راه یافتند و ظروف سنگی از آن کوه تراشیدند و برکت دعای آن بزرگوار منفعت و برکت در آن کوه پدید آمد پس از آن داخل خانه حمید بن قحطبه طائی شد و داخل شد در آن قبه که قبر هارون الرشید بود پس

از آن بدست مبارک خطی بیک طرف قبر کشید (۱) و فرمود این موضع تربت من است و من در این موضع مدفون شوم و بزودی حقتعالی این موضع را محل تردد شیعه و اهل محبت من قرار دهد بخدا سوگند میخورم که زیارت کننده از شیعیان زیارت نکند مرا و سلام کننده از ایشان بر من سلام نکند مگر آنکه شفاعت ما اهل بیت و غفران و رحمت خدا بر او واجب شود پس از آن روی مبارک خود را بقبله کرد و چند رکعت نماز گذارد و دعاهای چند کرد و چون فارغ شد سر مبارک بسجده گذاشت و سجده‌ها طولانی کرد که من پانصد تسبیح از آن جناب در آن سجده شمردم پس از آن مراجعت کرد. (۲) حدیث کرد ما را ابو نصر احمد بن الحسین بن احمد بن عبید الضبی و گفت از پدرم حسین بن احمد شنیدم که میگفت از جدم شنیدم که میگفت از پدرم شنیدم که میگفت در زمان سلطنت مأمون چون حضرت علی بن موسی وارد نیشابور شد من در حوائج و خدمات او کمر بستم و تا زمانی که در آنجا میبود من در امور او تصرف نموده و متحمل خدمات او میشدم و چون از آنجا بقصد مرو بیرون رفت تا سرخس مشایعت او کردم و میخواستم تا مرو او را مشایعت کنم چون منزلی پیمود سر مبارک خود را از کجاوه بیرون کرد و بمن فرمود یا عبد الله برگرد در حالتی که براه حق و صواب رسیده‌ای و تو ایستادگی کردی در واجب از حق من و مشایعت را نهایت و اندازه نیست میگوید که عرض کردم بحق مصطفی و مرتضی و زهرا از برای من حدیثی بفرما که سبب شفا و قلبم شود تا مراجعت کنم فرمود حدیث از من سؤال میکنی و حال اینکه مرا از جوار رسول خدا بیرون کردند و نمیدانم مال امر من چه می‌شود میگوید عرض کردم بحق مصطفی و مرتضی و زهرا حدیثی از برای من بفرما که بآن شفا دهی تا برگردم فرمود حدیث کرد مرا پدرم از جدم از پدرش که از پدر بزرگوارش شنیده بود و میفرمود که از پدر بزرگوارش شنیده بود که میفرمود از پدر بزرگوارم علی بن ابی طالب (ع) شنیدم که ذکر میکرد که از پیغمبر (ص) شنیده بود که میفرمود خداوند جل و جلاله فرمود

لا اله الا الله

اسم منست هر کس این کلمه را از روی اخلاص قلبی بگوید داخل شود در قلعه من و هر کس داخل شود در قلعه من ایمن شود از عذاب من (۳) «مصنف گوید» که اخلاص آنست که گفتن این کلمه

لا اله الا الله

او را از محرّمات الهی منع کند. (۴) از یاسر خادم مروی است که گفت چون حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا (ع) در قصر حمید بن قحطبه وارد شد جامه‌های خود را کند و بحمید داد حمید جامه‌ها را برداشت و بکنیز خود داد تا آن جامه‌ها را بشوید پس طولی نکشید که کنیز آمد و رقعہ در دست داشت و آن رقعہ را بحمید داد و گفت این رقعہ را در جیب حضرت ابا الحسن علی بن موسی الرضا (ع) یافتم حمید گوید من بآن بزرگوار عرض کردم فدای وجودت شوم کنیز در جیب پیراهن مبارکت رقعہ یافته این رقعہ چیست فرمود یا حمید این حرزی است که من از خود جدا نمیکنم عرض کردم

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۷۸

مرا باین حرز مشرف گردان (۱) فرمود که این حرزی است که هر کس آن را در جیب و گریبان خود نگاهدارد بلا از او دفع شود و او را از شیطان ملعون پناه دهد و از شر شیطان ایمن باشد پس از آن آن حرز را بر حمید املا فرمود و آن حرز اینست.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ إِنَّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا

او غیر تقی اخذت بالله السميع البصير علی سمعک و بصرک لا سلطان لک علی و لا علی سمعی و لا علی بصری و لا علی شعری و لا علی بشری و لا علی لحمی و لا علی دمی و لا علی مخی و لا علی عصبی و لا علی عظامی و لا علی اهلی و لا علی مالی و لا علی ما رزقنی ربی سترت بینی و بینک بستر النبوة الذی استتر به انبیاء الله من سلطان الفراعنه جبرئیل عن یمینی و میکائیل عن یساری و اسرافیل من ورائی و محمد صلی الله علیه و اله امامی و الله مطلع علی یمنعک عنی و یمنع الشیطان منی اللهم لا یغلب جهله اناتک ان یستفزنی و یستخفنی اللهم الیک التجأت اللهم الیک التجأت الیک التجأت

(۲) «باب سی و نهم» «در ذکر سبب قبول کردن آن جناب ولیعهدی را از مأمون و ذکر وقایعی که بدین سبب جریان یافت و ذکر کسانی که از این مطلب کراهت داشتند و ذکر کسانی که باین مطلب خشنود شدند و غیر از اینها»

(۳) از حسن بن موسی مروی است که گفت اصحاب ما از حضرت رضا (ع) روایت کرده‌اند که مردی بآن جناب عرض کرد اصلحک الله چگونه یافتی آنچه را که از مأمون یافتی پس گویا بآن حضرت اعتراض و انکار کرد که چرا

ولیعهد مأمون شدی آن بزرگوار فرمود ای مرد آیا پیغمبر افضل است یا وصی پیغمبر عرض کرد بلکه پیغمبر فرمود آیا مسلمان افضل است یا مشرک عرض کرد بلکه مسلمان فرمود عزیز مصر مشرک بود و یوسف (ع) پیغمبر بود و مأمون مسلمان است و من وصی پیغمبر و یوسف خودش از عزیز مصر سؤال کرد که او را ولیعهد کند در آنجا که گفت اجعلنی علی خزائن الأرض إني حفيظٌ عليهم.

و من مجبور شدم بر ولیعهدی و فرمود در قول حق تعالی اجعلنی علی خزائن الأرض إني حفيظٌ عليهم مقصود اینست که من حفظکننده هستم آنچه از اموال را که در دست من آید و دانا هستم بهر زمانی

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۷۹

(۱) از ریان بن صلت مروی است که گفت بر علی بن موسی الرضا (ع) وارد شدم و باو عرض کردم یا ابن رسول الله مردم میگویند که تو ولیعهدی مأمون را قبول کردی با اینکه اظهار زهد و بی میلی بدنیا میکنی آن بزرگوار فرمود خدا دانا است باینکه من این عمل را ناخوش داشتم و لیکن چون که من مخیر شدم میان قبول این عمل و قتل قبول این عمل را برگزیدم بر قتل وای بر مردم آیا نمیدانند که یوسف (ع) رسول و پیغمبر بود چون ضرورت او را واداشت بمتولی شدن خزینه‌های عزیز مصر بعزیز گفت اجعلنی خزائن الأرض إني حفيظٌ عليهم و مرا ضرورت واداشت بقبول این عمل از روی اکراه و اجبار بعد از آنکه مشرف بر هلاکت شدم علاوه بر اینکه من بر این امر داخل نشدم مگر مثل داخل شدن کسی که خارج باشد یعنی آثار ولیعهدی مأمون و نائب شدن از حاکم جور جاری نمیکنم و بسوی خدا شکوه میکنم و او یاری کننده بندگان است. (۲) از ابی صلت هروی مروی است که گفت مأمون بحضرت رضا علی بن موسی (ع) عرض کرد یا ابن رسول الله من دانستم و شناختم فضل، علم، زهد، ورع، و عبادت و راههای صواب تو را از خلافت سزاوارتری بمن حضرت رضا (ع) فرمود بعبودیت و بندگی خدا افتخار میکنم و بزهد و بی رغبتی در دنیا خالصا لله امیدوارم نجات از شر دنیا را و بورع و ترس از محرمات الهی امیدوارم فایز شدن بمغانم و درجات رفیعه را و بتواضع در دنیا امیدوارم رفعت و بلندی نزد خدا را مأمون عرض کرد که من چنین دیده و پسندیده‌ام که خود را از خلافت عزل کنم و خلافت را از برای تو قرار دهم و ترا بیعت کنم حضرت رضا (ع) فرمود که اگر این خلافت از آن تست و خدا آن را از برای تو قرار داده است پس جایز نیست که خلع کنی لباسی را که خدا آن لباس را بتو پوشانیده است و قرار دهی آن را از برای غیر خود و اگر این

خلافت از آن تو نیست پس جایز نیست اینکه قرار دهی چیزی را که از برای من نیست مأمون بآن جناب عرض کرد یا ابن رسول الله لا بد و ناچار باید این امر را قبول فرمائی فرمود من بمیل و رغبت هرگز چنین کاری نمیکنم مأمون مدت زمانی را جد و جهد کرد تا اینکه مایوس شد از قبول آن حضرت آخر الامر عرض کرد که اگر قبول خلافت نمیکنی و دوست نمیداری که من بیعت تو کنم پس ولیعهد من باش تا اینکه بعد از من خلافت از آن تو شود حضرت رضا (ع) فرمود بخدا سوگند که حدیث کرد مرا پدر بزرگوام از پدران خود از امیر المؤمنین (ع) از رسول خدا (ص) که من پیش از تو از دار دنیا رحلت کنم در حالتی که بزهر جفا بر سبیل ظلم و ستم کشته شوم فرشتگان آسمان و فرشتگان زمین بر من گریه کنند و در زمین غربت در پهلوی هارون الرشید مدفون شوم مأمون گریه کرد پس از آن عرض کرد یا ابن رسول الله کیست آن کسی که ترا بکشد یا اینکه قدرت داشته باشد بر اینکه بتو بدی کند و حال اینکه من

عیون اخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۸۰

زنده باشم (۱) حضرت رضا (ع) فرمود آگاه باش که اگر من میخواستم بگویم که کیست آن کسی که مرا میکشد هر آینه میگفتم. مأمون عرض کرد یا ابن رسول الله باین قول خود میخواهی تواضع کنی و این امر را از خود دفع میکنی تا مردم بگویند که تو بیمیلی بدنیا و از دنیا گذشته‌ای حضرت رضا (ع) فرمود بخدا سوگند که تا پروردگارم مرا آفریده است هرگز دروغ نگفتم و بیمیلی من از دنیا بجهت دنیا نیست و من میدانم که تو چه اراده کرده مأمون عرض کرد چه اراده کرده‌ام حضرت فرمود که اگر راست گویم در راستی امان است عرض کرد ترا امان دادم حضرت فرمود باین قصد خود میخواهی مردم بگویند که علی بن موسی الرضا بی میلی بدنیا نکرده بلکه دنیا باو بی رغبتی کرد آیا نمی بینید من باب طمع در خلافت چگونه ولیعهدی را قبول کرد مأمون در غضب شد و گفت تو همیشه چون مرا ملاقات کنی بگفتگوهای ناپسند که مرا ناخوش آید با من سخن کنی و از سطوت من ایمن شدی پس بخدا سوگند میخورم که اگر قبول کردی ولیعهدی را مطلوب حاصل است و اگر قبول نکردی ترا اجبار بر آن کنم پس اگر متحمل این عمل شدی مراد حاصل و اگر متحمل نشدی ترا گردن زخم حضرت رضا (ع) فرمود مرا خدا نهی فرموده است از اینکه خود را در معرض هلاکت بر آورم پس اگر بدین منوال است آنچه از برای تو ظاهر شده است چنان کن و من این امر را قبول میکنم مشروط بر اینکه احدی را نصب نکنم و

احدی را عزل نکنم و رسم و سنتی را نشکنم و در این امر از دور اشاره کنم پس مأمون باین کیفیت از آن جناب راضی شد و او را ولیعهد خود قرار داد و لکن آن جناب از این عمل شدت کراهت داشت. (۲) از محمد بن عرفه مروی است که گفت بحضرت رضا (ع) عرض کردم یا ابن رسول الله چه چیز ترا واداشت باینکه در ولایتعهد مأمون داخل شوی فرمود چه چیز جدم امیر المؤمنین (ع) را واداشت بر اینکه داخل در شوری شود. (۳) از عبدا السلام بن صالح هروی مروی است که گفت بخدا سوگند که حضرت رضا (ع) در این امر ولیعهدی بطوع و رغبت داخل نشد بلکه از روی اکراه او را بسوی کوفه سوار کرده و پس از آن او را از راه بصره و فارس بمر و بردند. (۴) از موسی بن سلمه مروی است که گفت من با محمد بن جعفر در خراسان بودیم و من شنیدم که ذی الریاستین یعنی فضل بن سهل روزی را بیرون آمده و میگوید وا عجباً من چیز عجیب دیدم سؤال کنید از من آنچه را دیدم گفتند اصلحک الله چه دیدی گفت دیدم امیر المؤمنین را (یعنی مأمون ملعون) بعلی بن موسی میگفت که من چنین دیده‌ام که امر مسلمانان را در گردن تو گذارم و آنچه در گردن من است فسخ کنم و از گردنم بردارم و در گردن تو گذارم و من دیدم که علی بن موسی بمأمون میگفت الله مرا طاقت

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۸۱

و قوت این امر نیست و هرگز من کسی را ندیدم امر خلافت را ضایع‌تر از امیر المؤمنین مأمون کند زیرا که از آن کناره میکند و بعلی بن موسی آن را عرضه میکند و علی بن موسی آن را وامیگذارد و از آن ابا و امتناع میکند. (۱) از احمد بن اسماعیل بن خصیب مروی است که گفت چون حضرت رضا (ع) ولیعهد شد و این خبر در اطراف و اکناف منتشر شد ابراهیم بن عباس و دعبل بن علی که این دو نفر همیشه از یک دیگر جدا نمیشدند و رزین بن علی برادر دعبل از منزلهای خود بیرون آمدند که آن حضرت را ملاقات کنند در بین راه دزد بآنها برخورد و آنچه داشتند برد و اینها ملجا و مضطر شدند تا اینکه در یکی از منازل سوار بر خر خارکشان شدند ابراهیم گفت

اعیدت بعد حمل الشوک احمالا من الخرف نشاوی لا من الخمر بل من شدة الضعف

یعنی عوض داده خواهد شد اموال بسیار یا اعاده کرده خواهد شد یعنی پس داده خواهد شد از کسانی که آنها را از مال خود منع کردند و راهزنان اموال آنها را بسرقت بردند بعد از حمل کردن خر خارکشان بارهای آنها را یعنی خود آنها را چه ایشان بعد از غارت اموال بر خرهای خارکشان حمل شدند مائیم که مست شدیم نه از شراب بلکه

از شدت ضعف و خستگی یعنی از شدت مشقت و تعب مدهوش شدیم پس از آن ابراهیم بر زین بن علی گفت که
شعری در متمم این شعر انشا کن رزین گفت

فلو كنتم علی ذاك تصیرون الی القصف تساوت حالكم فیه و لم تبقوا علی الخسف

یعنی پس اگر بر حالت مستی سابق بودید از شدت ضعف بعد از آن بحالت خوشی و لهو و لعب برگردید و در آن
وقت حال شما بخوشی و استراحت همراهی کند و بر ذلت و مشقت و هلاکت سابق باقی نمانید، پس از آن بدعبل
گفت یا ابا علی شعری متمم این شعر انشاء کن

فإذ فات الذی فات فكونوا من ذوی الظرف و خفوا نقص الیوم فانی بایع خفی

یعنی پس چون که گذشت آنچه گذشت صاحبان ظرف باشید و کم ظرف نباشید یعنی صبر کنید و سبک باشید
از اینکه ما در این روز شکسته شدیم و هر چه داشتیم از ما گرفتند پس همانا من کفش خود را میفروشم و خرج
میکنم. (۲) از هارون بن عبد الله مهلبی مروی است که چون ابراهیم بن عباس و دعبل بن علی خزاعی بر
حضرت رضا (ع) وارد شدند و آن جناب بعهد مأمون بیعت کردند دعبل این شعر را انشا کرد.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۸۲

(۱)

مدارس آیات خلت من تلاوة و منزل وحی مقفر العرصات

یعنی محل درسها آیاتی نمایان است که کسی آیات را تلاوت نمیکرد و محل نزول وحی بود که عرصه‌های آن
چون بیابان بی‌آب و علف خالی بود یعنی ما را شکر لازم است که پسر پیغمبر بر منصب حق خود قرار گرفت و
ابراهیم بن عباس این شعر را انشا کرد.

ازالت عزاء القلب بعد التجلد مصارع اولاد النبی محمد

یعنی مکانهای ایستادن و حکم رانی کردن اولاد پیغمبر بر حق محمد بن عبد الله زایل کرد مصیبت قلب را بعد
از سختی و قوت گرفتن آن مصیبت پس آن جناب بیست هزار درهم بآن دو نفر بخشید از آن درهمهایی که اسم
مبارک آن حضرت بر آن درهمها نقش شده بود چه مأمون امر کرد که در آن وقت باسم آن بزرگوار سکه زدند
راوی گوید که دعبل آن ده هزار درهم که سهم او میشد برداشته و رو بقم نهاد و هر درهمی را بده درهم

بفروخت چه از جهت تبرک مردم میخریدند و صد هزار درهم عاید او شد اما ابراهیم آن درهم را نزد خود نگاه داشت بعضی از آنها را بهدیه داد و بعضی از آنها را در میان اهل و عیال خود پراکنده کرد تا آنکه وفات یافت رحمت الله علیه و کفن و جهاز او از این درهم فراهم شد. (۲) از محمد بن سلیمان نوفلی مروی است که گفت مأمون علی بن موسی الرضا (ع) را ولیعهد خود قرار داد و شعرا از اطراف بجانب مأمون آمدند و حضرت رضا (ع) را مدح کردند و مامون ایشان را صله‌های بسیار عطا کرد و رأی مامون را در این اشعار مدایح آن جناب صواب دانستند بغیر از ابی نواس که نه در آن جناب روی نهاد و نه مدح آن جناب کرد پس بر مامون وارد شد باو گفت ای ابو نواس تو میدانستی منزلت علی بن موسی الرضا را نسبت بمن و او را اکرام نکردی پس از چه تاخیر داشتی مدح او را و حال اینکه توئی شاعر زمان خود و برگزیده دهر خود در سخنوری و شعر گوئی ابو نواس این اشعار را انشا کرد و گفت.

قیل لی انت واحد الناس طرا	فی فنون من الکلام النبیه
لک من جوهر الکلام بدیع	یثمر الدر فی یدی مجتنبیه
فعلی ما ترکت مدح ابن موسی	و الخصال التی تجمعن فیه
قلت لا اهتدی لمدح امامی	کان جبریل خادما لابیہ

یعنی بمن گفته شد که توئی یگانه جمیع مردم در فنون سخنوری و نکته‌سنجی و تکلم شریف و مستحسن و ترا است از جوهران سخن کلام بدیع و ظریف که میوه در دهد در دو دست چیننده آن یعنی کسی که سخنان ترا استدراک کند بهره‌های وافر باو عطا کند پس از چه جهت ترک کردی مدح علی بن موسی الرضا (ع) را و ترک کردی ذکر آن خصال حمیده و صفات پسندیده که در آن بزرگوار اجتماع یافته است من در جواب گفتم که

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۸۳

مرا راهی نیست از برای مدح کردن امامی که جبرئیل امین خادم پدر بزرگوارش بود پس چون ابو نواس این اشعار را انشاء کرد مامون را تحسین کرد و او را آن مقدار صله داد که مثل آن را بهمه شعرا صله داده و انعام کرده بود. (۱) از أبو الحسن محمد بن یحیی الفارسی مروی است که گفت روزی ابی نواس حضرت أبو الحسن علی بن موسی الرضا (ع) را دید در حالتی که آن جناب از نزد مأمون بیرون آمده بود و بر استری سوار بود پس چون آن

جناب نزدیک ابو نواس رسید بر آن حضرت سلام کرد و عرض کرد یا ابن رسول الله چند شعر حق تو گفته‌ام و دوست میدارم آن اشعار را از من بشنوی حضرت فرمود بیاور اشعار خود را ابو نواس این اشعار را انشاء کرده گفت. مطهرون نقیات ثیابهم- تجری الصلاة علیهم اینما ذکروا- من لم یکن علو یا حین تنسبه- فما له فی قدیم الدهر مفلخر- فالله لما بدی خلقا فاتقنه- صفاکم و اصطفاکم ایها البشر- فانتم الملاء الاعلی و عندکم- علم الکتاب و ما جاءت به السور.

یعنی شمائید پاک و پاکیزه و شمائید از کسانی که جامه‌های ایشان پاکست از ادناس و ارجاس و از کسانی که هر مکانی اسم ایشان برده شود مردم درود و رحمت بر ایشان میفرستند و هر کسی که علوی نباشد یعنی از این سادات ذوی العز و الاحترام نباشد چون خواهی نسب او را بیان کنی او را از روزگار قدیم کسی نیست که مایه افتخار او باشد یعنی اجداد او حضرات ائمه هدی و پیغمبران نیستند پس حقتعالی چون خلقی را از کتم عدم بعرضه ورود آورد و مر آنها را متقن و محکم ساخت و شما را اختیار کرد و شما را از میان خلق برگزید ای کسانی که از جنس بشر هستید شمائید طایفه اعلی که شما را برتری و بهتری است بر جمیع مخلوقات الهی و نزد شماست علم قرآن و آن مطالب خفیه و جلیه که سوره‌های قرآنی بر آنها دلالت دارد.

پس از انشاء این اشعار حضرت (ع) بابتی نواس فرمود اشعاری آوردی که احدی پیش از تو بآنها سخن نکرده بود یعنی در نهایت خوبی بود.

پس از آن بغلام خود فرمود ای غلام چیزی از نفقه ما همراه تو هست عرض کرد سیصد دینار نزد من است فرمود آنها را بابتی نواس عطا کن پس از آن فرمود شاید اینها را قلیل شمارد استر را باو عطا کن.

چون سال دویست و یکم هجری برآمد اسحق بن موسی بن عیسی بن موسی با مردم حج گذارد پس از آن در مکه خطبه خواند و بمأمون دعا کرد و بعد از او بعلی بن موسی بولیعهدی دعا کرد پس از آن حمدویه این علی بن عیسی بن همام بتندی برخاست و سواد اسحق را در خواست که بپوشد و خطبه بخواند «مترجم گوید» که چون ابتدای دولت عباسیه رسم بر این بود که علامت اکابر ایشان و امر او بزرگان دولت ایشان جامه سیاه مخصوصی میپوشیدند که علامت

بزرگی ایشان باشد و چون اسحق خطبه خواند با آن لباس که علامت بزرگی بود حمدویه نیز برخاست آن لباس را پوشیده و شروع بخواندن خطبه کرد پس اسحق را طلبیده و آن جامه سیاه را از او در خواست (۱) و او را نیافت علامت سیاهی دیگر پیدا کرده و بر خود پیچیده و گفت ایها الناس من بشما تبلیغ میکنم آنچه را که مأمورم و احدی را بغیر از امیر المؤمنین مأمون و فضل بن سهل نمیشناسم پس از آن فرود آمد.

عبد الله بن مطرف بن ماهان روزی بر مأمون داخل شد و علی بن موسی الرضا (ع) نزد او بود مأمون باو گفت چه میگوئی در حق اهل بیت عبد الله گفت چیست گفته من در طینتی که بآب رسالت خمیر شده و بآب وحی غرس شده باشد آیا ملاقات می شود از او بغیر از مشک هدایت و عنبر تقوی پس مأمون حقه طلب کرد که در آن حقه لؤلؤ بود دهان او را پر از لولو کرد (۲) از ابو بکر محمد بن یحیی الصولی مروی است که گفت از ابی العباس محمد بن یزید شنیدم که میگفت روزی ابو نواس از خانه خود بیرون آمد و سواری دید محاذی او ایستاده بود و از حال او سؤال کرد و روی او را ندید باو گفتند که علی بن موسی الرضا است این دو شعر انشا کرد و گفت.

اذا ابصر تک العین من بعد غایه- و عارض فیک الشک اثبتک القلب- و لو ان قوما امموک لقادهم- نسیمک حتی یستدل بک لربک.

یعنی چون دیده تو را از بعد مسافت ببیند و در تو شکی عارض شود یعنی ترا نشناسد در قلب تو را ثابت کند یعنی محبت قلبی هست که جذب تو میکند و احتیاج بدیدن چشم ندارد و اگر قومی خواهند ترا اطاعت کنند و تو پیشوای ایشان واقع شوی هر آینه بوی خوش تو پیشوائی ایشان میکند تا اینکه این گروه را بتو راهنمائی میکند. (۳) از تمامه بن اشرس مروی است که گفت روزی مأمون تعرض کرد بحضرت رضا (ع) بمنت گذاشتن بر او باینکه آن حضرت را ولیعهد خود کند حضرت فرمود کسی را که رسول خدا خواسته است یا اینکه کسی که بطریقه رسول خدا عمل کند سزاوار است باینکه ولیعهدی باو عطا شود. و علی بن الحسین را سخنی مثل این سخن نبود چه او را نیز چون خواستند ولایت عهدی واگذار کنند این سخن فرمود. (۴) از جعفر بن محمد الصادق مروی است که فرمود علی بن الحسین را طریقه این بود که سفر نمیکرد مگر با رفقائی که آن جناب را نمی شناختند و با ایشان شرط میکرد که خدمات آنها را متحمل شود و آنچه بآن محتاج شوند از زحمات خود بنفس نفیس مبارک مرتکب شود پس آن جناب مرتبه را با قومی سفر کرد مردی او را دید و آن جناب را شناخت

و بمردم گفت آیا میدانید این کیست گفتند نمیدانیم گفت این علی بن الحسین است پس بیک مرتبه برخاستند و دست و پای مبارکش را بوسیدند و عرض کردند یا ابن رسول الله

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۸۵

(۱) میخواهی ما را بآتش جهنم بریان کنی اگر دست ما به بی ادبی بتو دراز شود یا زبان ما بتو گشوده شود نزدیک است که ما در این آخر عمر هلاک شویم پس چه چیز ترا بر این مطلب واداشته است حضرت فرمود من وقتی را با قومی سفر کردم که مرا می شناختند بنوعی نسبت برسول خدا با من رفتار کردند که من مستحق و سزاوار نبودم می ترسم که با من باین نوع رفتار کنید پس از این جهت کتمان امر من دوست تر است بسوی من.

(۲) از هارون فردی مروی است که گفت چون خبر بیعت کردن مأمون حضرت رضا (ع) را بولیعهدی در مدینه رسید عبد الجبار بن سعید بن مساحقی در مدینه از برای مردم خطبه خواند و در آخر خطبه گفت آیا میدانید ولیعهد شما کیست گفتند نمیدانیم گفت علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (ع) است چه ایشان هفت نفرند که پدران مردم هستند یعنی بمنزلت پدرند چه فی الحقیقه ائمه پدران حقیقی مردمند و اگر سؤال شوند که اینها کیستند جواب اینست که ایشانند بهترین کسانی که می آساماند بارانی را که ابر میبارد یعنی ایشان بهترین اهل روی زمین هستند. (۳) از قاسم بن اسماعیل مروی است که گفت از ابراهیم بن عباس شنیدم که میگفت چون مأمون از برای علی بن موسی بیعت نمود حضرت رضا (ع) باو فرمود یا امیر المؤمنین همانا درست کرداری از برای تو لازم است و از برای هیچ مؤمنی اغتشاش عمل سزاوار نیست عامه مردم ناخوش دارند این عملی را که نسبت بمن کردی یعنی عمل ولیعهدی را و خاصه از ایشان ناخوش دارند آن عملی را که از برای فضل بن سهل کردی و رأی صواب آنست که تو ما را از خود دور کنی تا امر تو اصلاح پذیرد ابراهیم گوید بخدا سوگند این گفته حضرت سبب شد از برای اینکه بالاخره امر باو رجوع کرد. (۴) از ابی عبدون مروی است که گفت مأمون چون حضرت رضا بولیعهدی بیعت کرد آن جناب را در یکطرف خود نشانید عباس خطیب برخاست و تکلم نمود و نیکو سخن گفت پس از آن کلام خود را بانشاء این شعر ختم کرد.

لا بدّ للناس من شمس و قمر- فانت شمس و هذا ذلک القمر.

یعنی مردم را ناچار شمس و قمر لازم است پس ای مأمون تو شمسی و این یعنی حضرت علی بن موسی آن قمر است که لازم است. (۵) از محمد بن اسحق مروی است که گفت پدرم از برای من حدیث کرد که چون بیعت کردند ولیعهدی حضرت رضا (ع) را مردم بسوی او جمع شدند و او را تهنیت گفتند آن حضرت اشاره بایشان کرد جمعا ساکت شدند پس از آنکه سخنان آنها را استماع کرد فرمود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حمد مخصوص الهی است که آنچه را خواهد البته میکند و پس اندازنده حکم او نیست و ردکننده قضای او کسی نیست میداند چشمی را که خیانت کننده

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۸۶

است و آن عبارتست از اینکه دزدیده بچیزی نگاه کنند که حلال نباشد نظر کردن بآن و میداند آن چیزی را که پوشانیده است سینه‌ها یعنی علم او محیط است بضمائر و سرائر مخلوقات (۱) و درود فرستد خدا بر محمد (ص) در میان پیشینیان و پسینیان و بر آل او که از پاکیزه‌گان هستند میگویم و منم علی بن موسی بن جعفر که امیر المؤمنین عضده الله بالسداد و وفقه للرشاد حق ما را آن مقدار شناخت که نزد غیران مجهول بود پس ارحامی که قطع شده بود صله کرد و نفسهائی که بجزع و فزع در آمده بود ایمن گردانید بلکه زنده گردانید آنها را و حال آنکه تلف شده بودند و بی‌نیاز گردانید آنها را که از روی ظلم محتاج شده بودند و پروردگار عالمیان باین امر خشنود است و غیر از خدا پاداش نمیخواهد و حقتعالی بزودی پاداش شکرکننده‌گان را عطا فرماید و اجر نیکوکاران را ضایع نگذارد و همانا او عهد خود را از برای من قرار داده است و امارت بزرگ بمن واگذار کرده است اگر من بعد از او باقی باشم و هر کس بگشاید گرهی را که حقتعالی به بستن آن امر فرموده است و جدا کند دست آویزی را که خدا دوست دارد اتصال و محکم بودن آن را پس مباح کرده است حرام‌شونده خدا را و حلال کرده است حرام شده خدا را زیرا که سبب این گره گشادن و منفصل کردن دست آویز عیب جوینده بر امام و هتک‌کننده حرمت اسلام خواهد بود و باین و تیره جاری شد عمل پیشینیان یعنی عهد امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) را که نقض کردند و آن جناب صبر کرد بر این لغزشها و بعد از آن اعتراض فرمود بر کسانی که این گونه اعمال شنیعه مرتکب شدند و این غرامتها وارد آوردند بجهت ترس بر پراکندگی امر دین و گسیختن ریسمان مسلمین و بجهت نزدیکی امر زمان جاهلیت و منتظر بودن منافقین از برای اینکه فرصتی یابند و بر امر

بزرگی پیش دستی کنند و من نمیدانم نسبت بمن چگونه رفتار شود و نسبت بشما بچه نوع عمل شود نیست هیچ حکمی مگر از برای خداوند و پیروی میکند خدا خبر درست و راست را یعنی حقتعالی تابع حق است و از آن در نمی‌گذرد و او بهترین حکم‌کننده‌گان و جداکنندگان حق از باطل است. (۲) حسین بن جهم از پدرش روایت کرده است که او گفت چون مأمون بیعت نمود از برای علی بن موسی الرضا (ع) و او را ولیعهد خود گردانید بر فراز منبر رفت و گفت ایها الناس آمد شما را بیعت علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین (ع) بخدا سوگند که اگر این اسما بر کر و گنگ خوانده شود باذن خداوند شفا می‌یابد. (۳) از محمد بن یحیی الصولی از احمد بن عبید الله بن طاهر مروی است که گفت فضل بن سهل اشاره کرد بمأمون که بخدا و رسول خدا تقرب جوید بصله کردن رحم خود به بیعت کردن عهد از برای علی بن موسی الرضا (ع) تا اینکه باین سبب محو شود امر هارون الرشید نسبت باولاد فاطمه یا آنچه نسبت بایشان خلاف از او صادر میشد پس مأمون رجاء بن ابی ضحاک

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۸۷

و یاسر خادم را از خراسان روانه کرد (۱) که محمد بن جعفر بن محمد و علی بن موسی بن جعفر (ع) را نزد او حاضر کنند و این واقعه در سنه دویست رخ نمود پس چون که علی بن موسی (ع) در مرو بمأمون رسید او را بعد از خود ولیعهد نمود و لشکریان را مئونه یک ساله عطا کرد و این مطلب را بأفاق و اطراف نوشت و آن حضرت را برضا (ع) موسوم ساخت و سکه باین اسم مبارک زد و مردم را امر کرد که لباس سیاه از برفاکننده لباس سبز در بر کردند و دخترش ام حبیب را باو تزویج نمود و پسر بزرگوار آن جناب محمد بن علی (ع) را با دختر خود ام الفضل بنت مأمون تزویج بست و خودش توران بنت حسن بن سهل را تزویج کرد و باعث این تزویج عم آن دختر فضل بن سهل شد یعنی این عمل را فضل بن سهل کرد و تمام اینها در یک روز واقع شد و لیکن مأمون دوست نمیداشت که عهد بعد از خودش از برای رضا تمام شود. (۲) محمد بن یحیی الصولی گوید که آنچه احمد بن عبید الله از برای من حدیث کرد مرا از فضل بن ابی سهل نوبختی یا از برادر او که گفت چون مأمون قصد کرد بر عهد بستن از برای حضرت رضا (ع) یعنی بر ولیعهدی او من گفتم بخدا سوگند که من آزمایش میکنم از برای این امر آنچه را که در قلب مأمون است که آیا دوست میدارد اتمام شدن و استقامت این عمل را یا اینکه

ساختگی میکند پس نوشته نوشتم و بدست خادم مأمون دادم و آن خادم نویسنده اسرار مأمون بود با من که هر سری مأمون داشت باین خادم میگفت و بمن می‌نوشت و باین مضمون نوشتم که ذو الریاستین یعنی فضل بن سهل وزیر مأمون عزم نموده است بر بستن عهد از برای علی بن موسی که او را ولیعهد کند و حال اینکه طالع برج سرطان است و در آن برج مشتریست و اگر چه شرف مشتری در برج سرطان است و لیکن سرطان برجی منقلب است و هر امری در آن برج منعقد شود تمام نخواهد شد و علاوه بر این مریخ که نحس اکبر است در برج میزان است و برج بیت العاقبه است یعنی هر امری که در آن زمان شروع شود عاقبت آن بدی باشد پس این دلالت دارد بر نکبت کسی که از برای او امری منعقد کرده‌اند و من این مطلب را بامیر المؤمنین بدون جهت شناسانیدم که چون از غیر من بر این امر واقف شو و مرا در مورد عتاب در نیورد مأمون مکتوبی در جواب من نوشت و در آن مکتوب نوشت که چون این جواب مرا بخوانی نزد خود نگاه ندار و باتفاق خادم بسوی من فرست و از جان خود بترس که احدی واقف شود بر این مطلبی که من بتو نوشتم یا اینکه ذو الریاستین از عزم خود برگردد و اگر ذو الریاستین از عزم خود برگشت من این گناه را بتو منسوب سازم و میدانم که تو باعث این عمل شدی پس چون که این مکتوب بمن رسید از ترس برگشتن ذو الریاستین از عزم خود دنیا بمن تنگ شد و آرزو کردم که کاش من چیزی بمأمون ننوشته بودم پس از آن خبر بمن رسید که

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۸۸

فضل بن سهل بذو الریاستین بر بدی ساعت متنبه شده (۱) و از عزم خود برگشته است چه او علم نجوم را نیکو میدانست بخدا سوگند که من بر جان خود ترسیدم و سوار شدم و نزد ذو الریاستین رفتم و باو گفتم آیا در میان آسمان ستاره سعدهتر از مشتری می‌یابی گفت نه گفتم آیا در ستارگان حالتی سعدهتر از بودن آنها در شرف خود می‌یابی گفت نه گفتم پس عزم خود را جزم کن بر آن رای که داشتی در عقد عهد و حال اینکه ستاره سعد فلک یعنی مشتری در سعد ترین حالات خود است یعنی در شرف است که در برج سرطان باشد ذو الریاستین بر عزم خود باقی ماند و امر را گذارند و من از ترس مأمون نمیدانستم که من از اهل دنیا خواهم بود یعنی کشته نمیشوم تا اینکه این عهد بسته شد پس آن وقت دانستم که مرا نمیکشند و از اهل دنیا خواهم بود. (۲) از احمد بن محمد بن فرات و حسین بن علی باقظائی مروی است که گفتند ابراهیم بن عباس رفیق و صدیق بود و با اسحق بن

ابراهیم برادر زیدان کاتب معروف بزمین گیر ابراهیم در هنگام مراجعت از خراسان اشعاری که در مدایح حضرت رضا (ع) گفته بود از برای اسحق نسخه کرد و قدری از آن نسخه در نزد اسحق بود تا اینکه ابراهیم بن عباس وزیر دیوانخانه اموال متوکل علیه اللعنه شد و در آن وقت اسحق برادر زیدان کاتب در عمل دیوانی مدخلیتی داشت و مقداری از ضیاع سلطانی در دست او بود و لیکن چون جدائی و کدورتی میان ابراهیم بن عباس و او ظاهر شده بود ابراهیم او را از ضیاع که در دست او بود عزل نمود و از او مطالبه مالی کرد و بر او سخت گرفت اسحق بعضی از معتمدین خود را طلبید و گفت برو نزد ابراهیم بن عباس و او را اعلام کن از اشعاری که در مدح حضرت رضا (ع) گفته است تمام آنها در نزد من است بعضی از آنها خط او است و بعضی بغیر خط او و اگر از مطالبه این مال دست بردارد این اشعار را نزد متوکل میفرستم آن مرد نزد ابراهیم رفته پیغام اسحق را بوی داد چون این خبر را شنید دنیا از برای او تنگ شد و از شدت اندوه مشرف بر هلاکت شد و آن مال را از اسحق مطالبه نکرد و اسحق را ملاقات کرد و هر یک از اینها با یک دیگر قسم خوردند که اظهار این مطلب نشود و اشعار را از اسحق گرفت و محمد بن یحیی الصولی گوید که یحیی بن علی منجم بمن گفت که من در میان این دو نفر پیغام میبردم تا اینکه ابراهیم بن عباس اشعار را از اسحق گرفت و سوزانید. (۳) صولی گوید که احمد بن ملحان از برای من حدیث کرد که ابراهیم بن عباس را دو پسر میبود اسم آنها حسن و حسین کنیت آنها ابی محمد و ابی عبد الله بود چون متوکل والی شد ولد بزرگتر را اسحق نام نهاد و کنیت آن را ابو محمد قرار داد و ولد کوچکتر را بعباس موسوم ساخت و کنیت او را أبو الفضل قرار داد بجهت خوف از متوکل چه او دشمن اولاد فاطمه بود لعنه الله.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۸۹

(۱) صولی گوید که احمد بن اسماعیل بن خصیب از برای من حدیث کرد که ابراهیم بن عباس و موسی بن عبد الملک هرگز شراب نمیخوردند تا اینکه متوکل ملعون والی شد آن زمان را شراب میخوردند و تعمد میکردند در اینکه جمع میکردند زنان مشهوره بزناکار و امردان معروف بملوط و با ایشان در هر روزی سه مرتبه شراب میخوردند تا اینکه خبر شراب خوردن آنها شیوع پیدا کند و در اجتناب کردن ابراهیم بن عباس از محارم اخبار بسیار است که موضع ذکر آنها نیست. (۲) علی بن ابراهیم بن هاشم از جمعی روایت کرده است که گفتند چون لباس سلطنت و خلافت بکلی از محمد امین خلع شد و مأمون بانفراده مستقر شد بحضرت رضا (ع) نوشت که آن

جناب قدم مبارک در خراسان نهد آن بزرگوار عذرهای بیشمار مقرون بعلتهای بسیار خواست مأمون علی الاتصال باو نوشت و او را درخواست تا اینکه بر آن جناب معلوم شد که مأمون دست از او بر نمیدارد پس آن جناب از مدینه بیرون آمد و در آن وقت از سن مبارک حضرت تقی (ع) هفت سال گذشته بود و مأمون نوشت که از راه کوفه و قم تشریف فرمای خراسان نشود و آن جناب را از راه بصره و اهواز و فارس آوردند تا اینکه بمرور وارد شد و مأمون بآن جناب امر خلافت و امارت را عرضه کرد حضرت رضا (ع) از این مطلب ابا و امتناع نمود و در این باب مخاطبات بسیار جریان یافت و مدت دو ماه این مطلب طول کشید که در جمیع این مدت آن بزرگوار از این معنی امتناع میکرد چون سخن بسیار شد و خطاب بیشمار گردید مأمون عرض کرد پس ولیعهدی را قبول کن آن جناب او را اجابت کرد و باو فرمود بشروطی این مطلب را قبول میکنم و آن شروط را از تو سؤال میکنم مأمون عرض کرد آنچه خواهی سؤال کن حضرت رضا (ع) نوشت که من در ولایتعهد داخل میشوم مشروط بر اینکه امر و نهی نکنم و حکام نکنم و تغییر ندهم آنچه معمول و مقرر است و باید تو مرا از تمام اینها عفو کنی مأمون آن حضرت را اجابت کرد و این عمل را باین شروط از آن حضرت قبول کرد و امرا و حکام و چاکران و بنی عباس را باین عمل دعوت کرد آنها من باب اضطرار قبول کردند و مالهای بسیار بیرون آورده و بمران سپاه قسمت کرد و تمام آنها را راضی کرد مگر سه نفر از سالاران لشکر که این مطلب را انکار کردند عیسی الجلودی و علی ابن ابی عمران و ابو یونس که ایشان ابا و امتناع نمودند از داخل شدن در بیعت آن حضرت و از این جهت مأمون ایشان را حبس کرد و از برای حضرت رضا (ع) بیعت گرفته شد و این مطلب را بشهرها نوشت و سکه بنام مبارک آن حضرت زدند و در منبرها خطبه بنام او خواندند و بدین جهت مأمون مالهای بسیار بمردم انفاق کرد.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۹۰

(۱) چون عید رسید مأمون نزد حضرت رضا (ع) فرستاد و از او درخواست که روز عید سوار شود و در مصلی حاضر شود و خطبه بخواند تا دلهای مردم آرام گیرد و فضل او را بشناسند و دلهای ایشان بر این دولت مبارکه قرار گیرد حضرت رضا (ع) نزد او فرستاد که هنگامی که من داخل این امر ولیعهدی شدم شروطی که میان من و تو مقرر شد همه آنها را میدانی مأمون گفت من میخواهم که این امر در قلوب عموم مردم و لشکریان و چاکران رسوخ کند تا قلوب ایشان مطمئن شود و آنچه خدا بر تو تفضل کرده است اقرار کنند و علی الاتصال در این گونه

سؤال و جواب با یک دیگر کردند و چون مامون زیاد الحاح کرد آن بزرگوار فرمود یا امیر المؤمنین اگر عفو کنی مرا از این عمل دوست‌تر است بسوی من و اگر عفو نکنی مرا چنان بیرون میروم که رسول خدا (ص) بیرون رفت و چنان بیرون میروم که امیر المؤمنین (ع) بیرون رفت مامون عرض کرد که هر نوع که دوست داری بآن نوع بیرون خرام و مامون امر کرد تا امرا و سالاران لشکر و چاکران حضور و عموم مردم هر یک گوی سبقت ربنده درب خانه حضرت رضا (ع) اجتماع یابند و کوچه‌ها و روی بامها پر شد از مردان و زنان و کودکان همه منتظر قدوم میمنت لزوم آن بزرگوار میبودند و چاکران حضور و سران سپاه درب خانه حضرت اجتماع یافتند و چون آفتاب عالمتاب سر از دریچه افق بیرون کرد حضرت رضا (ع) برخاست و غسل کرد و عمامه سفید که پارچه آن از پنبه بود بر سر بست و یکطرف آن را بر روی سینه مبارک انداخت و طرف دیگر را میان دو شانه خود افکنده جامه‌های خود را بالا زد پس از آن بجمیع غلامان خود فرمود مثل آن حضرت کردند پس از آن عصای مبارک خود را بر دست گرفت و بیرون آمد و آن جناب با پای برهنه زیر جامه خود را تا نصف ساق بالا زده و جامه‌های بالا زده شده بر کرد چون ایستاد و ما پیش روی او روان شدیم سر مبارک را بسوی آسمان بلند کرد و چهار مرتبه چنان تکبیر گفت که ما خیال کردیم هوا و در و دیوار با او همراهی کردند و سران سپاه و مردم درب خانه ایستاده و خود را زینت کرده و سلاح پوشیده و خود را بنیکوتر هیئتی مهیا کرده بودند پس چون ما از درب خانه باین هیئت با پاهای برهنه و جامه‌های بالا زده بیرون شدیم و حضرت رضا (ع) بعد از ما بیرون آمد اندکی درب خانه بایستاد و گفت

الله اکبر الله اکبر الله اکبر علی ما هدینا الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمۃ الانعام و الحمد لله علی ما ابلانا

و چنان صدای مبارک خود را بلند کرد و ما صداهای خود را بلند کردیم که مرو از صدای گریه و صیحه بحرکت آمد پس آن جناب سه مرتبه این تکبیرات مذکوره را بزبان جاری کرد و بناگاه سران سپاه از مرکبها فرو ریختند و چون بحضرت رضا (ع) نظر کردند که پای آن بزرگوار برهنه است موزه‌های خود را انداختند و شهر مرو از کثرت صدای گریه مثل یک

ضجه شد (۱) و مردم بی‌اختیار صدا بگریه و صیحه بلند کردند و حضرت رضا (ع) روان شد و در هر ده قدم اندکی میایستاد و چهار مرتبه چنان تکبیر میگفت که مردم خیال میکردند که آسمان و زمین و در و دیوار با او همراهی می‌کنند و چون این خبر بگوش مأمون رسید فضل بن سهل ذو الریاستین باو گفت یا امیر المؤمنین اگر حضرت رضا باین طریق بمصلی قدم نهد مردم فتنه و آشوب خواهند کرد و همه بر تو می‌شورند و باو می‌گروند پس مصلحت در اینست که او را برگردانی مأمون کسی نزد آن جناب فرستاد و از او مسألت رجوع کرد آن جناب موزه خود را طلبیده و پوشید و مراجعت کرد. (۲) از ریان بن صلت مروی است که گفت بیشتر مردم از سران سپاه و عامه و کسانی که دوست نمیداشتند بیعت حضرت رضا (ع) را داخل در بیعت آن بزرگوار شدند و گفتند که این عمل از تدبیر فضل بن سهل ذو الریاستین است و این خبر بمأمون رسید و در نیمه شب نزد من فرستاد من در حضور او رفتم گفت ای ریان خبر بمن رسیده است که مردم میگویند بیعت حضرت رضا (ع) از تدبیر فضل بن سهل است من گفتم بلی یا امیر المؤمنین چنین میگویند گفت وای بر تو ای ریان آیا کسی جرأت می‌کند نزد کسی آید که خود خلیفه زمان و پسر خلیفه باشد که جمیع رعیت و رؤس مردم سر اطاعت در کمند او آورده باشند و خلافت او بر قرار شده باشد و باو بگوید که خلافت را از دست خود رها کن و بغیر خود واگذار آیا در نزد عقل این مطلب جایز است من گفتم یا امیر المؤمنین بخدا سوگند که جایز نیست و کسیرا جرأت بر گفتگوی این مطلب نیست گفت نه بخدا قسم چنین نیست که مردم میگویند و لیکن من ترا از سبب آن خبر میدهم که چون محمد امین برادر من نوشت و مرا امر برفتن در نزد خود نمود من ابا و امتناع کردم چون این خبر باو رسید علی بن عیسی بن همام را سپهسالار کرده و او را امر کرد که مرا مقید کند و غل جامعه در گردنم نهد چون این خبر بمن رسید هرثمه بن اعین را بسجستان و کرمان و توابع آن اطراف و آن جوانب فرستادم پس امر بر من فاسد شد و هرثمه هزیمت نموده و صاحب سریر خروج کرد و بر یک طرف شهر خراسان غلبه کرد و همه اینها در یک هفته بمن وارد شد و چون این گونه وقایع از برای من رخ نمود مرا نه قوت و طاقت جدال باقی ماند و نه مالی داشتم که بآن سبب لشکر آرائی کنم و سران سپاه و لشکریان خود را همه ترسان و هراسان دیدم و قصد کردم که بملک کابل ملحق شوم و بعد نزد خود گفتم که سلطان کابل مردی کافر است و بسا هست که محمد مال زیادی باو بدهد و او مرا بدست محمد میدهد پس راهی بهتر از این نیافتم که از گناهان خود بسوی خدا

توبه کنم و از خدا بر این گونه امور استعانت جویم و بخدا پناه برم پس امر کردم این خانه را پاکیزه کنند و اشاره کرد بخانه پس آن خانه را جاروب کردند و آب بر خود ریختم یعنی خود را پاکیزه کردم و دو جامه

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۹۲

سفید پوشیدم (۱) و چهار رکعت نماز گزاردم و در آن چهار رکعت نماز آنچه از قرآن حفظ داشتم خواندم و خدا را خواندم و پناه باو بردم و بقصد راست و درست با خدا معاهده محکمی کردم که اگر خدا این امر را یعنی خلافت را بسوی من بکشاند و مرا از شر این امور غلیظه شدیدة کفایت کند این امر را در موضع خود قرار دهم که خدا در آن موضع قرار داده است پس از آن قلب من قوت گرفت و طاهر را بسوی علی بن عیسی بن همامان فرستادم و آنچه باید بشود چنان شد و هرثمه بن اعین را بسوی جنگجویی از جانب محمد باز گردانیدم باو ظفر یافته و او را بکشت و در نزد صاحب سر بر فرستادم و با او صلح کردم و مالی را باو دادم تا اینکه بازگشت و پیوسته امر من روی بقوت نهاد تا امر محمد واقع شد یعنی او را در معرض قتل آوردم و خداوند عالم این امر خلافت را بسوی من کشانید و از برای من استقرار یافت پس چون که خداوند تعالی وفا کرد بآنچه من با او عهد کردم دوست میدارم که وفا کنم بآنچه با خدای خود عهد کردم و کسی را سزاوارتر باین امر از حضرت ابو الحسن الرضا (ع) ندیدم پس امر خلافت را باو واگذار کردم و او قبول نکرد مگر آنچه را که دانستی یعنی ولیعهدی قبول فرمود پس این مطلب سبب نصب او شد بولیعهدی من گفتم خداوند امیر المؤمنین را توفیق دهد گفت ای ریان چون فردا صبح شود و مردم حاضر شوند بنشین در میان سران سپاه و ایشان را بفضل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) حدیث کن من گفتم یا امیر المؤمنین هیچ حدیثی را نیکوتر نمیدانم از آنچه از تو شنیده‌ام پس از آن گفت سبحان الله احدی را نمی‌یابم که مرا بر این امر اعانت کند و من قصد کرده‌ام که اهل قم را شعار و دثار خود قرار دهم یعنی آنها را بر این بدارم که مرا اعانت کنند من گفتم یا امیر المؤمنین من حدیث کنم از تو آن اخباری را که از تو شنیده‌ام گفت بلی حدیث کن از من آن فضیلت‌هایی را که از من شنیده چون صبح شد من در خانه میان سران سپاه نشستم و گفتم امیر المؤمنین حدیث کرد مرا از پدرش از پدرانش که رسول خدا (ص) فرمود هر کس که من مولای او هستم علی مولای او است حدیث کرد مرا امیر المؤمنین از پدرش از پدرانش که رسول خدا (ص) فرمود علی (ع) نسبت بمن بمنزله هارون است نسبت بموسی (ع) و من مخلوط می‌کردم بعضی احادیث را با

بعضی دیگر زیرا که هر حدیثی را از راه آن از حفظ نداشتیم یعنی اصل حدیث را میدانستیم و طرق آن را بتفصیل یاد نداشتیم یا اینکه از برای آنکه سند حدیث را محافظت کرده باشیم محفوظ می‌کردم و حدیث خیبر و احادیث مشهور را بیان کردم پس از آن عبد الله بن ملک خزاعی بمن گفت خدا رحمت کند علی را مرد صالحی بود و مأمون غلامی را در آن مجلس فرستاده بود که گوش باین سخنان میداد و از برای او خبر میبرد ریان میگوید که مأمون نزد من فرستاد من بر او داخل شدم چون مرا دید گفت ای ریان چقدر احادیث بسیار

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۹۳

روایت می‌کنی و چقدر حدیث بیشماری در حفظ داری (۱) پس از آن گفت که خبر بمن رسیده از آنچه آن یهودی عبد الله بن ملک گفت در قول خود رحمت کند خدا علی را که مرد صالحی بود بخدا سوگند که اگر خدا بخواهد او را میکشم و هشام بن ابراهیم راشدی همدانی از مقربترین مردم در نزد حضرت رضا (ع) بود پیش از آنکه آن جناب روی بخراسان نهد و مردی عالم و ادیب و فصیح زبان بود و امور حضرت رضا (ع) در نزد او جاری میشد و در دست او بود و قبل از رفتن آن حضرت بخراسان از اطراف و اکناف اموال بسوی او می‌آوردند و چون حضرت رضا (ع) روی بخراسان نهاد هشام بن ابراهیم بذو الریاستین پیوست و ذو الریاستین او را مقرب گردانید و او را نزدیک خود می‌خواهند و اخبارات و احوالات حضرت رضا (ع) را برای ذو الریاستین و مأمون نقل میکرد پس باین سبب منزلت او نزد اینها زیاد شد و از احوالات حضرت رضا (ع) چیزی از آنها پوشیده نمیدانست و مأمون او را دربان حضرت رضا (ع) قرار داد و او نمیگذاشت کسی نزد آن بزرگوار رود مگر کسانی که خود دوست میداشت و بر حضرت رضا (ع) تنگ گرفت و هر کس از دوستان آن بزرگوار که قصد او را میکرد نمیگذاشت بآن حضرت برسد و آن جناب در خانه خود تکلم بچیزی نمیفرمود مگر آنکه هشام از برای مأمون و ذو الریاستین خبر میبرد و مأمون قرار داد که عباس فرزند خود در حجره هشام باشد و هشام معلم او باشد و او را ادب بیاموزد و باین سبب او را هشام عباسی نامیدند راوی گوید که ذو الریاستین اظهار عداوت و دشمنی بشدت کرد با حضرت رضا (ع) و باو حسد برد از آن رفتاری که مأمون با آن بزرگوار میکرد و آن حضرت را محترم میداشت و اول صدمه که از حضرت رضا (ع) بذو الریاستین وارد آمد این بود که دختر عم مأمون او را دوست میداشت و مأمون نیز او را دوست میداشت و حجره او دری داشت که بمجلس مأمون گشاده میشد و این دختر عم مأمون بحضرت رضا (ع)

میل داشت و او را دوست میداشت و نزد مأمون ذو الریاستین را یاد میکرد و از او بد میگفت و چون این خبر بدو الریاستین رسید که دختر عم مأمون او را در نزد مأمون یاد میکند و بد او را میگوید بمأمون گفت که سزاوار نیست در خانه زنان به مجلس گشاده شود مأمون امر کرد آن باب را مسدود کردند و آداب رفتار او با حضرت رضا (ع) این بود که روزی حضرت رضا (ع) نزد مأمون می‌آمد و روزی دیگر مأمون نزد آن بزرگوار میرفت و منزل حضرت رضا (ع) جنب منزل مأمون بود چون حضرت رضا (ع) بر مأمون داخل شد دید در خانه بنت عم او مسدود است گفت یا امیر المؤمنین چرا این باب را مسدود کردی گفت رای فضل چنین قرار گرفت او فتح این باب را ناخوش داشت حضرت رضا (ع) فرمود **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** چه کار است فضل را با داخل شدن او در میان عمل امیر المؤمنین

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۹۴

با حرم خود (۱) عرض کرد پس رای تو چیست حضرت فرمود رای من گشادن باب و داخل تست بر دختر عم خود و قبول مکن قول فضل را در چیزی که حلال نیست و وسعت در آن قرار داده نشده است مأمون امر کرد آن باب را خراب کردند و بر دختر عم خود داخل شد پس این خبر بفضل رسید و مغموم شد. (۲) در بعضی از کتب یافتیم نسخه کتاب عطاء حضرت رضا (ع) بفضل سهل و برادر او و قرار داد رفتار این دو نفر باعمال و این نسخه را از احدی روایت نکرده‌ام.

اما بعد فالحمد لله البدی البدیع القادر القاهر الرقیب علی عباده المقیم علی خلقه الذی خلقه الذی خضع کل شیء لملکه و ذل کل شیء لعزته و استسلم کل شیء لسلطانه و عظمته و احاط بكل شیء علمه و احصى عدده فلا یؤده کبیر و لا یعزب عنه صغیر الذی لا تدرکه الابصار الناظرین و لا یحیط به صفه الواصفین له الخلق و الامر و المثل الاعلی فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم و الحمد لله الذی شرع الاسلام دینا فضله و عظمه و کرمه و شرفه و جعله الدین القیم الذی لا یقبل غیره و الصراط المستقیم الذی لا یضل من لزمه و لا یهتدی من صرف عنه و جعل فیہ النور و البرهان و الشفاء و البیان و بعث به من اصطفی من ملائکته الی من احینی من رسله فی الامم الخالیة و القرون الماضیه حتی انتهت رسالته الی محمد فختم به النبیین و قفی به علی اثار المسلمین و بعثه رحمه للعالمین و بشیرا للمؤمنین المصدقین و نذیرا للکافرین المکذبین لتکون له الحجة البالغة و لیهلک من

هَلَكَ عَنْ بَيْنِهِ وَيَخِي مَنْ حَى عَنْ بَيْنِهِ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَوْثَقَ أَهْلَ بَيْتِهِ مَوَارِيثَ النَّبُوَّةِ وَ
استودعهم العلم والحكمة وجعلهم معدن الامامة والخلافة و اوجب و لايتهم و شرف منزلتهم فامر رسوله بمسئلة
امته مودتهم اذ يقول قل لا أسألکم عليه اجرا الا الموت فى القربى و ما وصفهم به من اذهاب الرجس عنهم و
تطهيره اياهم فى قوله إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً

پس از حمد الهی و بیان تفضیل پروردگار محمد و آل محمد را بر جمیع مخلوقات همانا مأمون نیکی کرد بر
رسول خدا (ص) در احسان کردن بعزت او وصله کرد ارحام اهل بیت او را پس برگردانید اجتماع ایشان را و جمع
کرد جدائی ایشان را و فراهم آورد و پیوند کرد شکاف ایشان را و بست شکسته ایشان را و برد خدا بسبب او
حسدها و کینه‌ها را از میان ایشان ساکن گردانید یاری کردن یک دیگر و مواصلت و محبت و مودت را در دل‌های
ایشان پس صبح کرد دل‌های ایشان بیمن و حفظ و برکت و احسان و صلہ او در حالتی که دست‌های ایشان یکی
بود و سخن ایشان متحد بود و رای‌های ایشان متفق بود و رعایت کرد مأمون حقوق را از برای اهل حقوق و نهاد
ارثها را در مواضع

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۹۵

آنها (۱) و جزا داد احسان نیکوکاران را و محفوظ داشت عطاء عطاکنندگان را و نزدیک گردانید بعضی را و دور
گردانید بعضی دیگر را بدین آنها پس از آن مخصوص گردانید بتفضیل و تقدیم و تشریف کسی را که اقدام کرد
در تحمل زحمتهای وی و او ذو الریاستین فضل بن سهل بود چه او را دید که یاری کننده خود و قائم بحق خود و
ادیب آموزنده رعیت خود و خواننده مردم را بسوی خود و پاداش خوب دهنده کسانی را که اجابت کنند اطاعت
خود را و دشمنی کننده با کسانی که تخلف کنند از اطاعت خود و متفرد بنصرت خود و دواکننده ناخوشی دل‌ها و
نیته‌ها و باز ندارد او را از این صفات کمی مال و نه مفقود شدن مردان که یاری او کنند و طمع او را باین گونه
اعمال مایل نکرده است و متصرف نکند او را از قصد و نصرت او و خوف و ترسیدن از کسی بلکه در هنگامی که
وارد شود بر او چیزی که میترساند ترسندگان را و بلرزه در میاورد و باضطراب میاندازد اضطراب‌کنندگان را بلرزه
در آیندگان را در هنگام کثرت مخالفان و معاندان از نزاع‌کنندگان و فریب دهندگان قصد او ثابت تر شود و دل او

قوی‌تر شود و مکر او زیادتر شود تدبیر او نیکوتر و قویتر شود در ثابت گردانیدن حق مأمون و خواندن مردم را بسوی او تا اینکه شکست دندانهای گمراهان و رخنه کرد در اطراف ایشان و برید چنگال ایشان را و شکست شوکت ایشان را و افکند ایشان را در مقامهای اعراض‌کنندگان از دین و شکنندگان عهدها و سستی‌کنندگان در امر او و استخفاف‌کنندگان بحق او و معتقدان در اینکه باید حذر شود از سطرت او با اینکه آثار ذو‌الریاستین در همه اقسام امتهای مشرکان است یعنی نهایت اقتدار و استیلاء دارد بر کافران با کثرت تشخص و زیبایی شوکتی که مرا و راست در حدود دار مسلمانان یعنی در امکنه که خارج است از بلاد مسلمانان که اخبار آن بر شما رسیده و فتح نامه‌ها بر منبرها بر شما خوانده شده است و آن اخبار را اهل اطراف و آفاق بسوی شما و غیر شما اطلاع داده‌اند پس گوارا بودن بلا و صدمه امیر المؤمنین از برای ذو‌الریاستین و قیام او بحق امیر المؤمنین و کنار گذاشتن او جان خود و جان برادر خود ابی محمد بن سهل را که مردی با میمنت و شناسا و محمود الآداب است شکر ذو‌الریاستین را بمقامی رسانید که از مرتبه گذشتگان و سابقان بر خود تجاوز کرد و رستگار کرد بسبب این مقام رستگاران را و بنهایت رسید جزای نیکو دادن امیر المؤمنین او را با اینکه از برای او اموال و اشیاء نفیسه قطعه و جواهر قرار داد اگر چه اینها بمثونه روزی از روزگار او وفا نمی‌کرد و با مقامی از مقامات او برابری نمی‌نمود پس از این جهت بیرغبی در اینها و بلندی همت و وافر کردن مال مسلمانان و دور کردن از دنیا و کوچک شمردن دنیا و اختیار کردن دنیا را بر آخرت و زیادتی میل بآخرت جمیع اینها را وا گذاشت و از امیر المؤمنین سؤال کرد چه او

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۹۶

همیشه سؤال میکرد (۱) و پیوسته رغبت داشت در گذشتن از عمل وزارت و بیمیلی بآن را و قبول نمودن وی این عمل را در نزد مأمون و در نزد ما نهایت عظیم داشت زیرا که ما معرفت داشتیم بآنچه قرار داده بود خداوند در منزلت او و دارا بودن عزت و دین و اقتدار و قوت بر اصلاح کردن امور مسلمین و جهاد کردن با مشرکین را و آنچه را که حقتعالی در او جلوه داده بود از راستی و درستی قصد او و خجستگی شناسائی او و صحت تدبیر او و قوت رأی او و بر آمدن مطلوب او و یاری کردن او بر حق و راستی و نیکوئی و تقوی پس چون که امیر المؤمنین موثق و محکم ساخت عهد ما را از برای او نظر بدین او و اختیار کردن آنچه را که او دارا بود از صلاح و سداد و

اجابت کردیم مسئول امیر المؤمنین را که قدر آن پوشیده بود و نوشتیم از برای ذو الریاستین کتاب عطا و شرط او را که در آخر این کتاب من نسخه شده است و شاهد گرفتیم بر آن خدا و کسانی را که نزد ما بودند از اهل بیت ما و سران سپاه و صحابه ما و قاضیان و فقها و خاصه و عامه و امیر المؤمنین این کتاب را بآفاق نمایاند تا اینکه اشتهار یابد و شیوع پیدا کند در اهل آفاق و بر منبرها خوانده شود و در نزد والیان و حکام ثابت شود پس امیر المؤمنین از من سؤال کرد که این کتاب را بنویسم و معانی آن را شرح و بسط دهم و بنای آن بر سه باب است.

در باب اول بیان می‌شود از تمام آثار ذو الریاستین که حقتعالی بسبب این آثار حق او را بر ما و بر مسلمین واجب گردانیده است.

باب دوم در بیان مرتبه او است در دور کردن مانع او در جمیع آنچه را که تدبیر کرده است و داخل شده است یعنی آنچه کرده است کسی را نمیرسد که مانع از جریان آن شود و راهی بر او نیست در آنچه ترک کرده است و ناخوش داشته است و معنی این مقصد آنست که نمیرسد هیچ مخلوقی را از کسانی که بیعت در گردن آنها است مگر آنکه باو و برادر او بیعت کنند و از دور کردن مانع است حکمرانی این دو نفر بر کسی که بر آنها ظلم کند و اهتمام کند در فساد بر ما و بر این دو نفر و بر دوستان ما تا اینکه هیچ طمع‌کننده طمع نکند بر مخالفت این دو نفر و نه بر نافرمانی این دو نفر و نه بر حيله کردن میان ما و این دو نفر باب سیم در بیان عطا و بخشش ما است بذو الریاستین آنچه را که دوست دارد واگذاشتن آن را و پوشیدن زیور زهد و حجت تحقیق و راستی را چه پیوسته اهتمام کند در ثواب آخرت بآن مقدار که در قلب کسی که باو شک آورده ثابت شود و در بخشش آنچه بر ما لازم است از برای او از کرامت و عزت و عطا را که ما بخشیدیم باو و برادر او که باید منع کنند بآن چیزی را که ما بسبب آن خود را منع کردیم و این باب مشتمل است بهر چیزی که احتیاط کار در امر دین و دنیای خود از آن احتیاط کند و نسخه کتاب اینست.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ این کتاب و شرطی است از عبد الله مأمون امیر المؤمنین و

ولیعهد او علی بن موسی الرضا (۱) از برای ذو الریاستین فضل بن سهل در روز دو شنبه هفتم ماه رمضان سال دویست و یکم و آن روزی است که حقتعالی در آن روز تمام کرد دولت امیر المؤمنین را و در آن روز ولیعهد مقرر داشت و مردم در آن روز لباس سبز پوشیدند و در آن روز امیر المؤمنین بآرزوی خود رسید در صلاح ولی خود و ظفر یافتن بدشمن خود ای فضل بن سهل ذو الریاستین ما تو را در این روز دعوت کردیم بچیزی که بعضی از پاداش تو در آنست چه تو بیاداشی حق خداوند و حق رسول خدا و حق امیر المؤمنین و حق ولیعهد او علی بن موسی و حق بنی هاشم را که بسبب آنها امید داشته می شود صلاح دین و سلامت از پراکندگی و تفرقه در میان مسلمانان تا اینکه باین سبب بر ما و بر عامه مردم نعمت ثابت شود و سبب دیگر برای ثبوت این نعمت آنست که تو یاری کردن امیر المؤمنین را بجهت پای داشتن دین و سنت را و اظهار کردن دعوت ثابت و محقق را یعنی ادعای پیغمبر را و اختیار کردن و ترجیح دادن بهتر را و یا قلع و قمع کردن شرک و شکستن بتان و کشتن گردنکشان و سایر آثار تو که در شهرها واضح و روشن شد در حق مخلوع یعنی محمد امین که لباس سلطنت از او خلع شد و تن او با خاک مذلت یکسان شد و چون ترا فوت نکرد یعنی اطاعت تو را نکرد او را اعانت نکردی و در معرض قتل بر آمد و او را کشتند و آثار تو روشن شد در اصغر نام که مکنی بابی السرایا است و در مهدی نام محمد بن جعفر الطالبی و ترک حویحیه و در طبرستان و ملوک آن تا بندار هرمز بن شروین و در دیلم و ملوک و سلاطین آن و در کابل و سلطان آن مهوزین پس از آن پادشاه دیگران دیار اصفهبد و در ابن البرم و کوههای بدار بند و غرستان و غور و توابع آنها و در خراسان خاقان و بلون و سلون و صاحب کوه تبت و در کیمیل و تغرغز و در ارمینیه و حجافی و صاحب سریر صاحب خرز و در مغرب و نزاعهای آن و تفسیر اینها در دیوان سیر و تاریخ مضبوط است و آن مقدار مواجبی که ما ترا بآن دعوت کردیم که مخارج تو باشد صد هزار هزار درهم بود و اجاره آب و املاکی که معادل است با ده هزار هزار درهم جواهر بود سوای آنچه را که امیر المؤمنین از برای تو مقطع کرده بود قبل از این و قیمت صد هزار هزار درهم جواهر بود و این مواجب کم است نسبت بآن مقداری که تو استحقاق داری و مثل این مواجب را هنگامی که محمد امین بتو بذل کرد واگذاشتی و اختیار کردی خدا و دین او را و شکرگزاری کردی امیر المؤمنین و ولیعهد او و اختیار کردی وافر بودن تمام این اموال را بر مسلمانان یعنی تو این مواجب را واگذاشتی تا اینکه وسعتی بر مردم باشد و بخشیدی اینها را ب مردم و از ما سؤال کردی که

خصلتی بتو دهیم که همیشه بآن راغب و مشتاق بودی از بیمیلی دنیا و کناره‌جوئی از مردم تا اینکه واگذاشتی تو دنیا را راست آید نزد کسی که شک دارد در اینکه تو از برای آخرت سعی میکنی نه از برای دنیا واحدی مثل تو در هیچ وقت از دنیا بی‌نیاز نشد واحدی مثل تو رو نکرد دنیا را بعد از اینکه دنیا او را طلب کرده باشد و ما راضی هستیم باین امر اگر چه طلب کردن

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۹۸

تو این اموال را باز دارد ما را از بعضی نعمتهای ما (۱) پس چگونه راضی نشویم بامری که باعث زیادتی مئونه ما شود یعنی چون تو این اموال را واگذاری باعث بسیاری مئونه می‌شود پس در این صورت ما چگونه راضی نمیشویم بوزارت تو و باعث شود بر واجب کردن حجت بر کسی که گمان میکند که دعوت تو بسوی ما از برای دنیاست نه از برای آخرت و ما آنچه تو خواهی اجابت کنیم و این منصب و این مئونه را از برای تو قرار دادیم در حالتی که مؤکد است بعهد و میثاق خدا که تغییر و تبدیل در آن نباشد و در این وقت ما امر را بتو مفوض داشتیم پس چون اراده کنی امری را بر آن مستولی هستی و تو را حاجب و مانعی نیست و آنچه از اعمال که ناخوش داری کسی را نرسد که تو را بدخول در آن امر خوانده خواه حسن باشد یا قبیح ما از تو باز میداریم آنچه را از خود باز میداریم در جمیع حالات و چون اراده کنی کناره‌جوئی را پس مکرم باشی و بدن تو در راحت باشد و سزاوار است که بدن تو در راحت و کرامت باشد پس در این صورت نیز ما عطا کنیم ترا آنچه بخواهی از چیزهائی که ما بتو بذل کردیم در این فرمان و آن را در این زمان ترک کردی و آنچه از برای تو قرار دادیم نصف آن را از برای حسن بن سهل قرار دادیم و نیز نصف آن مواجبی را که سابق بر این از برای او مقرر داشته بودیم از برای او قرار دادیم و او مستحق این مواجب است بسبب تو یعنی چون برادر تست و بسبب این که جان خود را بذل میکند در جهاد و قتال با سرکشان و بجهت فتح کردن او عراق را دو مرتبه و بجهت تفریق و پراکنده کردن او شیاطین و مفسدان را بدست خود تا اینکه باین سبب دین را نگاهداشت و آتش جنگها را خاموش کرد و بجان خود و اهل بیت خود کسانی از دوستان حق که اقدام نمودند ما را حفظ کرد و ما بر این قرار داد گواه میگیریم خدا و ملائکه او را و برگزیدگان از خلق او را و هر کس را که بما بیعت کرده است و در این روز و بعد از این روز دست بیعت خود را بدست ما رسانیده است بر آنچه در این فرمان است و ما خدا را ضامن خود قرار دادیم و واجب

گردانیدیم بر خود وفا کردن بآنچه شرط کردیم بدون استثناء چیزی که ناقص آن باشد در پنهانی یا آشکار و بر مؤمنان لازم است وفا کردن بشروط خود و عهد و شرط لازم الوفاء است و در آخرت از آن سؤال شود و سزاوارترین مردم بویا کسی است که طلب کند از مردم وفاء بعهد را و مقتدای مردم باشد و حقتعالی میفرماید

أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ.

حسن بن سهل در این کتاب فرمان توقیع مامون را باین طور نوشت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بتحقیق که واجب کرد امیر المؤمنین بر خود جمیع آنچه را که در این نوشته ثبت است و شاهد گرفته است خدا را و او را ضامن و کفیل قرار داده است و این توقیع را بخط خود در ماه صفر سال دویست و دوم نوشته است بجهت معین ساختن عطاء خود و مؤکد ساختن شرط خود توقیع حضرت رضا در این نوشته این بود.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۳۹۹

(۱) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بتحقیق که علی بن موسی بر خود لازم گردانید جمیع آنچه را که در این کتاب است باین نوعی که عقد موثق شده از امروز تا فردا مادامی که زنده است و خدا را ضامن و کفیل قرار داد و در شاهد بودن خدا کافی است و بخط خود این توقیع را در این ماه از این سال نوشت

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ.

(۲) از یاسر خادم مروی است که گفت چون داب و دیدن حضرت رضا (ع) چنین بود که چون خلوت میکرد حشم و خدم خود را جمع میکرد از کوچک و بزرگ ایشان و با آنها گفتگو میکرد و خود را مأنوس و مونس آنها میساخت و طریقه آن جناب در هنگام غذا خوردن این بود که چون خوان طعام از برای آن بزرگوار حاضر میساختند فرو گذار نمیکرد هیچ کوچک و بزرگی راحتی مهتراسب و حجام را مگر آنکه جمیع را بر کنار خوان طعام مینشاندند یاسر خادم گوید که روزی ما در نزد آن حضرت بودیم که ناگاه شنیدیم صدای قفلی را که بر در آن خانه بود که آن میان خانه حضرت رضا (ع) گشوده میشد پس دانستیم که الان مأمون وارد می شود حضرت رضا (ع) بما فرمود برخیزید و متفرق شوید ما برخاستیم مأمون وارد شد و نوشته بلندی در دست او بود حضرت رضا (ع) خواست بجهت احترام او برخیزد مأمون آن جناب را بحق رسول خدا (ص) قسم داد که برنخیزد پس از آن مأمون آمد تا اینکه خود را نزدیک حضرت رضا (ع) رسانید و روی مبارک او را بوسید و پیش روی او نشست و

بر متکائی تکیه کرد و شروع کرد بخواندن آن کتاب که در دست او بود و آن فتح نامه بود که بعضی از قریه‌های کابل را فتح کرده بودند و در آن نوشته بود که فاتح کردیم قریه چین و چنان را پس چون از خواندن آن فارغ شد حضرت رضا (ع) فرمود باو آیا خوشنود میکند ترا فتح قریه از قریه‌های اهل شرک مأمون عرض کرد آیا در این فتح سرور نیست حضرت رضا (ع) فرمود یا امیر المؤمنین از خدا بترس در امت محمد (ص) و در این امر خلافت که حق تعالی ترا ولی گردانیده است و این امر را بخصوص تو ساخته است و تو امور مسلمانان را ضایع کردی و این امر را تفویض بغیر خود نمودی و در میان مردم بخلاف حکم خدا حکم می‌شود و در این شهرها نشستی و خانه هجرت و محل نزول وحی الهی را واگذاشتی و مهاجرین و انصار در نزد تو بر آنها ستم می‌شود یعنی در زمان تو بر آنها ظلم می‌شود و امر او حکام تو در حق مؤمن نه ملاحظه خدا میکنند و نه ملاحظه بنده و بر مردم روزگاری میگذرد که خود در مشقت و تعب افتاده‌اند و از نفقه خود عاجزند و کسی را نمی‌یابند که حال خود را بر او شکایت کنند و دست آنها بتو نمیرسد یا امیر المؤمنین از خدا بترس در امور مسلمانان و برگرد بخانه نبوت و معدن مهاجرین و انصار یا

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۰۰

امیر المؤمنین (۱) آیا نمیدانی که والی مسلمانان مثل عمود است در وسط خیمه هر کس آهنگ آن خیمه میکند عمود را میگیرد مأمون عرض کرد ای سید من پس رأی تو چیست حضرت فرمود رای من اینست که از این بلاد بیرون روی و این منزل را تغییر دهی و در مکان پدران و اجداد خود اقامت کنی و در امور مسلمانان نظر کنی و ایشان را بغیر خود وانگذاری زیرا که حق تعالی سؤال کند ترا از آنچه بر آن ولی بودی پس مأمون برخاست و عرض کرد بلی ای سید من رأی پسندیده است و بیرون رفت و امر کرد سواران و محمل‌نشینان حاضر شوند و این خبر بدو الریاستین رسیده او را اندوه سختی فرو گرفت و چون در آن حال ذو الریاستین بر امر وزارت مستوفی بود مأمون این مطلب را از او استفاده نکرده بود و او را در این باب نزد مأمون رای نبود جرات نکرد که با مأمون گفتگو کند پس مجدداً حضرت رضا تقویت کرد او را بر این امر بعد از آن ذو الریاستین نزد مأمون آمد و گفت یا امیر المؤمنین این رأی چیست که بان امر کرده گفت سید من ابو الحسن (ع) مرا باین رأی امر کرده است و این رأی صواب است ذو الریاستین گفت این رأی صواب نیست تو دیروز برادرت را کشتی و خلافت را از او زایل کردی و

فرزندان پدرت همه با تو دشمنند و جمیع اهل عراق و اهل بیت تو در عرب با تو عداوت دارند و بعد از همه اینها ثانیاً این حادثه را انجام دادی که ولایت عهد را از برای حضرت رضا (ع) قرار دادی و امر خلافت را از میان فرزندان پدرت و عامه و علما و فقها و آل عباس بیرون بردی و آنها باین عمل راضی نبودند و قلوب آنها از تو نفرت دارد و رأی صواب آنست که تو در خراسان اقامت کنی تا اینکه قلوب مردم بر این عمل ساکن شود و بر امر برادرت محمد که او را کشتی انس گیرند یا امیر المؤمنین در اینجا مشایخی هستند که رشید را خدمت کرده‌اند و شناسائی امور هستند پس بآنها استشاره کن اگر بر این عمل امضاء کردند چنان کن مأمون گفت این مشایخ کیانند گفت مثل علی بن ابی عمران و ابن موسی و جلودی و اینها کسانی باشند که ناخوش داشتند بیعت حضرت رضا (ع) را و بیان راضی نشدند و باین سبب آنها را حبس کردی مأمون گفت چنین میکنم پس چون که صبح شد حضرت رضا (ع) آمد و بر مأمون داخل شد و فرمود یا امیر المؤمنین چه کردی مأمون آنچه ذو الریاستین گفته بود از برای حضرت رضا (ع) حکایت کرد و مأمون این چند نفر را که حبس بودند طلبید و آنها را از حبس بیرون آورد و اول کسی که بر او وارد شد علی بن ابی عمران بود چون چشم او بر حضرت رضا (ع) افتاد که در پهلوی مأمون نشسته است گفت یا امیر المؤمنین پناه میدهم تو را بخدا که این امر خلاف را که حقتعالی از برای شما قرار داده است و شما وا مخصوص بآن گردانیده است از دست خود بیرون کنی و در دست دشمنان خود قرار دهی و حال آنکه ایشان کسانی

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۰۱

بودند که پدران شما آنها را میکشتمند (۱) و از بلاد بیرون میکردند مأمون باو گفت یا ابن الزانیه تو میخواهی بعد از علی بن موسی زنده باشی ای جلاد او را پیش آور و گردنش را بزن گردن او را زد پس ابن بو یونس را وارد کردند چون نظر او بحضرت رضا (ع) افتاد که در پهلوی مأمون نشسته است گفت یا امیر المؤمنین بخدا سوگند که این شخص که در پهلوی تو نشسته است بتی است که او را ستایش میکنند و خدا را ستایش نمیکند مأمون گفت ای پسر زانیه تو میخواهی بعد از علی بن موسی زنده باشی ای جلاد او را پیش آور و گردنش را بزن گردن او را زد پس جلودی را داخل مجلس کردند و جلودی کسی بود که در خلافت هارون الرشید چون محمد بن جعفر ابن محمد در مدینه خروج کرد رشید او را فرستاد و او را امر کرد که اگر بمحمد بن جعفر ظفر یافت گردن

او را بزند و خانه‌های آل ابی طالب را خراب کند و جامه‌های زنان ایشان بکند و هیچ یک از ایشان را وانگذارد مگر اینکه یک جامه داشته باشد و جلودی چنین کرد و در آن وقت حضرت موسی بن جعفر (ع) وفات یافته بود جلودی آمد در خانه حضرت رضا (ع) پس از آن با لشکریان خود ریختند در میان خانه آن بزرگوار چون حضرت رضا (ع) را نظر بروی افتاد جمیع زنان را در یک خانه کرد و بر در آن خانه بایستاد جلودی بحضرت رضا گفت ناچار باید من داخل این خانه شوم و جامه‌های این زنان را بکنم زیرا که امیر المؤمنین مرا چنین امر کرده است حضرت رضا (ع) باو فرمود که من جامه‌های آنها را از برای تو میکنم و سوگند یاد میکنم که هیچ جامه از برای ایشان نمیگذارم مگر آنکه از برای تو میگیرم پس آن عالیمقدار پیوسته بآن ملعون الحاح میکرد و سوگند یاد میفرمودند تا اینکه آن ملعون ساکت شد حضرت رضا (ع) داخل خانه شد و چیزی بر این زنان مظلومه باقی نگذاشت مگر آنکه جمیع از ایشان بگرفت حتی گوشواره‌ها و خلخالها و زیر جامه‌های ایشان را و جمیع آنچه در خانه بود از کم و زیاد بآن بد بنیاد داد- القصة چون در این روز جلودی را در مجلس مأمون وارد کردند حضرت رضا (ع) فرمود یا امیر المؤمنین این مرد پیر را بمن ببخش مأمون عرض کرد ای سید من این ملعون آن کسی است که کرد بدختران رسول (ص) آنچه کرد از عریان کردن ایشان جلودی نظر کرد که حضرت رضا (ع) با مأمون سخن میگوید و از مأمون سؤال میکند که او را عفو کند و او را بآن بزرگوار ببخشد و جلودی نظر بکرده‌های خود نسبت بعترت رسول خدا (ص) چنین پنداشت که آن بزرگوار اعانت میکند بر قتل او پس گفت یا امیر المؤمنین بحق خدا و بخدمتی که بر رشید کرده‌ام از تو سؤال میکنم که قول این مرد را در حق من قبول نکنی مأمون عرض کرد یا ابا الحسن جلودی طلب میکند رد قول تو را و ما قسم او را رد نمیکنیم پس از آن بجلودی گفت نه بخدا قسم قول او را در حق

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۰۲

تو قبول نمیکنم (۱) او را بدو رفیق او ملحق کنید پس او را پیش بردند و گردنش را زدند و ذو الریاستین مراجعت کرده نزد پدرش سهل آمد و مأمون امر کرده بود که سواران رکابی حاضر شوند و ذو الریاستین آنها را رد کرده بود و گفته بود که باید این سفر موقوف شود پس چون مأمون این سه نفر را در معرض قتل آورد و ذو الریاستین دانست که مأمون عزم بر خروج کرده است پس حضرت رضا (ع) فرمود یا امیر المؤمنین چه کردی با

حاضر ساختن سواران حاضر رکاب مامون گفت ای سید من تو ایشان را باین عمل امر فرما پس حضرت رضا (ع) بیرون آمد و صیحه زد بمردم که سواران را پیش آورید راوی گوید که گویا آتش در میان مردم مشتعل شد پس سواران پیش می‌آمدند و بهم بر می‌آمدند و ذو الریاستین در منزل خود نشست مامون عقب او فرستاد چون نزد مأمون آمد باو گفت چرا در خانه خود نشسته گفت یا امیر المؤمنین نافرمانی من بزرگ است در نزد اهل بیت تو و در نزد عامه و مردم مرا ملامت میکنند بکشتن برادر تو محمد امین که لباس خلافت از وی خلع شده است و به بیعت کردن حضرت رضا (ع) و من ایمن نیستم از بد گویان و حسد برندگان و اهل ظلم که از من در نزد تو بدگوئی کنند پس مرا واگذار که در خراسان جای تو بنشینم مأمون گفت که ما از تو بی‌نیاز نیستیم اما آنچه گفתי باینکه بدگوئی ترا میکنند و بلاها و سختیها بر تو روی میدهد پس نیستی در نزد ما مگر معتمد و امان داده شده و ناصح و مشفق پس بنویس از برای خود آنچه را بآن اعتماد میکنی از ضمانت کردن ما و در امان بودن تو و آن مقدار از برای خود تاکید کن که مطمئن باشی پس ذو الریاستین رفت و از برای خود کتابتی نوشت و همه علما را جمع کرد و در نزد مأمون آورد و آن کتاب را خواند و مأمون باو عطا کرد آنچه را خواست و هر گونه سؤال او را اجابت کرد و بخط خود در آن نوشته نوشت کتاب الحبوۃ یعنی کتاب عطاء من عطا کردم تو را چنین و چنان از اموال و راعیان و اقتدار و آنچه آرزوی او بود از دینار از برای او در آن نوشته بسط داد پس از آن ذو الریاستین گفت یا امیر المؤمنین لازم است خط أبو الحسن (ع) در این نوشته امان باشد و عطا کند بما آنچه تو عطا کردی زیرا که او ولیعهد تست مأمون گفت تو میدانی که حضرت ابو الحسن (ع) بر ما شرط کرده است که تصرف در این گونه اعمال نکند و مرتکب امری نشود پس ما از او سؤال نمیکنیم چیزی را که ناخوش دارد پس تو از او خواهش کن که او در این عمل بر تو ابا نکند ذو الریاستین آمد و از حضرت رضا (ع) اذن دخول خواست یا سر خادم گوید که حضرت رضا (ع) سر مبارک را بلند کرد و فرمود ای فضل حاجت تو چیست عرض کرد ای سید من این نوشته امانی است امیر المؤمنین از برای من نوشته است و تو سزاوارتری که عطا کنی بر ما مثل

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۰۳

آنچه امیر المؤمنین عطا کرده است یعنی باین نوشته امضا کنی (۱) زیرا که توئی ولیعهد مسلمانان حضرت رضا (ع) فرمود بخوان و آن نوشته را در جلد بزرگی گذاشته و فضل پیوسته ایستاده بود تا اینکه آن نوشته را خواند

چون فارغ شد حضرت رضا (ع) باو فرمود ای فضل از آن تست بر ما اینها بشرط اینکه از خدا بترسی یاسر گوید که آن بزرگوار امر ذو الریاستین را بیک کلمه ناقص کرد پس از نزد حضرت بیرون آمد و مأمون بیرون رفت و ما با حضرت رضا (ع) نیز بیرون رفتیم و چون چند روز گذشت و ما در بعضی منازل بودیم که نوشته از حسن بن سهل برادر ذو الریاستین بذو الریاستین رسید که من در حساب نجوم بتحویل این سال نظر کرده‌ام و در آن یافته‌ام که تو در فلان ماه و در روز چهارشنبه حرارت آهن و حرارت آتش خواهی چشید یعنی ترا به آهن در میان آتش میکشند پس من چنین می‌بینم که در آن روز تو و حضرت رضا و امیر المؤمنین داخل حمام شوید و تو در حمام حجامت کنی و خون خود را بر بدن خود بریزی تا اینکه نحوست این روز را از خود زایل کنی پس فضل نزد مأمون رقعہ فرستاد و نوشته در این مطلب باو نوشت و از مأمون سؤال کرد که با او داخل حمام شود و از حضرت رضا (ع) نیز این مطلب را سؤال کند مأمون رقعہ در این باب بحضرت رضا (ع) نوشت و این مطلب را از او سؤال کرد حضرت رضا (ع) باو نوشت که من فردا داخل حمام نمیشوم یا امیر المؤمنین از برای تو نیز مصلحت نمی‌بینم که فردا داخل حمام شوی و از برای فضل نیز مصلحت نمی‌بینم که فردا داخل حمام شود پس مأمون دو مرتبه دیگر رقعہ بآن جناب نوشت حضرت رضا (ع) باو نوشت من فردا داخل حمام نمیشوم و رسول خدا را در این شب در خواب دیدم که بمن فرمود یا علی فردا داخل حمام نشوی یا امیر المؤمنین من از برای تو و فضل مصلحت نمی‌بینم که فردا داخل حمام شوید مأمون بآن جناب نوشت ای سید من راست گفتی تو و راست گفته است رسول خدا (ص) من فردا داخل حمام نمیشوم اما فضل خود داناتر است بآنچه میکند یاسر گوید چون آن روز را شام کردیم و آفتاب غروب کرد حضرت رضا (ع) بما فرمود بگوئید پناه میبرم بخدا از آنچه در این روز فرود آید ما پیوسته چنین میگفتیم چون آن جناب نماز صبح را گذارد بما فرمود بگوئید پناه میبرم بخدا از آنچه در این روز فرود آید ما پیوسته چنین میگفتیم چون نزدیک طلوع آفتاب شد حضرت رضا (ع) بمن فرمود بالا برو بروی بام و گوش فرا دار به بین چیزی می‌شنوی چون من بالا رفتم صدای ضجه و صیحه شنیدم و این صدا بسیار شد که ناگاه مأمون از آن دری که از خانه‌اش بخانه حضرت گشوده بود داخل شد و میگفت یا سیدی یا ابا الحسن خداوند اجر ترا داد نسبت بفضل یعنی چون سخن ترا قبول نکرد خدا سزایش را داد و داخل حمام

شد (۱) و قومی با شمشیرها داخل حمام شدند و یکی از کسانی که داخل حمام شده بود او را کشت و اینها سه نفر بودند یکی از آنها پسر خاله فضل ذو القلمین بود یاسر گوید که سران سپاه و لشکریان و کسانی که از مردان ذو الریاستین بودند بر در خانه مامون اجتماع یافتند و گفتند که مامون در حق او حيله کرده است و او را بقتل آورده است و ما خون او را تقاص میکنیم مامون بحضرت رضا (ع) عرض کرد ای سید من آیا مصلحت میدانی که بیرون روی بسوی ایشان و آنها را پراکنده کنی یاسر گوید که حضرت رضا (ع) سوار شد و بمن فرمود سوار شو پس چون ما از در خانه بیرون رفتیم حضرت رضا (ع) بآنها نظر کرد که اجتماع کرده‌اند و آتش روشن کرده‌اند که در خانه را بسوزانند پس آن جناب صیحه بایشان زد و بدست مبارک اشاره کرد بایشان که متفرق شوید همه پراکنده شدند یاسر گوید بخدا قسم که مردم چنان روی بفرار نهادند که بعضی از ایشان روی بعضی دیگر میریختند و اشاره نکرد بسوی احدی مگر آنکه دویدن گرفت و بگذشت و احدی توقف نکرد. (۲) از محمد بن عباده مروی است که گفت چون امر سهل بن فضل وقوع یافت و کشته شد مامون بر حضرت رضا (ع) داخل شد و گریان بود و باو عرض کرد یا ابا الحسن این زمان وقت حاجت من است بسوی تو پس در امر من نظر میکنی و مرا اعانت میکنی حضرت رضا (ع) باو فرمود بر تست تدبیر و بر ما است دعا راوی گوید که چون مامون بیرون رفت من بحضرت رضا (ع) عرض کردم خداوند ترا عزت دهد چرا تاخیر داشتی آنچه را که امیر المؤمنین بتو گفت و از آن امتناع نمودی پس بتو گفت وای بر تو یا ابا الحسن باکی از وقوع این واقعه و نقصان امر خلافت نداری حضرت فرمود چون مرا دید که اندوهگین شدم بمن گفت که اگر امر راجع شود بآنچه تو میگوئی یعنی مرا اعانت بر عمل خلافت نکنی نسبت بمن بطرز سابق بوده باشی و نفقه تو نباشد مگر در آستین تو یعنی من چیزی بتو ندهم و تو مثل یکی از مردم باشی در نزد من. (۳) از محمد بن ابی الموح بن حسین رازی مروی است که گفت از پدرم شنیدم که میگفت حدیث کرد مرا کسی که از حضرت رضا (ع) شنیده بود که آن بزرگوار میفرمود حمد خداوندی را سزد که حفظ فرمود از ما آنچه را که مردم ضایع کردند و بلند کرد ما را هر قدر مردم پست کردند تا اینکه ما را هشتاد سال بر منبرهای کافران لعنت کردند و فضل ما را مخفی داشتند و مالها در کذب بر ما بذل کردند و حقتعالی بر ما امتناع و ابا کرد یعنی حقتعالی نسبت بما کاری نکرد مگر اینکه ذکر ما را بکند کرد و فضل ما را روشن کرد بخدا قسم که این گونه قبایح را نسبت بما نکردند بلکه برسول خدا کردند و قرابت ما با رسول خدا

است تا اینکه امر ما را منتهی کردند باینکه ما از او روایت نمی‌کردیم یعنی از ترس اعدا و بزودی این عمل بعد از ما از اعظم علامات پیغمبر و

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۰۵

دلالات پیغمبری او خواهد بود. (۱) از احمد بن عیسی بن زید مروی است که گفت مامون بکشتن مردی امر کرد آن مرد گفت مرا پیش برید که مرا شکری است یعنی خدمتی کرده‌ام مامون گفت تو کیستی و شکر تو چیست علی بن موسی (ع) پیش دستی کرده فرمود یا امیر المؤمنین ترا بخدا قسم میدهم که باید شکر هر کسی را جلوه دهی اگر چه اندک باشد چه حقتعالی ببندگان خود امر شکر فرموده است پس چون او را شکر کنند آنها را عفو کند (۲) و قومی ذکر میکنند که فضل بن سهل بمامون اشاره کرد که علی بن موسی الرضا (ع) را ولیعهد خود قرار دهد بعضی از آنها ابو علی حسین بن احمد سلامت است چه در کتابی که اخبار خراسان تصنیف کرده است ذکر کرده است که فضل بن سهل ذو الریاستین وزیر مامون بود و تدابیر امور او مینمود و مردی بود مجوسی و بدست یحیی بن خالد و مصاحبان او اسلام آورد و بعضی گویند بلکه سهل پدر فضل بدست مهدی اسلام آورد و یحیی بن خالد برمکی فضل را بجهت خدمت مامون اختیار کرد و او را از وابستگان مامون قرار داد پس فضل بر امر خدمت خود استیلا یافت و در نزد مامون فرید دهر خود شد و او را ذو الریاستین ملقب کردند باین جهت که هم استیفاء امر وزارت نمود و هم ریاست لشکر با او بود پس وزیر لشکر و کشور بود و چون مامون بامر خلافت استقرار یافت روزی ببعضی از همنشینان خود گفت که این عمل نسبت بمامون که او را استقرار دادم بخلافت با عمل ابو مسلم و کرده‌های او بچه قسم است او گفت که ابو مسلم خلافت را از قبیله بقبیله دیگر تغییر داد و تو از برادری ببرادر دیگر تغییر دادی و فرق میان این دو عمل را میدانی یعنی عمل او اصعب از عمل تو بود زیرا که نقل خلافت از برادری ببرادر دیگر امری آسان است چون هر دو از یک پدرند و مردم را باطاعت یکی از آنها ننگ از اطاعت دیگری نیست فضل بن سهل گفت که من هم خلافت را از قبیله بقبیله دیگر تغییر میدهم پس از آن بمامون اشاره کرد که علی بن موسی را ولیعهد خود قرار دهد مامون او را بیعت کرده و لیکن بیعت مؤتمن برادر مامون را ساقط گردانید چه این امر در نهایت صعوبت بود.

حضرت علی بن موسی الرضا (ع) در خراسان از راه بصره و فارس در سال دویستم با رجاء بن ابی ضحاک بر مامون وارد شد و آن جناب دختر مامون را خواستگاری کرد و چون این خبر در بغداد باولاد عباس رسید بسیار بر ایشان ناگوار آمد پس ابراهیم بن مهدی را بخروج کردن واداشتند و باو بخلافت بیعت کردند و در این مقام دعبل خزاعی این اشعار را انشا کرد.

یا معشر الاخیار لا تقنطوا خذوا عطایاکم و لا تسخطوا

فسوف یعطیکم حنینه یلذها الامر و الاشمط

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۰۶

و المعبد یأت لقوادکم لا تدخل الکیس و لا تربط

و هکذا یرزق اصحابه خلیفه مضجعه البریط

در مقام مذمت ابراهیم بن مهدی از روی سخریه و استهزاء میگوید که (۱) ای گروه خوبان ناامید نباشید بگیریید عطاهای خود وصله‌های خود را و غضبناک نباشید پس این پادشاه بزودی عطا میکند بشما کنیزک سفید را که از آن لذت برند جوانان تازه خط و مردانی که موی سیاه آنها مخلوط بموهای سفید شده است یعنی کسانی که سن آنها زیاد شده است و بحد پیری رسیده‌اند و کنیزکان مغنیه از برای سران سپاه شما است و لکن درهم و دینار داخل کیسه‌های شما نشود و ربط بشما نداشته باشد و باین طور روزی میدهد اصحاب خود را خلیفه که در محل آرامگاه او نوازندگان بر ربط نوازند و سبب این اشعار آنست که ابراهیم پیوسته اشتغال بزدن آلات لهو داشت و علی الاتصال مشغول بشراب خوردن بود چون خبر ابراهیم بمامون رسید دانست که فضل بن سهل او را در عمل ولیعهدی حضرت رضا (ع) بخطا واداشته است و بغیر رأی صواب اشاره کرده است چه شورش عباسیه بدین سبب بود پس مأمون از مرو بیرون آمد روی بعراق نهاد و از برای فضل بن سهل حیلہ کرد تا آنکه بناگاه غالب خال مأمون در حمام سرخس فضل را بقتل آورد و این واقعه در ماه شعبان سال دویست و سوم رخ داد و بعد از آن مأمون از برای علی بن موسی (ع) حیلہ کرد تا آنکه او را در هنگام مرض جزئی زهر ستم در کام ریخت و آن جناب برحمت ایزدی پیوست و امر کرد او را بقریه سناباد طوس پهلوی قبر هارون الرشید دفن کردند و این واقعه

در ماه صفر سال دویست و سوم واقع شد و سن آن حضرت پنجاه و دو سال بود و بعضی گویند پنجاه و پنج سال بود (۲) «مصنف گوید» که این تفصیل را ابو علی حسین بن احمد سلامی در کتاب خود حکایت کرده است و صحیح در نزد من آنست که مأمون آن حضرت را ولیعهد خود گرد و بجهت آن نذری که سبق ذکر یافت او را بیعت کرد و فضل بن سهل پیوسته عداوت و دشمنی با آن بزرگوار میکرد و امر ولیعهدی او را ناخوش میداشت چه او از دست پروردگان آل برمک بود و مقدار سن حضرت رضا (ع) چهل و نه سال و شش ماه بود و وفات او در سال دویست و سوم وقوف یافت. (۳) از معمر بن خلاد مروی است که گفت حضرت ابو الحسن الرضا (ع) بمن فرمود که روزی مأمون بمن گفت نشان کن کسی را که باو اعتماد داشته باشی تا او را والی کنم در بعضی از این شهرهایی که مغشوش شده است من باو گفتم که تو باید وفا کنی بعهد من و من هم وفا کنم بعهد تو همانا من داخل در امر ولیعهدی شده‌ام که امر و نهی و عزل و نصب نکنم و اشاره بهیچ عملی نکنم تا اینکه خداوند تعالی مرا از این دنیای فانی پیش از تو بدار بقا رحلت دهد و بخدا سوگند یاد میکنم که امر خلافت چیزی نیست که من خود را بسبب سخنهای تو در آن داخل کنم چه من

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۰۷

در راهها و کوچه‌های مدینه و غیر آنها از من حاجتها میخواستند (۱) و من حاجتهای آنها را بر می‌آوردم پس آنها نسبت بمن مثل اعمام از برای من میشدند یعنی مثل خویشان با من محبت پیدا میکردند و نوشته‌های من در همه شهرها نافذ بود و نعمتی را که خداوند بمن عطا فرموده است تو چیزی بر آن زیاد نکرده‌ای مأمون عرض کرد من بعهد خود وفا میکنم یعنی از تو خواهش نمیکنم که تصرف در امر خلافت کنی. (۲) مروی است که فضل بن سهل با هشام ابراهیم آهنگ خدمت حضرت رضا (ع) کردند پس فضل بآن جناب عرض کرد یا ابن رسول الله من در پنهانی آمده‌ام مجلس را از برای من خلوت کنی پس از آن عهد نامه بیرون آورد که در آن نوشته بود عقیق و طلاق و نذری که کفاره در خلف آن نبود و بآن جناب عرض کردند یا ابن رسول الله نزد تو آمدم که سخن حق و صدق گوئیم و میدانیم که خلافت و امارت خلافت و امارت شما است و حق حق شما است و آنچه بر زبان جاری میسازیم با ضمیر و قلب ما مطابق است و اگر نه این قسم باشد مملوکهای ما آزاد باشند و زنهای ما طلاق داده باشند و سی حج با پای پیاده بر من واجب باشد رأی ما بر این قرار گرفته است که مأمون را بقتل آوریم و امر را

از برای تو خالص کنیم تا حق بتو برگردد حضرت رضا (ع) از ایشان نشنید و آنها را دشنام داد و بر آنها لعنت کرد و بآنها فرمود که شما کفران نعمت کردید پس از برای شما سلامتی نباشد و از برای من سلامتی نباشد اگر بآنچه گفتید راضی باشم پس چون که فضل با هشام این مطلب را از آن جناب شنیدند دانستند که خطا کردند و بآن حضرت عرض کردند که ما خواستیم ترا تجربه کنیم حضرت رضا (ع) بآنها فرمود دروغ میگوئید دلهای شما با آنچه بمن خبر دادید مطابق است و این گفتگو از روی اعتقاد نمودید و آگاه باشید که شما مرا نخواهید یافت که متابعت کنم شما را در آنچه اراده کردید پس چون آهنگ مأمون کردند و بر او داخل شدند گفتند یا امیر المؤمنین ما در نزد حضرت رضا رفتیم و او را تجربه کردیم و خواستیم که واقف شویم بر ضمیر او نسبت بتو و ما چنین گفتیم و او چنان گفت مأمون گفت خوب کردید که واقف شدید و چون از نزد مأمون بیرون رفتند حضرت رضا (ع) قصد ملاقات مأمون کرد و بیامد و مجلس را خلوت کردند و او را اعلام کرد بآنچه آن دو نفر گفتند و او را امر کرد که خودش را از آن دو نفر حفظ کند و چون مأمون این مطلب را از آن بزرگوار شنید دانست که حضرت رضا (ع) صادق است یعنی قصد آنها را فهمید.

(۳) «باب چهلم» «در ذکر طلب باران نمودن آن جناب از برای مأمون و قدرتهائی که از حقتعالی ظهور» «و بروز یافت در استجابت دعای آن بزرگوار و هلاک کردن کسانی را که منکر شدند» «دلالت آن جناب را در این روز»

(۴) از حضرت عسگری حسن بن علی از پدر بزرگوارش علی بن محمد از پدر بزرگوارش محمد

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۰۸

بن علی مروی است که فرمود (۱) چون مأمون حضرت رضا (ع) را ولیعهد خود قرار داد باران آسمان حبس شد پس از این جهت بعضی حاشیه‌نشینان مجلس مأمون و دشمنان حضرت رضا (ع) می‌گفتند که نظر کنید به بینید که چون علی بن موسی (ع) آمد و ولیعهد ما شد خدا باران را از ما حبس کرد و این خبر بمأمون رسید و بر او گران آمد بحضرت رضا (ع) عرض کرد که باران از آسمان باز ایستاده است خدا را میخوانی و دعا میکنی که باران بباراند بر مردم حضرت رضا (ع) فرمود بلی عرض کرد چه زمان این عمل را انجام دهی و در آن وقت روز جمعه بود حضرت فرمود در روز دو شنبه چه رسول خدا (ص) در شب گذشته بخواب من آمد و امیر المؤمنین (ع) با او بود فرمود ای پسر من صبر کن تا روز دو شنبه و در آن روز با مردم بصحرا بشتابید و طلب باران کن بدرستی که

حقتعالی باران بایشان عطا کند و مردم را خبر بده بآنچه حقتعالی بتو بنمایاند و مردم از حال خود آگاه نباشند تا اینکه علم مردم بفضل و مکان تو در نزد پروردگار تو زیاد شود پس چون که روز دوشنبه در آمد آن جناب در صبح آن روز روی بصحرا نهاد و خلائق بیرون آمدند و نظر میکردند آن جناب بر فراز منبر برآمد و حمد و ثنای الهی بجای آورد پس از آن گفت ای پروردگار من تو عظیم قرار دادی حق ما اهل بیت را و مردم بما متوسل شدند چنان که تو امر فرموده و آرزو دارند فضل و رحمت ترا و توقع دارند احسان و نعمت ترا پس سیراب کن ایشان را بارانی نافع که عموم داشته باشد یعنی در همه امکانه نازل شود بدون درنگ یعنی بکمال استعجال و بدون ضرر باشد و باید ابتداء باران بعد از مراجعت کردن ایشان باشد از محلی که حاضرند بمنزلها و مقرهای خود راوی گوید بحق آن کسی که محمد را براستی و درستی پیغمبری مبعوث گردانید که بیک مرتبه بادهای مختلفه وزیدن گرفت در هوای بی آب و تشنه و رعد و برق جستن کرد و مردم بیکدیگر برآمدند گویا میخواستند از باران فرار کنند حضرت رضا (ع) فرمود ایها الناس بر رفق و مدارات باشید و در مکان خود آسوده باشید که این ابراز برای شما نیست و جز این نیست ابراز برای اهل فلان شهر است و آن ابر بگذشت و عبور کرد پس از آن ابر دیگر آمد با رعد و برق مردم بهم برآمدند حضرت فرمود بر رفق و آسوده‌گی باشید این ابراز برای شما نیست و جز این نیست که این ابراز برای اهل فلان شهر است و همچنین پیوسته ابر آمد تا اینکه ده ابر عبور کرد و آن بزرگوار علی بن موسی الرضا (ع) هر مرتبه میفرمود بر رفق و آسودگی باشید این ابراز برای شما نیست که این ابر از برای اهل فلان شهر است پس از آن ابر یازدهم پدیدار شد آن بزرگوار فرمود ایها الناس این ابر را خداوند از برای شما فرستاده است شکر کنید خدا را بر تفضل او بر شما و بروید در منزلها و مساکن خود که این ابر در سمت الرأس شما واقع شود و بالای سرهای شما بایستد

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۰۹

(۱) و باران خود را از شما نگاهدارد تا اینکه داخل شوید در منازل خود پس خیر و خوبی بر شما فرود آید بقدری که لایق کرم و جلال خدا است و آن جناب از منبر فرود آمد و مردم مراجعت کردند پس از آن ابر باران خود را نگاهداشت تا اینکه مردم نزدیک شدند بخانه‌های خود پس از آن باران بسختی آمد که رودها و حوضها و گودالها و صحراهای آنها پر از آب شد پس از آن مردم میگفتند گوارا باد از برای فرزند رسول خدا کرامتهای

خداوند بعد از آن حضرت رضا (ع) آمدند نزد مردم و جماعت بسیاری از مردم حاضر شدند و فرمود ایها الناس از خدا بترسید در نعمتهای او بر شما و بنافرمانی و معصیتهای خدا نعمتهای او را از خود متنفر نکنید بلکه نعمتهای خدا را بر خودتان دائمی کنید باطاعت او و شکرگزاری بر نعمتها و عطاهای او و بدانید که بعد از ایمان بخدا و بعد از اعتراف بحقوق دوستان خدا از آل محمد (ص) شکری نتواند کرد که دوست‌تر باشد نزد خدا از یاری کردن شما برادران مؤمنان خود را بر دنیای ایشان که محل عبوری است از برای ایشان بسوی بهشت پروردگار خود همانا هر کس چنین کند یعنی برادر دینی خود را بر امر دنیای او اعانت کند یعنی اگر فرو مایه باشد او را دستگیری کند البته چنین کسی از خاصان خدا خواهد بود و رسول خدا را (ص) در این باب قولی است که اگر عاقلی در آن تامل کند و بآن عمل کند هرگز در تفضیل حقتعالی نسبت به اعانت‌کننده برادر دینی شبهه نداشته باشد و بیمیلی نکند و آن گفته رسول خدا (ص) اینست که بحضرت رسول (ص) عرض کردند یا رسول الله فلان هلاک شد زیرا که گناهان چنین و چنان کرد رسول خدا (ص) فرمود بلکه نجات یافت و حقتعالی عمل او را اتمام نکند مگر بخوبی و بزودی گناهان او را محو کند و بحسنات مبدل کند زیرا که این مرد در راهی میگذشت که مؤمنی عورت او برهنه شده بود و نمیدانست پس این مرد عورت او را پوشانیده و باو خبر نداد از ترس اینکه مبادا چون مطلع شود خجالت بکشد پس از آن چون بمنزل رسیدند آن مؤمن او را شناخت که چنین عملی کرده است باو گفت که خداوند بتو ثواب عطا کند و عاقبت امر ترا بخیر کند و در وقت حساب بتو ایراد نگیرد حقتعالی دعای او را مستجاب کرد پس این بنده بسبب دعای آن مؤمن عاقبت او ختم بخیر شود و چون قول رسول خدا باین مرد رسید توبه و انابه کرد و روی بطاعت خدا کرد هفت روز از این واقعه نگذشته بود که در چراگاه ستور مدینه را دزد برد رسول خدا جماعتی بر عقب دزدان روانه کرد و این مرد یکی از آن افراد بود و در میان آن جماعت این مرد مقبول الشهاده شد.

امام محمد بن موسی (ع) میفرماید که حقتعالی بسبب دعای حضرت رضا (ع) برکت داد بجمیع شهرها و شخصی میخواست او ولیعهد مأمون شود و حضرت رضا (ع) ولیعهد نشود و او و حسد برندگان بر آن بزرگوار در نزد مأمون حضور داشتند پس یکی از

آنها بمامون گفت که (۱) یا امیر المؤمنین پناه میدهم ترا بخدا که تو آخر خلفا باشی در بیرون کردن تو خلافت را که شرفی عمیم و فخری عظیم است از خانه فرزندان عباس بسوی خانه فرزندان علی (ع) هر آینه تو اعانت کردی بر ضرر خود و اهل خود که این ساحر فرزند ساحران را آوردی چه خاموش بود او را ظاهر کردی و پست بود او را بلند کردی و فراموش شده بود او را یاد آوردی و خوار و سبک بود او را عزیز و سنگین کردی زیرا که پر کرد دنیا را بسبب این باران که در هنگام دعای او نازل شد از گفتگوهای خود و بازار و خریدار پیدا کرد یعنی صاحب وثوق و اعتماد مردم شد و چه بسیار ترس مرا فرو گرفته است که این مرد این امر خلافت را از اولاد عباس بیرون برد و در اولاد علی قرار دهد بلکه چه قدر ترس مرا فرو گرفته است که سحر این مرد منجر شود بازاله کردن نعمت تو و رخنه کردن در مملکت تو آیا کسی جنایت میزند بر خود و بر مملکت خود مثل جنایت تو مامون گفت که این مرد در پنهانی از ما مردم را بخود میخواند ما خواستیم او را ولیعهد خود کنیم تا اینکه مردم را بسوی ما بخواند و اعتراف کند بملک و خلافت ما و از برای اینکه کسانی که باو مفتون شده‌اند و اعتقاد کامل باو پیدا کرده‌اند اعتقاد آنها در حق او سست شود و بدانند که آنچه ادعا کرده بود از کم و زیاد درست نیست و این امر خلافت مخصوص ما است نه او و ما ترسیدیم که اگر او را بر این حالت واگذاریم بقسمی بر ما رخنه کند که آن را نتوانیم سد کرد و کاری نسبت بما کند که قدرت رفع آن نداشته باشیم و الان چون چنین کردیم یعنی او را ولیعهد کردیم و او را در امر خود فریب دادیم بآنچه فریب دادیم و بسبب رفعت و بلندی او مشرف بر هلاکتش کردیم جایز نیست سستی کردن در امر او و لیکن ما احتیاج داریم باینکه او را اندک اندک پست کنیم تا اینکه رعیت او را بصورت کسی تصور نکنند که مستحق این امر خلافت نباشد پس از آن تدبیر میکنیم در او بچیزی که ماده‌های بلاء او را از ما قطع کند آن مرد گفت یا امیر المؤمنین مرا اذن ده تا با او مجادله و مباحثه کنم و او و اصحاب او را مخدول کنم و عظمت قدر او را خوار و پست کنم اگر هیبت تو در نفس من نمیبود هر آینه او را بر جای خودش می‌نشانیدم و از برای مردم روشن میکردم قصور او را در امر ولایت و خلافت که بمردم جلوه داده است مأمون باو گفت چیزی در نزد من دوست‌تر از این نیست آن مرد گفت اعیان اهل مملکت خود را از سران سپاه و قاضیها و برگزیدگان از فقهاء جمع کن تا نقصان او را بحضور ایشان ظاهر کنم تا پست کردن تو او را از آن

محلی که از برای او مقرر داشتی در نزد مردم از روی دانائی باشد و بدانند که عمل تو صواب بوده است راوی گوید که مأمون فاضلان از رعیت خود را در مجلس وسیعی جمع کرد و خود در آن مجلس نشست و حضرت

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۱۱

رضا (ع) را در مرتبه که از برای او مقرر داشته بود نشانید یعنی بمناسبت مقام ولیعهدی او را در محل مناسب خود نشانید (۱) پس آن مرد حاجب که خواهش پستی حضرت رضا میکرد ابتدا بسخن کرد و بآن بزرگوار عرض کرد که مردم حکایت‌های بسیار از تو نقل میکنند و در وصف تو اسراف میکنند و من نمیدانم که اگر این وصفها بتو برسد از آنها تبری میکنی یا نه و اول از این وصفها آنست که در بارانی که بحسب عادت هر ساله خود از آسمان فرو میریخت تو دعا کردی و از اتفاق دعای تو مقارن با آمدن باران شد پس مردم این را معجزه و علامتی از برای تو دانستند و باین معجزه ثابت کردند که نظری از برای تو در دنیا نیست و حال آنکه این امیر المؤمنین ادام الله ظلّه و بقاءه مقابل نشود با احدی مگر آنکه بر او ترجیح داشته باشد و تو را منصب ولیعهدی داده و در محلی قرار داده است که می‌شناسی و میدانی پس سزاوار او نیست که آنچه بر تو دروغ بستند در مقام انفاذ آن برآئی و وزر آن دروغ بر امیر المؤمنین باشد یعنی چون او تو را تزویج کرده است پس هر عملی نسبت بتو جاری شود و بال آن بر او خواهد بود حضرت رضا (ع) فرمود من بندگان خدا را دفع نمیکنم از اینکه حدیث‌کنندگان نعمتهائی را که خدا بر من تفضیل فرموده است نهایت آنست که من طلب شوق و شدت نشاط بر اوصاف خود نمیکنم اما اینکه ذکر کردی صاحب خود را یعنی مأمون که مرا بر این منصب استقرار داده است پس آگاه باش که مرا عطا نکرده است مأمون مگر آن محلی که پادشاه مصر بیوسف صدیق عطا کرد و تفضیل حال آنها را تو میدانی یعنی چنان که عمل یوسف و پادشاه مصر از جانب خدا بود عمل من و مأمون نیز از جانب خدا بود و مأمون کاری از برای من نکرده است پس آن حاجب چون این سخن شنید بغضب رفت و گفت ای پسر موسی بتحقیق که از شان خود تعدی کردی و از مقام خود تجاوز نمودی از برای اینکه خدا بارانی که مقدر کرده بود در وقت خود نازل کرد و آن بارانی را که از وقت نه مقدم و نه مؤخر میشد علامت گرفتی از برای خود و طلب رفعت کردی و از برای خود آن را صولتی گرفتی و بآن طلب رفعت کردی مثل آنکه علامت ابراهیم خلیل الله آورده باشی که سرهای چهار مرغ را بدست گرفت و اعضای آنها را که ریزه ریزه کرده بود و بروی کوهها گذاشته باواز

خود طلب کرد پس اعضای آن مرغان نزد او آمدند و بسرهای خود پیوستند و بالهای خود را حرکت دادند و باذن خداوند عالم طیران کردند پس اگر تو صادقی در این ادعای فاسد خود این دو نقش شیر که بر روی مسندی که مامون بر آن استقرار یافته و منقش است و هر یک در مقابل یک دیگر مصور میباشد زنده گردان و آنها را بر من مسلط کن که در این صورت این علامت معجزه تو خواهد بود اما آن بارانی که عادت بر نزول آن جریان

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۱۲

یافته بود (۱) تو سزاوارتر از دیگران نیستی که بسبب دعای تو نازل شده باشد و حال آنکه دیگران هم دعا کرده‌اند چنان که تو دعا کردی پس حضرت علی بن موسی الرضا (ع) در غضب شد و بآن دو صورت صیحه کشید که این فاجر در نزد شما است او را بدرید و عین و اثر او را باقی نگذارید پس تا فرمایش امام صدور یافت بیک مرتبه آن دو صورت شیر برجسته و دو شیر شدند و روی بآن حاجب آوردند و او را بلغور کردند و درهم شکستند و خوردند و خون او را آشامیدند بقسمی که هیچ اثری از او باقی نماند و مردم نظر میکردند و حیران و سرگردان بودند از آنچه میدیدند و چون از او فارغ شدند روی بجانب حضرت رضا (ع) نهادند و عرض کردند ای ولی خدا در زمین او بچه امر میکنی ما را که نسبت باین مرد مرتکب شویم و اشاره بمامون کردند و عرض کردند آیا بکنیم نسبت باو آنچه نسبت بآن حاجب کردیم مأمون از استماع این سخن مدهوش شد حضرت رضا (ع) فرمود گلاب بریزید بروی مأمون و او را خوشنود کنید تا بهوش آید چون چنین کردند آن دو شیر اعاده بسخن کردند و عرض کردند آیا اذن میدهی ما این مرد را برفیق خود ملحق کنیم و چنان که او را فانی کردیم این مرد را فانی کنیم حضرت رضا (ع) فرمود ماذون نیستید زیرا که حقتعالی در این مرد تدبیر قرار داده است باید از عهده آن برآید و نظم امور مردم دهد پس از آن عرض کردند ما را بچه امر میفرمائی فرمود برگردید بحالت اصلی خود و بمنزل اصلی خود قرار گیرید آن دو شیر برگشتند بروی مسند و مثل سابق دو صورت شدند و بروی مسند نقش شدند مأمون عرض کرد بآن جناب که حمد خداوندی را سزد که مرا از شر حمید بن مهران یعنی آن مرد حاجب که او را شیرها پاره کردند کفایت کرد و نجات داد پس از آن بحضرت رضا عرض کرد یا ابن رسول الله این امر خلافت مخصوص جد شما رسول خدا است پس از آن جناب مخصوص شما هست و اگر بخواهید بتو واگذارم حضرت رضا (ع) فرمود اگر میخواستم ترا مهلت نمیدادم و این امر خلافت را از تو خواهم نمیکردم بلکه از خدا

میخواستیم زیرا که حقتعالی اطاعت سایر مخلوق خود را مثل اطاعت این دو صورت بمن عطا فرموده است و همه مخلوق او مرا اطاعت میکنند مگر جمعی از نادانان بنی آدم و ایشان اگر چه در بهره خود زیان کردند و لیکن حقتعالی را در این عمل مصلحتی است و مرا امر فرموده است که بر تو اعتراض نکنم و آنچه تو اظهار کنی من زیر دست تو باشم و آن را اظهار نکنم چنان که یوسف (ع) را امر فرمود که زیر دست فرعون مصر یعنی پادشاه ظلم‌کننده مصر باشد و عمل بگفته او کند راوی گوید که بعد از این واقعه مأمون همیشه کوچک و حقیر بود نسبت بآن جناب در قصد هلاک آن بزرگوار بود تا اینکه کرد در حق آن بزرگوار آنچه کرد.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۱۳

(۱) «باب چهل و یکم» «در ذکر اعمال مأمون نسبت بآن بزرگوار از راندن و دور کردن مردم را از مجلس او و اهانت کردن او و نفرین آن بزرگوار بآن ملعون»

(۲) از عبد السلام بن صالح هروی مروی است که گفت خبر بمأمون رسید که حضرت ابا الحسن علی بن موسی الرضا (ع) مجالس منعقد میکند و سخن میگوید و مردم مفتون او میشوند یعنی اعتقاد باو پیدا میکنند مأمون حاجب خود محمد بن عمر و علوی طوسی را امر کرد که مردم را از مجلس آن بزرگوار دور کرد و او را در نزد مأمون حاضر ساخت مأمون چون نظرش بآن حضرت افتاد سخنان درشت باو گفت و او را زجر و استخفاف کرد حضرت رضا (ع) غضبناک از نزد او بیرون شد و از روی خشم دو لب خود را حرکت میداد و میفرمود بحق مصطفی و مرتضی و سیده النساء قسم که بقسمی نفرین بر او میکنم و یاری خدا را از او بر میدارم که سبب شود از برای اینکه اراذل و کلاب اهل این شهر او را از این شهر بیرون کنند و خواص و عوام و خودش را خفت دهند پس از آن جناب بمنزل خود مراجعت کرد و امر کرد مطهره حاضر ساختند و وضو گرفت و دو رکعت نماز گذارد و در قنوت رکعت دوم گفت.

اللهم يا ذا القدرة الجامعة و الرحمة الواسعة و المنن المتتابعه و الالاء المنوالية و الايادی الجميلة و المواهب الجزيلة يا من لا يوصف بتمثيل و لا يمثل بنظير و لا يغلب بظهير يا من خلق فرزق و اللهم فانطق و ابتدع فشرع و علا فارتفع و قدر فاحسن و صور فأتقن و اجنح فابلق و انعم فاسبغ و اعطى فاجزل يا من سما فى العز ففات خواطر الابصار و دنى فى اللطف فجاز هو احبس الافكار يا من تفرد بالملك فلا ند له فى ملكوت سلطانه و توحده بالكبرياء

فلا ضد له فی جبروت شانه یا من حارت فی کبیریا هیبته دقایق لطایف الاوهام و حسرت دون ادراک عظمته خطائف ابصار الانام یا عالم خطرات قلوب العارفين و شاهد لحظات ابصار الناظرین یا من عنت الوجوه لهیبته و خضعت الرقاب لجلالته و وجلت القلوب من خیفته و ارتعدت الفرائض من فرقه یا بدی یا بدیع یا قوی یا منیع یا علی یا رفیع یا صل علی من شرفت الصلوات بالصلاة علیه و انتقم لی ممن ظلمنی و استخف بی و طرد الشیعۀ عن بابی و اذقه مرارة الذل و الهوان كما اذاقنیها و اجعله طرید الارجاس و شرید الانجاس.

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۱۴

(۱) ابو صلت عبد السلام بن صالح هروی گوید که هنوز دعای مولای من حضرت رضا (ع) تمام نشده بود که زلزله در شهر افتاد و شهر سرازیر شد و صدای ناله و صیحه بلند شد و فریاد اوج گرفت و گرد و غبار برخاست و غوغای شدیدی در شهر افتاد و من از مکان خود حرکت نکردم تا اینکه مولای من سلام نماز را گفت و بمن فرمود ای ابو الصلت برو بر بالای بام همانا خواهی دید زن زناکاری را که پیوسته در صدد آویختن بمردم بود صیحه کشنده و محرکه اشراش باشد و جامه‌های کهنه و چرکین در بر داشته باشد و اهل این شهر او را سمانه نامند بجهت کندی فهم او و هتاک بودن او «مترجم گوید» که سمانه بمعنی فربهی است و شاید مقصود این باشد که سبب فربه بودن او آنست که چون این زن بلغمی مزاج است و اثر این مزاج کندی فهم است پس از جهت این مزاج فربه است و دیگر آنکه چون هتاکه بوده است و این نوع انسان غم و الم بر او اثر نمیکند پس بدن او کاهیده نمیشود از این جهت فربه خواهد شد. (۲) القصة آن زن در عوض نیزه تکیه به نی کرده باشد و چادر سرخ خود را بعوض پرچم علم بر سر آن نی بسته باشد و سر سپاهیان ارادل و پر غوغا واقع شده و لشکرهای فرو مایه و اوباش را بقصر مأمون و منازل سران سپاه و مقربان او براند پس من ببالای بام رفتم و ندیدم مگر نفوسی که بسبب چوب دستی بحرکت آمده و سرهائی که بسنگ شکسته و مأمون را دیدم که زره پوشیده و از قصر شاهجهان ظاهر شده روی بفرار نهاد و من چیزی نفهمیدم بغیر از آنکه دیدم شاگرد حجامی را که از بعضی از بامهای بلند خشت سنگینی انداخت آن خشت بر سر مأمون آمد و سر او را شکست و مغز سرش افتاد بعضی از کسانی که مأمون را می‌شناختند باندازه خشت گفت وای بر تو این امیر المؤمنین است سمانه این صدا را شنید گفت سکوت کن ای حرامزاده که امروز روز شناختن مردم و فرو گذاشتن ایشان نیست و روز فرود آوردن مردم بر

طبقات خود نیست یعنی روزی نیست که احترام از کسی داشته شود و اگر این امیر المؤمنین بود مردهای زنا کار را بر دخترهای باکره مسلط نمیکرد پس مأمون و لشکریان او را بدتر حالتی بعد از ذلت دادن و خفت دادن از شهر بیرون کردند.

(۳) «باب چهل و دوم» «در ذکر اشعاری که آن جناب انشا نموده از برای مأمون در حلم و سکوت از جاهل و ترک عتاب بصدیق و در محبت ورزیدن و جذب کردن دشمن تا اینکه صدیق شفیق شود و در پوشانیدن سر»

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۱۵

(۱) از موسی بن محمد محاربی از مردی که نام او را خود برده است از حضرت رضا (ع) مروی است که مأمون بآن جناب عرض کرد آیا چیزی از شعر از برای من نقل کرده‌اند حضرت فرمود شعر بسیاری از برای من نقل کرده‌اند عرض کرد در حلم از برای تو نیکوتر شعری که نقل کرده‌اند از برای من انشاء کن آن جناب این اشعار را انشاء فرمود.

اذا كان دوني من بليت بجهله ابیت لِنَفْسِي ان تقابل بالجهل

و ان كان مثلي في محلي من النهي اخذت بحلمي كي اجل عن المثلي

و ان كنت ادنى منه في الفضل والحجى عرفت له حق التقدم و الفضل

یعنی هر گاه کسی در نزد من باشد که بجهل و نادانی او مبتلا باشم خود را منع میکنم از اینکه مقابل او شوم از نادانی و اگر کسی در مرتبه من باشد و میل من باشد در دانشوری حلم خود را جلوه میدهم تا برتری جویم از مثل خود و اگر من پست‌تر از او باشم در فضل و دانشمندی حق تقدم و فضل او را بر خود می‌شناسم مأمون بآن جناب عرض کرد چقدر خوبست این اشعار- این اشعار از گفته کیست حضرت فرمود از گفته بعضی از جوانان عرض کرد پس انشا کن از برای من نیکوتر شعری که در سکوت از جاهل و ترک عتاب صدیق از برای تو نقل شده است آن بزرگوار فرمود.

انی لیهجرنی الصدیق تجنبا فراه ان تهجره اسبابا

و اراه ان عاتبته اغريته فاری له ترك العتاب عتابا
و اذا بليت بجاهل متحکم يجد الامور من المحال صوابا
اوليته منى السكوت و ربما كان السكوت عن الجواب جوابا

یعنی بدرستی که مهاجرت و مفارقت میکنید صدیق شفیق از من بقصد مجانبیت و دوری پس چنین می بینم که اسبابی از برای مهاجرت کردن او فراهم آمده است و چنین می بینم که اگر او را عتاب و ملامتش کنم در هجرش افکنده ام پس از این جهت ترک عتاب و ملامت را پسندیده میدانم و هر گاه مبتلا شوم بجاهلی که پیوسته ناحق گوید و امور محال را صواب یابد در آن وقت عطا کنم او را سکوت یعنی با او تکلم نکنم و بسا هست که سکوت از جواب جوابست یعنی جواب ابلهان خاموشی است مأمون عرض کرد چقدر خوبست این اشعار- این اشعار از گفته کیست فرمود از گفته بعضی از جوانان است.

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۱۶

(۱) عرض کرد پس انشا کن از برای من نیکوتر شعری که از برای تو نقل شده است در جذب کردن دشمن و نرم کردن با او حرکت کردن تا اینکه صدیق شود آن جناب فرمود.

و ذی عیلة سالمته فقهرته فأوقرته منى لعفو التحمل
و من لا یدافع سیئات عدوه باحسانه لم یاخذ الطول من عل
و لم ار فى الاشياء أسرع مهلكا لغمر قدیم من و داد معجل

یعنی بسا صاحب خدعه و مکرری را که با او صلح کردم پس بر او غالب آمدم پس از آن گرانبار کردم او را از جهت عفو و بخشش نیکو و کسی که عملهای بد دشمن خود را باحسان خود دفع نمیکند طریقه و آداب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) را فرا نگرفته است و من ندیدم در میان اشیاء چیزی سریعتر از شتاب کردن در درستی از

برای برطرف کردن دشمنی قدیمی پس از آن مأمون بآن جناب عرض کرد که چقدر نیکو است این اشعار- این اشعار گفته کیست آن بزرگوار فرمود از گفته بعضی از جوانان ما است.

عرض کرد پس انشا کن از برای من نیکوتر شعری که از برای تو نقل شده است در پوشیدن سر آن حضرت فرمود.

و انی لانسى السر کی لا اذیعه فیا من را سرا یسان بان ینسی
مخافه ان یجری ببالی ذکره فینبذه قلبی الی ملتوی الحشا
فیوشک من لم یفش سرا و جال فی خواطره ان لا یطیق له حبسا

یعنی همانا فراموش میکنم سر را تا اینکه شیوع ندهم آن را پس ای کسی که سر کسی را دیدی بآن سر محفوظ خواهد شد بفراموش کردن زیرا که اگر فراموش نکنم باید بترسم از اینکه یاد آن در خاطر جاری شود پس قلب من آن سر را بر اطراف دل من افکند پس کسی که افشاء سر نکند و لیکن در خاطر خود بگذارند نزدیکست که آن سر را طاقیت نیاورد در قلب خود نگاهدارد پس از آن مأمون عرض کرد اگر خواهی امر بنا کنی از ماده تراب و بگوئی این نوشته را خاک آلود کن چه میگوئی فرمود ترب عرض کرد از ماده سجا فرمود سج عرض کرد از ماده طین فرمود طن مأمون بگلام گفت یا غلام ترب هذا الكتاب و سجه و طنه و امض به الی الفضل بن سهل و خذ لأبی الحسن ثلاثمائة الف درهم یعنی ای غلام این نوشته را بخاک آلود کن و ببر در نزد فضل بن سهل و سیصد هزار درهم از برای حضرت ابی الحسن بگیر «مترجم گوید» این هر سه لفظ یکمعنی دارد و چون نوشته را بخاک آلوده کنند مطلب زودتر برآورده خواهد شد از این جهت مأمون نوشته را بخاک آلوده کرد و ببر در نزد فضل بن سهل

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۱۷

و شاید غرض او توهین آن بزرگوار بوده است زیرا که حکم او نسبت بفضل بن سهل نافذ بود چه اگر او منصب وزارت میداشت و لیکن در زمره ملازمان مأمون بود و در بعضی نسخ بدل سجا بجیم معجمه مشدده حاء مهمله

مخففه ثبت است بنا بر این نسخ این سه لفظ بیک معنی نخواهد بود زیرا که سحا الکتاب یعنی بست سر نوشته را پس شاید مراد مأمون این باشد که نوشته را بخاک آلوده کن و سر آن را ببند و با گل مهر کن چنان که نقلست که یکی از حضرات ائمه (ع) پشت کاغذ را گل مالید و مهر کرد و این نسخه ثانی اظهار است و بنا بر این غرض مأمون توهین نبوده است چنان که از طریقه مکالمات سابقه او با آن بزرگوار نیز چنین برمیآید که غرض او اظهار محبت بوده است پس شاید بخاک آلودن کاغذ و با گل مهر کردن دیدن آن زمان بوده است و علت وضع آن بزودی بر آمدن مطلب بوده است (۱) «مصنف گوید» که راه قبول کردن حضرت رضا (ع) عطا‌های مأمون را از همان راه است که پیغمبر (ص) هدیه‌های پادشاهان را قبول میفرمود و از همان راه است که حسن بن علی بن ابی طالب (ع) عطا‌های معاویه را قبول نمود و از همان راه است که حضرات ائمه پدران آن بزرگوار از خلفاء هر یک در زمان خود قبول میکردند و هر کسی که تمام دنیا از او باشد و بر دنیا غالب آید یعنی پشت دنیا کند و دنیا را نخواهد پس از آن بعضی از مال دنیا را باو عطا کند جایز است قبول کند و نقصی بر او وارد نمیآید.

از جمله اشعاری که حضرت رضا (ع) انشا فرمود و در مقابل شعری تمثال آورده یعنی در مقام رد بر شعری دیگر انشا فرموده است اینست که (۲) از معمر بن خلا دو جماعتی مروی است که گفتند حضرت رضا (ع) بر ما وارد شد بعضی از ما باو عرض کرد خداوند مرا فدای تو کند چیست از برای من که روی مبارک ترا متغیر می‌بینم آن بزرگوار فرمود که من شب گذشته را خواب نرفتم و پیوسته متفکر بودم در قول مروان بن ابی حفصه

انی یکون و لیس ذاک بکائن للمشرکین دعائم الاسلام

لبنی البنات نصیبهم من جدهم و العم متروک بغیر سهام

ما للطلاق و للتراث و انما سجد الطلیق مخافة الصمصام

قد کان اخبرک القرآن بفضله فمضى القضاء به من الاحکام

ان بن فاطمة المنوه باسمه حاز الوراثة عن بنی الاعمام

و بقى ابن نثله واقفا مترددا یرثی و یسعد ذوی الارحام

یعنی کجا رواست و هرگز نخواهد بود که از برای مشرکان ستونهای اسلام باشد یعنی هرگز نمیشود که از برای اولاد عباس که مشرکند خلافت باشد و حال اینکه از برای فرزندان دختران نصیب و سهم است از حد ایشان یعنی اولاد فاطمه از جد خودشان

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۱۸

خلافت را ارث میبرند (۱) و عمو را سهمی نیست و بدون سهم گذاشته شده است یعنی عباس هیچ سهمی از پسر برادر خود رسول خدا (ص) بارث نمیبرد تا منتقل شود باولاد او و آزاد کرده شده را چه کار است با میراث بردن یعنی عباس که امان داده شده رسول خدا است از چه جهت ارث بر او رواست و جز این نیست که عباس که امان داده شده است از ترس شمشیر پیغمبر ایمان آورد و بخدا سجده کرد و بتحقیق که قرآن با آن فضیلت ترا خبر داده است و فرمان لازم الاذعان از فرامین حقه جریان یافته است که فرزند فاطمه زهرا (ع) که اسم مبارک او عظیم است بکرم میراث را از فرزندان اعمام رسول خدا (ص) و فرزند ننتله باقی ماند در حالتی که ایستاده بود و بطرف یمین و شمال خود نظر میافکند یعنی بدون میراث ماند و چیزی نداشت و مرثیه میخواند و رحمهای او اعانت او میکردند. «مترجم گوید» شاید ننتله بتاء دو نقطه فوقانیه اسم مادر عباس و یا پدر مادر عباس باشد چه ننتله را اسم مردان مینامیدند چنانچه در قاموس است. (۲) از عبد الله بن مغیره مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) شنیدم که میفرمود.

انک فی دار لها مدء یقبل فیها عمل العامل

أ لا تری الموت محیطا بها یکذب فیها امل الامل

تعجل الذنب لمن تشتهی و تأمل التوبه فی القابل

و الموت یأتی اهله بغته ما ذا بفعل الحازم العاقل

یعنی تو در خانه باشی که از برای آن خانه مدتی و زمانی باشد که عمل عملکننده در آن مدت قبول می شود آیا بآن مدت نمیبینی که مرگ احاطه کرده و آن زمان قلیل را فرا گرفته است و در این مدت آرزوی آرزوکننده را

دروغ میکند و آن آرزو بر نمیاید و در این مدت می‌شتابانی چیزی و شهوت تو غلبه بر آن کند و میل نفسانی
تعلق گیرد و بعد از آن توبه را آرزو میکنی و حال اینکه موت بناگاه بر اهل خود وارد می‌شود چه باکست از مرگ
عمل شخص زیرک کاردان عاقل را. (۳) از احمد بن حسین کاتب ابی فیاض از پدرش مروی است که گفت ما در
مجلس حضرت علی بن موسی الرضا (ع) حاضر بودیم که مردی از برادرش شکایت کرد آن بزرگوار این اشعار انشا
فرمود.

اعذر اخاک علی ذنوبه و استر و غط علی عیوبه
و اصبر علی بهت السفیه و للزمان علی خطوبه
و دع الجواب تفضلا و کل الظلوم الی حسیبه

یعنی معذور دار برادر خود را بر گناهایی که از او نسبت بتو صادر شده است و عیبهای

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۱۹

او را بپوشان (۱) و واگذار و شکیبائی کن بر افترا بستن و ناحق گفتن بیخرد و صبر کن بر امرهای سخت روزگار و
ترک کن جواب ستمکاران را از محض فضیلت و مزیت خود و واگذار جفا کار را با حساب کشنده او یعنی عمل او
را بخدا واگذار که جزای جفای او را میدهد. (۲) از ریان بن صلت مروی است که گفت حضرت رضا این اشعار را
در حق عبد المطلب از برای من انشا فرمود

بعیب الناس کلهم زمانا و ما لزماننا عیب سوانا
نعیب زماننا و العیب فینا و لو نطق الزمان بنا هجانا
و ان الذئب یترک لحم ذئب و یاأکل بعضا بعضا عیانا

یعنی تمام مردم روزگار را عیب میکنند و حال اینکه عیبی از برای روزگار ما نیست سوای اینکه عیب از برای ما است و ما عیب میکنیم روزگار خود را و حال اینکه عیب در ما است و اگر روزگار تکلم کردی ما را هجو نمودی چه گرگ گوشت گرگ را نمیخورد و بعضی از ما بالعیان بعضی دیگر را میخورد «مترجم گوید» مقصود آن بزرگوار مذمت غیبت است خاصه در حق اولاد عبد المطلب. (۳) از هشتم بن عبد الله زمانی مروی است که گفت حدیث کرد ما را حضرت علی بن موسی الرضا (ع) از پدر بزرگوارش موسی بن جعفر از پدر بزرگوارش جعفر بن محمد از پدر بزرگوارش محمد بن علی از پدر بزرگوارش علی بن الحسین از پدر بزرگوارش حسین بن علی (ع) که آن جناب فرمود امیر المؤمنین (ع) میفرمود

خلقت الخلائق فی قدره فممنهم سخی و ممنهم بخیل
فاما السخی ففی راحة و اما البخیل فشوم طویل

یعنی خلائق را بیک اندازه آفریدی پس بعضی از ایشان صاحب صفت سخاوت شده و بعضی از ایشان دارای صفت بخل شدند اما سخی در استراحت است یعنی چون اندوه و الم نمی بیند از جهت عطا کردن مال یا بخشش خود یا بخشش دیگران. و اما بخیل پس نهایت بدبختی و شومی دارد. (۴) از محمد بن یحیی بن ابی عباد مروی است که گفت عم من از برای من حدیث کرد و گفت روزی از حضرت رضا (ع) شنیدم که این اشعار انشا فرمود و بسیار کم این اشعار انشا میفرمود.

كلنا نامل مدافی الاجل و المنایا هاذبات بالامل
لا تغرنك اباطیل المنی و الزم القصد و دع عنك العلل
انما الدنيا كظل زائل حل فیه راکب ثم رحل

(۱) یعنی آرزو میکنیم ما زمانی را در مرگ که مهلت داده شویم و حال اینکه مرگها قطع کننده آرزو باشد البته فریب ندهد ترا آرزوهای باطل و ملازم باش با قصد مرگ یعنی مرگ را فراموش مکن و واگذار ناخوشیها و قصدهای فاسده را و جز این نیست که دنیا مانند سایه‌ای است که برطرف‌شونده است که سواری در آن آید و پیاده شود یعنی دنیا دار بقا نیست و هر کس در این دار آمد بزودی بایدش رفت و در هنگام رفتن چنان است که تازه بدنیا آمده باشد پس من بآن بزرگوار عرض کردم خداوند امیر را عزیز دارد این اشعار از کیست فرمود شخصی عراقی از برای شما گفته است من عرض کردم ابو العتاهیه از برای خود انشا کرده است فرمود او را با سمش بخوان و این طریقه را واگذار که کسی را بلبش خطاب کنی چه حقتعالی فرموده است وَ لَا تَنَابَزُوا بِالْألقَابِ وَ عیب‌جوئی مکنید مردم را بلبه‌های ایشان زیرا که شاید مردی ناخوش داشته باشد خطاب کردن بلب را یعنی هر گاه آن لقب مشعر بر ذم باشد. (۲) از ابراهیم بن محمد بن محمد حسینی مروی است که گفت مأمون کنیزکی نزد حضرت ابی الحسن الرضا (ع) فرستاد چون آن کنیزک را بر آن بزرگوار وارد کردند از جهت پیری آن حضرت خدمتش بر وی دشوار آمد و منقبض شد چون آن جناب کراحت آن کنیزک را ملاحظه فرمود او را بسوی مأمون رد کرد و این اشعار را باو نوشت.

نعی نفسی انی نفس المشیب و عند الشیب يتعظ اللیب

فقد ولی الشباب الی مداه فلست اری مواضعه یؤب

سأبکیه و اندبه طویلا و ادعوه الی عسی یجیب

و هیئات الذی قد فات منی تمنینی به النفس الکذوب

و راع الغانیات بیاض راسی و من مدا البقاء له یشیب

اری البیض الحسان یحدن عنی و فی هجرانهن لنا نصیب

و ان یکن الشباب مضی حبیباً فان الشیب ایضا لی حبیب

سأصعبه بتقوی الله حتی یفرق بیننا الاجل القریب

یعنی پیری خبر مرگ مرا بمن داده و در وقت پیری شخص خردمند پند میگیرد و موعظه میشوند و بتحقیق که جوانی تا مدت خود رسید و پشت کرد و من نمیبینم که در مواضع خود برگردد چه بسیار من گریه و ندبه میکنم از برای جوانی و آن را بسوی خود میخواهم شاید اجابت کند هیئات که چیزی که از دست من رفته است نفس دروغ در آوردنده مرا به آرزوی آن وامی دارد و ترسیدند زنهای شیفته بحسن سفیدی موی سر مرا و کسی که بقای او طول کشیده است در این دار دنیا پیر می شود می بینم سیمین تنان نیکو روی را از من میگریزند و در مفارقت و مهاجرت ایشان ما را بهره ای است و

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۲۱

اگر جوانی که گذشته است محبوب است همانا پیری نیز از برای من محبوب است چه که بزودی پیری را با تقوی و پرهیزکاری خدا هم صحبت کنم و مقرون دارم تا زمانی که اجل که نزدیک است رسیدن او در میان ما جدائی گذارد. (۱) از ابراهیم بن عباس مروی است که گفت حضرت رضا (ع) در بسیاری از اوقات این شعر را انشا میفرمود.

اذا كنت في خير فلا تغترن به و اكن قل اللهم سلم و تمم

یعنی چون در خوبی و استراحت باشی بآن مغرور مشو و لیکن بگو پروردگارا این نعمت را از تغییر سالم دار و تمام کن بر من آن را.

(۲) «باب چهل و سوم» «در ذکر اخلاق حمیده و صفات پسندیده آن بزرگوار و وصف عبادت آن عالیقدر»

(۳) از محمد بن عباد مروی است که گفت حضرت رضا (ع) در تابستان بر روی حصیری می نشست و در زمستان بر روی پلاسی آرام می یافت و لباسهای او از جامه های زبر و درشت بود و چون از منزل خود پیش مردم می آمد از برای مردم خود را مزین می ساخت (۴) از حماد بن عیسی از حضرت رضا (ع) از پدر بزرگوارش مروی است که فرمود جعفر بن محمد (ع) میفرمود که چون مردی حاجتی از من سؤال کند بتعجیل هر چه تمامتر حاجتش را بر میاورم از ترس اینکه مبادا چون هنگام بر آوردن حاجت تاخیر شود آن مرد از حاجت بینیاز شده باشد و

موقعی از برای آن نیابد «مترجم گوید» این حدیث در اخلاق جعفر بن محمد است پس ارتباطی باین باب ندارد و شاید بجهت مناسبت مذکور شده باشد. (۵) از محمد بن یحیی الصولی مروی است که گفت جده مادر پدرم که اسم او غدر بود از برای من حدیث کرد و گفت من با چند کنیز دیگر از کوفه خریده شدیم و من زاینده کوفه بودم پس از خریدن ما را بسوی مأمون حمل کردند و خانه مأمون از برای ما چون بهشت بود از خوردنی و آشامیدنی و

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۲۲

بوی خوش (۱) و بسیاری دینار پس از آن مأمون مرا بحضرت رضا (ع) بخشید چون در خانه آن بزرگوار وارد شدم جمیع این نعمتها از برای من نابود شد و زنی را بر ما پاسبان قرار داده بودند در وقت شب ما را بیدار کردی و بنماز گرفتی و این سخت‌تر چیزی میبود بر ما و من آرزو می‌کردم که از خانه او بیرون روم تا اینکه مرا بجد تو عبد الله بن عباس بخشید و چون بمنزل او شدم گویا داخل بهشت شدم صولی گوید که در عقل و سخاوت دست هرگز من زنی را از جده خود تمامتر ندیدم و در سال دویست و هفتادم وفات یافت و صد سال عمر او بود و بسیاری اوقات احوال حضرت رضا (ع) از او جويا میشدند میگفت من چیزی از او یاد نمیکنم مگر آنکه او را میدیدم که خود را بعود هندی خام بخار میداد و بعد از آن گلاب و مشک استعمال میکرد و چون صبح میشد در اول وقت نماز میگذازد و پس از آن سجده میکرد و سر مبارک از سجده بر نمیداشت تا اینکه آفتاب بلند میشد پس از آن بر میخاست و با مردم می‌نشست و یا سوار میشد و احدی در خانه او قدرت نداشت صدای خود را بلند کند از کوچک و بزرگ و جز این نیست که با مردم کم کم سخن میگفت یعنی بنرمی تکلم میفرمود و جد من عبد الله باین جده من تبرک می‌جست و او را مبارک میدانست و روزی که جده من را باو بخشیدند او را تدبیر کرد یعنی با او قرار داد که بعد از وفاتش آزاد باشد پس خال او عباس بن احنف حنفی شاعر بر او وارد شد و او را از این کنیزک خوش آمد و بجد من گفت که این کنیزک را بمن ببخش گفت این کنیزک مدبره است یعنی بعد از وفات من آزاد است عباس گفت

و اساء لمن یحسن بک الدهر

یا غدر زین بسمک الغدر

یعنی ای غدر گودی و بلندی زمین بسبب اسم تو زینت گرفته است و روزگار بدی کرده است بکسی که اراده کرده است احسان نمودن بتو را یعنی غرض من از خواستن تو این بود که بتو احسان کنم و روزگار بمن بدی کرد که عبد الله ترا بمن نداد. (۲) از ابراهیم بن عباس مروی است که گفت حضرت رضا (ع) را ندیدم که هرگز از او سؤالی کرده شود مگر آنکه میدانست جواب آن را و اعلم از او در ابتدای زمان تا عصر او ندیدم و مأمون او را بسؤال از هر چیزی امتحان میکرد و آن بزرگوار جواب میداد و تمام سخن او و جواب او و تمثال را از قرآن انتزاع مینمود و در هر سه روز یک قرآن ختم میکرد و میفرمود که اگر میخواستم قرآن را در کمتر از سه روز ختم کنم هر آینه ختم میکردم و لیکن من هرگز بآیه نگذشتم مگر آنکه در آن آیه و در آنکه این آیه در چه چیز فرود آمده و در کدام وقت نازل شده است فکر کرده‌ام پس از این جهت در هر سه روز یک قرآن ختم میکنم و از سخنان مشهور آن بزرگوار است که میفرمود گناهان صغیره را راه است بگناهان کبیره یعنی ارتکاب گناهان صغیره منجر شود بارتکاب گناهان کبیره و هر

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۲۳

کس در اندک از خدا نترسد (۱) در بسیار از خدا نمیترسد و اگر خدا مردم را ببهشت و جهنم نترسانیده بود بر ایشان واجب بود که او را اطاعت کنند و معصیت و نافرمانی او نکنند بجهت تفضل او در حق ایشان و احسان او بسوی ایشان و اظهار نعمتهای خود را بر ایشان و حال آنکه استحقاق آن را ندارند. (۲) از احمد بن علی انصاری مروی است که گفت از رجاء بن ابی ضحاک شنیدم که میگفت مأمون مرا فرستاد که علی بن موسی الرضا (ع) را از مدینه در نزد او حاضر کنم و مرا امر کرد که او را از راه بصره و اهواز و فارس بیاورم و او را از راه قم بیاورم و مرا امر کرد که خودم شب و روز او را مواظبت کنم و محافظت نمایم تا او را وارد خراسان سازم پس من از مدینه تا مرو با او بودم و بخدا سوگند یاد میکنم که من مردی پرهیزکارتر از او در نزد خدا و کثیر الذکرتر در جمیع اوقات خود از او و ترسنده‌تر از خدا از او ندیدم چون صبح بر آمدی نماز صبح گذاشتی و چون سلام نماز گفתי در مصلاهی خود نشستی تسبیح تحمید و تکبیر و تهلیل خدا کردی و صلوات بر پیغمبر و آل او فرستادی تا اینکه آفتاب طلوع میکرد پس از آن بسجده میرفتی و در آن سجده باقی بود تا اینکه آفتاب بلند میشد پس از آن روی مبارک بمردم میکردی و ایشان را حدیث و موعظه فرمودی تا نزدیک زوال پس از آن تجدید وضو کرده و

بمصلای خود بازگشت کردی و چون ظهر میشد برخاستی و شش رکعت نماز گزاردی در رکعت اول سوره حمد و قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ میخواندی و در رکعت دوم حمد و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ تلاوت نمودی و در چهار رکعت دیگر در هر رکعتی سوره حمد و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بر خواندی و در هر دو رکعتی یک سلام بگفتی و در رکعت دوم قبل از رکوع و بعد از قرائت قنوت خواندی و پس از آن اذان میگفت بعد از آن دو رکعت دیگر نماز میگذارد و بعد از آن اقامه میگفت و نماز ظهر میگذارد پس چون سلام میگفت الی ما شاء الله تسبیح و تحمید و تکبیر و تحلیل خدا میکرد پس از آن سجده شکر بجای می‌آورد و در آن صد مرتبه شکر لله میگفت و چون سر خود را از سجده بر میداشت بر میخواست و شش رکعت نماز میگذارد در هر رکعتی سوره حمد و قل هو الله قرائت میکرد و در هر دو رکعت یک سلام میگفت و در رکعت دوم هر دو رکعت قبل از رکوع و بعد از قرائت قنوت میخواند پس از آن اذان میگفت بعد از آن دو رکعت نماز میگذارد و در رکعت دوم قنوت میگذارد و چون سلام میگفت بر میخواست و نماز عصر میگذارد و چون سلام میگفت در مصلای خود می‌نشست و الی ما شاء الله تسبیح و تحمید و تکبیر و تحلیل خدا میگفت پس از آن یک سجده میکرد و صد مرتبه حمدا لله میگفت و چون آفتاب غروب میکرد وضوء میساخت و سه رکعت نماز مغرب با اذان و اقامه میگذارد و در رکعت دوم قبل از رکوع و بعد از قرائت قنوت میخواند و چون سلام میگفت در مصلای خود نشسته و الی ما شاء الله تسبیح و تحمید

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۲۴

و تکبیر و تهلیل خدا میکرد (۱) پس از آن سجده شکر را بجا می‌آورد و با کسی سخن نمیگفت تا اینکه بر میخواست و چهار رکعت نافله نماز مغرب میگذارد بدو سلام و در هر دو رکعت در رکعت دوم قبل از رکوع و بعد از قرائت قنوت میخواند و در رکعت اول از این چهار رکعت سوره حمد و قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ بر میخواند و در رکعت دوم سوره حمد و قُلْ هُوَ اللَّهُ و در آن دو رکعت باقی نیز سوره حمد و قل هو الله میخواند پس از آن بعد از سلام می‌نشست والی ما شاء الله تعقیب میخواند و بعد از آن افطار میکرد و بعد از افطار این قدر درنگ میکرد که قریب بثلاث شب میگذشت و بعد از آن برمیخواست و چهار رکعت نماز عشا میگذارد و در رکعت دوم قبل از رکوع و بعد از قرائت قنوت میخواند و چون سلام میگفت در مصلای و جایگاه نماز خود نشسته بود و ذکر خدا میکرد و الی ما شاء الله تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل مینمود و بعد از تعقیب سجده شکر بجا می‌آورد پس از آن در جایگاه

خوابیدن میرفت و آرام میگرفت و چون ثلث آخر شب میشد بر میخواست از رختخواب خود در حالی که تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل و استغفار میکرد پس مسواک میکرد و بعد از آن وضوء میساخت و بعد از آن از برای نماز شب بر میخواست و هشت رکعت نماز میگذارد هر دو رکعت بیک سلام و در رکعت اول از این هشت رکعت در هر رکعتی یک مرتبه سوره حمد و سی مرتبه سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ میخواند و چهار رکعت نماز جعفر بن ابی طالب (ع) میگذارد و هر دو رکعت را بیک سلام تمام میکرد و در رکعت دوم از هر دو رکعت قبل از رکوع و بعد از قرائت قنوط میخواند و این چهار رکعت را نیز از نماز شب محسوب میداشت پس از آن دو رکعت باقی را میگذاشت و در رکعت اول سوره حمد و سوره ملک قرائت میکرد و در رکعت دوم سوره حمد و سوره هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ میخواند پس از آن بر میخواست و دو رکعت نماز شفع میگذاشت و در هر یک رکعت از آنها یک مرتبه سوره حمد و سه مرتبه قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ میخواند و در رکعت دوم قبل از رکوع و بعد از قرائت قنوط میخواند و سلام میگفت و بر میخواست و یک رکعت وتر میخواند و در آن رکعت توجه مینمود و سوره حمد میخواند و سه مرتبه سوره توحید میخواند و یک مرتبه سوره فلق و یک مرتبه سوره ناس میخواند و قبل از رکوع و بعد از قرائت قنوط میخواند و در قنوت میگفت.

اللهم صل على محمد وال محمد اللهم اهدنا فيمن هديت و عافنا فيمن عافيت و تولنا فيمن توليت و بارك لنا فيما اعطيت و قنا شر ما قضيت فانك تقضي و لا يقضى عليك انه لا يذل من واليت و لا يعز من عاديت تباركت ربنا و تعاليت.

پس از آن هفتاد مرتبه میگفت

استغفر الله و أسأله التوبه

پس چون سلام نماز میگفت می‌نشست از برای خواندن تعقیب الی ما شاء الله و چون نزدیک طلوع فجر میشد بر میخواست و

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۲۵

او را بیوشان (۱) و واگذار و شکیبائی کن بر افترا بستن و ناحق گفتن بیخرد و صبر کن بر امرهای سخت روزگار و ترک کن جواب ستمکاران را از محض فضیلت و مزیت خود و واگذار جفا کار را با حساب کشنده او یعنی عمل او

را بخدا واگذار که جزای جفای او را میدهد. (۲) از ریان بن صلت مروی است که گفت حضرت رضا این اشعار را

در حق عبدالمطلب از برای من انشا فرمود

بعیب الناس کلهم زمانا و ما لزماننا عیب سوانا

نعیب زماننا و العیب فینا و لو نطق الزمان بنا هجانا

و ان الذئب یترک لحم ذئب و یأکل بعضا بعضا عیانا

یعنی تمام مردم روزگار را عیب میکنند و حال اینکه عیبی از برای روزگار ما نیست سوای اینکه عیب از برای ما است و ما عیب میکنیم روزگار خود را و حال اینکه عیب در ما است و اگر روزگار تکلم کردی ما را هجو نمودی چه گرگ گوشت گرگ را نمیخورد و بعضی از ما بالعیان بعضی دیگر را میخورد «مترجم گوید» مقصود آن بزرگوار مذمت غیبت است خاصه در حق اولاد عبدالمطلب. (۳) از هیثم بن عبد الله زمانی مروی است که گفت حدیث کرد ما را حضرت علی بن موسی الرضا (ع) از پدر بزرگوارش موسی بن جعفر از پدر بزرگوارش جعفر بن محمد از پدر بزرگوارش محمد بن علی از پدر بزرگوارش علی بن الحسین از پدر بزرگوارش حسین بن علی (ع) که آن جناب فرمود امیر المؤمنین (ع) میفرمود

خلقت الخلائق فی قدره فممنهم سخی و ممنهم بخیل

فاما السخی ففی راحة و اما البخیل فشوم طویل

یعنی خلائق را بیک اندازه آفریدی پس بعضی از ایشان صاحب صفت سخاوت شده و بعضی از ایشان دارای صفت بخل شدند اما سخی در استراحت است یعنی چون اندوه و الم نمی بیند از جهت عطا کردن مال یا بخشش خود یا بخشش دیگران. و اما بخیل پس نهایت بدبختی و شومی دارد. (۴) از محمد بن یحیی بن ابی عباد مروی است که

گفت عم من از برای من حدیث کرد و گفت روزی از حضرت رضا (ع) شنیدم که این اشعار انشا فرمود و بسیار کم این اشعار انشا میفرمود.

كلنا نامل مدافی الاجل و المنایا هاذبات بالامل
لا تغرنك اباطیل المنی و الزم القصد و دع عنك العلل
انما الدنيا كظل زائل حل فیه راکب ثم رحل

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۲۰

(۱) یعنی آرزو میکنیم ما زمانی را در مرگ که مهلت داده شویم و حال اینکه مرگها قطع کننده آرزو باشد البته فریب ندهد ترا آرزوهای باطل و ملازم باش با قصد مرگ یعنی مرگ را فراموش مکن و واگذار ناخوشیها و قصدهای فاسده را و جز این نیست که دنیا مانند سایه‌ای است که برطرف شونده است که سواری در آن آید و پیاده شود یعنی دنیا دار بقا نیست و هر کس در این دار آمد بزودی بایدش رفت و در هنگام رفتن چنان است که تازه بدنیا آمده باشد پس من بآن بزرگوار عرض کردم خداوند امیر را عزیز دارد این اشعار از کیست فرمود شخصی عراقی از برای شما گفته است من عرض کردم ابو العتاهیه از برای خود انشا کرده است فرمود او را باسمش بخوان و این طریقه را واگذار که کسی را بلبش خطاب کنی چه حقتعالی فرموده است وَ لَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ و عیب جوئی مکنید مردم را بلبهای ایشان زیرا که شاید مردی ناخوش داشته باشد خطاب کردن بلب را یعنی هر گاه آن لقب مشعر بر ذم باشد. (۲) از ابراهیم بن محمد بن محمد حسینی مروی است که گفت مأمون کنیزکی نزد حضرت ابی الحسن الرضا (ع) فرستاد چون آن کنیزک را بر آن بزرگوار وارد کردند از جهت پیری آن حضرت خدمتش بر وی دشوار آمد و منقبض شد چون آن جناب کراهت آن کنیزک را ملاحظه فرمود او را بسوی مأمون رد کرد و این اشعار را باو نوشت.

نعی نفسی انی نفس المشیب و عند الشیب يتعظ اللیب
فقد ولی الشباب الی مداه فلست اری مواضعه یؤب

سَأبْكِيهِ وَانْدَبَهُ طَوِيلًا وَادْعُوهُ إِلَى عَسَىٰ يَجِيبُ
 وَهِيَهَاتِ الذِّي قَدْ فَاتَ مِنِّي تَمَنِّيَنِي بِهِ النَّفْسُ الْكَذُوبُ
 وَرَاعِ الْغَانِيَاتِ بِيَاضِ رَاسِي وَ مِنْ مَدَا الْبَقَاءِ لَهُ يَشِيبُ
 أَرَى الْبَيْضَ الْحَسَانَ يَحْدُنْ عَنِّي وَ فِي هَجْرَانِهِنَّ لَنَا نَصِيبُ
 وَ أَنْ يَكُنَ الشَّبَابُ مَضَىٰ حَبِيبَا فَانَ الشَّيْبُ إِضًا لِي حَبِيبُ
 سَأصْحَبُهُ بِتَقْوَى اللَّهِ حَتَّى يَفْرُقَ بَيْنَنَا الْإِجْلُ الْقَرِيبُ

یعنی پیری خبر مرگ مرا بمن داده و در وقت پیری شخص خردمند پند میگیرد و موعظه میشوند و بتحقیق که جوانی تا مدت خود رسید و پشت کرد و من نمیبینم که در مواضع خود برگردد چه بسیار من گریه و ندبه میکنم از برای جوانی و آن را بسوی خود میخواهم شاید اجابت کند هیئات که چیزی که از دست من رفته است نفس دروغ در آوردنده مرا به آرزوی آن وامی‌دارد و ترسیدند زنهای شیفته بحسن سفیدی موی سر مرا و کسی که بقای او طول کشیده است در این دار دنیا پیر می‌شود می‌بینم سیمین‌تنان نیکو روی را از من می‌گریزند و در مفارقت و مهاجرت ایشان ما را بهره‌ای است و

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۲۱

اگر جوانی که گذشته است محبوب است همانا پیری نیز از برای من محبوب است چه که بزودی پیری را با تقوی و پرهیزکاری خدا هم صحبت کنم و مقرون دارم تا زمانی که اجل که نزدیک است رسیدن او در میان ما جدائی گذارد. (۱) از ابراهیم بن عباس مروی است که گفت حضرت رضا (ع) در بسیاری از اوقات این شعر را انشا میفرمود.

إِذَا كُنْتُ فِي خَيْرٍ فَلَا تَغْتَرَّنْ بِهِ وَ أَكُنْ قَلَّ اللَّهُمَّ سَلْمٌ وَ تَمَمٌ

یعنی چون در خوبی و استراحت باشی بآن مغرور مشو و لیکن بگو پروردگارا این نعمت را از تغییر سالم دار و تمام کن بر من آن را.

(۲) «باب چهل و سوم» «در ذکر اخلاق حمیده و صفات پسندیده آن بزرگوار و وصف عبادت آن عالیمقدار»

(۳) از محمد بن عباد مروی است که گفت حضرت رضا (ع) در تابستان بر روی حصیری می‌نشست و در زمستان بر روی پلاسی آرام می‌یافت و لباسهای او از جامه‌های زبر و درشت بود و چون از منزل خود پیش مردم می‌آمد از برای مردم خود را مزین می‌ساخت (۴) از حماد بن عیسی از حضرت رضا (ع) از پدر بزرگوارش مروی است که فرمود جعفر بن محمد (ع) میفرمود که چون مردی حاجتی از من سؤال کند بتعجیل هر چه تمامتر حاجتش را بر میاورم از ترس اینکه مبادا چون هنگام بر آوردن حاجت تاخیر شود آن مرد از حاجت بینباز شده باشد و موقعی از برای آن نیابد «مترجم گوید» این حدیث در اخلاق جعفر بن محمد است پس ارتباطی باین باب ندارد و شاید بجهت مناسبت مذکور شده باشد. (۵) از محمد بن یحیی الصولی مروی است که گفت جده مادر پدرم که اسم او غدر بود از برای من حدیث کرد و گفت من با چند کنیز دیگر از کوفه خریده شدیم و من زاینده کوفه بودم پس از خریدن ما را بسوی مأمون حمل کردند و خانه مأمون از برای ما چون بهشت بود از خوردنی و آشامیدنی و

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۲۲

بوی خوش (۱) و بسیاری دینار پس از آن مأمون مرا بحضرت رضا (ع) بخشید چون در خانه آن بزرگوار وارد شدم جمیع این نعمتها از برای من نابود شد و زنی را بر ما پاسبان قرار داده بودند در وقت شب ما را بیدار کردی و بنماز گرفتی و این سخت‌تر چیزی میبود بر ما و من آرزو می‌کردم که از خانه او بیرون روم تا اینکه مرا بجد تو عبد الله بن عباس بخشید و چون بمنزل او شدم گویا داخل بهشت شدم صولی گوید که در عقل و سخاوت دست هرگز من زنی را از جده خود تمامتر ندیدم و در سال دویست و هفتادم وفات یافت و صد سال عمر او بود و بسیاری اوقات احوال حضرت رضا (ع) از او جويا میشدند میگفت من چیزی از او یاد نمیکنم مگر آنکه او را میدیدم که خود را بعود هندی خام بخار میداد و بعد از آن گلاب و مشک استعمال میکرد و چون صبح میشد در اول وقت نماز میگذارد و پس از آن سجده میکرد و سر مبارک از سجده بر نمیداشت تا اینکه آفتاب بلند میشد

پس از آن بر میخواست و با مردم می‌نشست و یا سوار میشد و احدی در خانه او قدرت نداشت صدای خود را بلند کند از کوچک و بزرگ و جز این نیست که با مردم کم کم سخن میگفت یعنی بنرمی تکلم میفرمود و جد من عبد الله باین جده من تبرک می‌جست و او را مبارک میدانست و روزی که جده من را باو بخشیدند او را تدبیر کرد یعنی با او قرار داد که بعد از وفاتش آزاد باشد پس خال او عباس بن احنف حنفی شاعر بر او وارد شد و او را از این کنیزک خوش آمد و بجد من گفت که این کنیزک را بمن ببخش گفت این کنیزک مدبره است یعنی بعد از وفات من آزاد است عباس گفت

یا غدر زین بسمک الغدر و اساء لمن یحسن بک الدهر

یعنی ای غدر گودی و بلندی زمین بسبب اسم تو زینت گرفته است و روزگار بدی کرده است بکسی که اراده کرده است احسان نمودن بتو را یعنی غرض من از خواستن تو این بود که بتو احسان کنم و روزگار بمن بدی کرد که عبد الله ترا بمن نداد. (۲) از ابراهیم بن عباس مروی است که گفت حضرت رضا (ع) را ندیدم که هرگز از او سؤالی کرده شود مگر آنکه میدانست جواب آن را و اعلم از او در ابتدای زمان تا عصر او ندیدم و مأمون او را بسؤالی از هر چیزی امتحان میکرد و آن بزرگوار جواب میداد و تمام سخن او و جواب او و تمثال را از قران انتزاع مینمود و در هر سه روز یک قرآن ختم میکرد و میفرمود که اگر میخواستم قران را در کمتر از سه روز ختم کنم هر آینه ختم میکردم و لیکن من هرگز بآیه نگذشتم مگر آنکه در آن آیه و در آنکه این آیه در چه چیز فرود آمده و در کدام وقت نازل شده است فکر کرده‌ام پس از این جهت در هر سه روز یک قران ختم میکنم و از سخنان مشهور آن بزرگوار است که میفرمود گناهان صغیره را راه است بگناهان کبیره یعنی ارتکاب گناهان صغیره منجر شود بارتکاب گناهان کبیره و هر

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۲۳

کس در اندک از خدا نترسد (۱) در بسیار از خدا نمیترسد و اگر خدا مردم را ببهشت و جهنم نترسانیده بود بر ایشان واجب بود که او را اطاعت کنند و معصیت و نافرمانی او نکنند بجهت تفضل او در حق ایشان و احسان او بسوی ایشان و اظهار نعمتهای خود را بر ایشان و حال آنکه استحقاق آن را ندارند. (۲) از احمد بن علی انصاری مروی است که گفت از رجاء بن ابی ضحاک شنیدم که میگفت مأمون مرا فرستاد که علی بن موسی الرضا (ع) را

از مدینه در نزد او حاضر کنم و مرا امر کرد که او را از راه بصره و اهواز و فارس بیاورم و او را از راه قم بیاورم و مرا امر کرد که خودم شب و روز او را مواظبت کنم و محافظت نمایم تا او را وارد خراسان سازم پس من از مدینه تا مرو با او بودم و بخدا سوگند یاد میکنم که من مردی پرهیزکارتر از او در نزد خدا و کثیر الذکرتر در جمیع اوقات خود از او و ترسندۀتر از خدا از او ندیدم چون صبح بر آمدی نماز صبح گذاشتی و چون سلام نماز گفתי در مصلاهی خود نشستی تسبیح تحمید و تکبیر و تهلیل خدا کردی و صلوات بر پیغمبر و آل او فرستادی تا اینکه آفتاب طلوع میکرد پس از آن بسجده میرفتی و در آن سجده باقی بود تا اینکه آفتاب بلند میشد پس از آن روی مبارک بمردم میکردی و ایشان را حدیث و موعظه فرمودی تا نزدیک زوال پس از آن تجدید وضو کرده و بمصلاهی خود بازگشت کردی و چون ظهر میشد برخاستی و شش رکعت نماز گزاردی در رکعت اول سوره حمد و قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ میخواندی و در رکعت دوم حمد و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ تلاوت نمودی و در چهار رکعت دیگر در هر رکعتی سوره حمد و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بر خواندی و در هر دو رکعتی یک سلام بگفتی و در رکعت دوم قبل از رکوع و بعد از قرائت قنوت خواندی و پس از آن اذان میگفت بعد از آن دو رکعت دیگر نماز میگذارد و بعد از آن اقامه میگفت و نماز ظهر میگذارد پس چون سلام میگفت الی ما شاء الله تسبیح و تحمید و تکبیر و تحلیل خدا میکرد پس از آن سجده شکر بجای می آورد و در آن صد مرتبه شکر لله میگفت و چون سر خود را از سجده بر میداشت بر میخواست و شش رکعت نماز میگذارد در هر رکعتی سوره حمد و قل هو الله قرائت میکرد و در هر دو رکعت یک سلام میگفت و در رکعت دوم هر دو رکعت قبل از رکوع و بعد از قرائت قنوت میخواند پس از آن اذان میگفت بعد از آن دو رکعت نماز میگذارد و در رکعت دوم قنوت میگذارد و چون سلام میگفت بر میخواست و نماز عصر میگذارد و چون سلام میگفت در مصلاهی خود می نشست و الی ما شاء الله تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل خدا میگفت پس از آن یک سجده میکرد و صد مرتبه حمدا لله میگفت و چون آفتاب غروب میکرد وضوء میساخت و سه رکعت نماز مغرب با اذان و اقامه میگذارد و در رکعت دوم قبل از رکوع و بعد از قرائت قنوت میخواند و چون سلام میگفت در مصلاهی خود نشسته و الی ما شاء الله تسبیح و تحمید

و تکبیر و تهلیل خدا میکرد (۱) پس از آن سجده شکر را بجا می‌آورد و با کسی سخن نمیگفت تا اینکه بر میخاست و چهار رکعت نافله نماز مغرب میگذارد بدو سلام و در هر دو رکعت در رکعت دوم قبل از رکوع و بعد از قرائت قنوط میخواند و در رکعت اول از این چهار رکعت سوره حمد و قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ بر میخواند و در رکعت دوم سوره حمد و قُلْ هُوَ اللَّهُ و در آن دو رکعت باقی نیز سوره حمد و قل هو الله میخواند پس از آن بعد از سلام می‌نشست والی ما شاء الله تعقیب میخواند و بعد از آن افطار میکرد و بعد از افطار این قدر درنگ میکرد که قریب بثلاث شب میگذشت و بعد از آن برمیخاست و چهار رکعت نماز عشا میگذارد و در رکعت دوم قبل از رکوع و بعد از قرائت قنوط میخواند و چون سلام میگفت در مصلا و جایگاه نماز خود نشسته بود و ذکر خدا میکرد و الی ما شاء الله تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل مینمود و بعد از تعقیب سجده شکر بجا می‌آورد پس از آن در جایگاه خوابیدن میرفت و آرام میگرفت و چون ثلث آخر شب میشد بر میخاست از رختخواب خود در حالی که تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل و استغفار میکرد پس مسواک میکرد و بعد از آن وضوء میساخت و بعد از آن برای نماز شب بر میخاست و هشت رکعت نماز میگذارد هر دو رکعت بیک سلام و در رکعت اول از این هشت رکعت در هر رکعتی یک مرتبه سوره حمد و سی مرتبه سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ میخواند و چهار رکعت نماز جعفر بن ابی طالب (ع) میگذارد و هر دو رکعت را بیک سلام تمام میکرد و در رکعت دوم از هر دو رکعت قبل از رکوع و بعد از قرائت قنوط میخواند و این چهار رکعت را نیز از نماز شب محسوب میداشت پس از آن دو رکعت باقی را میگذاشت و در رکعت اول سوره حمد و سوره ملک قرائت میکرد و در رکعت دوم سوره حمد و سوره هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ میخواند پس از آن بر میخاست و دو رکعت نماز شفع میگذاشت و در هر یک رکعت از آنها یک مرتبه سوره حمد و سه مرتبه قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ میخواند و در رکعت دوم قبل از رکوع و بعد از قرائت قنوط میخواند و سلام میگفت و بر میخاست و یک رکعت وتر میخواند و در آن رکعت توجه مینمود و سوره حمد میخواند و سه مرتبه سوره توحید میخواند و یک مرتبه سوره فلق و یک مرتبه سوره ناس میخواند و قبل از رکوع و بعد از قرائت قنوط میخواند و در قنوت میگفت.

اللهم صل على محمد وال محمد اللهم اهدنا فيمن هديت و عافنا فيمن عافيت و تولنا فيمن توليت و بارك لنا فيما اعطيت و قنا شر ما قضيت فانك تقضى و لا يقضى عليك انه لا يذل من واليت و لا يعز من عاديت تباركت ربنا و تعاليت.

پس از آن هفتاد مرتبه میگفت

استغفر الله و أسأله التوبه

پس چون سلام نماز میگفت می‌نشست از برای خواندن تعقیب الی ما شاء الله و چون نزدیک طلوع فجر میشد بر می‌خاست و

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۲۵

نشد و اگر پیمان گرفته شد چرا پیغمبر نشد پس ممکن نیست احتمال پیغمبری در حق عمر (۱) کس دیگر از اصحاب حدیث گفت که در روز عرفه پیغمبر بعمر نظر کرد و تبسم کرد و فرمود که خداوند مباحات کند بعبادت عموم بندگان خود بخصوص عمر یعنی عمر افضل است از جمیع بندگان زیرا که خداوند او را با همه بندگان هم وزن گرفته است در مباحات کردن مأمون گفت این مباحات محال است از این جهت که حق تعالی چنین نیست که بعمر مباحات کند و پیغمبر (ص) را واگذارد پس در حق عمر بخصوص مباحات کند و پیغمبر را در مباحات کردن با سایر مخلوق شریک گرداند و بعموم آنها مباحات کند و این روایت عجیبت از روایت شما نیست که گوئید پیغمبر (ص) فرمود وارد بهشت شدم صدای نعلینی شنیدم چون نظر کردم دیدم بلال غلام ابو بکر بود که قبل از من بهبهشت رفته بود و جز این نیست که شیعه میگویند علی بهتر است از ابو بکر اما شما میگوئید که غلام ابو بکر بهتر است از رسول خدا زیرا که او سبقت کرده است در بهشت رفتن و سابق از مسبق افضل است و نیز روایت کرده‌اید که شیطان از دیدن عمر فرار میکرد و لیکن در آن زمان که حضرت ختمی مرتبت سوره و النجم را تلاوت میکرد چون رسید باین آیه شریفه أفرأیتم اللات و العزى و مناة الثالثة الأخرى شیطان بر زبان آن بزرگوار جاری کرد که بگوید و انهن الغرائق العلی یعنی و این بتان شفیعان بلند مرتبه هستند که مخلوق را بخدا نزدیک کنند و ایشان را شفاعت کنند و شفاعت از ایشان امید داشته می‌شود پس بنا بر زعم شما شیطان از عمر فرار میکرد اما کفر بر زبان پیغمبر جاری میکرد کسی دیگر از اصحاب حدیث گفت که پیغمبر (ص) فرمود اگر عذاب

نازل میشد نجات نمی‌یافت مگر عمر بن خطاب مأمون گفت این خلاف صریح کتاب است زیرا که خداوند پیغمبر خود میفرماید وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ خدا عذاب نکند این امت را و حال اینکه تو در میان ایشان باشی پس شما عمر را مثل رسول قرار دهید «مترجم گوید» که آیه دلالت دارد بر اینکه وجه عدم تعذیب وجود تو است که در میان ایشان باشی پس بر فرض اینکه عذاب وارد شود و تو نجات یابی و باقی را عذاب فروگیرد و اگر آن حدیث صحیح باشد که اگر عذاب نازل میشد عمر نجات یافتی و غیر او را فرو گرفتی هر آینه منافات خواهد داشت با صریح این آیه زیرا که آیه دلالت دارد بر اینکه اگر عذاب نازل شدی در میان کسی نجات نمی‌یافت بغیر از رسول خدا پس عمر مثل رسول خدا خواهد شد و این محال است زیرا که بدیهی است که رسول خدا افضل ناس است- (۲) کس دیگر از اصحاب حدیث گفت که پیغمبر در جزو ده نفر از صحابه شهادت داد باینکه بهشت از برای عمر است یعنی ده نفر را بشارت بهشت داد که یکی از آنها عمر است و آنها را عشره مبشره گفتند مأمون گفت اگر چنین بود که شما

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۳۳

می‌پندارید (۱) عمر بحذیفه نمی‌گفت ترا بخدا قسم میدهم آیا من از منافقین هستم پس اگر پیغمبر بعمر گفته است تو از اهل بهشتی و عمر آن بزرگوار را تصدیق نکرده است تا اینکه حذیفه او را تزکیه از نفاق کرده است و باو گفته است تو از اهل بهشتی پس حذیفه را تصدیق کرده است و پیغمبر را تصدیق نکرده است پس عمر بر غیر دین اسلام بوده است زیرا که پیغمبر را تصدیق نکرده است و اگر پیغمبر را تصدیق کرده است پس چرا از حذیفه این سؤال کرده است پس این دو خبر با یک دیگر متناقض خواهند بود.

کسی دیگر از اصحاب حدیث گفت پیغمبر فرموده است که من در کفه از میزان گذاشته شدم و امت من در کفه دیگر گذاشته شدند من بر جمیع امت سنگینی کردم پس از آن ابو بکر را در مکان من گذاشتند بر جمیع امت سنگینی کرد پس از آن عمر را گذاشتند بر جمیع امت سنگینی کرد پس از آن میزان برداشته شد مأمون گفت این حدیث محال است زیرا که خالی از این نیست که سنگینی این دو نفر یا از جسم آنها بود یا از اعمال آنها پس اگر از جهت جسم بود بر هیچ صاحب روحی پوشیده نیست که محال است جسم آن دو نفر سنگینتر باشد از اجسام جمیع امت و اگر از جهت اعمال و افعال آنها بود تا آن زمان عملی نکرده بودند پس چگونه سنگین بودند

بعملی که نبود پس مرا خبر دهید بچه چیز مردم از یک دیگر فضیلت پیدا میکنند بعضی از ایشان گفت باعمل صالحه و شایسته مأمون گفت پس مرا خبر دهید از کسی که در عهد رسول بر صاحب خود فضیلت داشته باشد پس از آن مفضول بعد از وفات پیغمبر (ص) عمل صالح کند زیاده از عمل صاحب فضیلت در زمان رسول آیا این مفضول را که عمل او بعد از وفات حضرت ختمی مرتبت زیاده آمده است از عمل فاضل در عهد رسول میتوان ملحق کرد بآن فاضل و چنین گفت که با او در یک مرتبه است پس اگر بگوئید بلی میتوان این مفضول را ملحق باو کرد یا بر او فضیلت داد پس من در این عصر بشما مینمایم کسی را جهاد و حج و روزه و نماز او زیادتر است از یکی از صحابه پس شما میگوئید که این ملحق بصحابه است در فضل گفتند راست میگوئی فاضل دهر ما ملحق بفاضل دهر رسول خدا نخواهد بود مأمون گفت پس نظر کنید در آنچه پیشوایان شما روایت کرده‌اند که دینهای خود را از آنها فرا گرفته‌اید در فضائل علی (ع) و قیاس کنید بسوی آن اخبار فضائل علی (ع) آنچه را روایت کرده‌اند در فضائل تمام این عشره مبشره که شهادت داده‌اند از برای آنها بیبهشت پس اگر اخبار فضائل علی (ع) جزئی از اجزاء بسیار است یعنی کمتر است از اخبار فضائل تمام عشره قول قول شما است و اگر در فضائل علی (ع) بیشتر روایت کرده‌اند پس از پیشوایان خود فرا گیرید آنچه روایت کرده‌اند و از آن تجاوز نکنید چون مأمون سخن را باینجا رسانید تمام آن قوم سرهای خود را بزیر انداختند مأمون بآنها گفت چیست شما را که ساکت شده‌اید و سخن نمی‌گوئید گفتند سخن ما بانتهای رسید یعنی دلیلی از برای ما باقی نمانده است بآن استدلال کنیم مأمون گفت پس من از شما سؤال میکنم خبر دهید مرا

عیون أخبار الرضا ع - ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۳۴

(۱) روزی که خدا پیغمبر را مبعوث گردانید کدام یک از اعمال افضل بود گفتند سبقت گرفتن باسلام زیرا که خدا فرموده است وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ مأمون گفت آیا احدی را میدانید که از علی اسبق باشد در اسلام گفتند علی (ع) در وقتی که باسلام سبقت گرفت تازه سن بود و حکمی و تکلیفی بر او نبود و ابو بکر وقتی که اسلام را قبول کرد پیر بود و تکلیف بر او جاری بود و فرق است در میان این دو حالت یعنی ایمان آوردن در حال تکلیف افضل است از ایمان آوردن در حال طفولیت مأمون گفت خبر دهید مرا از اسلام علی (ع) آیا بالهام خداوندی بود یا بدعوت پیغمبر (ص) بود اگر بگوئید بالهام بود پس علی (ع) را بر پیغمبر (ص) فضیلت

داده‌اید زیرا که پیغمبر ملهم نمیشد بلکه جبرئیل از جانب خدای جلیل می‌آمد در نزد او و احکام الهی را بر او می‌خواند و می‌شناسانید و اگر می‌گوئید بدعوت پیغمبر بود پس آیا پیغمبر از جانب خود دعوت کرد یا بامر خدا دعوت کرد اگر بگوئید از جانب خود دعوت کرد این خلاف صفتی است که خدا در قول خود از برای پیغمبر ثابت کرده است در این آیه شریفه وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ و در این آیه وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى و اگر از جانب خدا دعوت کرد پس خداوند عز و جل پیغمبر خود را امر فرموده است که از میان اطفال مردم علی (ع) را دعوت کند و او را بر مردم اختیار کند و پیغمبر او را دعوت کرد بجهت وثوق باو و علم بتأیید کردن خدا او را و دوستی دیگر در حق او این است که خبر دهید مرا آیا جایز است حکیم خلق خود را تکلیف کند بچیزی که طاقت ندارند پس اگر گوئید بلی کافر شده‌اید باو و اگر گوئید نه پس چگونه جایز است پیغمبر خود را امر کند بدعوت کردن کسی که ممکن نیست قبول آنچه باو امر شده است بجهت کوچکی او و تازگی سن او و ضعف او از قبول و دوستی دیگر آنکه آیا دیده‌اید و میدانید که پیغمبر احدی از اطفال اهل خود یا غیر ایشان را دعوت کرده باشد تا اینکه امثال علی (ع) باشند و یا اینکه بر او ترجیح داشته باشند اگر گمان میکنید که چرا او را دعوت نکرد پس این فضیلتی است از برای جمیع اطفال مردم پس از آن مأمون گفت بعد از سبقت باسلام کدام یک از اعمال افضل است گفتند جهاد در راه خدا گفت آیا می‌یابید از برای احدی از این عشره مبشره در جهاد آنچه از برای علی (ع) بود در جمیع مواقع پیغمبر و از غزوه‌های آن بزرگوار جنگ بدر است که شصت نفر و کسری از مشرکین کشته شدند بیست نفر و کسری از آنها را علی (ع) بقتل آورد و چهل نفر را سایر مردم کشتند پس از آن گوینده از ایشان گفت که ابو بکر با پیغمبر (ص) در خیمه آن جناب بود و تدبیر حرب میکرد مأمون گفت چیز عجیبی گفتی آیا ابو بکر تنها بدون پیغمبر تدبیر حرب میکرد یا با او تدبیر میکرد و شریک با او بود در تدبیر یا پیغمبر احتیاجی برای ابو بکر داشت کدام یک از این سه فرض درست‌تر است بسوی تو که قائل بآن شوی گفت پناه میبرم بخدا از اینکه گمان کنم که

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۳۵

ابو بکر بدون پیغمبر تدبیر میکرد (۱) یا بشرکت او تدبیر میکرد یا پیغمبر باو احتیاج داشت مأمون گفت پس در خیمه بودن ابو بکر چه فضیلت است از برای او و اگر فضیلت ابو بکر بنشستن از حرب و جهاد نکردن باشد واجب

باشد که هر کسی از حرب نشیند و جهاد نکند فاضل باشد و افضل از مجاهدان باشد و خداوند تبارک و تعالی میفرماید لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا اسحق بن حماد بن زید گوید پس از آن مأمون بمن گفت سوره هل أتى على الإنسان حيناً من الدهر را قرائت کن من این سوره مبارکه را قرائت کردم تا رسیدم باین آیه وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا تا قول سبحانه وَ كَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا مأمون گفت این نزول آیات در حق کیست گفتم در حق علی (ع) گفت آیا بتو رسیده است که علی (ع) هنگامی که مسکین و یتیم و اسیر را اطعام فرموده گفته باشد إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا بنا بر آنچه حقتعالی در کتاب خود وصف فرموده است که چنین گفت گفتم چنین چیزی بمن نرسیده است گفت همانا حقتعالی عارف بسریرت و نیت علی (ع) بود پس آن را در کتاب خود اظهار فرمود بجهت شناسانیدن امر علی (ع) را بخلق پس آیا میدانی که خدا وصف کرده باشد در سخنانی که بآنها وصف کرده است آنچه را که در بهشت است مثل آنچه که در این سوره وصف کرده است که میفرماید قَوَارِيرًا مِنْ فِضَّةٍ گفتم نمیدانم که اشیاء بهشتی را بمثل وصف در این سوره وصف کرده باشد گفت پس این فضیلت دیگر است یعنی چون در این سوره که شأن و نزول آن در حق علی است بنهایت اوصاف وصف بهشت کرده است محقق خواهد شد فضیلت دیگر نیز از برای علی (ع) و پرسید که قواریر من فضة چگونه است و چیست گفتم نمیدانم گفت مراد اینست که ظروف و جامهای نقره بهشتی در صفا و تلالؤ مثل آبگینها است که آنچه داخل در آنست مثل خارج آن دیده می شود و این مثل قول پیغمبر (ص) است که با بخشه غلام خود فرمود

یا ابخشه رویدا شوقک الی القواریر

یعنی ای ابخشه کم کن میل خود را بقواریر و مقصود آن جناب از قواریر زنانست زیرا که زنان چون آبگینها باشند

در نازکی و لطافت و نیز مثل قول پیغمبر (ص) است

رکبت فرس ابی طلحة فوجدته بحرا

یعنی سوار شدم اسب ابی طلحه را پس آن روز بحر یافتم یعنی گویا آن اسب دریا بود در جاری شدن و دویدن و مثل قول حقتعالی وَ يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ یعنی و ان جبار متکبر را مرگ آید از هر مکانی و او مرده نیست بمردنی که از عذاب

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۳۶

سخت است و هر آنی عذاب او سخت تر از عذاب سابق خواهد شد (۱) و مراد اینست که گویا او را مرگ میرسد یعنی تلخی و آلام کسی بر او رسد که از اطراف مرگ بر او وارد شود و اگر مراد و رود مرگ باشد اگر از یک طرف مرگ بر او وارد شود هر آینه میمیرد پس غرض اظهار آنست که آلام و سختی او باین مقدار است که از هر طرف مرگ بر او وارد می شود و تلخی این مرگها را می چشد پس از آن مأمون گفت یا اسحق آیا از کسانی نیستی که شهادت دهی که عشره مبشره در بهشت خواهند بود من گفتم بلی شهادت میدهم گفت چه می بینی اگر مردی بگوید نمیدانم این حدیث صحیح است یا نه این مرد در نزد تو کافر است گفتم نه گفت چه می بینی اگر بگوید نمیدانم این سوره از قرآن است یا نه آیا این مرد در نزد تو کافر است یا نه گفتم بلی گفت من چنین می بینم که فضل این مرد که گوید نمیدانم این حدیث صحیح است زیاده می شود خبر بده مرا ای اسحق از حدیث مرغ بریان که پیغمبر فرمود پروردگارا دوست ترین خلق خود را نزد من آور و مقصود او علی (ع) بود آیا این حدیث صحیح است یا نه گفتم بلی گفت سوگند بخدا که عناد تو ظاهر شد خالی از این نیست یا اینست که دعای پیغمبر (ص) مقبول شد یا مردود یعنی بر فرض معرفت خدا فاضل را و بودن فاضل دوست تر بسوی او و یا اینست که خدا شناخت فاضل را و لیکن مفضول دوست تر بود بسوی او و یا اینست که می پنداری خدا فاضل را از مفضول نشناخت پس کدام یک از این سه قسم بهتر است و خواهی قائل بآن شوی اسحق گوید من بقدر یک ساعت سر خود را بزیر انداختم پس از آن گفتم یا امیر المؤمنین خداوند در حق ابو بکر فرموده است ثَانِيْ اَثْنَيْنِ اِذْ هُمَا فِي الْغَارِ اِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا پس حقتعالی ابو بکر را نسبت داد بصحبت پیغمبر (ص) مأمون گفت سبحان الله چقدر کم است علم تو بلغت و قرآن آیا کافر مصاحب با مؤمن نخواهد شد پس چه فضیلت است در مصاحبت آیا نشنیده ای قول خدا را قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ اُ كَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّآكَ رَجُلًا پس خدا فطروس کافر را صاحب برادر او یهودای مؤمن قرار داد و هذلی شاعر گفته است

و لقد غددت و صاحبی وحشیةً تحت الرداء بصيرةً بالمشرق

یعنی هر آینه بتحقیق که صبح کردم و حال اینکه اسب من که مصاحب من بود وحشی بود و یا اینکه حیوان وحشی مصاحب من بود و از زیر لباس من که بر او سوار بودم و جامه من روی او بود نگاه‌کننده بود بهر محل دیده‌شونده و یا محل تابیدن آفتاب و ازدی گفته است.

و لقد ذعرت الوحش فیه و صاحبی محض القوائم من هجان هیکل

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۳۷

(۱) یعنی هر آینه بتحقیق که دمساز شدم وحشت و تنهائی را در آن مکان و تنهائی را از برای خود فارغ ساختم در حالی که مصاحب من مجرد چار پائی بود که از اسبان نجیب و بلند قد بود پس شاعر اسب خود را صاحب خود قرار داده است.

و اما قول حقتعالی **إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا** چه حقتعالی با نیکو کار و بد کردار است آیا نشنیده‌ای قول حقتعالی را **مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ** و **لَا خَمْسَةَ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ** و **لَا أَذْنَى مِنْ ذَلِكَ** و **لَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ** **أَيْنَ مَا كَانُوا** و اما قول خدای تعالی **لَا تَحْزَنْ** پس خبر بده مرا از حزن ابی بکر آیا اطاعت بود یا معصیت اگر می‌پنداری که معصیت بود پس عاصی را چه فضیلت است و خبر بده مرا از قول خدا **فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ** حقتعالی سکینه و آرامش را بر کی قرار داد اسحق گوید که من گفتم بر ابی بکر زیرا که پیغمبر از سکینه و آرامش بی‌نیاز بود مأمون گفت خبر بده مرا از قول خدای عز و جل **وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ** **ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ** و **عَلَى الْمُؤْمِنِينَ** آیا میدانی مؤمنین کیستند که خدا در این موضع آنها را اراده کرده است می‌گوید گفتم نه گفت در روز حنین مردم فرار کردند پس باقی نماند با پیغمبر مگر هفت نفر از بنی هاشم علی (ع) با شمشیر جنگ میکرد و عباس دهنه قاطر پیغمبر (ص) را گرفته بود و پنج نفر دیگر چشمهای خود را به پیغمبر دوخته بودند از ترس اینکه حربه کفار باو برسد تا اینکه حقتعالی برسول خدا ظفر بخشید و مقصود خدا بمؤمنین درین موضع علی (ع) و کسانی است از بنی هاشم که حضور داشتند پس افضل کیست آیا کسی است که با پیغمبر (ص) بود و سکینه و آرامش بر پیغمبر و بر او

نازل شد یا کسی است که در غار با پیغمبر بود و سکینه و آرامش بر پیغمبر نازل شد و اهلیت نداشت که سکینه بر او نازل شود یا اسحق افضل کیست آیا کسی است که در غار با پیغمبر بود یا کسی است که در خوابگاه پیغمبر خوابید و بجان خود او را نگاهداشت تا آنکه پیغمبر (ص) رفت در آن مکانی که قصد هجرت آنجا کرده بود همانا حقتعالی پیغمبر خود را امر کرده بود که علی را امر کند در جایگاه او بخوابد و او را بجان خود نگاهدارد پیغمبر علی (ع) را باین عمل امر کرده بود علی (ع) عرض کرد

یا نبی الله

آیا از شر دشمنان سالم میشوی فرمود بلی عرض کرد

سمعا و طاعة

پس از آن در خوابگاه پیغمبر آمد و جامه خواب او را روی خود پوشید و مشرکین نظر باو دوختند و شک نداشتند در اینکه پیغمبر است و حال اینکه از هر قبیله از قریش مردی آمده بود و اجماع کرده بودند که هر مردی ضربتی بر او بزند تا اینکه بنی هاشم طلب خون پیغمبر از او نکنند یعنی سبب اینکه از هر قبیله یکنفر معین کرده بودند این بود که

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۳۸

اگر از یک قبیله او را میکشند بسا بود که بنی هاشم بخونخواهی برمیآمدند و از آن یک قبیله خونخواهی میکردند و لیکن چون اتفاق کردند بنی هاشم از عهده همه قبائل بر نمیآمدند (۱) و علی (ع) خود می شنید و میدانست که این قوم این تدبیر کرده اند که جان او را تلف کنند و این عمل او را بجزع در نیاورد چنان که ابو بکر در غار جزع کرد با اینکه ابو بکر در غار با پیغمبر بود و علی (ع) تنها بود و پیوسته صبر کرد و امر خدا را تسلیم کرد تا اینکه خدا ملائکه خود را فرستاد و او را از شر مشرکان قریش منع نمود و چون صبح شد برخاست و قوم را نظر بر وی افتاد گفتند محمد کجا است فرمود مرا بر آن آگاهی نیست گفتند تو ما را فریب دادی بعد از آن به پیغمبر (ص) ملحق شد پس پیوسته علی (ع) افضل بود و هر عملی از او بظهور میرسید روز بروز خوبی او زیاد میشد تا اینکه خدا او را در نزد خود برد و از این عالم فانی بعالم باقی رحلت فرمود و حال اینکه پسندیده و آمرزیده بود یا اسحق آیا تو حدیث ولایت را روایت نکرده ای گفتم بلی روایت کرده ام گفت آن را روایت کن یعنی

بگو آن حدیث را پس من آن حدیث را روایت کردم گفت آیا نمی‌بینی که خدا واجب گردانیده است از برای علی (ع) بر ابی بکر و عمر آن حقی که از برای ابی بکر و عمر بر علی (ع) واجب نگردانیده است «مترجم گوید» که مقصود از ایجاب حق بر ابو بکر و عمر حکایت غدیر خم است که پیغمبر (ص) فرمود

من کنت مولاه فهذا علی مولاه

پس اثبات کرد و واجب گردانید حق ولایت علی بر ابو بکر و عمر بقرینه کلام بعد که (۲) اسحق گفت من گفتم که مردم میگویند پیغمبر «ص» فرمود

من کنت مولاه فهذا علی مولاه

از جهت زید بن حارثه یعنی چون زید بن حارثه غلام حضرت ختمی مرتبت بود و غرض آن بزرگوار از این کلام این بود که زید بن حارثه که من بر او مولی هستم علی بر او مولی است مأمون گفت پیغمبر (ص) در کجا فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه

من گفتم در غدیر خم بعد از آنکه از حجة الوداع مراجعت کرده بود گفت زید بن حارثه چه زمان کشته شد گفتم در جنگ موته کشته شد گفت جنگ موته پیش از واقعه غدیر خم واقع شد آیا زید بن حارثه قبل از واقعه غدیر خم کشته نشد گفتم بلی بعد از آن گفت خبر بده مرا از این هر گاه ترا پسری باشد بسن پانزده سال و بگوید غلام من غلام پسر عم من است آیا تو از این قول فرزندان کراهت داری یعنی نهایت رکاکت دارد که بگویند بنده و مملوک من مملوک او است که نمیتواند او را آزاد کند و حال آنکه خدا اختیارش را بدست من داده است و رو کرد بمردم و گفت مردم توجه کنید اسحق چه میگوید من گفتم بلی از گفتن فرزند من این سخن را کراهت دارم گفت آیا منزه میکنی پسر خود را از چیزی که منزه و پاک نمیکنی از آن پیغمبر را وای بر شما آیا فقهاء خود را پروردگار خود قرار دهید خداوند در حق نصاری میفرماید اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۳۹

أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ (۱) مسیحیان دانشمندان و رهبانان خود را خدایان خود گرفتند و حال اینکه بخدا سوگند که مسیحیان نه روزه از برای ایشان گرفتند و نه نماز از برای ایشان خواندند و لیکن احبار و رهبان ایشان را امر کردند و ایشان اطاعت کردند پس فقهاء شما چون رهبانان مسیحیان خدایان شما واقع شدند. پس از آن مأمون

گفت آیا روایت کرده قول پیغمبر (ص) را به علی (ع) انت منی بمنزله هرون من موسی یعنی تو نسبت بمن منزلت هارون نسبت بموسی داری من گفتم بلی روایت کرده‌ام گفت آیا نمیدانی که هارون برادر پدری و مادری موسی بود گفتم بلی گفت پس علی (ع) که چنین نیست گفتم نه گفت هارون پیغمبر بود و علی چنین نیست پس این دو منزلت که علی ندارد نسبت برسول الله و در منزلت سوم چیزی نیست مگر خلافت و این قول پیغمبر که فرمود

انت منی بمنزله هرون من موسی

از جهت قول منافقین بود که گفتند پیغمبر علی (ع) را در مدینه بر سر زنان و اطفال بر جای خود وا گذاشت و او را خلیفه قرار داد و او را بجهاد نبرد و خود در جهاد رفت ز جهت اینکه علی ثقل و اهل بیت و ظهیر او بود و ترسید کشته شود پس پیغمبر (ص) خواست خود را از این شایعه پاک کند این سخن فرمود که من تنها این کار نکرده‌ام بلکه موسی نسبت بهارون چنین کرد و علی (ع) نسبت بمن بمنزلت هارون است نسبت بموسی و نشانند موسی هارون را در جای خود حقتعالی در قرآن از موسی حکایت میکند در آنجا که بهارون میگوید اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ اصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ ای هارون در جای من در میان قوم من بنشین و امور ایشان را اصلاح کن و راه مفسدان را پیشه نکن و پیروی ایشان منما پس من گفتم که فرق است میان خلیفه قرار دادن موسی هارون را و خلیفه قرار دادن رسول خدا (ص) علی (ع) را زیرا که موسی در زندگی خودش هارون را بر قوم خود خلیفه قرار داد و بعد از آن بمیقاتگاه پروردگار خود رفت پس موسی را بر جمیع قوم خود خلیفه گردانید و پیغمبر (ص) علی (ع) را در وقتی خلیفه قرار داد که بیرون رفته بود با قوم خود از برای غزوه تبوک یعنی علی (ع) را بر تمام قوم خود خلیفه قرار نداد زیرا که این عمل را بعد از خروج کرد و اغلب قوم او با خودش بیرون آمده بودند پس علی را بر بعض قوم خلیفه قرار داد که زنان و اطفال باشند و شاید اگر بر جمیع خلیفه قرار داده باشد بعد از وفات خود بوده است نه در زمان زندگی خود مأمون گفت خبر بده مرا از موسی هنگامی که هارون را خلیفه قرار داد آیا وقتی که بمیقاتگاه پروردگار رفت کسی از اصحاب او با او بود من گفتم بلی گفت آیا هارون را بر جمیع قوم که عبارت از همراهان او و غیر ایشان باشد خلیفه قرار نداد گفتم بلی قرار داد گفت و همچنین علی

(ع) که پیغمبر (ص) او را بر جمیع قوم خود خلیفه قرار داد و دلیل بر اینکه پیغمبر (ص) در زمان حیوة خود وقتی که از میان قوم بیرون رفت و بعد از موت خود علی را خلیفه قرار داد اینست که آن جناب فرمود

علی منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی من بعدی

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۴۰

مقصود اینست که باین حدیث ثابت می شود بودن منزلت علی (ع) مثل منزلت هرون در جمیع اشیاء از خلافت در زمان حیوة بعد از غیاب رسول و در زمان موت مگر در نبودن پیغمبری بعد از رسول اکرم (۱) و باین گفته رسول نیز ثابت می شود که علی (ع) وزیر نبی خواهد بود زیرا که موسی خدا را خواند و دعا کرد و در دعاء خود گفت وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ اَهْلِي هَارُونَ اَخِي اَشْدُدْ بِهِ اَزْرِي وَ اَشْرِكُهُ فِي اَمْرِي و مقرر فرما از برای من وزیر و یاری دهنده در تحمل تبلیغ از کسان من و آن هرون باشد که برادر من است محکم گردان بوی پشت مرا و شریک گردان او را در کار من یعنی انباز کن او را با من در نبوت پس هر گاه علی (ع) نسبت پیغمبر بمنزلت هرون باشد نسبت بموسی پس علی وزیر رسول و یاری کننده او است چنان که هرون وزیر و یاری کننده موسی است و علی خلیفه رسول است چنان که هارون خلیفه موسی بود.

پس از آن مأمون روی باصحاب نظر و کلام کرد و گفت من از شما سؤال کنم یا شما از من سؤال میکنید گفتند بلکه ما از تو سؤال میکنیم گفت بگوئید گوینده از ایشان گفت آیا امامت علی (ع) را از جانب خداوند کسانی نقل کرده اند که واجبات را نقل کرده اند مثل اینکه نماز ظهر چهار رکعت است و در دو بیست درهم پنج درهم خمس تعلق میگیرد و حج بمکه میگذارند مأمون گفت بلی امامت علی (ع) را از جانب خداوند اینها نقل کرده اند گفت پس چه افتاده است مردم را که اختلاف نکرده اند در جمیع واجبات و اختلاف کرده اند در خلافت علی (ع) بتنهایی خود مأمون گفت بجهت اینکه در هیچ یک از واجبات بقدر امر خلافت خواهش منازعه کردن و نبرد نمودن از روی میل نفسانی واقع نمیشد.

کسی دیگر از اصحاب کلام گفت چرا منکر شدی که پیغمبر (ص) مردم را امر کرده باشد که خود ایشان مردی را اختیار کنند که قائم مقام او باشد بجهت رأفت و مهربانی که بایشان داشت از ترس اینکه اگر پیغمبر بتنهایی

بخواهد او را خلیفه کند مردم زیر این بار نروند و او را نافرمانی کنند و خلافت او را قبول نکنند و این سبب نزول عذاب بر ایشان شود. مأمون گفت این مطلب را از این جهت منکر شدم که خدا بخلق خود مهربان‌تر است از پیغمبر (ص) و حال اینکه پیغمبر خود را بر خلق فرستاد و میدانست که در میان خلق عاصی و مطیع هست و علم او بوجود عاصی در میان خلق مانع از ارسال پیغمبر (ص) نشد یعنی اگر نافرمانی کردن سبب منع خلافت خلیفه شود پس در زمان رسول خدا (ص) نیز باید نافرمانی امت سبب منع رسالت رسول شود و علت دیگر آنست که اگر پیغمبر امر کرده بود امت را باختیار کردن مردی از میان خودشان خالی از این نبود که تمام امت را مأمور کرده بود یا بعضی از آنها را و اگر تمام امت را امر کرده باشد پس مختار کیست چه هر کس را بخواهند اختیار کنند لا بد یکی از مأمورین است و اگر بعضی از آنها را امر کرده باشد

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۴۱

دو نوعی دیگر (۱) ناچار باید علامتی داشته باشد که معلوم باشد که آن بعضی مأمورند پس اگر بگوئی فقهاء مأمور باشند و فقه ایشان علامت باشد ناچار باید فقه او تحدید شده باشد یا علامتی از برای او باشد.

کسی دیگر از اصحاب کلام گفت روایت شده است که پیغمبر (ص) فرمود آنچه را مسلمانان نیکو بینند در نزد خداوند نیکو خواهد بود و آنچه را قبیح بینند در نزد خداوند قبیح خواهد بود مأمون گفت این قولی است که لا بد باید یا تمام مؤمنان مراد باشند یا بعضی از آنها پس اگر تمام مراد باشند این معدوم است و درست نیست زیرا که ممکن نیست اجتماع تمام ایشان بر مطلبی و اگر بعضی از ایشان مراد باشند ما می‌بینیم که هر طائفه در حق صاحب خود خوبی روایت کرده‌اند مثل روایت شیعه در حق علی (ع) و روایت حشویه یعنی غیر از شیعه در حق غیر علی (ع) پس از کجا ثابت می‌شود آن امامتی که اراده کرده‌اند.

کسی دیگر از اصحاب کلام گفت که بنا بر این جایز است گمان کنی که اصحاب پیغمبر (ص) خطا کردند مأمون گفت چگونه گمان میکنیم ما که اصحاب پیغمبر (ص) خطا کردند و بر گمراهی اجتماع کردند و حال اینکه بنا بر زعم تو امامت را نه واجب میدانستند و نه سنت زیرا که تو گمان میکنی که امامت نه از جانب خدا واجب شده است و نه از جانب رسول خدا (ص) سنت شده است بلکه باختیار مردم است پس چگونه خطا خواهد بود چیزی

که نه واجب است در نزد تو و نه سنت یعنی بدعت گذاردند که بدتر از خطا است زیرا که در خطا عفو است اما در بدعت عفو نیست.

کسی دیگر از اصحاب کلام گفت تو ادعا میکنی که علی امام است و غیر از او نیست پس شاهد بیاور از برای مدعای خود، مأمون گفت من مدعی نیستم بلکه من اقرار کرده‌ام بامامت علی (ع) و شاهد بر اقرارکننده نیست و مدعی کسی است که می‌پندارد تعیین امامت و عزل او با علی (ع) است و اختیار امر در دست او است یعنی خدا است یا از جانب خدا این عمل در دست او است و من این ادعا را نمیکنم بلکه اقرار دارم بامامت او و شاهد خالی از این نیست که یا از شرکاء آن بزرگوار است در خلافت چون ابا بکر و عمر و عثمان و تبعه ایشان یا از غیر ایشان اما اگر از ایشان باشد اینها دشمن هستند و شهادت ایشان ثمری ندارد و اگر از غیر ایشان باشد که معدوم و نابود است یعنی شهادت آنها در مقابل ایشان که بسیارند اثری بر آن مترتب نخواهد شد پس حکم معدوم دارد پس چگونه می‌شود شاهد بر این مطلب اقامه کرد.

کسی دیگر از اصحاب کلام گفت چه عملی بر علی (ع) واجب بود بعد از رحلت رسول خدا (ص) مأمون آنچه گفت بجا آورد گفت آیا بر او واجب نبود بر امامت خود مردم را اعلام

عیون اخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۴۲

کند (۱) مأمون گفت که امامت بفعل شخص آن را در نفس خود نیست و بفعل مردم در او نیست باینکه او را اختیار کنند یا تفضیل دهند یا غیر از اینها بلکه امامت بفعل خداوند است چنان که بابراهیم (ع) فرمود *إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا* و چنان که بدادود فرمود *يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ وَ بَمَلَائِكَةٍ* در حق آدم فرمود *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً* پس امام از جانب خدا امام است و باختيار او امام است در وجودی که تمام و نیکو باشد خلقت او و شریف باشد نسب او و طاهر باشد منشأ و مولدار و معصوم باشد در جمیع عمر او و اگر امامت بفعل او بود در حق خود پس باید کسی که این فعل در حق خود کند مستحق امامت باشد و چون خلاف آن کند عزل شود پس خلافت از جانب افعال و اعمال بنده باشد و عزل و نصب خلیفه باختيار اعمال باشد.

کسی دیگر از اصحاب کلام گفت پس از چه جهت امامت را بعد از رسول از برای علی واجب گردانید مأمون گفت بجهت خروج علی از طفولیت بسوی ایمان مثل خروج پیغمبر و بجهت بیزار بودن او از گمراهی قوم خود که آنها

را حجت نبود و بدون دلیل راهی می‌پیمودند و بجهت اجتناب کردن او از شرک مثل بیزاری پیغمبر (ص) از گمراهی آن قوم و اجتناب او از شرک زیرا که شرک ظلم است و ظالم امام نخواهد بود و بت پرست باجماع امام نخواهد بود و کسی که شرک از برای خدا قرار داد پس جای داده است دشمنان خدا را در محل خدا و حکم او شهادت دادن بر او است بر آنچه امت بر آن اجتماع کرده‌اند یعنی حکم او کفر است باجماع امت تا اینکه مرتبه دیگر امت مجتمع شوند بر اینکه کافر نیست و بجهت اینکه کسی که یک مرتبه محکوم علیه واقع شد و کسی دیگر را بر او امیر کردند جایز نیست حاکم باشد چه حاکم محکوم علیه واقع خواهد شد پس فرقی میان حاکم و محکوم علیه باقی نخواهد بود.

کسی دیگر از اصحاب کلام گفت که پس چرا علی (ع) با ابو بکر و عمر و عثمان مقاتله نکرد چنان که با معاویه مقاتله کرد مامون گفت این سؤال محال است زیرا که سؤال از علت در اثبات است و نکردن نفی است و نفی را علت نباشد بلکه علت در اثبات لازم است پس سؤال از علت مقاتله نکردن علی با ابی بکر و عمر و عثمان محال است و جز این نیست که واجب است که نظر کرده شود در امر علی (ع) که آیا خلافت او از جانب خدا بود یا از جانب غیر خدا پس اگر صحیح شد که از جانب خدا است شک در تدبیر او و صلاحیت از برای خلافت مثل قول حق تعالی خطای به پیغمبر میکند فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا پس نه چنانست که منافقان گمان برده‌اند که با وجود مخالفت ایشان بحکم تو ایمان داشته باشند سوگند میخورم بحق پروردگار تو که ایمان نخواهند آورد بر وجه

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۴۳

حقیقت و راستی تا وقتی که حکم سازند ترا در چه اختلاف افتد میان ایشان و تو حکم کنی پس باز نیابند در نفسهای خود تنگی و گرانی از آنچه حکم کرده بآن هر چند مخالف طبع ایشان باشد و گردن نهند فرمان ترا گردن نهادنی ظاهر و باطن «مترجم گوید» که مقصود از تمسک بآیه شریفه آنست که دلالت دارد بر اینکه هر کس تنگی یا گرانی در نقش خود یابد از حکم پیغمبر مؤمن نخواهد بود و کافر است چه حکم او حکم خدا است و شک در حکم خدا شک در خدا است چنان که بعد از صحت بودن علی از جانب خدا پس شک در تدبیر علی در

امور شک در حکم علی است و شک در حکم علی شک در حکم خدا است چه حکم او حکم خدا است و شک در حکم خدا شک در خدا است.

(۱) القصة افعال فاعل تابع اصل او است پس اگر علی (ع) از جانب خدا قائم باشد افعال علی افعال خدا است و بر مردم رضا و تسلیم لازم است و رسول خدا (ص) قتال را ترک کرد در روز حدیبیه و آن روزی بود که مشرکین منع کردند هدی و قربانی آن حضرت را از خانه خدا چه آن روز بی‌یاور بود و چون اعوان خود را یافت و قوی شد محاربه کرد چنان که در اول امر خدا فرمود فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ ای پیغمبر در گذر از قتال ایشان درگذشتی نیکو پس از آنکه آن جناب اعوان و انصار خود را یافت فرمود فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خَذُوهُمْ وَ اخْصُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ چون ماههای حرام بگذشت و اعوان و انصار در گرد تو جمع شدند بکشید مشرکین را هر جا بیابید ایشان را در حل و در حرم و در اشهر حرم یا در غیر آن و بگیری ایشان را با سیری و باز دارید ایشان را از طواف مسجد الحرام و منع کنید ایشان را از تصرف در بلاد سلام و بنشینید برای قتل و اسرایشان بر هر ممر یعنی راهها را بر ایشان بسته گردانید تا در شهرها و قریه‌ها در آیند «مترجم گوید» غرض از این حکایت اظهار این مطلب است که رسول خدا تا اعوان و انصار نیافت مأمور نشد بمقاتله و مجادله با قوم کفار و علی بن ابی طالب نیز چون او را یار و یآوری نبود با عمر و ابی بکر و عثمان در مقام قتال و جدال بر نیامد اما در زمان معویه او را یار و انصار از فرزندان و برادران و شیعیان زیاده بود از این جهت راه قتال و جدال پیمود.

(۲) کسی دیگر از اصحاب کلام گفت هر گاه تو پنداری که امامت علی (ع) از جانب خداوند بود و واجب الاطاعه بود پس چرا از برای پیغمبران جایز نشد مگر تبلیغ احکام الهی و دعوت مردم بسوی خدا اما از برای علی (ع) جایز شد ترک کند آنچه را مأمور بود مثل دعوت مردم بسوی اطاعت خدا مأمون گفت علت این مطلب آنست که ما گمان نمیکنیم که علی (ع) مأمور بتبلیغ شد چه آن صفت مخصوص برسول است و لیکن آن بزرگوار علامتی در میان خدا و مردم قرار داده شد یعنی ولایت او جداکننده میان حق و باطل قرار داده شد

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۴۴

(۱) پس هر کس پیروی او کرد مطیع شد و هر کس مخالفت کرد و ولایت او را قبول نکرد عاصی شد و اگر اعوان و انصار یافتی که بسبب ایشان قوت گرفتی مجاهده لازم بودی و اگر اعوان و انصار نیافتی مجاهده لازم

نیست و ملامت بر مردم است که یاری او نکردند و هیچ ملامتی بر او نیست زیرا که مردم مأمور شدند باطاعت او در حالتی که باشند و آن بزرگوار مأمور نشد بمجاهده مگر بقوت و طاقت جدال که یاری اعوان و انصار باشد پس او بمنزلت خانه خدا است که بر مردم حکم شده است حج آن خانه کنند پس اگر حج کردند تکلیف خود را ادا کردند و اگر حج نکردند ملامت بر ایشان است کسی دیگر از اصحاب کلام گفت هر گاه بالااضطرار واجب شد که ناچار باید واجب-الاطاعه باشد پس از کجا بالااضطرار واجب شد که باید علی (ع) باشد مأمون گفت از این جهت که خداوند مجهول را واجب نمیکند و واجب شده متمنع نخواهد بود و اگر واجب شده مجهول باشد متمنع است پس لا بد رسول خدا (ص) باید راهنمایی کند بر واجب و آن را بنماید تا اینکه عذر از میان خدا و بندگان برطرف شود آیا می بینی که اگر خدا بر مردم روزه یکماه واجب کند و اعلام نکند که این ماه کدام یک از آن ماههاست و علامتی از برای آن قرار ندهد و بر مردم واجب باشد که آن ماه را بعقول خود استخراج کنند تا اینکه مقصود خدا را بیابند و در واقع نفس الامر بآن برسند پس مردم در این وقت از رسول و بیان کننده آن بی نیاز خواهند بود و احتیاج بامامی که این خبر را از رسول نقل کند نخواهد داشت یعنی وجود حجت از برای تعیین اشیاء و تشخیص آنست از جانب پروردگار پس باید رسول خدا تعیین امام کرده باشد و علی (ع) را معین کرده.

کسی دیگر از اصحاب کلام گفت از کجا واجب گردانیدی که پیغمبر هنگامی که علی (ع) را دعوت کرد بالغ بود زیرا که گمان مردم اینست که علی (ع) در هنگامی که دعوت شد بدین اسلام طفل بود نه حکم و نه تکلیف کردن بر او جایز بود و نه بمرتبه مردان رسیده بود مأمون گفت از این جهت که خالی از این نیست که در آن وقت یا علی از کسانی بود که صلاحیت داشت پیغمبر نزد او فرستد و او را دعوت کند پس اگر چنین بود طاقت تحمل تکلیف داشت و بر ادا کردن واجبات قوت داشت و یا از کسانی بود که این صلاحیت نداشت پس پیغمبر مصداق این آیه شریفه واقع خواهد شد که خدا فرمود *وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ* و اگر افترا کند محمد (ص) و دروغ بزند بر ما بعضی سخنان را چنان که زعم بعضی از کافرانست هر آینه بگیریم دست راست او را پس ببریم از او رگ دل او را که متصل است بگردن او و این تصور از هلاک او است یعنی او را به قتل آوریم بشدت تمام مقصود اینست که اگر پیغمبر بر علی (ع) تکلیف قرار داده باشد و حال اینکه غیر مکلف باشد پس بر خدا افترا بسته باشد زیرا که خدا از برای غیر بالغ تکلیف

قرار نداده است پس بمقتضای گفته خود باید بقتل رسیده باشد (۱) علاوه بر این لازم آید که پیغمبر (ص) از جانب خدا بندگان خدا را تکلیف ما لا یطاق کرده باشد و این محال و ممتنع الوجود است و حکیم امر بآن نکند و رسول راهنمایی بآن نکند و مرتبه خداوند بلند است از اینکه امر بمحال کند و شأن رسول اجل است از اینکه امر کند بخلاف ممکن الوجود در حکمت حکیم حقیقی چون مأمون سخن باینجا رسانید جمیع آن قوم ساکت شدند. مأمون گفت شما از من سؤال کردید و بر من نقص کردید و جواب دادم آیا من از شما سؤال کنم یا نه گفتند بلی گفت آیا امت باجماع از پیغمبر روایت نکرده‌اند که آن جناب فرمود هر کس از روی عمد بر من دروغ بندد در روز قیامت شکم او را پر از آتش کنم گفتند بلی روایت کرده‌اند گفت از آن جناب روایت کرده‌اند که هر کس معصیت خدا کند خواه آن معصیت صغیره یا کبیره باشد پس آن معصیت را دین خود فرا گیرد و بر آن معصیت اصرار داشته باشد تا بمیرد مخلد و جاوید خواهد بود در میان طبقات جهنم گفتند بلی روایت کرده‌اند گفت پس خبر دهید مرا از مردیکه مردم او را اختیار کنند و او را خلیفه قرار دهند آیا جایز است باو گویند خلیفه رسول خدا و از جانب خدا و حال اینکه پیغمبر او را خلیفه قرار نداده باشد پس اگر گوئید بلی مکابره کنید یعنی غرض شما مجادله در سخن است و واقعیت ندارد و اگر بگوئید جایز نیست لازم آید که ابو بکر نه خلیفه رسول خدا باشد و نه از جانب خدا و شما دروغ بسته باشید بر پیغمبر خدا و در معرض این خواهید بود که پیغمبر از برای شما علامتی قرار داده است که داخل آتش خواهید شد و خبر دهید مرا که در کدام قول خود راستگوئید آیا در اینکه بگوئید پیغمبر وفات کرد و کسی را معین نکرد خلیفه او باشد یا در اینکه به ابو بکر گوئید یا خلیفه رسول الله پس اگر در هر دو قول راستگو باشید این ممکن الوجود نباشد زیرا که این دو قول متناقض است و اگر در یکی از این دو قول راستگو باشید دیگری باطل و دروغ خواهد بود پس از خدا بترسید و بواقع امر نظر کنید و تقلید را واگذارید و از شبهات اجتناب کنید بخدا قسم است که حقتعالی قبول نکند مگر از بنده که نیاید مگر از راه عقل خود و داخل نشود مگر در چیزی که بداند حق است و ریب شک است و باقی بودن بر شک کفر است و صاحب آن مستحق آتش است و خبر دهید مرا آیا جایز است کسی از شما بنده را بخرد و چون آن بنده را خرید آن بنده مولای او شود و مشتری عبد آن بنده شود گفتند این جایز نیست گفت پس چگونه جایز است که شما از روی

هوای نفس و میلهای خود بر کسی اجتماع کنید و او را خلیفه قرار دهید و خلیفه شما شود و حال آنکه شما او را ولی خود قرار داده باشید آیا شما خلیفه‌های او نخواهید بود بلکه شما او را خلیفه قرار داده‌اید و میگوئید خلیفه رسول خدا است و چون بر او غضب کنید او را بکشید چنان که عثمان بن عفان کشته شد گوینده از ایشان گفت امام وکیل مسلمانان است و چون از او راضی باشند او را ولی خود

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۴۶

قرار دهند (۱) و هر گاه از او راضی نباشند و بر او غضب کنند او را عزل کنند مأمون گفت مسلمانان و بندگان و بلاد از کیست گفتند از خدا است گفت پس خدا از غیر خود سزاوارتر است باینکه وکیل قرار دهد بر بندگان و بلاد خود زیرا که امت اجماع کرده‌اند بر اینکه هر کسی در ملک خود غیر خود ضرری احداث کند ضامن است و او را نمیرسد که در ملک غیر خود تصرف کند پس اگر تصرف کند گناهکار است و باید غرامت آن را بکشد پس از آن گفت خبر دهید سر از اینکه پیغمبر در هنگامی که وفات کرد آیا کسی را خلیفه قرار داد یا نه گفتند کسی را خلیفه خود قرار نداد گفت ترک این عمل آیا هدایت بود یا ضلالت گفتند هدایت بود گفت پس بر مردم واجب است هدایت را متابعت کنند و از ضلالت بیکسو شوند و راه ضلالت را نه پیمایند گفتند مردم چنین کردند گفت پس چرا مردم بعد از آن بزرگوار خلیفه قرار دادند و حال اینکه آن بزرگوار خلیفه تعیین نکرد و این عمل را ترک کرد پس بنا بر این ترک این فعل از او ضلالت است و محال است ضلالتی که خلاف هدایت است هدایت باشد و اگر ترک این فعل هدایت باشد پس چرا ابو بکر طلب کرد عمر را از برای خلافت و پیغمبر کسی را از خلافت طلب نکرد و کسی را معین ننمود و عمر قرار داد که مسلمانان بعد از او شوری کنند و در این عمل مثل ابو بکر نکرد که کسی را بخصوص معین بکند پس عمل او با ابو بکر مخالف یک دیگر است زیرا که ابو بکر خلیفه معین کرد پس بنا بر این شما گمان میکنید که پیغمبر (ص) خلیفه قرار نداد و ابو بکر خلیفه قرار داد و عمر مثل پیغمبر ترک نکرد خلیفه قرار دادن را بزعم شما و مثل ابو بکر خلیفه قرار نداد بلکه عملی دیگر غیر از عمل این دو نفر کرد که قرار داد بعد از خود شوری کنند پس مرا خبر دهید کدام یک از این اعمال را صواب می‌بینید اگر فعل پیغمبر را صواب می‌بینید عمل ابو بکر را خطا دانسته‌اید «مترجم گوید» بلکه عمل عمر نیز در این صورت خطا خواهد شد و همچنین است قول در بقیه سخنان یعنی اگر عمل ابو بکر را صواب میدانید باید عمل پیغمبر و

عمر را خطا بدانید و اگر عمل عمر را صواب دانید باید عمل پیغمبر و ابو بکر را خطا دانید و خبر دهید مرا کدام یک از این دو عمل افضل است عمل پیغمبر که بزعم شما کسی را خلیفه قرار نداد یا عمل طائفه که خلیفه تعیین کردند و آیا جایز است که ترک این عمل از پیغمبر هدایت باشد و فعل این عمل از غیر نیز هدایت باشد پس هدایت ضد هدایت است پس ضلالت در کجا است بنا بر این فرض و خبر دهید مرا که آیا بعد از پیغمبر با اختیار جمیع صحابه از زمان وفات پیغمبر تاکنون کسی ولی و صاحب اختیار شده است پس اگر بگوئید کسی با اختیار جمیع صحابه ولی و صاحب اختیار نشده است لازم آوردید که تمام مردم بعد از پیغمبر (ص) عمل گمراهی کرده باشند و اگر بگوئید کسی با اختیار جمیع صحابه ولی و صاحب اختیار شده است امت را تکذیب کرده‌اید و باطل گردانیده است این قول شما که میگوئید با اختیار جمیع صحابه بوده است این مطلب را که با اختیار صحابه بوده است

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۴۷

و حال اینکه این مطلب یقین الوقوع است یعنی اختیار بعض صحابه مسلم است زیرا که لا اقل از این است که علی (ع) و سلمان و ابو ذر و مقداد در آن اتفاق نبوده‌اند و لا محاله علی (ع) نبوده است (۱) و خبر دهید مرا از قول خدا قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ آيَا رَاسِتْ است یا دروغ گفتند راست است گفت آیا سوای خدا از خدا نیست و حال اینکه خدا سوای خود را احداث کرده و بوجود آورده است آیا سوای خدا مالک سوای خود نیست گفتند بلی هست گفت پس در اقرار باین مطلب است بطلان آنچه شما لازم آوردید از اینکه خود اختیار خلیفه نمودید و واجب دانستید اطاعت او را در وقت اختیار شما او را و او را خلیفه رسول خدا مینامید و حال اینکه شما او را خلیفه کرده‌اید و چون بر او غضب کنید و بخلاف میل شما عمل کند عزلش کنید و چون در این وقت که بر او غضب کردید امتناع از عزلت جوئی کند او را بقتل آورید وای بر شما افترا می‌بندید بر خدا دروغ را که در فردای قیامت و بال آن را ملاقات خواهید کرد در وقتی که در پیشگاه حضور الهی بایستید و در وقتی که برسول خدا (ص) وارد شوید و حال اینکه بر او دروغ بسته باشید از روی عمد با اینکه آن جناب بشما اعلام کرده است که هر کس از روی عمد بر من دروغ بندد مقعد او پر از آتش شود پس از آن مأمون روی خود را بقبله کرد و دستهای خود را بلند کرد و گفت پروردگارا من این قوم را نصیحت کردم پروردگارا من این قوم را ارشاد کردم

پروردگارا آنچه بر من واجب بود از گردن خود بیرون کردم پروردگارا من ایشان را در شک و ریب وانگذاشتم پروردگارا بسبب تقرب جستن بسوی تو تقدیم علی (ع) را بعد از پیغمبر تو محمد (ص) بر جمیع خلق دین خود گفتم چنان که رسول تو علیه و علی اله السلام ما را بدان امر کرده بود راوی گوید پس از آن ما متفرق شدیم و بعد از آن اجتماع نیافتیم تا مأمون وفات کرد. (۲) محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری گوید که در حدیث دیگر است که راوی گفت بعد از این سخنان مأمون آن قوم ساکت شدند مأمون گفت از چه جهت ساکت شدید گفتند چیزی نمیدانیم بگوئیم گفت مرا این حجت بر شما کافی است پس از آن امر کرد آنها را اخراج کردند راوی گوید ما از نزد مأمون بیرون شدیم در حالتی که متحیر و شرمسار بودیم پس از آن مأمون روی بفضل بن سهل کرد و گفت این سخنان که این قوم گفتند نهایت آن چیزی بود که نزد این قوم بود پس گمان کننده را گمان نرسد که جلالت من مانع شد از اینکه بر من نقض کنند و الله الموفق للخیرات.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۴۸

(۱) «باب چهل و پنجم» «در ذکر اخباری که از آن جناب وارد شده است در جهت دلائل حضرات ائمه علیهم السلام که بچه جهت بر هر مطلب راه یابند و در رد بر غلاة و مفوضه لهم الله»

(۲) از حسن بن جهم مروی است که گفت روزی در مجلس مأمون حاضر شدم و علی بن موسی الرضا (ع) در نزد او بود و فقها و اهل کلام از فرقه‌های مختلفه در آن مجلس اجتماع یافته بودند پس بعضی از آنها از آن بزرگوار سؤال کرد و عرض کرد یا ابن رسول الله بچه چیز تصحیح میتوان کرد امامت را از برای مدعی امامت فرمود بنض و دلیل عرض کرد پس راه یافتن امامت امام در چیست فرمود در علم او و مستجاب شدن دعای او عرض کردم وجه اخبار شما بچیزهائی که بعد از این واقع می‌شود چیست فرمود بسبب عهدیست که از رسول خدا (ص) با ما معهود است یعنی بسبب آن صحیفه‌ای است که از رسول خدا بما رسیده است و علم ما کان و یكون در آن ثبت است عرض کردم پس وجه اخبار شما از آنچه در قلوب مردم است چیست فرمود آیا قول رسول خدا (ص) بتو نرسیده است که از فراست مؤمن بپرهیزید که او بنور خدا نظر میکند عرض کردم بلی فرمود پس نیست مؤمنی مگر آنکه او را فراستی است که بآن نظر میکند بنور خدا بر مقدار ایمان خود و مبلغ استبصار و بینش و دانش خود همانا حقتعالی جمع کرده است از برای ما ائمه آن مقدار فراست که در جمیع مؤمنان پراکنده

کرده است و حقتعالی در کتاب محکم خود فرموده است إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّمُتَوَسِّمِينَ همانا در هلاک قوم لوط نشانهها است از برای صاحبان فراست و اول متوسمین و صاحبان فراست رسول خدا (ص) است پس از آن امیر المؤمنین (ع) بعد از آن جناب است و بعد از آن حسن و حسین و ائمه از اولاد حسین (ع) است تا روز قیامت راوی گوید پس از آن مأمون روی بآن جناب کرد و عرض کرد یا ابا الحسن زیاده بر این بیان فرما از آنچه حقتعالی از برای شما اهل بیت قرار داده است حضرت رضا (ع) فرمود حقتعالی همانا ما را بروح مقدس و مطهری مؤید ساخته

عیون اخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۴۹

است (۱) و آن روح فرشته نیست و با احدی از کسانی که این دار فانی را وداع کردند نبوده است مگر با رسول خدا و با ائمه که یاری میکند و اعانت مینماید ایشان را و آن عمودی است از نور که میان ما و میان خدا است مأمون بآن جناب عرض کرد یا ابا الحسن بمن رسیده است که قومی در حق شما غلو میکنند و از حد شما تجاوز میکنند حضرت رضا (ع) فرمود حدیث کرد از برای من موسی بن جعفر بن محمد از پدر بزرگوارش جعفر بن محمد از پدر بزرگوارش محمد بن علی از پدر بزرگوارش علی بن الحسین از پدر بزرگوارش حسین بن علی از پدر بزرگوارش علی بن ابی طالب (ع) که آن جناب فرمود رسول خدا (ص) فرمود بلند نکنید مرا در بالای حق من چه حقتعالی مرا بنده خود قرار داد پیش از آنکه مرا پیغمبر قرار دهد و حق تعالی فرموده ما کان لبشرٍ ان یؤتیة الله الکتاب و الحکم و النبوة ثم یقول للناس کونوا عباداً لی من دون الله و لکن کونوا ربانیین بما کنتم تعلّمون الکتاب و بما کنتم تدرسون و لا یأمرکم ان تتخذوا الملائکة و النبیین ارباباً ا یأمرکم بالکفر بعد اذ انتم مسلمون هرگز نبوده باشد و نسزد مر آدمی را بآن که بدهد خدا او را انجیل و فهم آن با علم حلال و حرام و سایر احکام شریعت و پیغمبری پس آن کس بمردمان گوید یعنی بامت خود که شما بندگان و پرستندگان من باشید نه پرستندگان خدا و لکن کاملان در علم و عمل دینی و راستان در خداشناسی یا متمسک بامور دینی باشید بجهت اینکه از روی اخلاص کتابی که از نزد حقتعالی فرود آمده است بیکدیگر بیاموزید و بسبب آنکه پیوسته بخوانید آن کتاب را و درس آن گوئید و نیز سزاوار نباشد و نسزد که او را حقتعالی پیغمبری دهد و او امر کند شما را باینکه فرا گیرید فرشتگان را و پیغمبران را خدایان آیا میفرماید آن پیغمبر شما را بیوشیدن حق و شرک آوردن بعد از آنکه

شما مسلمانان و گردن نهندگان مر دین اسلام باشید و علی (ع) فرموده است که در حق من دو نفر هلاک شوند و مرا گناهی نباشد یکی دوست دارنده بحد افراط و دیگری دشمن دارنده بحد افراط و ما بیزاری میکنیم و بخدا پناه میبریم از کسی که در حق ما غلو کند و ما را بلند کند در بالای حد ما مثل بیزاری جستن عیسی بن مریم (ع) از نصاری چه حقتعالی فرموده است وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۵۰

(۱) و یاد کن ای محمد که چون خدا بعیسی گفت ای عیسی بن مریم تو گفتی مردمان را که فرا گیرید مرا و مادر مراد و خدا بدون خدای بحق عیسی عرض کرد تنزیه میکنم تو را از شرک تنزیه کردنی نسزد و نشاید مرا که بگویم آن چیزی را که سزاوار نباشد مرا گفتن آن اگر بوده‌ام و گفته‌ام آن را پس تو دانسته آن را تو میدانی آنچه پنهان میکنم در نفس خود همچنان که تو میدانی آنچه آشکارا میکنم و من نمی‌دانم آنچه در ذات تست یعنی آنچه اخفا کنی از معلومات خود بدرستی که تو دانای پوشیده‌هائی نگفتم امت خود را مگر آنچه تو امر کردی بآن که بایشان بگویم که بپرستید خدای را که پروردگار من و پروردگار شما است یعنی مربوب و مخلوق تو ام نه خالق و رب و بودم من بر اقوال و افعال ایشان گواه مادامی که بودم در میان ایشان پس آن هنگامی که مرا گرفتی و باسماں بردی تو نگهبان بر ایشان و عالم باحوال ایشان بودی و تو بر همه چیزها گواهی و نیز حقتعالی فرمودسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَ لَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ

و هرگز ننگ و عار ندارد مسیح از آنکه باشد بنده مر خدای را و نه آنکه عار داشته باشند فرشتگان مقربان درگاه احدیت از آنکه بنده خدا باشند و نیز حقتعالی فرموده است مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ نِيسْت مسیح پسر مریم یعنی عیسی که او را خدا مینامند مگر فرستاده خدا بدرستی که پیش از او فرستادگان خدا بودند و مادر او مریم کثیر الصدق بود چه تصدیق بجمیع انبیا و آیات ربانی میکرد بودند این پسر و مادر که طعام میخوردند و در معنی اینست که تغوط میکردند و کسی که ادعا کند

از برای پیغمبران خدائی را یا ادعا کند از برای ائمه (ع) خدائی را یا پیغمبری را یا از برای غیر ائمه امامت را پس ما از او در دنیا و آخرت بیزاریم، مأمون گفت یا ابا الحسن پس چه میگوئی در رجعت امام رضا (ع) فرمود که رجعت حق است چه آن در امتهای سابقه بوده است مطابق نعل بنعل و پر تیر به پر تیر یعنی هیچ تفاوتی از این جهت ندارند و پیغمبر (ص) فرموده است که چون مهدی از اولاد من خروج کند عیسی بن مریم از آسمان فرود آید و عقب سر او نماز کند پس آن جناب فرمود در ابتدای امر اسلام غریب بود و بزودی عود کند و غریب باشد پس خوشا بحال غربا عرض کردند یا ابن رسول الله پس چه نوع خواهد شد فرمود پس از آن حق باهل حق برگردد. پس مأمون عرض کرد یا ابا الحسن چه میفرمائی در قائلین بتناسخ حضرت رضا (ع) فرمود کسی که قائل است بتناسخ کافر است بخداوند عظیم و تکذیب کننده است بهشت و جهنم را «مترجم گوید» قائل بتناسخ کسی است که قائل است بتعلق ارواح بعد از خرابی اجسام باجسام دیگر و تفرق ارواح از آن اجسام پس بنا بر این ارواح در این عالم متردد است در اجسام عنصریه مأمون عرض کرد چه میفرمائی در

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۵۱

چیزهائی که مسخ شده است (۱) حضرت رضا (ع) فرمود که اینها که مسخ شدند که حقتعالی بر ایشان غضب کرده و آنها را مسخ کرده است و سه روز بعد از مسخ زنده بودند و بعد از سه روز مرده اند و نسلی از آنها بوجود نیامده است پس از منسوخات آنچه در دنیا است از بوزینگان و خوکان و غیر اینها از آنچه اسم منسوخ بر آن صادق باشد شبیه و مانند منسوخ است و خوردن آنها حلال نیست و انتفاع بآنها جایز نیست- مأمون عرض کرد یا ابا الحسن خداوند مرا بعد از تو باقی ندارد بخدا قسم که علم صحیح یافت نمیشود مگر در نزد اهل این بیت و بسوی تو منتهی شده است علوم پدران تو پس خداوند تو را از اسلام و اهل آن جزای خیر دهد یعنی از جهت تحمل مشقات اسلام و دین حسن بن جهم گوید چون حضرت رضا (ع) از آن مجلس برخاست من در عقب او روان شدم و چون بمنزل خود رسید من بر او وارد شده و باو عرض کردم یا ابن رسول الله حمد مخصوص خداوندی است که عطا فرموده بتو نیکی رأی و عقیده امیر المؤمنین آنچه را که وی را واداشته بر آنچه من دیدم از اکرام کردن تو و قبول نمودن قول تو آن بزرگوار فرمود ای پس جهم فریب ندهد ترا آنچه ملاقات کردی از گرامی داشتن من و طلب شنیدن قول من همانا او بزودی مرا بزهر شهید کند و بر من ستم کند و من مطلب را

میدانم بعهدی که با من معهود است از پدران من از رسول خدا (ص) و تا زنده‌ام آن را مخفی دار حسن بن جهم گوید که من این حدیث را باحدی نگفتم تا اینکه حضرت رضا (ع) در طوس بزهر شهید شد و مدفون شد در خانه حمید بن قحطبه طائی در قبه که در آن قبه هارون الرشید بود و آن جناب را بیک طرف قبر دفن کردند (۲) از حسین بن خالد صیرفی مروی است که گفت حضرت ابو الحسن الرضا فرمود هر کسی قائل بتناسخ شود کافر است پس از آن فرمود خدا لعنت کند غلاة را یعنی کسانی که در حق علی (ع) غلو کردند و بخدائی او قائل شدند یا درجه ما را زیاده از حد بلند کردند کاش یهودی بودند کاش مجوس بودند کاش نصاری بودند کاش طائفه از قدریه بودند که آنها را معتزله گویند و قائلند بتفویض خداوند افعال بندگان را بایشان و حوادث را بغير قدرت خدا دانند کاش طایفه مرجئه بودند که آنها را اشاعره گویند و افعال را منسوب به خدا دانند و لازمه قول ایشان بطلان ثواب و عقاب است کاش حروریه بودند که طائفه از خوارجند یعنی غلاة از جمیع این طوایف بدترند پس از آن فرمود با ایشان ننشینید و تصدیق قول ایشان نکنید و از ایشان بیزاری جوئید که خدا از ایشان بیزار است (۳) از یاسر خادم مروی است که گفت بحضرت رضا (ع) عرض کردم چه میگوئی در تفویض یعنی در قومی که قائلند باینکه خدا محمد (ص) را خلق کرد و خلقت دنیا را تفویض باو فرمود پس محمد (ص) خالق دنیا و ما فیها است حضرت رضا (ع) فرمود که خدا امر

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۵۲

دین پیغمبر را باو تفویض کرد (۱) و فرمود ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا آنچه رسول از برای شما مردم آورد و امر بآن کرد اخذ کنید و آنچه از آن نهی کرد قبول نهی کنید اما خلقت و رزق تفویض به پیغمبر نشده است چه که حقتعالی میفرماید اللّٰهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ خدا آفریننده هر چیزی است و میفرماید اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ خدای بحق آن کس است که آفرید شما را در وقتی که معدوم صرف بودید پس روزی داد شما را مادامی که زنده بودید پس بمیراند شما را بوقت انقضای اجل پس زنده گرداند شما را در روز قیامت برای جزای عمل آیا هست از شریکهای شما یعنی بتان که بزعم شما شریک خدایند کسی که بکند از این خلق و رزق و اماته و احیا از هر چیزی تا بدان سبب او را پرستش توانکرد، پاک و منزّه است خدا و برتر است از آنچه شرک میاورند

بوی. (۲) از ابی هاشم جعفری مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) سؤال کردم از غلاة و مفوضه فرمود غلاة کافرند و مفوضه مشرکند هر کسی که با ایشان مجالست یا آمیزش کند یا بخورد یا بیاشامد یا مواصلت کند یا تزویج کند بایشان یا از ایشان تزویج کند یا ایشان را امین داند بر امانت یا حدیث ایشان را تصدیق کند یا ایشان را اعانت کند بیک جزء از کلمه از ولایت خدا و رسول و ما اهل بیت، از ولایت ما اهل بیت بیرون رود. (۳) از ابو صلت هروی مروی است که گفت بحضرت رضا عرض کردم یا ابن رسول الله در شهر کوفه قومی هستند که گمان میکنند که در نماز پیغمبر (ص) سهو واقع نمیشد فرمود دروغ گفتند خدا آنان را لعنت کند همانا کسی که سهو نمیکند خدائی است که خدائی غیر او نیست من عرض کردم یا ابن رسول الله در میان ایشان قومی هستند که گمان میکنند که حسین بن علی کشته نشد بلکه حنظله بن سعد شامی شبیه بر او شد و او را کشتند و حسین (ع) بلند شد بسوی آسمان چنان که عیسی بن مریم (ع) با آسمان بلند شد و باین آیه شریفه دلیل می آورند وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا هرگز خدا قرار نداده است راهی مر کافران را بر مؤمنان فرمود دروغ گفتند غضب و لعنت خدا بر ایشان باد و کافر شدند بتکذیب ایشان پیغمبر خدا را در اخبار او باینکه حسین (ع) بزودی کشته خواهد شد بخدا قسم که حسین (ع) کشته شد و کسانی که بهتر از او بودند چون امیر المؤمنین و حسن بن علی کشته شدند و نیستیم ما ائمه مگر آنکه کشته شویم و بخدا قسم که من بزهر کشته شوم بمکر و خدعه کسی که از برای من مکر میکند و این مطلب را من میدانم بعهدی که از رسول خدا (ص) بسوی من معهود است که جبرئیل از جانب پروردگار عالمیان بآن بزرگوار خبر داده است.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۵۳

(۱) اما قول خدا وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا مقصود حقتعالی اینست که میفرماید خدا از برای کافر بر مؤمن حجتی قرار نداده است یعنی کافر نمیتواند مؤمن را در دلیل ایمان مغلوب کند و او را دلیلی نباشد که بسبب آن ظفر یابد و بتحقیق که حقتعالی خبر داده است از کفاری که کشتند پیغمبران را بغیر حق و با اینکه ایشان را کشتند خدا از برای ایشان بر پیغمبران خود راهی از راه حجت قرار نداد (۲) «مصنف گوید» احادیثی که در این معنی روایت کرده‌ام در کتاب ابطال الغلو و التفویض ثبت و ضبط کرده‌ام.

(۳) «باب چهل و ششم» «در ذکر اخباری که دلالت دارد بر امامت آن جناب»

(۴) از عمر بن یزید مروی است که گفت من نزد ابی الحسن الرضا (ع) بودم که آن بزرگوار محمد بن جعفر بن محمد را ذکر کرد و فرمود من بر خود قرار داده‌ام که سقف یک خانه بر من و او سایه نیندازد یعنی با او در یک موضع ننشینم من در قلب خود خیال کردم حضرت رضا (ع) که ما را امر باحسان و صلّه رحم میکند چگونه این گفتگو نسبت بعم خود میکند چون من این خیال در قلب خود کردم آن بزرگوار روی مبارک خود را بمن کرد و فرمود این هم از احسان و صلّه است زیرا که عم من چون نزد من آید پس از آن در حق من هر چه بمردم گوید او را تصدیق میکنند و هر گاه او داخل بر من نشود و من داخل بر او نشوم هر چه در حق من بگوید قول او مقبول نیست و کسی تصدیق آن را نمیکند. (۵) دلالت دیگری: (۶) از محمد بن عیسی بن عبید مروی است که گفت محمد بن عبد الله طاهری بحضرت رضا (ع) نوشت و از غم و اندوه خود شکایت نوشت که من از عمال سلطان هستم و مرتکب امر دیوانی میشوم و عمل وصیتی هم در دست من است حضرت رضا (ع) باو نوشت اما وصیت کفایت کرده شدی امر آن را یعنی بس است ترا از تو برطرف خواهد شد چون این نوشته را زیارت کرد مفهوم و مهموم شد و پنداشت که این عمل وصیت از او گرفته می‌شود و ندانست غرض حضرت مردن او است و بعد از بیست روز مرد «مترجم گوید» در بعضی از نسخ عم بعین مهمله است و بنا بر این صورت شکایت کرده است از عم خود که متولی عمل سلطان بوده است و متلبس بامر دیوانی بوده خود این مرد وصی او بوده است آن بزرگوار نوشتند که امر وصیت ترا کفایت کرد. (۷) دلالت دیگری: (۸) از محمد بن عبید الله قمی مروی است که گفت من در نزد حضرت رضا

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۵۴

(ع) بودم که عطش شدیدی بر من غلبه کرده بود و من ناخوش میداشتم که در آن مجلس آب طلب کنم آن بزرگوار آب طلب کرد و چشید و بمن عطا کرد و فرمود ای محمد بیاشام این آب را که آب سردی است من آب را گرفتم از آن جناب و آشامیدم. (۱) دلالت دیگری: (۲) از ابی الحسن الطیب مروی است که گفت چون حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر (ع) وفات کرد حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا (ع) داخل بازار شد و سگی و بره و خروسی خرید و چون کسی را که هارون واداشته بود که احوالات حضرت رضا (ع) که داعیه امامت داشت باو بنویسد بهارون نوشت که حضرت رضا (ع) خود در بازار رفت و اینها را خرید هارون گفت که ایمن شدیم از طرف

او چه کسی که داعیه امامت داشته باشد خود متحمل این گونه امور نخواهد شد و زبیری بهارون نوشت که علی بن موسی الرضا (ع) در خانه خود را گشوده است و مردم را بخود دعوت میکند هارون گفت تعجب است از این واقعه مینویسند که علی بن موسی (ع) سگ و بره و خروس خرید و بعد از آن مردم را بخود دعوت میکند (۳) دلالت دیگری: (۴) از ابی الحسن الصائغ از عم او مروی است که گفت من با حضرت رضا (ع) بیرون رفتم و تا خراسان همراه او بودم و با حضرت رضا (ع) مشورت کردم در قتل رجاء بن ابی ضحاک که آن جناب را بخراسان آورد پس آن جناب مرا از این خیال نهی کرد و فرمود آیا میخواهی نفس مؤمنی را بعوض نفس کافری بقتل آوری «مترجم گوید» که از این کلام حسن حال رجاء بن ابی ضحاک معلوم می‌شود و مقصود اینست که کسی دیگر باعث این عمل شده است تو میخواهی رجاء را بعوض او بقتل آوری راوی گوید که چون آن جناب باهواز رسید فرمود نیشکری از برای من جستجو کنید بعضی از اهل اهواز که آنها را عقلی نبود گفتند که این مرد اعرابی است و نمیداند که در فصل تابستان نی یافت نمیشود پس بآن جناب عرض کردند ای سید ما نی در این وقت پیدا نمیشود بلکه در فصل زمستان پیدا می‌شود و آن جناب فرمود جستجو کنید که بزودی آن را بیابید اسحق بن ابراهیم گفت بخدا قسم که طلب نمیکند سید من مگر موجود را پس از آن بجمیع نواحی و اطراف فرستادند تا اینکه زراعتکاران اسحق آمدند و گفتند نزد ما پیدا می‌شود و ما ذخیره کرده‌ایم آن را از برای بذر که بعد از این زراعت کنیم پس این یکی از دلایلی آن بزرگوار شد که علامت امامت او گردید و چون آن بزرگوار بمکانی رسید که آن را قتریه میگفتند یا اینکه بنزدیکی مأمون رسیده در حالت سجود از او شنیدم که میفرمود حمد مخصوص تست اگر ترا اطاعت کنم و مرا حجت نیست اگر تو را معصیت کنم و عملی از برای من و از برای غیر من نیست در احسان تو و مرا عذری نیست اگر بدی کنم و آنچه خوبی بمن رسد از جانب تست ای کریم بیامرز هر مرد مؤمن و زن مؤمنه را که در بلاد مشرق و مغرب زمین هستند راوی گوید که

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۵۵

چند ماه عقب سر آن بزرگوار نماز خواندیم و آن بزرگوار زیاد نکرد در نمازهای واجبی در رکعت اول بر حمد و سوره *إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ* یعنی غیر از این سوره سوره دیگر نخواند و در رکعت دوم بر حمد و *قُلْ هُوَ اللَّهُ (۱)* از محمد بن داود مروی است که گفت من و برادرم در نزد حضرت رضا (ع) بودیم که بناگاه کسی آمد و آن بزرگوار را خبر داد

باینکه زنج محمد بن جعفر (ع) را بستند یعنی وفات کرد حضرت ابو الحسن (ع) برخاست و روان شد و ما با او رفتیم دیدم که دو طرف زنج او را بسته بودند و اسحق بن جعفر و اولاد و جمعیت آل ابو طالب گریه میکردند پس حضرت ابو الحسن در بالین سر او نشست و نظر بر وی او کرد و تبسم کرد و کسانی که در مجلس بودند این مطلب را ناخوش داشتند و بعضی از آنها گفت که حضرت رضا (ع) از روی شماتت بعم خود تبسم کرد راوی گوید که حضرت (ع) بیرون رفت تا اینکه در مجلس نماز بخواند بعضی از ما باو عرض کردیم خداوند ما را فدای تو کند ما از این جماعت در حق تو شنیدیم چیزی را که از آن کراهت داریم در هنگامی که تبسم کردی حضرت رضا (ع) فرمود جز این نیست که من از گریه اسحق تعجب کردم و حال اینکه بخدا سوگند میخورم که اسحق پیش از محمد میمیرد و محمد بر او گریه میکند پس محمد با اینکه زنج او را بسته بوده و خیال مردن او کرده بودند خوب شد و از مرض نجات یافت و اسحق وفات کرد. (۲) دلالت دیگری: (۳) از یحیی بن محمد بن جعفر مروی است که گفت پدر من ناخوش شد بناخوشی سختی حضرت ابو الحسن الرضا (ع) بعیادت او رفت و عم من نشسته بود و گریه میکرد و بر پدرم جزع سختی میکرد یحیی گوید که حضرت ابو الحسن (ع) روی بمن کرد و فرمود از چه سبب عم تو گریه میکند من عرض کردم بر پدرم میترسد از این حالت که می بینی یحیی گوید که حضرت ابو الحسن (ع) بمن توجه کرد و فرمود تراه اندوه و حزن فرو نگیرد که اسحق بزودی پیش از پدرت بمیرد یحیی گوید پدرم محمد از ناخوشی نجات یافت و خوب شد و اسحق وفات کرد (۴) «مصنف گوید» که این مطلب را آن جناب از علم منایا و بلایا دانست و در آن علم است مقدار عمرهای بیت آن بزرگوار و از رسول خدا (ص) باو ارث رسیده بود و از این قبیل است قول امیر المؤمنین (ع) داده شدم علم منایا و بلایا و انساب مردم و فصل الخطاب که قرآن است. (۵) دلالت دیگری: (۶) از محمد بن حسین بن ابی خطاب مروی است که گفت حدیث کرد مرا اسحق بن موسی و گفت که چون عم من محمد بن جعفر در مکه خروج کرد و مردم را بخود دعوت کرد و مردم او را امیر المؤمنین خواندند و بخلافت او بیعت کردند حضرت رضا (ع) داخل بر او شد و من با آن جناب بودم پس آن جناب بعم خود فرمود ای عم پدر و برادر خود را تکذیب نکن این عمل تو با تمام نخواهد رسید پس از آن بیرون رفت و من با او بمدینه بیرون

شدم (۱) و در مدینه درنگ نکرد مگر اندکی تا اینکه جلودی آمد و با او ملاقات کرد و او را عزیمت داد پس محمد بن جعفر طلب امان کرد از جلودی و لباس سیاه پوشید و بر منبر بالا رفت و خود را از ادعای امامت خلع کرد و گفت که این امر خلافت مخصوص مأمون است و مرا در آن حقی نیست پس از آن بیرون رفت بسوی خراسان و در جرجان مرد. (۲) از محمد بن اثرم مروی است که در مدینه یکی از ملازمان محمد بن سلیمان علوی بود زمان ابی السرایا یعنی سردار لشکر میگوید که اهل بیت محمد بن سلیمان و غیر ایشان بر گرد او جمع آمدند و با او بیعت کردند و باو گفتند که اگر نزد ابی الحسن الرضا (ع) فرستی و او هم با ما باشد و امر ما یکی باشد بسیار خوب است محمد بن اثرم گوید که محمد بن سلیمان گفت نزد او برو و سلام مرا باو برسان و بگو اهل بیت تو اجتماع یافتند و دوست میدارند که تو با ایشان باشی پس اگر مصلحت میدانی که نزد ما بیائی چنان کن میگوید که در خدمت آن حضرت آمدم و او در حمرا بود پس آنچه پیغام داده بود و مرا بدان سبب فرستاده بود رسانیدم حضرت رضا (ع) فرمود سلام مرا باو برسان و بگو چون بیست روز گذشت من نزد تو می‌آیم ابن اثرم میگوید که من نزد محمد بن سلیمان آمدم و آنچه آن جناب پیغام داده بود رسانیدم و ما چند گاهی دیگر مکث کردیم چون روز هیجدهم شد ورقاء سر عسگر جلودی آمد و با ما مقاتله کرد و ما فرار کردیم و من بجانب صوران که نزدیک مدینه است فرار کردم ناگاه شنیدم که هاتفی مرا فریاد میکند و یا اثرم میگوید چون بجانب او نگران شدم دیدم حضرت ابو الحسن الرضا (ع) بود و میفرمود بیست روز گذشت با نه و محمد بن سلیمان که خروج کرد محمد بن سلیمان داود بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) بود. (۳) دلالت دیگری: (۴) از معمر بن خلاد مروی است که گفت ریان بن صلت که فضل بن سهل او را ببعضی از نواحی خراسان فرستاده بود در مرو بمن گفت که دوست میدارم که اذن از برای من حاصل کنی از حضرت ابی الحسن و من بر آن جناب سلام کنم و دوست میدارم که مرا از جامه‌های خود بپوشاند و از آن دراهم که سکه باسم مبارک آورده شده است قدری بمن ببخشد پس بر حضرت رضا (ع) داخل شدم و قبل از آنکه چیزی بآن بزرگوار عرض کنم فرمود ریان ابن صلت اراده کرده است بر ما داخل شود و میخواهد جامه‌های ما را بپوشد و دراهم ما باو عطا شود من او را اذن دادم پس او داخل شد و سلام کرد آن بزرگوار دو جامه باو عطا کرد و سی درهم از دراهم که باسم آن بزرگوار سکه زده بودند باو

بخشید. (۵) دلالت دیگری: (۶) از حسین بن موسی بن جعفر بن محمد مروی است که گفت باتفاق جمعی از

جوانان بنی هاشم گرد حضرت ابی الحسن الرضا (ع) بودیم که بناگاه جعفر ابن

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۵۷

عمر علوی بر ما گذاشت (۱) در حالی که پژمرده و بدحال بود و لباس کهنه در برداشت بعضی از ما ببعضی دیگر نظر کردیم و از هیئت جعفر بن عمر خنده کردیم حضرت رضا (ع) فرمود عنقریب او را به بینید که مال بسیار و متابعینی بیشمار داشته داشته پس نگذشت مگر یکماه و نحو آن که والی مدینه شد و حال او نیکو شد و بر ما میگذشت و خواجهسرایان و خدم و حشم با او بود و این جعفر همان جعفر بن محمد بن عمر بن حسن بن علی بن عمر ابن حسن بن علی بن ابی طالب است. (۲) دلالت دیگری: (۳) از حسین بن بشار مروی است که گفت حضرت رضا (ع) فرمود عبد الله محمد را میکشد من بآن جناب عرض کردم عبد الله بن هرون محمد بن هارون را میکشد فرمود بلی عبد الله که در خراسان است میکشد محمد بن زبیده را که در بغداد است طولی نکشید که مأمون امین را بقتل آورد. (۴) دلالت دیگری: (۵) از عبد الرحمن بن ابی نجران و صفوان بن یحیی مروی است که گفتند حسین بن قیاما که از رؤسای واقفیه بود از ما سؤال که از حضرت رضا اذن از برای او حاصل کنیم در حضور مبارک او آید ما از برای او اذن گرفتیم چون در حضور او آمد عرض کرد آیا تو امامی فرمود بلی عرض کرد من خدا را گواه میگیرم که تو امام نیستی، راوی گوید که آن جناب سر مبارک را مدت زمانی بزیر انداخت و سر خود را میگردانید پس از آن سر مبارک را بلند کرد و باو فرمود چه چیز ترا دانا کرد که من امام نیستم عرض کرد روایتی از حضرت ابی عبد الله بما رسیده است که امام عقیم نخواهد بود و تو باین سن رسیده و حال اینکه تو را فرزندی نیست راوی گوید که آن جناب سر مبارک خود را زیادتر از مرتبه اول بزیر انداخت و بعد بلند کرد و فرمود خدا را گواه میگیرم که چند روز و شبی نگذرد مگر اینکه خدا مرا ولدی روزی کند عبد الرحمن بن ابی نجران گوید که از آن زمان بعد ماهها را شمردیم در کمتر از یک سال خداوند حضرت ابی جعفر (ع) را باو کرامت فرمود راوی گوید که حسین بن قیاما وقتی در طواف ایستاده بود و طواف نمیکرد حضرت موسی بن جعفر (ع) را نظر باو افتاد فرمود ترا چه می شود خدا ترا حیران کند و بعد از این دعا بر حضرت موسی (ع) واقف شد. (۶) دلالت دیگری: (۷) از موسی بن مهران مروی است که گفت در مدینه حضرت رضا (ع) را دیدم که بهره

نظر کرد و فرمود گویا می بینم هرثمه را که بسوی هارون حمل می شود و گردن او را میزند و چنان شد که آن جناب فرموده بود. (۸) دلالت دیگری: (۹) از ابی حبیب بناجی مروی است که گفت رسول خدا (ص) را در خواب دیدم که در بناج در مسجدی فرود آمد که در هر سال حجاج در آن مسجد فرود می آمدند و گویا من در نزد او رفتم و سلام کرده و پیش روی او ایستادم و در نزد او طبقی یافتم که آن

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۵۸

طبق را از برگ خرماى مدینه بافته بودند (۱) و در آن طبق خرماى صیحانی بود پس گویا از آن خرما مشتی برداشت و بمن عطا کرد من آن خرما را شمردم هجده دانه بود من آن خواب را چنین تعبیر کردم که بعد دهر خرمائی یک سال زندگانی میکنم چون بیست روز گذشت در زمینی که زارعین آن را برای کشت آماده میکردند ایستاده بودم که کسی نزد من آمد و مرا خبر داد بآمدن حضرت رضا (ع) از مدینه و نزول آن بزرگوار در آن مسجد و مردم را دیدم که نزد او می شتافتند من نیز بخدمت آن حضرت رفتم دیدم آن جناب در موضعی نشسته بود که رسول (ص) را در خواب دیده بودم و زیر پای مبارکش تخته حصیری گسترده بود مثل آن حصیری که زیر پای پیغمبر بود و در پیش روی او طبقی که از برگ خرما بافته شده و حاوی خرماى صیحانی بود موجود بود پس بر آن جناب سلام کردم پاسخ داد و مرا نزد خود طلبید و یک مشت از آن خرما را بمن عطا فرمود من آن خرما را شماره کردم عدد آن بقدر عدد خرمائی بود که رسول خدا (ص) در خواب بمن عطا فرموده بود من عرض کردم یا ابن رسول الله زیادتیر از این بمن عطا فرما فرمود اگر رسول خدا زیاده از این بتو عطا فرموده است ما هم زیاده از این بتو عطا میکنیم (۲) «مصنف گوید» از برای حضرت صادق (ع) نیز مثل این دلیلی هست که آن را در دلائل ذکر کرده ام. (۳) دلالت دیگری: (۴) از ابو احمد عبد الله بن عبد الرحمن معروف بصفوان مروی است که گفت قافله از خراسان بیرون شد روی بکرمان و دزدهائی که در کوه کرمان ساکن بودند که آن کوه را قفص گویند بر قافله زدند و مردی را که به بسیاری مال متهم کرده بودند نگاهداشتند و مدتی در دست ایشان باقی بود او را بانواع صدمات عذاب میکردند بلکه خود را از ایشان بمال بخرد او را در میان برف واداشتند، دهان او را پر از برف کردند و بستند زنی از زنان ایشان را بر او رحم آمد و او را از بند رها کرد و او فرار کرد لیکن دهان و زبان او فاسد شد بطوری که قدرت تکلم نداشت بخراسان رفت و شنید که حضرت علی بن موسی الرضا (ع) در نیشابور

است و در خواب دید که گویا کسی باو گفت پسر رسول خدا (ص) در خراسان وارد شده است از او سؤال کن از ناخوشی خود تا اینکه ترا تعلیم دهد بدوائی که بتو منفعت بخشد و از این ناخوشی شفا یابی آن مرد گفت که من در واقعه خواب دیدم که گویا قصد آن بزرگوار کرده و بسوی او شکایت کردم از آنچه بر من آمده بود و خبر دادم او را بناخوشی خود فرمود زیره وسیعتر که آن را بفارسی اویشان گویند و نمک گرفته و میکوبی و دو یا سه مرتبه بر دهان خود میریزی عافیت می‌یابی پس آن مرد از خواب بیدار شد و فکر نکرد در آنچه در خواب دیده بود و بخلق اظهار نکرد تا اینکه بدروازه نیشابور وارد شد باو گفتند که حضرت علی بن موسی الرضا از نیشابور کوچ کرد و در رباط سعد است پس در خیال آن مرد گذشت که قصد آن بزرگوار کرده و امر خود را عرض کند تا اینکه

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۵۹

باو دوائی بفرماید که بمرضش نفعی بخشد (۱) باین قصد رو برباط سعد آورد و بآن بزرگوار وارد شد و عرض کرد یا ابن رسول الله امر من چنین و چنان شد و دهان و زبان من فاسد شده است و بر سخن گفتن قادر نیستم مگر بزحمت بمن دوائی تعلیم فرما که نفعی بخشد آن بزرگوار فرمود آیا من در خواب تعلیم تو نکردم برو و استعمال کن آن دوائی را که تعلیم تو کردم آن مرد عرض کرد یا ابن رسول الله چه می‌بینی اگر اعاده فرمائی از برای من آن جناب فرمود زیره و اویشان و نمک بگیر و بکوب و دو یا سه مرتبه بر دهان خود بریز که بزودی عافیت یابی آن مرد گوید آن دوائی که آن بزرگوار فرمود استعمال کردم و عافیت یافتم، ابو حامد احمد بن علی بن حسین ثعالبی گوید که من از ابی احمد عبد الله بن عبد الرحمن معروف بصفوانی شنیدم که میگفت من آن مرد را دیدم و این حکایت از او شنیدم. دلالت دیگری: (۲) از ریان بن صلت مروی است که گفت چون خواستم بسوی عراق بیرون روم عزم نمودم وداع کردن حضرت رضا (ع) را و در قلب خود خیال کردم که چون آن بزرگوار را وداع میکنم از او سؤال میکنم که پیراهنی از جامه‌های بدن مبارک خود را بمن عطا کند تا آن را بعد از مرگ کفن خود کنم و چند درهم از مال خود را بمن بذل کند تا انگشتر از برای دخترهای خود بسازم پس چون که آن بزرگوار را وداع کردم گریه و حزن بر مفارقت آن حضرت مرا از سؤال جامه و درهم بازداشت و فراموشم شد چون از پیش روی آن حضرت بیرون رفتم بمن صیحه زد که ای ریان برگرد چون بازگشتم بمن فرمود آیا نمیخواهی پیراهنی از جامه‌های خود بتو دهم که چون اجل تو در رسد آن را کفن خود کنی آیا نمیخواهی چند درهم بتو

دهم که انگشتر از برای دختران خود بسازی من عرض کردم ای سید من در قلب من گذشت که اینها را از تو سؤال کنم و لیکن حزن مفارقت تو مرا از این سؤال منع نمود پس آن بزرگوار بالش را بلند کرد و پیراهنی از زیر آن بالش بیرون آورد و بمن عطا کرد و یک طرف جای نماز را بلند کرد و چند درهم بیرون آورد و بمن عطا کرد من آن درهمها را شمردم سی درهم بود. (۳) دلالت دیگر: (۴) از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی مروی است که گفت من در حق حضرت ابی الحسین الرضا (ع) شک داشتم و نوشته بآن جناب نوشتم و در آن نوشته از او سؤال کردم اذن داخل شدن بر او را و در خیال خود گذرانیده بودم که چون وارد بر او شوم از سه آیه از او سؤال کنم که هر سه آیه را در قلب خود منعقد کرده بودم و در خاطرم بود چون جواب نوشته من آمد آن بزرگوار نوشته بود

عافانا الله و ایاک

خداوند ما و تو را عافیت بخشاید اما آنچه نوشته بودی از اینکه اذن دخول بتو دهم داخل شدن بر من مشکل است و این طائفه بر من در آمدن مردم تنگ گرفته‌اند و الان تو قدرت نداری بر من وارد شوی و لکن بعد از این ان شاء الله وقت آن میرسد و آنچه را که من در خیال خود گذرانیده بودم

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۶۰

که از آن سؤال کنم از آیات سه‌گانه در جواب نوشته من نوشته بود (۱) و قسم بخدا که هرگز آنها را ذکر نکرده بودم و چون جواب آنها بمن رسید مرا تعجب آمد از آنچه آن جناب در نوشته من نوشته بود و اولاً ندانستم که اینها جواب چیزی است که من در قلب خود خیال کرده بودم و بعد از آن مطلع شدم که آن جناب چه نوشته بود ضمناً مرقوم فرموده بود جواب خیالات من بوده است. (۲) دلالت دیگری: (۳) از احمد بن محمد بن یحیی بن ابی نصر بزنطی مروی است که گفت حضرت رضا (ع) حماری نزد من فرستاد و من سوار شده بنزد آن بزرگوار رفتم و شب در خدمت آن عالی‌مقدار بودم و نشسته بودیم تا اینکه از شب آنچه خدا خواسته بود بگذشت و چون میخواست برخیزد بمن فرمود نمی‌بینم ترا که قدرت داشته باشی بمدینه مراجعت کنی عرض کردم بلی فدای وجودت فرمود امشب را نزد ما بسر میبری و ببرکت خدا صبح می‌کنی عرض کردم فدای وجودت چنین می‌کنم بعد از آن فرمود ای کنیز فراش مرا از برای او پهن کن و لحافی که خودم در آن می‌خوابم بینداز و بالش مرا زیر

سر او بگذار احمد گوید من در نزد خود خیال کردم که آنچه در این شب بمن رسیده منزلتی است که خدا برای من قرار داده زیرا آن حضرت حمار خود را از برای من فرستاده تا سوار شوم فراش خود را پهن کرده و در لحاف و بالش او شب را بروز آورده‌ام و احدی از اصحاب ما را این افتخار نصیب و عطا نشده است احمد گوید من نشسته بودم و در نزد خود این خیالها را میکردم آن بزرگوار فرمود یا احمد امیر المؤمنین در مرض زید بن صوحان به عیادت او آمد و او بدین سبب بر مردم فخر کرد و تو در نزد خود فخر نکن و از برای خدا تواضع و تذلل کن و آن بزرگوار تکیه بر دست مبارک کرد و برخاست (۴) دلالت دیگری: (۵) از ابی مسروق مروی است که گفت جماعتی از واقفیه بر حضرت رضا (ع) وارد شدند و در آن جماعت علی بن حمزه بطائنی، محمد بن اسحاق بن عمار، حسن بن مهران و حسن بن ابی سعید مکاری بودند پس علی بن ابی حمزه بآن جناب عرض کرد فدای وجود مبارکت شوم خبر بده ما را از پدر بزرگوارت که حال او خوبست فرمود آن بزرگوار وفات کرد عرض کرد عهد امامت را بکه واگذار کرد فرمود بمن واگذاشت عرض کرد همانا تو چیزی میفرمائی که احدی از پدران تو از علی بن ابی طالب (ع) و بعد از آن بزرگوار نفرموده است فرمود لکن بهترین پدران من و افضل ایشان رسول خدا (ص) فرموده است، عرض کرد آیا نمیترسی بر خود از اینها یعنی از هارون و متابعان آنها فرمود اگر از آنها میترسیدم آنها را اعانت میکردم همانا ابو لهب نزد رسول خدا (ص) آمد و آن جناب را تهدید کرد رسول خدا (ص) باو فرمود اگر از جانب خود خدشه‌ای در قول و عمل من کردی من دروغگو باشم یعنی هر چه خواهی از من سؤال کن در جواب هر چه گویم اگر قدرت بر خدشه کردن من داری من در ادای خود کاذبم و این اول

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۶۱

علامتی بود از برای پیغمبر که در نبوت خود آورد (۱) و این اول علامتی باشد در امامت که من از برای خود می‌آورم از برای شما اگر از جانب هارون خدشه بمن وارد آمد من دروغگو باشم حسن بن مهران بآن جناب عرض کرد که این معجزه تو از برای ما ثابت می‌شود و آنچه ما میخواستیم از معجزه از برای ما حاصل است اگر این قول خود را اظهار کنی و همه جا بفرمائی آن بزرگوار فرمود چه اراده داری آیا میخواهی من بروم در نزد هارون و بگویم من امام هستم و تو چیزی نیستی عمل رسول خدا (ص) در اول امر چنین نبوده است بلکه این مطلب را که من اظهار داشتم باهل خود و دوستان خود و کسانی که بآنها اعتماد داشت اظهار کرد پس آنها را باظهار این

مطلب تخصیص داد نه مردم را و شما اعتقاد دارید که امامت از برای پدران من بود که پیش از من بودند و قائل نیستند باین که تقیه منع میکند علی بن موسی الرضا را باینکه خبر دهد پدرش زنده است زیرا که من از شما تقیه نمیکنم در اینکه بگویم پدر من امام است پس چگونه تقیه میکنم در اینکه ادعا کنم که او زنده است اگر در واقع زنده باشد یعنی این مطلب که من بشما میگویم که پدرم وفات کرده است و زنده نیست شائبه دروغ گفتن از جهت تقیه نمیروود (۲) «مصنف گوید» که حضرت علی بن موسی الرضا (ع) در این سخنان از هارون الرشید نترسید و تقیه نکرد و بجهت اینکه در نزد او معهود بود که مصاحب او مأمون خواهد شد نه هارون و تا آن زمان حیوة دارد. (۳) دلالت دیگری: (۴) از یحیی بن بسار مروی است که گفت بر حضرت رضا (ع) وارد شدم بعد از وفات پدر بزرگوارش و از آن جناب استفهام می کردم از بعضی از سخنان که با من تکلم فرموده بود آن جناب فرمود بلی یا سماع من عرض کردم فدای وجود مبارکت شوم بخدا سوگند که من در حالت طفولیت که بمکتب میرفتم ملقب باین لقب شدم و مرا باین لقب خواندند میگوید که آن بزرگوار در روی من تبسم فرمود. (۵) دلالت دیگری: (۶) از هرثمه بن اعین مروی است که گفت من رفتم در خانه مأمون که برسید و مولای خود یعنی حضرت رضا (ع) داخل شوم و در خانه مأمون چنین شهرت یافته بود که حضرت رضا (ع) وفات یافته است و این خبر صحت نداشت پس من داخل شدم و خواستم اذن حضور بگیرم یکی از خدام معتمد مأمون که غلامی بود موسوم به صبح دیلمی و حق ولایت و دوستی سید من حضرت رضا (ع) دوست میداشت بیرون آمد چون مرا دید گفت ای هرثمه آیا نمیدانی که من در پنهان و آشکار معتمد مأمون هستم گفتم بلی میدانم گفت بدان در ثلث اول شب من و سی نفر از غلامان موثق و امین خود را طلبید چون بر او داخل شدم از بسیاری شمع شب او چون روز روشن بود در مقابل او شمشیرهای برهنه نیز که بزهر آب داده شده بود قرار داشت پس یک یک ما را طلبید

و

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۶۲

بزبان خود عهد و پیمان از ما گرفت (۱) در حالی که احدی غیر از ما در آنجا حضور نداشت پس از آن بما گفت این عهد از برای شما لازم است و باید آنچه را که بشما امر کردم بدون تخلف انجام دهید پس ما از برای او سوگند یاد کردیم بعد گفت هر یک از شما شمشیری بدست گیرد و بروید در حجره علی بن موسی الرضا (ع) و او

را در هر حالی که باشد نشسته یا ایستاده یا خوابیده بدون اینکه با او سخن گوئید با شمشیرهای خود گوشت و استخوان و خون و مغز او را داخل کنید و بعد از آن فرشهای او را برگردانده و برویش بیندازید و خون شمشیرتان را بر آن فرشها بمالید و پاک کنید و بعد نزد من آئید که اگر این کار را انجام دهید و پنهان و پوشیده دارید قرار داده‌ام که بهر یک ده بدره درهم و ده زمین زراعت از میان همه املاکم انتخاب کرده و بشما بدهم و تا زنده‌ام این عطیه را از شما قطع نکنم صبیح گوید که ما شمشیرها را برداشته و بحجره آن حضرت وارد شدیم آن بزرگوار بر پهلو خوابیده و انگشتان مبارکش را حرکت میداد و سخنی میگفت که ما نه فهمیدیم صبیح گوید که غلامان بسوی او شتافتند و شمشیرها را بر او فرود آوردند ولی من شمشیر خود را گذاشته و ایستاده نظر میکردم گویا آن بزرگوار میدانست که ما بر سر او میریزیم لباسی در بر کرده بود که شمشیر بر آن کار نمیکرد پس از آن فرشهای او را برویش انداخته و نزد مأمون بازگشتند مأمون پرسید چه کردید گفتند بآنچه مأمور بودیم عمل کردیم گفت اینسخن را جایی نگوئید و این واقعه را پوشیده دارید چون طلوع فجر و ظهور سفیدی روز نزدیک شد مأمون سر برهنه در مجلس خود نشست و تکمه‌های لباس خود را گشود و وفات آن حضرت را اظهار کرد و مهبیای تعزیه شد پس از آن با پای برهنه برخاست و اظهار حسرت میکرد و روان شد و ما پیش روی او بودیم و چون در حجره آن بزرگوار آمد و بر او داخل شد همه آن بزرگوار را شنید بدنش بلرزه آمد و گفت کیست نزد آن حضرت گفتم یا امیر المؤمنین ما را بر آن آگاهی نیست گفت بشتابید باو نظر کنید صبیح گفت ما بسوی خانه شتافتیم بناگاه دیدیم سید من در محراب خود نشسته نماز میخواند و تسبیح میگوید گفتم یا امیر المؤمنین در محراب شخصی را میبینم که نماز میخواند و تسبیح میگوید از این خبر بدنش بلرزه درآمد و مرتعش شد و گفت مرا فریب دادید خدا شما را لعنت کند و از میان آن جماعت روی بمن کرد و گفت ای صبیح نظر کن ببین کیست در نزد او نماز میخواند یعنی ملاحظه کن آن حضرت است یا نه گفت من داخل شدم و مأمون برگشت چون بآستانه در رسیدم فرمود ای صبیح عرض کردم لبیک ای مولای مولای من و برو نزد او در افتادم فرمود برخیز خداوند ترا رحمت کند خواستند نور خدا را خاموش کنند یعنی بمجرد گفتگو کردن و بستن پیمان خدا نورش را با تمام رساند اگر چه کافران از آن کراهت داشته باشند صبیح گوید که مراجعت کردم در نزد مأمون رویش

چون شب تار تیره و ظلمانی بود (۱) بمن گفت ای صبیح تو از عقب چه یافتی گفتم بخدا قسم که آن جناب در حجره خود نشسته بود و مرا صدا زد و چنین و چنان بمن گفت: صبیح گوید مامون تکمه‌های جامه خود را بست و امر کرد جامه‌های او را برگرداندند یعنی لباس جلال او را آوردند و پوشید و گفت بگوئید که حضرت رضا (ع) بیهوش شده بود و علت او افاقه شد هرثمه گوید که من خدا را شکر و حمد بسیار کردم سپس بر سید خود حضرت رضا (ع) داخل شدم چون مرا دید فرمود آنچه صبیح از برای تو گفت از برای کسی حدیث نکن مگر از برای کسی که خدا قلب او را بمحبت و ولایت ما امتحان فرموده است عرض کردم ای سید من چنین میکنم فرمود ای هرثمه بخدا قسم مکر ایشان بما ضرر نمیرساند تا اینکه اجل مکتوب بسر آید و پیک مقصود درآید. (۲)

دلالت دیگری: (۳) از جعفر بن محمد نوفلی مروی است که گفت در پل اریق نزد حضرت رضا (ع) آمدم و بر او سلام کردم پس از آن نشستیم و عرض کردم فدای وجودت شوم جمعی گمان میکنند که پدر بزرگوارت زنده است فرمود دروغ گفتند خدا ایشان را لعنت کند اگر زنده بود میراث او قسمت نمیشد و زنان او نکاح نمیشدند و لیکن قسم بخدا که مرگ را چشید چنان که علی بن ابی طالب (ع) چشید میگوید که من عرض کردم تکلیف من چیست و مرا بچه چیز امر میکنی فرمود بعد از من بر تو باد بفرزندم محمد و اما من از روی زمین میروم و از برایم مراجعت نباشد و قبری در طوس مبارک گردیده شود و دو قبر ببغداد من عرض کردم فدای وجودت یکی از آن دو قبر را میدانم یعنی قبر بغداد را میدانم قبر دوم از کیست فرمود بزودی بر تو معلوم می‌شود پس از آن فرمود قبر من و قبر هارون چنین است دو انگشت خود را بهم چسبانید. (۴) دلالت دیگری: (۵) از حمزه بن جعفر ارجایی مروی است که گفت هارون از یک در مسجد بیرون رفت و حضرت رضا (ع) از در دیگر داخل شد و از روی عبرت خطاب بهارون کرد که چقدر خانه دور است و ملاقات در طوس نزدیک است ای طوس ای طوس بزودی مرا و او را جمع کنی. (۶) دلالت دیگری: (۷) از محمد بن حفص مروی است که گفت حدیث کرد از برای ما غلامی یا دوستداری از عبد صالح حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر (ع) و گفت من و جماعتی در بیابانی با حضرت رضا (ع) بودیم تشنگی سختی بما و حیوانهای ما رسید تا اینکه بر خود ترسیدیم حضرت رضا موضعی را از برای ما وصف کرد و فرمود بروید در آن موضع که آب بیابید میگوید که ما بآن موضع آمدیم و بآب رسیده آشامیدیم و حیوانهای خود را سیراب کردیم و عموم اهل قافله که همراه ما بودند سیراب شدند بعد از آن کوچ

کردیم و حضرت ما را بجستجوی آن چشمه امر کرد ولی از جستجوی خود نتیجه نگرفته و اثری از چشمه نیافتیم و بجز پشک شتر چیزی

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۶۴

ندیدیم، (۱) آن مرد این حدیث را از برای مردی از فرزندان قنبر که در حدود یک صد و بیست سال از عمرش گذشته بود ذکر میکرد و آن مرد قنبری مرا بمثل این حدیث بدون کم و زیاد خبر داد و گفت من نیز با آن مرد در خدمت آن بزرگوار بودم و آن مرد قنبری مرا خبر داد که آن بزرگوار در آن سفر بسوی خراسان میرفت. (۲) دلالت دیگری: (۳) از محول سجستانی مروی است که گفت چون قاصد مأمون برای احضار حضرت رضا (ع) از خراسان بمدینه وارد شد و من در مدینه بودم آن بزرگوار برای وداع حضرت رسول (ص) بمسجد وارد شد و چند مرتبه آن بزرگوار را وداع میکرد و باز میگشت بسوی قبر مطهر و صدایش را بگریه و ناله بلند میکرد من پیش رفتم و بآن عالی مقدار سلام کردم جوابم داد، او را بطلب مأمون تهنیت گفتم فرمود مرا واگذار همانا از جوار جد بزرگوارم بیرون میروم و در غربت میمیرم و در پهلوی هارون دفن میشوم میگوید تا خراسان آن بزرگوار را متابعت کرده و همراه بودم تا اینکه در طوس وفات کرد و او را در جنب هارون دفن کردند. (۴) دلالت دیگری: (۵) از محمد بن ابی عبد الله کوفی مروی است که گفت حدیث کرد ما را سعد بن مالک از ابی حمزه از ابن کثیر که گفت چون موسی بن جعفر (ع) وفات کرد و مردم در امر او واقف شدند و بعد از او امامی را قائل نشدند و من در آن سال حج کردم بناگاه حضرت رضا (ع) را دیدم و در قلب خود وقف بحضرت موسی بن جعفر (ع) را گذرانیدم و یا امامت حضرت رضا (ع) را و نزد خود این آیه شریفه را تلاوت کردم أُبَشِّرُكُمْ مِنْ أُمَّةٍ تُبْعَثُ فِيكُمْ مِنْكُمْ، تا این خیال کردم آن بزرگوار مثل برق و زنده بر من گذشت و فرمود بخدا قسم من آن بشرم که بر تو واجب است مرا متابعت کنی من عرض کردم بسوی خدا و بسوی تو پناه میبرم و معذرت میخواهم که مرا عفو فرمائید فرمود لغزش تو بخشیده است. «مصنف گوید» غیر واحدی از مشایخ از محمد بن ابی عبد الله کوفی این حدیث را از برای من باین اسناد حدیث کرده است. (۶) دلالت دیگری: (۷) از حسن بن علی الوشا مروی است که حضرت رضا (ع) بمن فرمود که هنگامی که خواستند مرا از مدینه بخراسان آورند عیال خود را جمع کرده و بآنها امر کردند بر من گریه کنند تا گریه آنها را بشنوم پس از آن دوازده هزار دینار بین ایشان قسمت کرده و گفتم آگاه

باشید که من هرگز بسوی عیال خود مراجعت نخواهم کرد. (۸) دلالت دیگری: (۹) از ابو محمد غفاری مروی است که گفت قرض بسیاری پیدا کردم و در نزد خود گفتم که غیر از سید و مولایم حضرت ابی الحسین علی بن موسی الرضا (ع) کسی این قرض را ادا نکند چون صبح کردم بمنزل آن بزرگوار رفته و اذن دخول خواستم و پس از کسب اجازه و دخول در منزل پیش از اینکه سخنی بگویم بمن فرمود یا ابا محمد حاجت تو را دانستیم

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۶۵

(۱) و بر ما است ادا کردن قرض تو، آن روز را در خدمت آن بزرگوار شام کرده چون طعام از برای افطار حاضر کردند و طعام صرف شد فرمود ای ابا محمد شب را در اینجا بسر میبری یا بمنزل خود مراجعت میکنی عرض کردم ای سید من اگر حاجتم را برآوری دوست دارم که مراجعت کنم آن بزرگوار از زیر فرش مشتی زر بمن داد چون بیرون آمده و بنزدیک چراغ آوردم دیدم زرهای زرد و سرخ مخلوط بود اول دیناری که بدستم آمده و بنقش آن نظر کردم بر آن نقش شده بود ای ابا محمد اینها پنجاه دینار است بیست و شش دینار آن از برای ادا کردن قرض تست و بیست و چهار دینار دیگر برای نفقه عیالت چون صبح کردم و در میان زرها جستجو کردم آن دیناری که این مطلب در آن نقش بود نیافتم و چیزی از دینارها هم کم نبود. (۲) دلالت دیگری: (۳) از موسی بن عمر بن بزیع مروی است که گفت در نزد من دو کنیز حامله بود بحضرت رضا (ع) نوشتم که مرا از اینها اعلام کند و از او مسألت کردم که دعا کند خداوند این دو طفل را که در شکم این دو کنیز است پسر قرار دهد نه دختر و مرا باین عطیه مفتخر کند آن بزرگوار توفیق کرد که ان شاء الله دعا میکنم پس از آن جناب ابتدا فرمود بنوشته مستقلی بدین مضمون بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ خداوند برحمت خود در دنیا و آخرت ما و شما را بنیکوتر صحتی عافیت و صحت دهد امور در دست خدا است مقدرهای خود را در آن جاری میکند بآن قسمت که خودش خواهد، ان شاء الله پسری و دختری از برای تو متولد شود پسر را محمد نام بگذار و دختر را فاطمه بمبارکی و فیروزی خدا میگوید پسری و دختری از برای من متولد شد بنا بر آنچه آن بزرگوار فرموده بود. (۴) دلالت دیگری: (۵) از حسن بن علی بن فضال مروی است که گفت عبد الله بن مغیره میگفت که من واقفی بودم و در حالی که مذهب وقف داشتم حج گزاردم چون بمکه رفتم در خاطرم گذشت که آیا این مذهب درست است یا نه پس بملتزم کعبه آویختم و عرض کردم پروردگارا تو خواهش و اراده مرا میدانی مرا ارشاد کن بهترین دینها

و چنین در قلبم واقع شد که نزد حضرت رضا (ع) بیابم و آمدم بمدینه و درب خانه آن بزرگوار ایستاده و بغلام گفتم بمولای خود عرض کن که مردی از اهل عراق بر در خانه ایستاده است ناگاه شنیدم که آن بزرگوار فریاد کرد ای عبد الله بن مغیره داخل شو من داخل شدم چون بمن نظر کرد فرمود خدا دعای ترا مستجاب کرد و ترا بدین خود هدایت نمود من گفتم اشهد انک حجة الله و امین الله علی خلقه. (۶) دلالت دیگری: (۷) از داود بن رزین مروی است که گفت از حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر (ع) در نزد من مالی بود آن بزرگوار فرستاد قسمتی از آن مال را گرفت و قسمتی

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۶۶

دیگر را در نزد من باقی گذاشت (۱) و فرمود هر کس بعد از من نزد تو آمد و باقی مال را از تو مطالبه کرد او صاحب و مولای تو خواهد بود و چون آن بزرگوار درگذشت و دنیا را وداع گفت علی (ع) فرزند دلبندش نزد من فرستاد و مطالبه باقی مال را کرد و فرمود که فلان و فلان مبلغ است من آن مقدار مال که در نزدم بود دادم. (۲) دلالت دیگری: (۳) از حسن بن علی الوشا مروی است که گفت عباس بن جعفر بن محمد بن اشعث از من درخواست نمود که از حضرت رضا (ع) سؤال کنم که هر نامه‌ای که عباس بآن بزرگوار مینویسد بعد از خواندن پاره کند از ترس اینکه مبادا در دست غیر از آن بزرگوار افتد و شا گوید قبل از اینکه من بآن بزرگوار عرض کنم که نوشته‌های عباس را بعد از خواندن پاره کند آن حضرت بمن نوشت که برفیق خود اعلام کن که چون کتابتی بمن مینویسد پس از خواندن پاره میکنم. (۴) دلالت دیگری: (۵) از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی مروی است که گفت من نزد خود خیال کردم که چون بر حضرت ابی الحسن الرضا (ع) وارد شوم از او سؤال کنم که از سن شریفش چقدر گذشته است و چون بر آن بزرگوار وارد شده و در مقابلش نشستم آن حضرت بسویم نظر میکرد و از روی فراست بصورت من مینگریست پس از آن فرمود از عمر تو چقدر گذشته است عرض کردم فدایت شوم چنین و چنان از عمرم گذشته است فرمود من از تو بزرگترم زیرا که چهل و دو سال از عمرم گذشته است عرض کردم فدای وجودت شوم بخدا قسم که میخواستم از این مطلب سؤال کنم فرمود بتحقیق که من ترا خبر دادم. (۶) دلالت دیگری: (۷) از زروان مدائنی مروی است که بر حضرت رضا (ع) وارد شد و میخواست از آن جناب از حال عبد الله بن جعفر سؤال نماید میگوید که آن بزرگوار دست مرا گرفت و بر سینه خود قرار داد پیش

از آنکه آنچه اراده کرده‌ام از برای او ذکر کنم بمن فرمود ای محمد برادرم عبد الله امام نبود و باین ترتیب قبل از اینکه از اراده خود سؤال کنم مرا آگاه کرد. (۸) دلالت دیگری: (۹) از محمد بن عیسی بن یقطینی مروی است که گفت از هشام عباسی شنیدم که میگفت بر حضرت ابی الحسن الرضا (ع) داخل شدم و میخواستم از آن حضرت سؤال کنم دعائی بر من بخواند که سر دردی که عارضم شده است رفع شود و دو جامه از جامه‌های خود که بر آنها محرم میشد بمن ببخشد ولی چون بر آن حضرت داخل شده و مسائل خود را سؤال کرده و جواب شنیدم حاجات خود را فراموش کردم چون آن حضرت را وداع کرده و برخاستم که بیرون روم فرمود بنشین پیش روی او نشستم دست مبارکش را روی سرم نهاد و دعائی خواند و دو جامه از جامه‌های خود را نیز طلب کرد و فرمود در میان این

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۶۷

دو جامه احرام بسته‌ام (۱) هشام عباسی گوید که در مکه دو جامه سعدیه میخواستم که از برای پسرم برسم سوقات آورم و آن نوع از جامه را بآن طرزی که میخواستم در مکه نیافتم تا آنکه در وقت مراجعت از راه مدینه بر حضرت ابی الحسن الرضا (ع) وارد شدم چون ایشان را وداع کرده و برخاستم که بیرون آیم آن بزرگوار دو جامه سعدیه طلب کرد که منقش بوده بآن قسمی که طالب بودم و آنها را بمن عطا کرد. (۲) دلالت دیگری: (۳) از حسین بن موسی مروی است که گفت روزی با حضرت رضا (ع) بیرون رفتم بیکی از املاک آن بزرگوار در آن روز هیچ ابر در آسمان نبود چون نزد آن بزرگوار رسیدیم فرمود لباسی که شما را از باران محفوظ نگاهدارد با خود برداشته‌اید عرض کردم بچنین لباسی ما را احتیاجی نیست و ابری در آسمان نیست و ما را از باران خوفی نیست فرمود من آن لباس را برداشته‌ام و بزودی بر شما میبارد میگوید که ما راه نرفتیم مگر اندکی که ابر بر روی آسمان بلند شد و باریدن گرفت تا آنکه ما خود را ملامت کردیم که چرا لباسی برنداشتیم تا ما را از باران نگاهدارد در آن روز احدی از ما باقی نماند مگر آنکه از باران همه بدن و لباسش تر شد. (۴) دلالت دیگری: (۵) از موسی بن مهران مروی است که بحضرت رضا (ع) نوشت و از آن جناب سؤال کرد دعا کند خداوند پسری باو کرامت کند آن بزرگوار باو نوشت خداوند پسری صالح بتو عطا کرد پس آن پسری که داشت بمرد و خداوند پسری دیگر باو عطا کرد. (۶) دلالت دیگری: (۷) از هیثم بن ابی مسروق از محمد بن فضیل مروی است که گفت

در وادی مر که یک منزلی مکه است وارد شدم و مرا ناخوشی در پهلو و پای حادث شد که آن را عرق المدنی گفتندی پس در مدینه بر حضرت رضا (ع) داخل شدم فرمود از چیست که ترا دردناک می بینم عرض کردم چون بوادی مر رسیدم مرا ناخوشی عرق المدنی در پهلو و پای پیدا شده است پس آن بزرگوار بآن مرضی که در پهلو من و زیر بغل من حادث شده بود اشاره کرد و سخنی فرمود و آب دهان مبارک بر آن انداخت و فرمود ترا از این ناخوشی که در پهلو ظاهر شده باکی نخواهد بود و نظر کرد به بیماری که در پایم بود و فرمود حضرت امام محمد باقر (ع) فرموده است که هر کس از شیعیان ما که ببلائی مبتلا شود و صبر کند خداوند پاداش هزار شهید باو عطا کند من بخود گفتم بخدا قسم که هرگز من از این مرضی که در پای دارم خلاصی نیابم و خوب نشوم هیثم گوید که محمد بن فضیل پیوسته از جهت این مرض لنگ بود تا مرد. (۸) دلالت دیگری: (۹) از ابی الحسن الراشد مروی است که گفت چند بار از برای من آوردند در آن حال فرستاده حضرت رضا (ع) رسید پیش از آنکه در کتابتها نظر کنم یا

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۶۸

آنکه کتابتی از برای آن حضرت بفرستم (۱) بمن گفت که حضرت رضا (ع) فرمود دفتر مرا بفرست و حال اینکه هرگز در منزل من دفتری نبود راشد گوید که من گفتم آیا آن جناب طلب کرده است چیزی را که عارف و شناسائی بتصدیق کردن آن نباشم و چیزی نیابم و بر چیزی بر نخورم چون فرستاده آن حضرت بازگشت من گفتم بایست در مکان خود و بعضی از بارها را گشودم دفتری در آن یافتم که عالم بآن نبودم و لیکن میدانستم که آن بزرگوار بغیر از حق طلب نمیکند پس آن دفتر را از برای آن حضرت فرستادم. (۲) دلالت دیگری: (۳) از ابی محمد بصری مروی است که گفت حضرت رضا (ع) قدم مبارک بآن اطراف نهاد من بآن بزرگوار نوشتم و از او اذن خواستم که در شهری بعنوان تجارت بیرون روم آن بزرگوار نوشت که اقامت کن و در جایی قدم نگذار من دو سال اقامت کردم بعد از آن آن جناب مرتبه دوم در آن سرزمین قدم نهاد من باو نوشتم و طلب اذن کردم آن حضرت بمن نوشت بمبارکی و فیروزی بیرون میروی که صنع خدا از برای تو مبارک است و امر تغییر خواهد کرد من بیرون رفتم و بمنفعت رسیدم و در بغداد هرج و مرج شده بود من از آن فتنه سلامتی یافتم. (۴) دلالت دیگری: (۵) از احمد بن عبد الله حارثه کرخی مروی است که گفت فرزند از برای من باقی نمیماند ده فرزند و

کسری از من فوت کرده بودند حج کردم و بر حضرت ابی الحسن الرضا (ع) داخل شدم و آن حضرت بنزد من بیرون آمد و جامه گلی رنگ پوشیده بود سلام کردم و دست مبارکش را بوسیدم و چند مسأله از او پرسیدم بعد از آن شکایت کردم که فرزند برای من باقی نمی ماند آن حضرت سر مبارک را زیر انداخت و بسیار دعا کرد بعد فرمود امیدوارم که تو مراجعت کنی و برایت حملی باشد و بعد از تولد او ولد دیگر از برایت متولد شود و در زمان حیات خود از آنها بهره مند شوی و حقتعالی چون اراده کند دعا را مستجاب کند، مستجاب میکند و بر هر چیزی قدرت دارد میگوید که من از سفر حج بمنزل خود بازگشتم و عیال خود که دختر خالم بود حامله یافتم او از برایم پسری زائید ابراهیم نام نهادم و بعد از آن حامله شد پسر دیگری زائید نامش را محمد برداشتم و او را مکنی به ابو الحسن کردم ابراهیم سی سال و کسری زنده بود و ابو الحسن بیست و چهار ساز زنده ماند و بعد از آن هر دو بیمار شدند و من بحج رفتم چون مراجعت کردم هر دو بیمار بودند دو ماه پس از ورود من ابراهیم در اول ماه فوت کرد و ابو الحسن در آخر ماه وفات یافت و احمد که بعد از این دو نفر متولد شده بود یک سال و نیم زنده بود بعد فوت کرد و قبل از این دو فرزند هر فرزند از برای او بوجود می آمد یکماه بیشتر زنده نمی ماند. (۶) دلالت دیگری: (۷) از سعد بن سعد از حضرت ابی الحسن الرضا (ع) مروی است که

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۶۹

آن حضرت را نظر بمردی افتاد و باو فرمود بنده خدا بآنچه خواهی وصیت کن و مستعد و آماده باش از برای چیزی که ناچار در آن واقع شوی یعنی مهیای مرگ باش و همان طور که آن بزرگوار فرموده بود بعد از سه روز آن مرد وفات یافت. (۱) دلالت دیگری: (۲) از عبد الله بن محمد هاشمی مروی است که گفت روزی بر مأمون داخل شدم و مرا نشانید و هر کسی که در نزد او بود بیرون کرد پس از آن طعام طلب کرد ما طعام خوردیم بعد خود را ببوی خوش پاکیزه کردیم بعد امر کرد پرده زدند و رو کرد ببعضی از کسانی که پشت پرده بودند و گفت ترا بخدا قسم که باید بگوئی شعری که انشاء کرده در حزن و مرثیه و خوشی اهل طوس پس از آن حرم مرا گفت

سقیاء لطوس و من اضحی بها قطناً من عتره المصطفی ابقی لنا حزناً

یعنی گوارا باد از برای طوس و کسانی که روز کردند در حالتی که در طوس ساکنند از جهت عترت رسول خدا و از برای ما اندوه باقی گذاشته شده است عبد الله گوید که مأمون گریه کرد و بمن گفت ای عبد الله آیا ملامت

میکنند مرا اهل بیت من و اهل بیت تو که حضرت رضا (ع) را از برای خلافت نصب کرده‌ام پس بخدا قسم که حدیث کنم ترا بحدیثی که از آن تعجب کنی روزی من نزد حضرت رضا (ع) آمده و باو عرض کردم فدای وجودت شوم پدران بزرگوارت موسی و جعفر و محمد و علی بن الحسین (ع) بودند و در نزد ایشان بود علم گذشته و علم آینده تا روز قیامت و تویی وصی این قوم و وارث ایشان و در نزد تست علم ایشان و مرا بسوی تو حاجتی است فرمود بگو حاجت خود را عرض کردم این کنیز که در صفا و حسن یگانه دهر است و نهایت محبت و تقرب بمن دارد و احدی از کنیزکان خود را بر او مقدم نمیدارم مکرر حامله شده و حمل او سقط شده است و اکنون نیز حامله میباشد مرا راهنمایی کن بچیزی که او را معالجه کنم تا سالم باشد و طفل او عیب نکند آن بزرگوار فرمود از سقط این طفل خوف مکن که این کنیزک از آفت سالم می‌شود و پسری میزاید که شبیه‌ترین مردم است بمادر خود و او را انگشت کوچکی باشد زیاده بر انگشتان در دست راست که آن انگشت آویزان نباشد و در پای چپ او نیز انگشت کوچکی باشد که آویزان نباشد پس در نزد خود گفتم که شهادت میدهم که خداوند بر هر چیزی قادر است بعد از آن این کنیزک زائید پسری را که بمادر خود شباهت تمام داشت و در دست راست او انگشت کوچک که آن را خنصر گویند زائد بر انگشتانش روئیده بود و آویزان نبود و در پای چپ او نیز انگشت خنصر که انگشت کوچک است زیاده بر انگشتان روئیده بود و آویزان نبود و همان طور بود که حضرت رضا (ع) از برایم وصف کرده بود پس کیست که مرا ملامت کند بر اینکه او را بر خلافت نصب کرده‌ام

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۷۰

و حدیث زیاده از این است و آن زیاده را حذف کردیم و ذکر نکردیم و لا قوة الا بالله العظیم (۱) «مصنف گوید» که حضرت رضا (ع) باین واقعه دانا بود بسبب آنچه بدان بزرگوار رسیده بود از پدران او از رسول خدا (ص) و سبب علم رسول اینست که جبرئیل بر او فرود آورد اخبار خلفاء و اولاد ایشان را از بنی امیه و بنی عباس و حوادثی که در زمان ایشان رخ میداد و آنچه بر دست ایشان جریان می‌یافت و لا قوة الا بالله.

(۲) «باب چهل و هفتم» «در ذکر خبری که دلالت دارد بر امامت آن بزرگوار در واقعه که اجابت فرموده است حقتعالی نفرین آن جناب را در حق بکار بن عبد الله بن مصعب بن زبیر بن بکار چون بر آن بزرگوار ستم کرده

(۳) از علی بن محمد نوفلی مروی است که گفت مردی چیزی از زبیر بن بکار مطالبه کرد چون انکار کرد طلب قسم از او کرد در میان قبر و منبر و آن نابکار قسم خورد و بیماری پیسی او را فرو گرفت و من او را میدیدم که دو ساق و دو قدم او پیسی بسیار داشت و پدر او بکار بر حضرت رضا (ع) ستم کرده بود در امری و آن بزرگوار بر او نفرین کرد و هنگام نفرین آن حضرت بکار از قصری بیفتاد و گردنش شکست و اما پدر او عبد الله بن مصعب عهد یحیی بن عبد الله بن حسین را شکست چه که در پیش روی هارون الرشید بود و گفت یا امیر المؤمنین یحیی را بقتل آور که اعتمادی و وثوقی باو نیست یعنی شاید در صدد قتل خلیفه برآید یحیی بهارون گفت که عبد الله دیروز با برادر من بیرون رفت و از برای او شعرهای چند که از خودش بود انشا کرده است عبد الله منکر این مطلب شد یحیی او را قسم داد به بیزاری از این عمل و تعجیل مکافات یعنی او را باین نوع قسم داد که بگوید اگر دروغ گویم از حول و قوه بیزار باشم بحول و قوه خودم و اگر دروغ گویم خداوند مکافات مرا که هلاکت است بدهد و چون قسم

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۷۱

خورد در همان وقت تب کرد و سه روز بعد از آن مرد و چند مرتبه قبر او در زمین فرو رفت و این خبر طولانی است من مختصر کردم.

(۱) «باب چهل و هشتم» «در ذکر خبری که دلالت دارد بر امامت آن بزرگوار چه آن جناب احوال خود را بمأمون خبر داده است که آن بزرگوار بغداد را نمی‌بیند و بغداد هم او را نمی‌بیند و چنین شد که او فرموده بود.»

(۲) از محمد بن عباد مروی است که گفت روزی مأمون بحضرت رضا (ع) عرض کرد ان شاء الله داخل بغداد میشویم و چنین و چنان میکنیم آن بزرگوار فرمود یا امیر المؤمنین تو داخل بغداد میشوی چون خلوت کردم باو عرض کردم چیزی شنیدم که مرا محزون کرد و آن مطلب را عرض کردم فرمود یا با حسن (همیشه آن حضرت کنیه مرا بلفظ ابا حسن بدون الف و لام میگفت) مرا با بغداد چه کار است نه من بغداد را می‌بینم و نه بغداد مرا خواهد دید یعنی بعد از وفات هم ببغداد دفن نمیکنند.

(۳) «باب چهل و نهم» «در ذکر اخباری که دلالت دارد بر امامت آن بزرگوار در اجابت فرمودن حقتعالی نفرین آن حضرت را در حق آل برمک و در اخبار آن بزرگوار بر آنچه بر ایشان وارد آید و باینکه صدمه از هرون الرشید بآن حضرت نمیرسد.»

(۴) از محمد بن فضیل مروی است که گفت در آن سالی که هارون آل برمک را گرفت و آنها را بانواع عذاب و شکنجه بقتل رساند اول مرتبه جعفر بن یحیی را بقتل آورد و یحیی بن عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۷۲

خالد را حبس کرد (۱) و بر برامکه وارد شد آنچه وارد شد. حضرت ابو الحسن الرضا (ع) در غرفه ایستاده بود دعا میکرد و سر مبارک را حرکت میداد از او این مطلب را سؤال کردند فرمود بپیشگاه خدا برامکه را نفرین میکنم بسبب صدماتی که بر پدر بزرگوارم وارد آوردند و خداوند امروز دعای مرا در حق ایشان مستجاب کرد و چون مراجعت کرد درنگ نکرد مگر اندکی تا اینکه جعفر و یحیی را گرفتند و وضع ایشان تغییر کرد و از اوج رفعت و عزت بخاک مذلت افتادند؛ (۲) از حسن بن علی الوشا از مسافر مروی است که گفت من در منی با حضرت رضا (ع) بودم یحیی بن خالد با قومی از آل برمک از آنجا بگذشت آن بزرگوار فرمود مسکینهای این طائفه نمیدانند بر ایشان در سال جاری چه وارد آید پس از آن فرمود آه و اعجاب از این واقعه من و هارون مثل این دو هستیم و دو انگشت مبارک را بیکدیگر چسبانید مسافر گفت بخدا قسم که من معنی این عمل را ندانستم تا اینکه آن بزرگوار را جنب هارون دفن کردند. (۳) از موسی بن مهران مروی است که گفت از جعفر بن یحیی شنیدم که میگفت از عیسی بن جعفر شنیدم که هنگامی که هارون از رقه (شهریست در بغداد) متوجه مکه شد بهارون گفت یاد بیاور آن قسمی را که در حق آل ابی طالب یاد کردی چه سوگند یاد کردی که اگر کسی بعد از موسی (ع) ادعای امامت بکند گردن او را بزنی آیا صبر میکنی و حال اینکه علی فرزند موسی ادعای امامت میکند و مردم آنچه را که در حق پدرش میگفتند در حق او اظهار میدارند، هارون از روی غضب بعیسی نظر کرد و گفت چه فکر میکنی میخواهی تمام آنان را بقتل رسانی موسی بن مهران گوید چون این واقعه را شنیدم بحضور حضرت رضا (ع) رفتم و ایشان را مطلع کردم فرمود چیست مرا با ایشان بخدا قسم که قدرت ندارند کاری در حق من کنند. (۴) از صفوان بن یحیی مروی است که گفت چون حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر وفات یافت و حضرت رضا (ع) در

امر امامت سخن گفت بر او نگران شده و بایشان عرض کردم امر بزرگی را اظهار فرمودی از عمل این طاغی بر تو بیمناکم فرمود هر چه جد و جهد کند او را بر من راهی نیست، صفوان گوید شخصی معتمد و موثق خبر داد که یحیی بن خالد بآن طاغی (هارون) گفت این علی (ع) فرزند موسی است و ادعای امر خلافت میکند هارون گفت آیا کفایت نکرد آنچه پیدرش کردیم آیا میخواهی جمیع آنها را در معرض قتل آوریم، بتحقیق که برامکه دشمن اهل بیت رسول الله بود و عداوت ایشان را اظهار میکردند.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۷۳

(۱) «باب پنجاهم» «در ذکر دو خبری که دلالت بر امامت آن بزرگوار دارد در موضوع خبر دادن آن حضرت باینکه با هارون در یک محل مدفون خواهد شد»

(۲) از موسی بن مهران مروی است که گفت علی بن موسی الرضا (ع) را در مسجد مدینه ملاقات کردم در حالی که هارون خطبه میخواند فرمود آیا می دانید که من و او در یک خانه مدفون خواهیم شد. (۳) از محمد بن فضیل مروی است که خبر داد مرا کسی که از حضرت رضا (ع) شنیده بود در حالی که آن بزرگوار در منایا در عرفات بهارون نظر میکرد فرمود من و هارون این چنین باشیم و دو انگشت خود را بهم چسبانید و ما مقصود آن بزرگوار را ندانستیم تا اینکه واقعه طوس بوقوع پیوست و مأمون امر کرد حضرت رضا (ع) را در جنب قبر هارون دفن کردند.

(۴) «باب پنجاه و یکم» «در خبر دادن آن حضرت باینکه او را بزهر میکشند و پهلوی قبر هارون دفن می شود»

(۵) از عبد السلام بن صالح هروی مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) شنیدم که میفرمود همانا بزودی از روی ستم با زهر شهید میشوم و مرا جنب هارون دفن میکنند و حقتعالی خاک مرا محل آمد و رفت شیعه من و اهل محبت من قرار خواهد داد پس هر کس مرا در محل غریبی زیارت کند زیارت کردن من در روز قیامت برای او واجب شود و بحق آن کسی که محمد را بنبوت اکرام داشت و بر جمیع خلقش برگزید احدی از شما نزدیک قبر من نماز نگذارد بقدر دو رکعت مگر آنکه مستحق آمرزش خداوند شود در روزی که او را ملاقات کند و پاداش او را به بیند و بحق آن کسی که بعد از محمد (ع) ما را بامامت اکرام داشته و بوصایت آن جناب مخصوص داشت زوار قبر من گرامیترند در روز قیامت نزد خدا بر

جميع خلق که در صحرای محشر قدم گذارند و مؤمنی نیست که قبر مرا زیارت کند و قطره آبی بروی خود ریزد مگر آنکه خدا آتش را بر جسدش حرام کند.

(۱) «باب پنجاه و دوم» «در ذکر خبری که دلالت دارد بر صحت فراست آن جناب و شناسائی او باهل ایمان و اهل نفاق»

(۲) از عبد الرحمن بن ابی نجران مروی است که گفت حضرت ابو الحسن الرضا (ع) کتابتی بیکی از اصحاب خود نوشت و او مرا بخواندن آن نامه واداشت باین مضمون بود که ماهر مردی را به بینیم حقیقت ایمان و حقیقت نفاق او را می شناسیم.

(۳) «باب پنجاه و سوم» «در شناسائی آن جناب بجمع لغتها»

(۴) از یاسر خادم مروی است که گفت حضرت ابی الحسن (ع) غلامانی داشت که از اهل صقلب و روم بودند وقتی در نزد ایشان بود شنید که بزبان صقلبیه و رومیه تکلم کرده و میگویند که ما در هر سال در شهر خود فصد میگردیم و در اینجا فصد نکرده ایم چون صبح شد آن حضرت بیکی از اطباء مراجعه کرده و فرمود فلان غلام را فلان رک و از فلان غلام فلان رک و از فلان غلام فلان رک را فصد کن و ای یاسر تو فصد مکن لیکن من فصد کردم و دستم ورم کرد و سرخ شد آن بزرگوار فرمود پس از اطلاع از حال فرمود آیا ترا از این عمل نهی نکردم دست خود را بروی دستم کشید و آب دهان مبارک مالید و سپس مرا وصیت کرد که در شب آتش نیفرورم و نظر کنم و من بقدر امکان چنین میگردم و هر گاه غفلت میگردم دست مبارکش را بمن میکشید. (۵) از داود بن قاسم جعفری مروی است که گفت با حضرت ابو الحسن غذا میخوردم و آن بزرگوار بعضی از غلامان خود را بزبان فارسی و صقلبیه میخواند و بسا بود که من غلام خود را برای تعلیم زبان فارسی نزد غلام آن جناب میفرستادم اغلب اتفاق می افتاد که سخنی بر غلام آن حضرت مشکل میشد و نمیدانست و آن حضرت مشکل غلام خود را حل میکرد. (۶) از ابی صلت هروی مروی است که گفت حضرت امام رضا (ع) با مردم بلغتهای ایشان

گفتگو میکرد (۱) و بخدا سوگند که از نظر لغت و زبان فصیح‌ترین و داناترین مردم بود، روزی بآن بزرگوار عرض کردم یا ابن رسول الله از شناسائی تو باین لغتها با وجود اختلافات آنها در شگفت می‌آیم حضرت فرمود ای ابا صلت من حجت خدایم بر خلق او و حقتعالی فرا نگیرد حجتی را بر قومی در حالی که آن حجت بلغتهای ایشان عارف نباشد آیا قول امیر المؤمنین (ع) بتو نرسیده است که فرمود فصل خطاب بما داده شده است و آیا فصل خطاب غیر از شناسائی لغتها است.

(۲) «باب پنجاه و چهارم» «در جواب دادن آن بزرگوار مسائل حسن بن علی الوشا را پیش از آنکه سؤال کند و در این باب دو خبر دیگر است که نظیر باب دلالت بر امامت آن بزرگوار است»

(۳) از حسن بن علی الوشا مروی است که گفت پیش از آنکه با امامت حضرت رضا (ع) یقین کنم مسائل بسیاری که از پدران آن بزرگوار علیهم السلام روایت شده بود نوشته و در کتابی جمع کرده بودم و غیر از آنها مسائل دیگری نیز بود که میخواستم آنها را تفتیش کرده و از آن حضرت اختبار کنم بنا بر این آن کتاب را در آستین خود گذاشته و بمنزل آن بزرگوار رفتم و میخواستم در مجلس خلوتی نزد او رسیده و آن کتابت را باو بدهم پس در گوشه نشستم و در طلب اذن از او متفکر بودم و جماعتی در خانه نشسته و با یک دیگر سخن میگفتند و من بهمین نوع حیران و سرگردان و متفکر بوده و در خیال بودم که حيله کنم بلکه خود را بخدمت او برسانم که در آن وقت غلامی از خانه بیرون آمد و کتابی در دستش بود و فریاد کرد کدامیک از شما حسن بن علی الوشا و پسر دختر یاسر بغدادی است من برخاستم و گفتم منم گفت مأمور شدم که این کتاب را بتو رسانم بگیر این را من آن کتاب را گرفته و دور شدم و در گوشه‌ای بقرائت آن پرداختم بخدا قسم که در آن کتاب جواب کلیه مسائل مورد حاجتم نوشته بود در آن وقت یقین کردم با امامت حضرت رضا (ع) و مذهب وقف بر موسی بن جعفر را واگذاشتم. (۴) دلالت دیگری: (۵) از حسن بن علی الوشا مروی است که گفت حضرت رضا (ع) غلام خود را با رقعہ نزد من فرستاد، در آن رقعہ نوشته بود که جامه‌ای که فلان صفت و فلان قسم و در فلان موضوع است برایش بفرستم بآن فرستاده گفتم جامه باین صفت در نزد من نیست و این قسم جامه

را نمی‌شناسم، (۱) آن فرستاده مراجعت کرد و اظهار داشت جستجو کن آن را گفتم این قسم جامه در نزد من نیست، آن فرستاده بازگشت که این قسم جامه در نزد تست جستجوی بیشتری کن.

حسن بن علی الوشا گوید مردی این قسم جامه را نزد من گذاشته و مرا بفروش آن امر کرده بود لیکن من فراموش کرده بودم، چون کارش کردم آن را در بقچه زیر همه جامه‌ها یافتم و برای آن بزرگوار فرستادم. (۲) دلالت دیگری: (۳) از صفوان بن یحیی مروی است که گفت من نزد حضرت رضا (ع) بودم که حسین بن خالد صیرفی بر آن حضرت داخل شد و عرض کرد فدای وجودت شوم می‌خواهم با عوارض روم آن بزرگوار فرمود اگر ظفر یافتی بر عافیت این سفر ملازم باش یعنی در این سفر خطر است حسین توجهی نکرد و عازم اعواض شد در وسط راه دزدان بر او ریختند و هر چه مال داشت بردند.

(۴) «باب پنجاه و پنجم» «در جواب دادن آن حضرت بسؤال ابی قره مصاحب جاثلیق»

(۵) از صفوان بن یحیی مصاحب سابری مروی است که گفت ابو قره مصاحب جاثلیق از من سؤال کرد که او را نزد حضرت رضا برم من از حضرت رضا (ع) اجازه طلب کردم فرمود او را بمجلس من داخل کن چون ابو قره بمجلس حضرت رضا (ع) داخل شد بساط و فرش آن حضرت را بوسید و گفت در دین ما چنین رسم است که چون بخواهیم باشراف اهل زمان خود وارد شویم بفرشهای آنان بوسه زنیم یعنی زمین ادب را می‌بوسیم ابی قره بآن بزرگوار عرض کرد اصلحک الله چه میگوئی در حق فرقه که چیزی را ادعا کنند و فرقه دیگری که تعدیل شده باشند از برای ایشان شهادت دهند فرمود ادعای ایشان برقرار است عرض کرد پس از آن فرقه دیگری ادعای مطالبی کنند و غیر از خودشان شاهدهی نیابند فرمود ادعای ایشان برقرار نیست عرض کرد پس ادعا میکنم که عیسی روح الله و کلمه خدا است و مسلمانان در این ادعا با ما موافقند و لیکن مسلمانان ادعا میکنند که محمد پیغمبر خدا است و ما در این ادعا از ایشان متابعت نمیکنیم و آنچه ما بر آن اجماع داریم بهتر است از آنچه در آن اختلاف داریم حضرت رضا (ع) فرمود اسمت چیست عرض کرد یوحنا فرمود ای یوحنا ما بروح الله و کلمه الله بودن آن عیسی که بمحمد (ص) ایمان آورده و بآمدن او بشارت داده باشد و اقرار کرده باشد که بنده است و برای او پروردگاری میباشد ایمان آوردیم پس اگر آن عیسی که در نزد تو روح الله و کلمه الله است آن عیسی نیست که بمحمد (ص) ایمان آورده است و آن عیسی

نیست که بوجود محمد (ص) بشارت داده است و آن عیسی نیست که بعبودیت و ربوبیت خدا اقرار کرده است پس ما از کجا بر پیغمبری اجماع داریم. ابو قره برخاست و بصفوان بن یحیی گفت برخیز چقدر این مجلس ما را بی‌نیاز کرد و برای ما ثمر بخشید

(۱) «باب پنجاه و ششم» «در ذکر سخنهاى آن جناب با یحیی بن ابی ضحاک سمرقندی در امامت نزد مأمون»
(۲) از محمد بن یحیی الصولی مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) خبری حکایت شده است که الفاظ آن مختلف است و باسنادی که من بدان عمل میکنم روایت نشده و الفاظ راویان مختلف است جز اینکه من آن خبر را بمعانی نقل میکنم اگر چه الفاظ آن مختلف است، مأمون باطنا دوست میداشت که حضرت رضا (ع) مخدول شود و کسی که در مقام سخنوری با او برمیآید و گفتگو میکند با دلیل و برهان از آن بزرگوار برتری جوید گرچه مأمون در نظر مردم خلاف این مطلب را جلوه داده بود. پس فقها و متکلمین در نزد او اجتماع یافتند و بآنها در خفا گفت که در امامت با حضرت رضا (ع) مناظره کنید حضرت رضا (ع) بایشان فرمود که شما یک نفر از بین خود انتخاب کنید که گفتگو کند تا هر چه بر او لازم آید بر عموم شما لازم آمده باشد آنها مردی را بنام یحیی بن ابی ضحاک سمرقندی که در خراسان کسی مثل او نبود انتخاب کردند، حضرت رضا (ع) فرمود ای یحیی هر چه خواهی سؤال کن عرض کرد در امامت سخن میگوئیم چگونه ادعای امامت میکنی برای کسی که خودش امام نباشد و واگذاشته باشد کسی را که امامت و مردم باو راضی شده باشند؟ حضرت رضا فرمود ای یحیی خبر بده مرا از کسی که خود را تصدیق کرده باشد و حال اینکه کاذب باشد یا بالعکس خود را تکذیب کرده باشد در حالی که صادق باشد آیا چنین کسی در ادعای خود محق بوده و بواقع رسیده است یا مبطل بوده و خطا کرده است؟ یحیی ساکت شد، مأمون گفت جواب بگو گفت مرا از جواب او عفو کن مأمون بحضرت ابی الحسن عرض کرد مقصود خود را از این سؤال برای ما بیان کن آن بزرگوار فرمود یحیی ناچار است که از امامهای خود خبر بدهد باین که بر خود دروغ بستند یا راست گفتند، اگر گمان میکند بر خود دروغ بستند دروغگو را امامی نیست و اگر گمان کند راست گفتند از آن جمله از ایشان ابو بکر است که گفت من شما را صاحب اختیار میکنم بهتر از شما

نیستیم. دوم آنان که عمر است گفت بیعت ابی بکر لغزشی بود واقع شد و کسی که بمثل این بیعت عود کند او را

بکشید پس بخدا سوگند

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۷۸

(۱) یاد میکنم که نپسندید جز قتل را از برای کسی که عملش مثل عمل آنها باشد پس کسی که بهترین مردم نیست (و حال اینکه بهتری نخواهد بود مگر بصفات که یکی از آنها علم است، یکی از آنها جهاد و بعضی از آنها سایر فضائل است و در او نبود) و کسی که بیعت او لغزش باشد که موجب کشتن باشد برای کسی که مثل آن بیعت از او صادر شود چگونه عهد و امامت او برای غیر او قبول شود و احوال او باین نحو است و بعد از آن بر بالای منبر میگوید که مرا شیطانی است که عارضم می شود چون بمن میل کرد مرا براه راست آورد و هر گاه خطا کردم مرا ارشاد کنید بنا بر این اینها بقول خودشان امام نیستند اگر راست یا دروغ بگویند و جواب این سؤال در نزد یحیی چیست؛ مأمون از سخن آن حضرت متعجب شد و عرض کرد یا ابا الحسن در زمین جز تو کسی نیست که نیکو سخن گوید:

(۲) «باب پنجاه و هفتم» «در گفتگوی آن جناب با زید بن موسی برادر خود هنگامی که بر کسانی که در مجلس بودند فخر نمود و سخن آن حضرت در حق کسی که از معاشرت با شیعیان اهل بیت خشنود نشود و حفظ و رعایت ایشان را ترک کند»

(۳) از حسن بن علی و شاء بغدادی مروی است که گفت در خراسان در مجلس حضرت علی بن موسی الرضا و در حضور ایشان بودم زید بن موسی (ع) نیز حاضر بود و جماعتی بآن مجلس وارد شدند زید بر آنان فخر میکرد و میگفت ما چنین و چنانیم حضرت ابو الحسن با آن جماعت سخن میگفت چون گفتگوی زید را شنید روی باو کرد و گفت ای زید آیا گفتگوی نقالان کوفه که فاطمه فرج خود را حفظ کرد و خدا آتش را بر ذریه او حرام کرد ترا مغرور کرده است بخدا قسم که این شأن نیست مگر از برای حسن و حسین و فرزند شکمی آن معصومه، اما اینکه موسی بن جعفر (ع) خدا را اطاعت کند روز را روزه بگیرد و در شب عبادت کند و تو نافرمانی او کنی آیا چون روز قیامت وارد شوید در عمل مساوی باشید؟ هر آینه تو بدون جهت عزیزتر از او خواهی بود همانا علی بن

الحسین میفرمود که از برای نیکوکار ما دو بهره از پاداش و از برای بدکار ما دو مقابل عذاب است و شاء
گوید که آن بزرگوار بمن فرمود ای حسن این آیه شریفه را قرائت میکنید

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۷۹

(۱) یا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ عرض کردم بعضی از مردم إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ را بوصف قرائت میکنند و بعضی إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ را باضافه قرائت میکنند کسی که إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ را باضافه قرائت میکند فرزند نوح را از او نفی میکند یعنی معنی آیه این چنین می شود که فرزند نوح از عمل نوح نبود بلکه عمل کسی است که بدکار بوده آن بزرگوار فرمود البته این طور نیست زیرا آن فرزند از نوح بوده است لیکن چون معصیت خدا کرد خداوند او را از پدرش نفی کرد و همین طور است هر کسی که از ما اهل بیت نیست و خدا را اطاعت نکند از ما نیست و تو هر گاه خدا را اطاعت کنی از ما اهل بیت خواهی بود. (۲) از ابن ابی عبدون از پدرش مروی است که گفت چون زید بن موسی (ع) برادر حضرت رضا را که در سال صد و نود و نهم هجری در بصره خروج کرده و خانه های بنی عباس را سوزانیده بود (بجهت این عمل او را زید النار نامیدند) نزد مأمون آوردند مأمون باو گفت ای زید چرا خانه های بنی عم خود را سوزاندی و خانه های دشمنان ما (امیه- ثقیف- غنی- باهله و آل زیاد) که از طوایف عربند واگذاشتی؟ چون زید مردی کثیر المزاج بود جواب داد از هر جهت خطا کردم اگر مرا برگردانی اول خانه های دشمنان شما را میسوزانم مأمون خندید و او را نزد برادرش حضرت رضا (ع) فرستاد و عرض کرد جرم او را بتو بخشیدم؛ حضرت او را ملامت و سرزنش کرد و باو گفت هر جا خواهی برو و قسم یاد کرد تا زنده است با او تکلم نکند. (۳) ابو الخیر علی بن احمد نسابه از مشایخ خود برای من حدیث کرد که زید بن موسی ندیم منتصر بود «مترجم گوید» ظاهراً تحریف شده و نسخه معتصم بوده زیرا که از آخر حدیث برمیآید که مدت عمر زید تا آخر خلافت متوکل بوده و حال اینکه منتصر عباسی بعد از متوکل بود یا اینکه منتصر عباسی نیست و کس دیگری است، (۴) القصة زید بن موسی شیرین زبان بود و منزلش در بغداد نزدیک نهر کرخایا و در ایام ابی السرایا سردار لشکر در کوفه بود و همین سردار او را امیر کرده و با وی بیعت کرد و بعد از کشته شدن ابو السرایا اولاد ابی طالب متفرق شده و بعضی از آنها در بغداد و برخی نیز در کوفه و بعضی در مدینه متواری شدند، و یکی از کسانی که متواری شد زید بن موسی بود که حسن بن سهل در جستجویش بر

آمد و او را پیدا کرده و حبس کرد پس از آن او را احضار کرد تا بقتل رساند چون جلاد شمشیرش را برهنه کرد تا گردنش را قطع کند حجاج بن خيثمه که در آنجا حاضر بود گفت ای امیر اگر مصلحت میدانی در کشتن او تعجیل مکن تا ترا نصیحت کنم، حسن بن سهل بجلاد امر کرد صبر کند حجاج خود را بحسن رسانید و گفت آیا از امیر المؤمنین امر بکشتن زید شده گفت نه گفت بچه جهت پسر عم امیر المؤمنین را بدون اذن و امر او میکشی و باو اطلاع نمیدهی سپس حکایت عبد الله بن افضس را بمیان آورد که هرون الرشید او را در نزد جعفر بن

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۸۰

یحیی حبس کرد (۱) و جعفر بدون امر هارون اقدام بقتل او کرد و سرش را در طبقی نهاد و روز عید نوروز برسم هدیه برای او فرستاد هارون مسرور کبیر را برای قتل جعفر بن یحیی امر کرد و باو گفت اگر جعفر سؤال کند بچه گناه هارون مرا میکشد بگو بعلت اینکه پسر عم من ابن افضس را بدون امر من کشتی. پس از آن حجاج بن خيثمه بحسن بن سهل گفت ای امیر آیا تو ایمن خواهی بود اگر واقعه میان تو و امیر المؤمنین حادث شود که سبب غضب او بر تو شود و بر تو حجت گیرد از کشتن این مرد چنان که رشید بر جعفر بن یحیی حجت گرفت، حسن بحجاج گفت خداوند ترا جزای خیر دهد سپس امر کرد زید را بمحبس برگرداندند و پیوسته در حبس بود تا اینکه واقعه ابراهیم بن مهدی رخ داد و اهل بغداد بحسن بن سهل شوریدند و او را بیرون کردند و زید را نیز نزد مأمون بردند و مأمون او را نزد برادرش حضرت رضا (ع) فرستاد و آن بزرگوار او را رها کرد و باو بی‌اعتنائی کرد، زید تا آخر خلافت متوکل عباسی زندگانی کرد و در سر من رأی وفات نمود. (۲) از علی بن ابراهیم بن هاشم مروی است که گفت یاسر از برای من حدیث کرد که زید بن موسی برادر حضرت ابو الحسن (ع) در مدینه خروج کرد و خانه‌ها را سوزانید و مردم را کشت و او را زید النار نامیدند مأمون بتعقیب او فرستاد او را اسیر کردند و نزد مأمونش آوردند مأمون گفت او را نزد حضرت ابی الحسن برید یاسر گوید چون زید را بحضور آن حضرت بردند فرمود ای زید قول پستهای مردم کوفه مغرورت کرد که گفتند فاطمه فرج خود را نگاهداشت و خدا آتش را بر ذریه او حرام گردانید؟ این شأن مخصوص حسن و حسین (ع) است اگر تو این طور می‌بینی که خدا را معصیت کنی و داخل بهشت شوی و موسی بن جعفر اطاعت خدا کند و بیبهشت داخل شود پس تو در نزد خدا

گرامیتر از موسی بن جعفر خواهی بود یعنی او بسبب عبادت بآن مرتبه رسیده و تو بدون سبب پس تو گرامیتر خواهی بود بخدا قسم که احدی بغیر از اطاعت پاداش نیکو که در نزد خدا است مفتخر نشود و تو می‌پنداری که بسبب معصیتی باجر آخرت میرسی پس گمان تو بد است، زید عرض کرد من برادر تو و پسر پدر تو هستم حضرت رضا (ع) فرمود در وقتی که خدا را اطاعت کنی برادر من خواهی بود همانا نوح گفت پروردگارا پسر من کنعان از اهل من بود و تو فرموده بودی که اهل ترا نجات دهم و او هلاک شد و حال اینکه وعده تو راست است و تو بهترین حکم‌کنندگانی حقتعالی فرمود ای نوح بدرستی که از اهل تو نبود یعنی از اهل دین نبود بلکه او صاحب کرداری ناشایسته بود پس خدای تعالی بسبب معصیت او را از اهل نوح بیرون کرد. (۳) از ابی صلت هروی مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) شنیدم که از پدر بزرگوارش حدیث میکرد که اسماعیل بحضرت صادق (ع) عرض کرد ای پدر در حق گناهکار

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۸۱

ما و گناهکار غیر ما چه میفرمائی فرمود نه شما ایمن هستید و نه اهل کتاب هر کس عمل بدی کند پاداش آن را می‌یابد یعنی هر کس از شما معصیت کند با یهود و نصاری تفاوتی ندارد بنا بر این تقرب بخدا بسبب عبادت است نه بسبب نسب. (۱) از حسن بن جهم مروی است که گفت نزد حضرت رضا (ع) بود و زید بن موسی برادر آن بزرگوار نیز حضور داشت آن حضرت میفرمود ای زید از خدا پرهیز کاری کن که ما بهر مرتبه‌ای که رسیده‌ایم از پرهیزکاری بوده است و کسی که از خدا پرهیز نکرده و دین خدا را مراعات نکند از ما نیست و ما از او نیستیم ای زید حذر کن از اینکه بهر فردی از شیعیان ما اهانت کنی که باو برخوردی و نور تو برود ای زید همانا مردم بجهت اینکه شیعیان ما بما محبت دارند و اعتقاد ایشان بولایت ما ثابت و برقرار است با آنان دشمنی و اظهار عداوت کنند پس اگر تو در حق ایشان بدی کنی بنفس خود ظلم و ستم کرده و حق خود را باطل کرده‌ای، حسن بن جهم گوید بعد از آن روی بمن کرد و فرمود ای پسر جهم کسی که با دین خدا مخالفت کند من از او بیزارم هر کس و از هر قبیله‌ای باشد و هر کس با خدا دشمنی کند با او دوستی نکن هر کس و از هر قبیله‌ای باشد بآن جناب عرض کردم یا ابن رسول الله کیست که با خدا دشمنی کند فرمود هر کس که معصیت او کند. (۲) از ابراهیم بن محمد ثقفی مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) شنیدم که میفرمود هر کس که معصیت کاری را

دوست بدارد معصیت کار است و هر کس که مطیعی را دوست بدارد مطیع است و هر کس که ظالمی را اعانت کند ظالم است و هر کس که عادل را مخدول کند خود را مخدول کرده است همانا میان خدا و احدی خوشی نیست و احدی بولایت و دوستی خدا نرسد مگر طاعت ما و رسول خدا بفرزندان عبد المطلب فرمود اعمال خود را از برای من بیاورید نه نسبها و جنسهای خود را و حقتعالی فرمود فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لَا يَتَسَاءَلُونَ فَمَنْ ثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ پس هر گاه در صور دمیده شود (مراد نفخه‌ای است که بآن زنده شوند و قیامت بآن قائم شود) در آن روز نسبها در میان نباشند یعنی هیچ خویش بر خویش خود رحم نکند بجهت اینکه همه بکار خود مشغول باشند و حال خود را از یک دیگر نپرسند بجهت مشغول بودن هر یک بخود پس هر کس ترازوهای کردارش بوسیله ایمان و اعمال صالحه گران باشد آن گروه رستگاران از درکات دوزخ و رسندگان بدرجات بهشت باشند و هر که ترازوهای کردارش بجهت اینکه عمل صالح نکرده باشد سبک باشد (مانند مشرکان و منافقان) آن گروه بنفسهای خود زیان کرده و سرمایه عمر بباد غفلت داده و تابع آرزوهای نفس شده‌اند و در دوزخ مخلد باشند. (۳) از موسی بن علی قرشی از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا (ع) مروی است

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۸۲

که فرمود (۱) از شیعیان ما قلم مرفوع شده است یعنی کردار آنها را ننویسند عرض کردم ای سید من این چگونه خواهد شد فرمود بسبب اینکه از ایشان عهد گرفته شده باینکه در دولت باطل تقیه کنند تا از مرد ایمان باشند و آنان را در راه ما میترسانند و تکفیر میکنند و تکفیر نشویم در راه ایشان و بسبب ما کشته شوند و ما کشته نشویم بسبب ایشان و احدی از شیعیان ما نیست که مرتکب گناه یا خطائی شود مگر آنکه باو غمی رسد که گناهان او را از او ببرد و کفاره گناهانش شود اگر چه بعدد قطره‌ها و بارانها و بعدد سنگریزه‌ها و ریگها و خارها و درختها گناه کرده باشد و اگر بنفس او غمی نرسد باهل و مال او برسد و اگر در امر دنیای او غمی باو نرسد در خواب باو غمی خطور کند که کفاره گناهانش شود و گناهانش ریخته شود. (۲) از محمد بن سنان مروی است که گفت حضرت ابو الحسن الرضا (ع) فرمود که مائیم اهل بیت و بسبب رسول خدا حق ما واجب شده است یعنی امامت ما که حقی است از ما برگردن مردم و بر آنها لازم است که این حق را که از جانب رسول خدا است ادا

کنند و هر کسی که از رسول خدا حقی اخذ کند و مثل آن حق را ب مردم عطا نکند او را حقی نباشد یعنی همان طوری که رسول خدا چنین حقی را بر ما عطا فرموده بر ما نیز لازم است که حق مردم را ادا کنیم و ایشان را شفاعت کرده و در نزد پروردگار باعث تقرب آنها شویم. (۳) از ابی عبد الله محمد بن موسی بن نصر رازی مروی است که گفت از پدرم شنیدم که میگفت مردی بحضرت رضا (ع) عرض کرد بخدا قسم که در روی زمین از جهت پدر احدی اشرف از تو نیست آن بزرگوار فرمود تقوی پدران مرا مشرف ساخت و اطاعت خدا ایشان را بهره مند گردانید، مرد دیگری بآن بزرگوار عرض کرد بخدا قسم که بهترین مردمانی آن حضرت فرمود ای مرد قسم یاد مکن بهتر از من کسی است که در نزد خدا تقوای او زیادتر از من باشد و اطاعت خدا را بیش از من رعایت کند بخدا قسم که این آیه شریفه نسخ نشده است وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ. (۴) از ابی زکوان مروی است که گفت از ابراهیم بن عباس شنیدم که میگفت از علی بن موسی الرضا (ع) شنیدم که میفرمود من قبل از این بعثت قسم خورده‌ام که اکنون بعثت قسم نخورم مگر این قسم را که یک بنده را و بعد از آن جمیع بنده‌های خود را آزاد کردم اگر به‌بینم و گمان برم که بسبب قرابت من برسول خدا (ص) بهتر از این باشم (اشاره کرد بیک غلام سیاهی از میان غلامان خود) مگر آنکه از برایم عمل شایسته‌ای باشد که بسبب آن عمل از این غلام افضل باشم یعنی بحسب و نسب کسیرا فضیلتی نیست و اگر فضیلتی باشد در عمل است «مترجم گوید» غرض آن حضرت از ترک حلف با آزاد کردن بنده اهتمام و اعتنا بشأن این نوع

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۸۳

قسم است.

(۱) «باب پنجاه و هشتم» «در ذکر عللی که بموجب آن مأمون آن بزرگوار را بزهر جفا شهید کرد»

(۲) از محمد بن سنان مروی است که گفت در خراسان خدمت مولایم حضرت رضا (ع) بودم و مأمون چون روزهای دوشنبه و پنجشنبه را بجهت رسیدگی بامور مردم می‌نشست آن بزرگوار را در سمت دست راست خود می‌نشانید، بمامون خبر دادند که مردی از صوفیه دزدی کرده مأمون امر کرد او را حاضر ساختند چون باو نظر کرد اثر سجود را ما بین دو چشم او نمایان دید و کسی نیست که از آلودگی بدنش بصدمه عبادت پروا داشته باشد باو گفت میان آثار جمیله و این فعل قبیح که نسبت دزدی بتو میدهند منافات است او حال اینکه من

نیکوئی آثار و حسن ظاهر در تو می بینم آن مرد گفت بجهت اضطراب دزدی کرده ام نه از روی اختیار چون که تو خمس و فی (مالی است که بدون قتال از کفار بمسلمانان منتقل شده باشد) که حق من است از من منع کردی مأمون گفت کدام حق از خمس و فی از تست گفت خداوند خمس را منقسم بشش قسم کرده است و فرموده است وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا عَلَى الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ وَ بدانید ای مؤمنان که آنچه را غنیمت گرفتید از کافران بقهر از هر چه اسم شیء بر آن اطلاق شود حتی چوب و ریسمان پس بدرستی که مر خدای راست پنج یک آن و رسول خدا و مر خویشان رسول که بنی هاشم و بنی عبد المطلبند و یتیمان ایشان را و درویشان محتاج ایشان را و مسافران که زادی نداشته باشند که بوطن خود باز گردند اگر چه در وطن متمول باشند و خمس را باید بمسحقان آن برسانید اگر ایمان بخدا داشته باشید و ایمان داشته باشید بآنچه فرو فرستادیم از آیات قرآن و نزول ملئکه و غیر آن بر بنده ما که محمد (ص) است در روز بدر که جدا شدن حق از باطل در آن روز واقع شد در روزی که دو گروه کافران و مسلمانان رسیدند و آن روز جمعه هفدهم ماه رمضان سال دوم هجری بود و فی را منقسم بشش قسم قسمت کرده است و فرموده ما أَفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۸۴

مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ كَى لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ (۱) آنچه باز گردانید خدا بر پیغمبر خود از اموال و املاک اهل دهها که بحرب رفته بودند مر خدای راست و مر پیغمبر او را و تصرف در سهم اول نیز بر آن حضرت است که بر وفق مصلحت صرف نماید، و مر صاحبان خویشی و نسبت بحضرت نبوی از اهل بیت وی که ائمه معصومینند، و مر اطفال بی پدر محتاج از آل محمد (ص) و مر درویشان را که از ایشان باشند و قادر بر قوت سال خود نباشند، و مر رهگذران که استطاعت نداشته باشند بشهر خود روند تا آن متداول و دست گردان میان توانگران از شما نباشند که بآن مکاتره کنید و بقوت و غلبه زیاده از حق خود بردارید و فقیر را اندکی دهید یا محروم سازید چنان که در زمان جاهلیت بود، پس ای مأمون تو مرا از حقم منع کردی و من رهگذرم و مالم تمام شده و مسکین شده ام و چیزی ندارم تا بآن امرار معاش خود را منظم کنم و از حاملین قرآنم یعنی قرائت قرآن میکنم، مأمون گفت من بجهت این مزخرفات تو حدی از حدود

و حکمی از احکام خدا را در حق دزد معطل کنم؟ صوفی گفت ابتدا نفس خود را تطهیر کن بعد از آن غیر خود را و اول حد خدا را بر خودت اقامه کن پس از آن بر غیر خودت، مأمون رو کرد بحضرت ابو الحسن (ع) و عرض کرد این صوفی چه میگوید حضرت فرمود میگوید حق من از خمس دزدیده شده منم به جهت اضطرار دزدی کرده‌ام، مأمون سخت در غضب شد و بصوفی گفت بخدا قسم دست تو را قطع میکنم صوفی گفت آیا دست مرا قطع میکنی و حال اینکه تو بنده منی؟ مأمون گفت وای بر تو از کجا من بنده تو شدم گفت زیرا که مادر تو از مال مسلمانان خریده شده است و تو بنده هر کسی هستی که در مشرق و مغرب عالم است مگر اینکه تو را آزاد کند و من تو را آزاد نکردم و بعد از آن خمس را تو ضبط کردی و بتو رسید و حق آل رسول را ندادی و نیز حق من و امثال مرا هم ندادی، و وجه دیگر از برای اینکه تو نمیتوانی دست مرا قطع کنی اینست که خبیث نمیتواند تطهیر کند و از لوث معصیت پاک کند خبیث دیگری را که مثل او است بلکه خبیث را طاهر پاک میکند و کسی که حد بر او لازم است بر غیر خود اقامه حدود نمیکند تا اینکه ابتداء اقامه حدود بر خود نکند آیا نشنیدی قول خدا را أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ، آیا مردم را باحسان و بر امر میکنید و خود را فراموش میکنید در حالی که کتاب خدا را تلاوت کرده باشید آیا از روی عقل و دانشوری تأمل نمیکنید، مأمون روی بحضرت رضا (ع) کرد و عرض کرد چه می‌بینی در امر این صوفی آن بزرگوار فرمود خداوند جل جلاله بمحمد (ص) فرموده است قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ وَ این حجت است که چون بجاهل نرسد این حجت را بطریق نادانی میداند

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۸۵

یعنی مطلبی از روی جهل بنظر او جلوه میکند (۱) و خیال میکند که این حجت است همان طوری که عالم آن حجت را بسبب علم یعنی از روی علم خود میداند و بواقع رسیده است و دنیا و آخرت بحجت بر پا است و این مرد حجت آورده است یعنی او را قانع کن و جوابش را باز گو خواه از روی جهل بگوید خواه از روی علم، مأمون امر کرد صوفی را رها کردند و این واقعه را نیز از مردم پنهان کردند و مشغول شد بحضرت رضا (ع) تا اینکه آن بزرگوار را زهر چشانید و از روی ظلم شهید کرد و فضل ابن سهل جماعتی از شیعیان را بقتل رسانده بود (۲) «مصنف گوید» این حدیث روایت شده است بقسمی که حکایت کردم لیکن از عهده صحت آن بر نمی‌آیم. (۳) از

ریان بن شیب خال معتصم عباسی برادر مارده مروی است که گفت مأمون چون میخواست از مردم برای امیر بودن خود بر مؤمنین و برای حضرت رضا (ع) بولیعهدی و از برای فضل بن سهل بوزارت بیعت گیرد امر کرد سه کرسی حاضر کردند و چون هر سه بر روی کرسیها قرار گرفتند مردم را اذن داد داخل میشدند و بیعت میکردند و دستهای راست خود را بدستهای راست این سه نفر میدادند و بالای ابهام را که انگشت بزرگ است بر خنصر این سه نفر که انگشت کوچک است میگذاشتند و بیرون میرفتند تا اینکه در آخر مردم جوانی از انصار داخل شد و بدست راست بیعت کرد و بالای انگشت کوچک را بر بالای ابهام آن جناب گذاشت حضرت ابو الحسن (ع) تبسم کرد و فرمود هر کسی ما را بیعت کرد بیعت کرد بفسخ بیعت غیر از این جوان که بعقد بیعت نمود: مأمون گفت امتیاز فسخ بیعت از عقد بیعت کدام است و فرق میان آنها چیست؟ حضرت ابو الحسن فرمود عقد بیعت گذاشتن بالای انگشت کوچک است بر بالای ابهام و فسخ بیعت گذاشتن بالای انگشت ابهام است بر بالای انگشت کوچک «مترجم گوید» شاید علت فرق این باشد که گذاشتن انگشت کوچک بر انگشت بزرگ کنایه از این است که من ببزرگی تو اطاعت دارم و عکس این کنایه از عکس است، راوی گوید که مردم چون این خبر شنیدند بهم برآمدند مأمون امر کرد مردم برگشتند و بار دوم بآن قسمی که حضرت فرموده بود بیعت کردند، و مردم گفتند چگونه مستحق امامت است کسی که عقد بیعت را نمیداند و کسی که دانا است سزاوارتر است بامامت از کسی که نادان است، راوی گوید که این گفتگوی مردم مأمون را وادار کرد باینکه آن بزرگوار را بزهر جفا شهید کرد (۴) از احمد بن علی انصاری مروی است که گفت از ابی صلت هروی سؤال کردم چگونه مأمون قتل حضرت رضا (ع) را پسندید و آن بزرگوار را شهید کرد با شدت اکرام و محبتش نسبت بآن حضرت تا جایی که او را ولیعهد خود قرار داد که بعد از او خلیفه باشد، ابو صلت گفت مأمون آن حضرت را بجهت شناسائی بفضلش اکرام و محبت مینمود

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۸۶

(۱) اما اینکه او را بعد از خود قرار داد از این جهت بود که بمردم بنمایاند که آن حضرت بدنیا راغب است و وقع آن حضرت از قلوب مردم ساقط شده و اعتقادشان از او سلب شود.

لیکن چون در حین ولایتعهدهی از آن حضرت ظاهر نشد مگر اعمالی که باعث زیادتی فضل آن بزرگوار شد و در قلوب مردم جای گرفت مأمون متکلمین هر شهر را جمع میکرد بطمع اینکه یکی از آنها حضرت را مغلوب کرده و

سبب سقوط عظم آن حضرت در نزد علماء و عامه خلق شود و از شهرتش بکاهد و احدی با او تکلم و سخنوری نکرد از یهود، نصاری، مجوس، صائبین (طائفه باشند که بهیاکل فلکیه و حلول و تناسخ و خدایان علیحده در آسمانها قائلند و کواکب را مدبر عالم میدانند) و براهمه (قومی باشند که بعثت پیغمبران را تجویز نکردند و پادشاه مخصوصی را واسطه میان خالق و مخلوق میدانند) و دهریه و نه احدی از فرق مسلمین مگر آنکه آن حضرت جملگی را مغلوب کرد و بر آنها حجت وارد آورد و مردم میگفتند بخدا قسم که آن حضرت سزاوارتر است بخلافت از مأمون، جاسوسان این خبر را بگوش مأمون میرسانیدند و بدین سبب غیظ میکرد و حسدش شدت میکرد و حضرت رضا (ع) از مأمون در هیچ حقی پروا نداشت و او را یاری نمیکرد و در اکثر اوقات بر او رد میکرد مأمون غضبناک شده و کینه‌اش زیاد میشد لیکن اظهار نمیکرد و چون از حيله کردن در امر آن حضرت عاجز شد در کارش مکر کرد و او را بزهر شهید کرد

(۲) «باب پنجاه و نهم» «در تصریح کردن آن بزرگوار بامامت و خلافت فرزند دل‌بند خود» «ابی جعفر محمد بن علی»

(۳) از ابو الحسن محمد ابن ابی عباد که نویسنده حضرت رضا (ع) بود و فضل بن سهل از برای آن حضرت او را انتخاب کرده بود مروی است که گفت حضرت رضا (ع) ذکر نمیکرد فرزندش محمد (ع) را مگر بکنیه او و میفرمود من به ابی جعفر (ع) چنین نوشتم و ابو جعفر بمن چنان نوشت و حال اینکه آن بزرگوار کودک بود و در مدینه اقامت داشت پس آن حضرت او را بتعظیم خطاب میفرمود و مرقومات آن حضرت که وارد میشد در نهایت بلاغت و حسن بود و از آن جناب شنیدم که فرمود در میان اهل بیت ابو جعفر وصی و خلیفه من است بعد از من.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۸۷

(۱) «باب شصتم» «در ذکر وفات آن جناب بزهر ستم که مأمون ملعون از روی مکر و خدعه باو چشانید»
(۲) از علی بن حسین کاتب مروی است که گفت حضرت رضا (ع) تب کرد و قصد کرد که قصد کند مأمون سوار شد و از میان ظرفی گلین چیزی بیرون آورد و بیکی از غلامان امر کرد که آن را ریزه ریزه کند آن غلام آن چیز را در میان سینی با دست خورد کرد مأمون باو گفت دستت را نشوی و با من بیا سواره نزد حضرت رضا (ع) رفت و نشست تا اینکه آن حضرت پیش روی او قصد کرد عبید الله گوید بلکه مأمون در آخر قصد رسید و بان غلام

گفت از بستانخانه حضرت رضا (ع) انار چیده بیاورد آن غلام انار چیده و بدستور مأمون در جامی خورد کرد و بامر مأمون دستش را با آب انار شست پس بحضرت رضا (ع) عرض کرد چیزی از این انار تناول فرما حضرت فرمود امیر المؤمنین که بیرون می‌رود میخورم عرض کرد نمیشود بخدا قسم مگر آنکه بحضور من تناول کنی و اگر از رطوبت معده‌ام نمیترسیدم هر آینه با تو میخوردم پس آن بزرگوار چند کمچه از آن انار خورد شده تناول کرد مأمون بیرون آمد هنوز نماز عصر را نخوانده بودم که آن حضرت پنجاه مرتبه برخاست و نشست مأمون بجانب حضرت توجه کرد و گفت دانستم که این مرض بسبب آفت و فتوری است که بسبب فضول اخلاط بدن تو حاصل شده است، در شب علت مزاج آن حضرت از تأثیر زهر شدت کرد تا اینکه صبح وفات کرد و آخرین سخن او این آیه شریفه بود قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدْرًا مَقْدُورًا پس چون صبح شد مأمون بسرعت امر بغسل و کفن آن حضرت کرد و با پای برهنه عقب جنازه آن حضرت اظهار حسرت میکرد و میگفت ای برادر بسبب فوت تو در اسلام رخنه پیدا شد و مقدر الهی بر اهتمام من در حق تو غلبه کرد سپس لحد هارون را شکافت و آن حضرت را با او دفن کرد و گفت امیدوارم که بسبب قرب آن حضرت خدا بهارون نفع بخشد

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۸۸

(۱) «باب شصت و یکم» «در ذکر خبر دیگر در وفات آن جناب از طریق خاصه»

(۲) از یاسر خادم مروی است که گفت فاصله منزل ما و طوس هفت منزل بود چون ابو الحسن (ع) ناخوش شد داخل طوس شدیم بیماری حضرت شدت کرد چند روزی در طوس ماندیم و مأمون هر روز دو مرتبه بعیادت ایشان می‌آمد چون در آخرین روزی که وفات کرد ضعف بر او مستولی بود پس از نماز ظهر بمن فرمود ای یاسر مردم چیزی خورده‌اند یا نه عرض کردم ای سید من کیست که در اینجا چیزی بخورد و تو باین حالت باشی آن جناب کمر راست کرد و فرمود طعام بیاورید و عموم خدم و حشم خود را بلا استثنا کنار خوان طعام نشانید و از یک یک آنها جستجو کرد چون طعام خوردند فرمود برای زنان نیز طعام بفرستید و پس از صرف طعام متفرق شدند بر آن حضرت ضعف مستولی گردید و بیهوش شد صدای صیحه بلند شد و کنیزان و زنان مأمون با پای برهنه آمدند و اظهار حسرت کرده و افسوس می‌خوردند صدای ناله در طوس پیچید و مأمون با پای برهنه و

افسوس کنان آمد و بر سر خود میزد و ریش خود را میکند و تأسف میخورد و گریه میکرد و اشکهای چشم بر دو طرف صورتش روان بود بالای سر حضرت (ع) ایستاد در این موقع آن جناب بهوش آمده بود عرض کرد ای سید من نمیدانم کدامیک از این دو مصیبت بزرگتر است مفقود کردن من تو را و مفارقت من از تو یا تهمت مردم که من تو را مکر کرده و بقتل رسانده‌ام یاسر گوید که آن حضرت گوشه چشم گشود و فرمود ای امیر المؤمنین نیکو شمار زندگی فرزندانم ابی جعفر را که عمر تو و عمر او چنین است و دو انگشت سبابه خود را بهم چسبانید یاسر گوید چون شب شد و پاسی از آن گذشت آن بزرگوار وفات کرد صبح روز بعد مردم اجتماع کرده و گفتند که این مرد حضرت را بقتل رسانده و هلاک کرده است مقصود آنها مأمون بود و میگفتند پسر رسول خدا را کشت گفتگو زیاد شد و در میان مردم شورش افتاد مأمون بمحمد بن جعفر بن محمد (عم حضرت ابو الحسن (ع) که از او امان خواسته و بخراسان آمده بود گفت بیرون برو نزد مردم و بآنها اعلام کن که حضرت ابی الحسن امروز بیرون آورده نشود (مأمون از ترس آنکه فتنه نشود مایل نبود آن حضرت را بیرون آورد) بنا بر این محمد بن جعفر بیرون آمد و گفت ایها الناس متفرق شوید که ابو الحسن

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۸۹

امروز بیرون آورده نشود چون مردم متفرق شدند در شب حضرت ابو الحسن را غسل داده و دفن کردند. (۱) علی بن ابراهیم گوید که یاسر مرا حدیث کرد بحدیثی که دوست نمیدارم آن را در کتاب ذکر کنم.

(۲) «باب شصت و دوم» «در ذکر حدیثی که از ابی الصلت هروی در وفات آن جناب روایت شده و اینکه آن حضرت را زهر چشانیدند و زهر در انگور بوده»

(۳) از ابی صلت هروی مروی است که گفت وقتی حضور حضرت رضا (ع) ایستاده بودم بمن فرمود ای ابا صلت داخل شو در این قبه که قبر هارون الرشید است و خاک چهار طرف آن قبه را برای من بیاور من بآن قبه رفته و خاک چهار جانب قبه را پیش روی آن جناب آوردم بمن فرمود این خاکی که از نزدیک در بود پیش بیاور پس آن جناب گرفت و استشمام کرد و ریخت و فرمود که بزودی در اینجا از برای من حفر کنند و سنگ بزرگی پیدا شود که اگر جمیع تیشه‌داران خراسان جمع شوند قدرت کندن آن سنگ را ندارند پس از آن نسبت بخاکی که نزدیک پای و نزدیک سر بود مثل این سخن فرمود چون از خاک این سه جانب فارغ شد فرمود خاکی که از

جانب دیگر است پیش آور که آن خاک از تربت من است پس از آن فرمود از برای من در این موضع حفر کنند و تو ایشان را امر کنی که بقدر هفت پله رو بپائین حفر کنند و وسط قبر را بشکافند و وسیع کنند و اگر از این عمل امتناع کنند و نخواستند از وسط وسیع کنند و از یکطرف قبر بشکافند که قبر وسیع نشود ایشان را امر میکنی که بقدر دو ذرع و یک وجب وسعت لحد باشد چه حقتعالی آنچه خواهد وسیع کند چون چنین کردند تو در نزد سر من تری و رطوبتی بینی باین کلامی که ترا تعلیم میکنم تکلم کن که آب جوشیدن گیرد بطوری که لحد پر از آب شود و ماهیان کوچک در آن آب خواهی دید این نانی که بتو عطا میکنم برای آنها ریزه میکنی آنها این نان را میبلعند تا چیزی باقی نماند سپس ماهی بزرگی از میان آب نمایان خواهد شد و تمام ماهیان کوچک را خواهد بلعید بعد از آن ماهی بزرگ ناپدید می شود دست خود را بر آب میگذاری و باین کلامی که تو را تعلیم میکنم تکلم میکنی که این کلام آب را فرو

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۹۰

می نشاند و چیزی از آن باقی نماند (۱) و این عمل را انجام نمی دهی مگر با حضور مأمون سپس فرمود ای ابا صلت صبح فردا بر این فاجر داخل میشوم اگر بیرون آمدم و رداء بر سر کشیده ام با من تکلم مکن ابو الصلت گوید چون صبح روز فردا شد جامه های خود را پوشید و در محراب خود نشست و منتظر بود در آن حال غلام مأمون داخل شد و بآن حضرت عرض کرد امیر المؤمنین ترا خواسته است او را اجابت کن آن بزرگوار نعلین مبارک را پوشید و ردایش را بر دوش کرده بیرون آمد من در عقبش روان شدم تا اینکه بر مأمون داخل شد پیش روی مأمون طبقی از انگور و طبقهای دیگر از سایر میوه ها موجود بود مأمون خوشه انگوری در دست داشت که قسمتی از آن را خورده بود چون حضرت رضا (ع) را دید بیک مرتبه از جای خود حرکت کرد و دست در گردن آن جناب درآورد و میان دو چشم او را بوسید و او را در پهلوی خود نشانید و آن خوشه انگور را بآن جناب داد و عرض کرد یا ابن رسول الله انگوری بهتر از این انگور ندیدم ابو صلت گوید که حضرت رضا باو فرمود بسا هست که انگوری نیکو است و از بهشت است یعنی انگور نیکو در بهشت است و تو از آن محرومی مأمون عرض کرد از این انگور بخور حضرت فرمود مرا از خوردن آن عفو کن عرض کرد ناچار باید تناول کنی آیا چه چیزی را از خوردن این انگور منع میکند، شاید خیال بدی در حق من کرده باشی انگور را از آن جناب گرفت و کمی از آن را

خورد و بعد از آن حضرت رضا (ع) انگور را از او گرفت و سه دانه از آن را خورد و انگور را بزمین انداخت و برخاست مأمون عرض کرد بکجا میروی فرمود آنجا که مرا فرستادی بیرون آمد در حالی که رداء مبارک را بر سر کشیده بود من با او تکلم نکردم تا اینکه بخانه خود داخل شد و امر کرد درها را بستند و در فراش خود خوابید من مغموم و مهموم در صحن خانه ایستاده بودم در این حال جوانی نیکو روی مجعد موی که شباهت تامی بحضرت رضا (ع) داشت داخل خانه شد بسوی او شتافتم و عرض کردم در حالی که درها بسته بود از کجا داخل شدی فرمود کسی که در این وقت مرا از مدینه تا اینجا آورد از در بسته نیز مرا داخل خانه کرد عرض کردم تو کیستی فرمود ای ابا صلت منم حجت خدا بر تو منم محمد بن علی بعد از آن بجانب پدر بزرگوار رفت و مرا امر کرد با او داخل شوم چون نظر حضرت رضا (ع) باو افتاد بیک مرتبه از جای خود برجست و دست در گردن او درآورد و او را بسینه‌اش چسبانید و میان دو چشمش را بوسید و او را با خود در فراش خود آورد محمد بن علی برود و افتاد و پدر بزرگوار را می‌بوسید و آهسته باو چیزی عرض میکرد که نمیفهمیدم و دیدم بر روی دو لب حضرت (ع) کفی را که از برف سفیدتر بود و حضرت ابا جعفر (ع) آن را بزبان می‌لیسید پس از آن حضرت رضا (ع) دست خود را میان جامه و سینه خود داخل کرد و چیزی مانند گنجشک بیرون آورد که حضرت ابا جعفر (ع) آن را بلعید سپس حضرت رضا (ع) وفات کرد، ابا جعفر (ع) فرمود ای

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۹۱

ابا صلت برخیز (۱) و از میان آن خانه پسین که اسباب در آن نهان است مغتسل یعنی آن تخته که میت را در حین شستن بر روی آن بشویند و آب نزد من بیاور عرض کردم در پستوی خانه تخته و آب نیست فرمود آنچه ترا امر میکنم بیاور، داخل پستوی خانه شدم ناگاه دیدم تخته و آبی حاضر است آنها را بیرون آورده و جامه‌هایم را بالا زدم که آن جناب را غسل دهم حضرت ابو جعفر (ع) فرمود ای ابا صلت دور شو همانا غیر از تو کس دیگری است که مرا اعانت میکند سپس فرمود داخل پستوی خانه شو و آن بقچه که کفن و حنوط در آنست بیرون آور چون به پستوی خانه رفتم بقچه دیدم که هرگز آن را در آنجا ندیده بودم آن بقچه را نیز نزد حضرت آوردم پدر بزرگوار را کفن کرد و بر او نماز خواند بعد فرمود تابوت بیاور عرض کردم بنجاری بگویم تابوت بسازد آن جناب فرمود تابوتی در پستوی خانه است برو بیاور چون بیستوی خانه رفتم تابوتی یافتم که هرگز آن را ندیده بودم آن

را بنزد حضرت آوردم ایشان بعد از خواندن نماز بر پدر بزرگوار او را برداشته در میان تابوت گذاشت و دو پایش را راست یک دیگر نهاده و دو رکعت نماز خواند و هنوز از نماز فارغ نشده بود که تابوت بالا رفت و سقف شکافته شد و از سقف بیرون رفت و از نظر ناپدید شد عرض کردم یا ابن رسول الله در این ساعت مأمون می آید و از ما مطالبه حضرت رضا (ع) را میکند باو چه جواب گوئیم فرمود ساکت شو که بزودی باز میگردد ای ابا صلت هیچ پیغمبری نیست که در مشرق بمیرد و وصی او در مغرب بمیرد مگر آنکه حقتعالی ارواح و اجساد آنها را جمع میکند هنوز گفتگوی ما تمام نشده بود که سقف شکافت و تابوت فرود آمد، حضرت ابو جعفر برخاست و حضرت رضا (ع) را از میان تابوت خارج ساخت و بروی فراش خود گذاشت گویا که هرگز غسل و کفن نشده بود بعد بمن فرمود ای ابا صلت برخیز در خانه را از برای مأمون بگشا من برخاستم در را گشودم مأمون را دیدم با غلامان خود در خانه ایستاده است در حالی که گریان و محزون بود داخل خانه شد گریبانش را پاره کرده لطمه بر صورت میزد و میگفت یا سیداه ای سید من وفات تو مرا بمصیبت انداخته است بالای سر آن حضرت نشست و گفت در تجهیز او بکوشید و امر کرد بکندن قبر آن حضرت من آن موضع را کندم و هر چیزی که حضرت رضا (ع) فرموده بود ظاهر شد یکی از مجلس نشینان مأمون باو گفت که آیا باور نداری که آن حضرت امام بود گفت باور دارم گفت امام نخواهد بود مگر مقدم بر جمیع مردم و امر کرد موضعی در طرف قبله از برای قبر او حفر کنند گفتم مرا امر کرده است که بقدر هفت پله رو بپائین از برای او قبر حفر کنم بعد از آن وسط قبر را بشکافتم و وسیع کنم مأمون گفت هر چه ابو صلت گوید چنان کنید سوای اینکه وسط قبر را نشکافید بلکه از جانب قبر بشکافید چون قبر حفر شد تری نمایان گردید قبر پر از آب شد ماهیان نمایان شدند و آنچه حضرت فرموده بود ظاهر شد مأمون گفت پیوسته حضرت رضا در زمان حیات

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۹۲

خود عجایب خود را بما مینمود (۱) حتی اینکه بعد از وفاتش نیز عجایب از او بظهور میرسد وزیر با او بود گفت آیا میدانی حضرت رضا (ع) چه چیز بتو خبر داد مأمون گفت مأمون گفت نمیدانم وزیر گفت ترا خبر داد باینکه ای بنی عباس با بسیاری شما و طول زمانتان ملک شما مثل این ماهیان است و چون مدتهای شما فانی شده و آثار شما منقطع شود و دولت شما برود خدا مردی از ما را بر شما مسلط کند که آخرین شما را فانی کند مأمون

گفت راست گفتم، پس از آن گفت ای ابا صلت آن کلامی را که تکلم کردی آب جوشیدن گرفت و فرو نشست بمن تعلیم کن گفتم بخدا قسم که در همین ساعت آن کلام را فراموش کردم و راست میگفتم مأمون امر کرد مرا حبس کردند و حضرت رضا (ع) را دفن کردند مدت یک سال در حبس بودم، حبس بر من تنگ شد و گران آمد شبی بخواه نرفته بیدار ماندم و در درگاه حقتعالی دعا کردم و محمد و آل محمد (ص) را یاد کردم و خدا را بحق آنها قسم دادم که در کار من گشایشی دهد دعای من تمام نشده بود که حضرت ابو جعفر محمد بن علی (ع) داخل شد و بمن فرمود ای ابا صلت سینهات تنگ شده است؟ عرض کردم بخدا قسم بلی فرمود برخیز و بیرون بیا دست مبارکش را بکند و زنجیرها که بر من بود زد زنجیرها از من برداشته شد دستم را گرفت و از زندان بیرون آورد در حالی که پاسبانان و غلامان مرا میدیدند و قدرت سخن گفتن نداشتند پس از آن بمن فرمود بگذر در ودایع و امانتهای خدا یعنی دوستی حجت‌های خدا را از دل بیرون مکن که هرگز بمأمون نرسی و او هرگز بتو نخواهد رسید ابو صلت گوید که تا این زمان مأمون را ملاقات نکرده‌ام. (۲) از ابی زکوان مروی است که گفت از ابراهیم بن عباس شنیدم که گفت بیعت حضرت رضا (ع) در روز پنجم ماه رمضان سال دویست و یکم هجری واقع شد و در اول سال دویست و دوم مأمون ام حبیب دختر جوان خود را بآن بزرگوار تزویج کرد و در ماه رجب سال دویست و سوم هجری در طوس وفات یافت و در آن وقت مأمون متوجه عراق شد، غیر از این راوی از برایم روایت کرده است که هنگام وفات از عمر آن بزرگوار چهل و نه سال و شش ماه گذشته بود. و قول صحیح آن است که روز جمعه سال دویست و سوم هجری نه روز بآخر ماه رمضان وفات یافت.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۹۳

(۱) «باب شصت و سوم» «در ذکر خبری که نسبت بوفات آن جناب از هرثمه بن اعین روایت شده و اینکه زهر در انگور و انار باهم ریخته شد و بآن حضرت چشانیدند»

(۲) از محمد بن خلف طاهری مروی است که گفت حدیث کرد مرا هرثمه بن اعین و گفت شبی نزد مأمون بودم تا اینکه چهار ساعت از شب گذشت مأمون مرا اذن مراجعت داد و بمنزل خود مراجعت کردم چون شب از نیمه گذشت گوینده در را کوبید یکی از غلامانم او را جواب داد بغلام گفت بهرثمه بگو سید خود را اجابت کن با شتاب برخاسته و جامه‌هایم را پوشیدم و نزد سید خود حضرت رضا (ع) شتافتم غلام آن حضرت از پیش روی من داخل

شد و من از عقب سر او وارد شدم دیدم مولایم در صحن خانه نشسته است فرمود ای هرثمه عرض کردم لبیک ای مولای من فرمود بنشین من نشستم فرمود سخنان مرا استماع کن و نگاهدار این زمان رحلت من است بسوی خدای تعالی و زمان ملحق شدن من است بجد و پدران خود علیهم السلام و اجل مکتوب رسیده است و این طاعی عزم کرده که در انگور و انار زهر ریخته بمن بچشانند اما رشته‌ای را بزهر آلوده کند و با سوزن در میان دانه انگور کشد تا اینکه زهر را جذب کند و در مورد انار زهر را در کف دست یکی از غلامان خود ریزد و آن غلام انار را با دست خود دانه کند تا اینکه دانه‌هایش بزهر آمیخته شود و در روز آینده مرا میطلبد و انار و انگور را نزد من می‌آورد و از من خواهش خوردن آنها میکند پس حکم نافذ می‌شود و قضا کار خود را می‌بیند و چون من وفات کردم مأمون گوید من او را بدست خود غسل میدهم و چون این سخن گفت باو بگو خود را از او دور گردان که فرموده است متعرض غسل و تکفین و دفن من نشوی و اگر متعرض شوی عذابی که مقرر است بعد از این ترا فرا گیرد هم اکنون ترا فرو خواهد گرفت و از آنچه حذر میکنی امروز بر تو مستولی می‌شود و چون این سخنان گفتم مأمون نهی ترا قبول میکند هرثمه گوید بآن جناب عرض کردم ای سید من چنین کنم فرمود چون مأمون دست از غسل دادن من بردارد در غرفه‌ای که مشرف بر موضع غسل من باشد بنشیند و بغسل دادن من نظر کند پس ای هرثمه تو متعرض غسل من نشو تا اینکه خیمه سفیدی در یک طرف خانه زده شود چون آن خیمه را به بینی مرا در جامه‌های خودم که در برم است می‌پیچی و در پشت خیمه میگذاری و تو با کسانی که در نزدت

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۹۴

میباشند (۱) در پشت خیمه بایستید و خیمه را بالا نزن تا مرا به بینی که هلاک خواهی شد، مأمون نزدیک تو آید و بتو گوید ای هرثمه آیا شما گمان ندارید که امام را غسل نمیدهد مگر امامی که مثل او امام باشد پس حضرت علی بن موسی الرضا (ع) را کیست غسل دهد و حال اینکه فرزندش محمد (ع) در مدینه است که از شهرهای حجاز میباشد و ما در طوس هستیم؛ چون مأمون این سخن گوید در جوابش بگو بر کسی واجب نیست او را غسل دهد مگر امام پس اگر کسی ستم کند و امام غسل داده شود و غاسل امام نباشد امامت امام باطل نشود زیرا که غاسل تعدی کرده است و هم امامت آن امامی که بعد از او است باطل نشود باینکه مغلوب باشد و کسی دیگر متحمل غسل پدر او بشود و اگر حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا (ع) را در مدینه واگذاشته بودند هر آینه

در ظاهر بر ملا فرزندش محمد او را غسل میداد و اکنون اگر چه در ظاهر او را غسل ندهد اما در خفا او را غسل میدهد و چون خیمه بلند شود مرا ببینی که در کفنهایم پیچیده شده باشم پس مرا روی عماریم بگذار و بلند کن و چون مأمون خواهد قبرم را حفر کند خواهند قبر هارون را قبله قبر من و در پیش قبر من قرار دهند و هرگز چنین چیزی نخواهد شد و چون کلنگها برطرف پای هارون و در نزدیک در زده شود از زمین جستن کند و بهیچ وجه تأثیر نکند و از زدن کلنگها چیزی از زمین کنده نشود و حتی مثل چیدن ناخنی از آن برداشته نشود و چون در کندن آن قبر مشقت تمام کشند و کندن آن بر ایشان دشوار آید از جانب من بمأمون بگو که آن حضرت مرا امر کرده است که یک کلنگ در پیش قبر پدرت هارون الرشید بر زمین زنم و چون آن کلنگ در آن موضع من بر زمین زنم در زمین تأثیر کند و قبری کنده و ضریحی آماده نمایان شود و چون قبر شکافته شود بتعجیل مرا در قبر نگذاری تا اینکه از میان ضریح قبر آب سفیدی جوشیدن گیرد و قبر پر از آب شود بطوری که با روی زمین مساوی شود پس از آن یک ماهی بطول قبر نمایان شود و در حرکت آید و چون ماهی بحرکت آید مرا در قبر نگذاری تا اینکه ماهی ناپدید شود و آب فرو نشیند پس مرا در کنار قبر فرود بیاور و در کنار قبر بخوابان و نگذار مردم خاک بر روی من بریزند که قبر بالا آید و پر شود، هرثمه گوید عرض کردم ای سید من چنین کنم پس از آن فرمود آنچه با تو عهد کردم بآن عمل کن و مخالفت نکن عرض کردم پناه بخدا میبرم که امر ترا مخالفت کنم، هرثمه گوید پس از آن بیرون آمدم در حالی که گریان و محزون بودم و مثل دانه‌ای که در روی تابه باشد پیوسته می‌لرزیدم و در قلبم جز خدا چیزی تصور نمی‌کردم پس از آن مأمون مرا طلب کرد بر او داخل شده تا هنگام چاشت مقابلش ایستاده بودم سپس گفت ای هرثمه نزد حضرت ابی الحسن (ع) برو و سلام مرا باو برسان و عرض کن تو نزد ما می‌آئی یا ما نزد تو آئیم و اگر گوید ما نزد تو می‌آئیم از او خواهش کن که بر ما قدم منت گذارد هرثمه گوید که نزد آن بزرگوار آمدم و چون از خواستن

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۹۵

مأمون او را اطلاع دادم (۱) فرمود ای هرثمه آیا حفظ نکردی آنچه بر تو وصیت کردم عرض کردم چرا فرمود کفش بگذاری که میدانم بچه سبب ترا فرستاده است، هرثمه گوید کفش آن حضرت را گذاشتم و آن عالی‌مقدار بسوی مأمون حرکت کرد چون داخل مجلس او شد مأمون بتعجیل برخاست و دست در گردن آن حضرت درآورد

و پیشانی‌اش را بوسید و بر روی تخت و بر یک طرف خود نشانید و روی بآن بزرگوار کرد و تا یک ساعت بلندی از روز برآمده با او گفتگو کرد پس از آن بیکی از غلامان خود گفت انگور و انار بیاورید هرثمه گوید چون این سخن شنیدم طاقتم طاق شد و بدنم بلرزه آمد و نخواستم اضطرابم ظاهر شود پس به پشت مراجعت کرده و بیرون آمدم و خود را در موضعی از خانه انداختم و چون نزدیک ظهر شد مولای خود را دیدم که از نزد مأمون بیرون آمد و بخانه‌اش مراجعت کرد پس از آن کسی را دیدم از نزد مأمون بیرون آمد و باحضر طبیبان و مصلحان ابدان و ناخوشان مأمور بود گفتم چه حکایت است بمن گفتند ناخوشی عارض حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا شده است و مردم در این واقعه زهر دادن مأمون مشکوک بودند و من از فرمایش آن حضرت یقین داشتم هرثمه گوید هنوز ثلث دوم شب نگذشته بود که صدای صیحه بلند شد و من از خانه آن حضرت صدای ضجه شنیدم شتافتم در آنجائی که باید بشتابم مأمون را دیدم که با سر برهنه و تکمه گشاده بر روی دو پای خود ایستاده و ناله میکشد و گریه میکند، هرثمه گوید که بر آنچه باید مطلع شوم شدم و در آن حال نفسهای بلند میکشیدم یعنی از اضطراب نفس در سینه‌ام حبس شده بود پس از آنکه صبح کردیم مأمون برای عزاداران نشست و بعد از آن برخاست و بسوی موضعی که سید ما بود روان شد و گفت موضعی برای ما درست کنید می‌خواهم آن حضرت را غسل دهم من نزدیک رفتم و آنچه در مورد غسل و کفن و دفن سید من فرموده بود باو گفتم گفت متعرض غسل نمیشوم و حدیث حدیث تست یعنی از گفته تو تخلف نمیکنم، هرثمه گوید که من ایستاده بودم تا اینکه دیدم خیمه زده شد و من و کسانی که در آن خانه بودند پشت خیمه ایستاده بودیم و صدای تکبیر و تسبیح و بالا و پائین آوردن ظروف و ریختن آب را می‌شنیدیم و بوی مطبوعی بلند شد که پاکیزه‌تر از آن بوی خوش بو نکرده بودم در آن وقت مأمون را دیدم که در یکی از غرفه‌های خانه خود بالا رفته و فریاد کرد ای هرثمه آیا شما چنین گمان ندارید که امام را غسل نمیدهد مگر امامی مثل او پس در کجاست محمد بن علی فرزند حضرت رضا (ع) او در مدینه رسول و پدرش در خراسان است گفتم یا امیر المؤمنین ما میگوئیم که امام واجب نیست او را غسل دهد مگر امامی مثل او پس اگر ستمکاری تعدی کند و امام را غسل دهد امامت باطل نخواهد شد زیرا که غاسل تعدی کرده است و امامت امام بعد از او باطل نشود باینکه بر او ظلم کرده و او را از غسل پدرش منع کرده‌اند و اگر حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا (ع) در مدینه مقیم بود

(۱) فرزندش محمد در ظاهر او را غسل میداد و الان اگر چه بظاهر او را غسل نمیدهد ولی در خفا او را غسل میدهد، مأمون سکوت کرد و خیمه برداشته شد چون نظر کردم مولای خود را دیدم که در کفنهایش پیچیده است او را در عماری خود گذاشتم پس از آن او را برداشتیم مأمون و جمیع حاضرین بر آن بزرگوار نماز گزارند سپس آمدیم تا بموضع قبر مردم را دیدیم نزدیک قبر هارون کلنگها بزمین میزند و میخواهند قبر هارون را پیش از قبر آن حضرت قرار دهند که قبر هارون قبله این قبر شود یعنی نسبت بسمت قبله قبر هارون مقدم بر این قبر باشد ولی هر چه کلنگ بزمین میزدند جستن میکرد و ذره در خاک تأثیر نمیکرد و زمین کنده نمیشد، مأمون گفت ای هرثمه وای بر تو آیا زمین را نمی بینی چگونه منع میکند از کندن قبر حضرت رضا باو گفتم یا امیر المؤمنین آن بزرگوار مرا امر کرده کلنگی در طرف قبله قبر امیر المؤمنین پدرت هارون الرشید بزنم و غیر از یک کلنگ بزنم مأمون گفت ای هرثمه تو یک کلنگ بزنی چه می شود گفتم آن بزرگوار خبر داده است که جایز نیست قبر پدرت رشید قبله قبر آن بزرگوار باشد و اگر من کلنگی بر زمین بزنم بقبری کنده و آماده شده که محتاج نیست کسی آن را بکند میرسد و ضریحی وسیع در وسط آن نمایان شود، مأمون گفت سبحان الله چقدر تعجب آور است این سخن اگر چه در امر حضرت ابو الحسن تعجبی نیست پس ای هرثمه کلنگ را بزن تا ما به بینیم، مأمون گفت ای هرثمه آن حضرت را بر قبر فرود بیاور گفتم یا امیر المؤمنین سید من مرا امر کرده که آن بزرگوار را در قبر فرود نیاورم تا اینکه از زمین این قبر آبی سفید بجوشد و قبر پر از آب شود بطوری که با روی زمین مساوی شود پس از آن یک ماهی که قد آن بطول قبر باشد در آب بحرکت آید و چون آن ماهی ناپدید شود و آب فرو نشیند آن بزرگوار را در کنار قبر بگذارم و از کنار قبر دور شوم یعنی هر کس باید او را در قبر بگذارد میگذارد، مأمون گفت ای هرثمه چنان که مأموری عمل کن، هرثمه گوید من منتظر ظهور آب و ماهی بودم تا اینکه آب و ماهی ظاهر و ناپدید شد و آب فرو نشست و مردم تماشا میکردند من آن جناب را در کنار قبر خوابانیدم که ناگهان جامه سفیدی در روی قبر پوشیده شد که آن جامه را من روی قبر پهن نکرده بودم بلکه خود پهن شد و آن حضرت در قبر فرود آورده شد بدون اعانت من و کسانی که حاضر بودند، پس مأمون بمردم اشاره کرد که با دستهای خود خاک بیاورید و بر روی قبر بریزید گفتم یا امیر المؤمنین چنین نکن، مأمون گفت

وای بر تو پس چه کسی قبر را پر کند، گفتم آن بزرگوار مرا امر فرموده که باید خاک بر روی قبرش ریخته نشود و مرا خبر داده که قبر خودش پر می‌شود پس از آن قبر از روی زمین بالا می‌آید و چهار گوش می‌شود، مأمون بمردم اشاره کرد بر روی قبر خاک نریزند و خاکهائی که برداشته بودند بزمین ریختند پس از آن قبر پر شد و از زمین بالا آمد و سریع شد، مأمون مراجعت کرد و مرا طلبید و با من

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۹۷

خلوت کرد (۱) و گفت ای هرثمه از تو سؤال میکنم و بخدا قسمت میدهم که آنچه از حضرت ابی الحسن (ع) شنیده‌ای براستی بگوئی هرثمه گوید گفتم آنچه آن بزرگوار گفته بود بامیر المؤمنین خبر دادم گفت بخدا ترا قسم میدهم راست بگو چه فرمود غیر از آنچه بمن گفتم یا امیر المؤمنین از هر چه سؤال کنی میگویم گفت آیا غیر از اینها بتو در پنهانی چیزی فرمود گفتم بلی گفت آن چیست گفتم حکایت انگور و انار را، هرثمه گوید که رنگ مأمون تغییر کرد و برنگهای مختلفه میشد یک مرتبه زرد، یک مرتبه سرخ، یک مرتبه سیاه میشد پس از آن خمیازه‌ای کشید و غش کرد و در آن حالت بیهوده میگفت و در آن حال شنیدم که میگفت وای از برای مأمون، وای از برای او از خدا، وای از برای مأمون از رسول خدا، وای از برای مأمون از علی (ع) وای از برای مأمون از فاطمه (ع) وای از برای مأمون از حسن و حسین، وای از برای مأمون از علی بن الحسین، وای از برای مأمون از محمد بن علی، وای از برای مأمون از جعفر بن محمد وای از برای مأمون از موسی بن جعفر، وای از برای مأمون از علی بن موسی الرضا (ع)، بخدا قسم که این عمل زیان آشکارا بود و پیوسته این سخن میگفت و مکرر میکرد، چون دیدم تغییر حالت او بطول انجامید برخاستم و بیرون آمدم و بیکی از گوشه‌های خانه نشستم، پس از لختی مأمون نشست و مرا طلبید چون داخل شدم مثل مست نشسته بود گفت بخدا قسم که تو عزیزتر از علی بن موسی نیستی بلکه جمیع اهل آسمان و زمین عزیزتر از او نیستند و الله اگر خبر بمن برسد که آنچه از آن جناب دیده و شنیده اعاده و بازگو کنی ترا هلاک میکنم، گفتم یا امیر المؤمنین اگر تو بر چیزی از جانب من از اینها اطلاع یافتی خونم بر تو حلال باشد گفت نه بخدا قسم باید عهد و پیمان را محکم کنی بر اینکه این واقعه را پوشیده داری و بازگو نکنی، پس از من عهد و پیمان گرفت و آن را سخت و محکم ساخت چون بیرون آمدم دو

دست خود را بر یک دیگر میزد و این آیه را میخواند یَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطاً

. یعنی پنهان میکنند از مردم خیانت را یعنی از جهت حیا و خوف پنهان نمیدارند از خدا که سزاوارتر است باینکه از او پنهان دارند بجهت خوف از عقوبت او و حال اینکه خدا با ایشان است و ضمیر و اسرار ایشان از او پنهان نیست پس ایشان مخفی میدارند خیانت را آن هنگام که بشب تدبیر و تزویر میکنند آن سخنی را که خدا نمی‌پسندد و خدا احاطه دارد بآنچه میکنند از تدبیر زشت و قصد خیانت و اعمال ناشایسته پنهانی ما القصة از اولاد حضرت رضا محمد (ع) امام بود و او را رضا، صادق، صابر، فاضل، قره‌اعین المؤمنین و غیظ الملحدین بلقب میگفتند.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۹۸

(۱) «باب شصت و چهارم» «در ذکر بعضی از مرثیاتی که در وفات آن بزرگوار گفته شده»

(۲) از احمد بن علی انصاری مرویست که گفت ابن مشیخ مرقی رضی الله عنه این اشعار را در مرثیه حضرت رضا (ع) گفته است.

یا بقعه مات بها سیدی	ما مثله فی الناس من سیدی
مات الهدی من بعده و الندی	و ثمر الموت به یقتدی
لا زال غیث الله یا قبره	علیک منه رائحا مغتدی
کانت لنا غیثا به نرتوی	و کان کالنجم به نهتدی
ان علیا ابن موسی الرضا	قد حل و السود فی ملحدی
یا عین فابکی بدم بعده	علی انقراض المجد و السود

یعنی ای بقعه که وفات یافته است در آن مهتری که در میان مردم مانند او نبوده است، بعد از او هدایت و بخشش منقطع شد و مرگ در بردن اوصاف جمیله و اخلاق حسنه از مردم جد و جهد کرد و در این عمل باو اقتدا کرد و متابعت او نمود یعنی بسبب وفات یافتن او چون جامع صفات کمالیه جمالیه و جلالیه بود جمیع کمالات از عالم برطرف شد ای قبر مهتری که مثل او مهتری نبود پیوسته رحمت خدا بر تو باد و در هر صبح و

شام از تو در میان خلق منتشر باد چه آن بزرگوار در میان ما چون بارانی بود که همیشه سیراب میشدیم از آن و مانند ستاره بود که علی الاتصال از آن راه می‌یافتیم همانا علی بن موسی الرضا (ع) بتحقیق وفات یافت و بزرگی در قبر پنهان شد و قبر آن بزرگ را پوشید پس ای چشم بعد از او خون گریه کن بر منقرض شدن بزرگی و مهتری (۳) علی بن ابن عبد الله خوافی را مرثیه‌ای است از برای حضرت رضا (ع) افضل الصلوات و اکمل التحیات.

یا ارض طوس سقاک الله رحمته ما ذا حویت من الخیرات یا طوس

طابت بقاعک فی الدنیا و طیبتها شخص ثوی بسناباد مرموس

شخص عزیز علی الاسلام مقرعه فی رحمه الله مغمور و مغموس

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۴۹۹

یا قبره انت قبر قد تضمنه حلم و علم و تطهیر و تقدیس

فافخر فانک مغبوط بجثته و بالملائکة الابرار محروس

(۱) یعنی ای زمین طوس خداوند ترا از رحمت خود سیراب کند ای طوس تعجب میکنم که چقدر خیرات و خوبیها تو در بر داری پاکیزه باد بقعه‌ها و قطعه‌های زمین تو و پاکیزه کرده است بقعه‌های ترا شخصی که در سناباد دستگیره شده و خاک او در سناباد است و او شخصی است که عزیز بوده و آرایشگر دین اسلام است و در رحمت خدا فرو و غوطه‌ور میباشد ای قبر آن کسی که متصف باین صفات حمیده و محلی است باین خصال پسندیده تویی قبری که در بر دارد بردباری و دانشوری و پاکیزه‌گری و پاکیزگی پس فخر کن همانا تو حسد برده شدی بجسد نازنین او و همانا تو حراست‌شده بفرشتگان مقربان درگاه احدیت. (۲) از هارون بن عبد الله مهلبی مروی است که گفت حدیث کرد مرا دعبل بن علی که چون خبر مرگ حضرت رضا (ع) بمن رسید در شهر قم بودم و این قصیده رائیه را سرودم

اری امیة معذورین ان قتلوا و لاری لبنی العباس من عذر

اولاد حرب و مروان و اسرته‌هم بنو معیط و لاء الحقد و الوغر

قوم قتلتم علی الاسلام او لهم حنی اذ استمكنوا جاءوا علی الکفر

اربع بطوس علی قبر الزکی به ان کنت تربع من دین عی فطر
 قبر ان فی طوس خیر الناس کلهم و قبر شرهم هذا من العبر
 ما ینفع الرجس من قرب الزکی و ما علی الزکی بقرب الرجس من ضرر
 هیهات کل امرء رهن بما کسبت له یداه فخذ ما شئت او فذر

یعنی چنین می‌بینم که اگر بنی امیه اولاد فاطمه را کشتند معذور بودند اما از برای بنی عباس عذری نمی‌بینم زیرا که بنی امیه اولاد حرب و مروان بودند و کل این طائفه فرزندان گردنکشان و فرزندان صاحب حسد و کینه هستند یعنی پدران آنها همیشه از روی کینه و حسد سرکشی میکردند چه آنها گروهی بودند که اول آنها ابو سفیان را کشتند در دین اسلام و هر وقت آنها را ممکن میشد بر کفر باز میگشتند منزل کن در طوس بر سر آن قبر نیکو و پاکیزه شده که اگر منزل کنی بسبب وجود او بر فطرت اسلام و دین باقی خواهی بود، دو قبر در طوس است یکی قبر بهترین تمام مردم حضرت علی بن موسی (ع) و دیگر قبر بدترین تمام مردم هارون الرشید و جمع میان کفر و اسلام از چیزهایی است که باید بآن عبرت گرفت ثمر و نفع نمیبرد نجس از نزدیک بودن با پاک و پاکیزه و ضرری نیست بر پاک و پاکیزه باینکه نزدیک نجس باشد یعنی از برای هارون که در قرب حضرت رضا است منفعتی نیست و از برای حضرت رضا که در قرب هارون است ضرری نیست هیهات که هر مردی در گرو عمل خویش است و از برای او است عمل دو دست او و تو آنچه خواهی نیکو بینی و اگر بدکار و بدرفتار باشی سزای بد عاید

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۵۰۰

تو شود نظم- گندم از گندم بروید جو ز جو. (۱) صولی گوید که عون بن محمد این اشعار را برای من انشا کرد و گفت که منصور بن طلحه این اشعار را از برای من انشا کرد و گفت ابو محمد بریدی رضی الله عنه گفت که چون حضرت رضا (ع) وفات کرد این مرثیه را گفتم.

ما لطوس لا قدس الله طوسا کل یوم تحوز علقا نفیسا
 بدأت بالرشید فاقتنصته و ثنت بالرضا علی بن موسی
 یا امام لا کالائمة فضلا فسعود الزمان عادت نحوسا

یعنی چه باک بود شهر طوس را باکی نیست او را خدا او را مطهر گردانید در هر روزی که در برگرفت چیز نیکوی پاکیزه را ابتدا کرد بهارون الرشید و او را شکار کرد و شکار خود را دو گردانید بعلی بن موسی الرضا (ع) ای امامی که نیست مثل سایر پیشوایان در فضل یعنی او را فضل است و خلفا و پیشوایان جور را فضل نیست پس نیکی و سعد زمان بسبب وجود آن بزرگوار و از زمان وفاتش برگشت و مبدل بنحس شد «مترجم گوید» این ترجمه بنا بر این بود که لفظ لا جواب ما بر استفهامیه باشد و ممکن است که لا جواب استفهام نباشد بلکه فعل تقدیس را نفی کند و غرض شاعر نفرین بطوس است که چنین بزرگواری را پنهان کرده و ممکن است که شاعر در زمان تقیه این شعر را گفته باشد چنان که از ظاهر لفظ فرد ثانی مستفاد می‌شود و مقصود این است که ای طوس خداوند ترا مقدس نگرداند هر روز چیزی نفیس را در بر میگیری روزی هارون را و روزی علی بن موسی (ع) را و المعنی فی بطن الشاعر (۲) «مصنف گوید» شیخ صدوق علیه الرحمه گوید که در کتابی این اشعار را یافتم که نسبت بمحمد بن حبیب جنی داده بودند «مترجم گوید» این نسخه شریفه اقل الطلاب علما و عملا غلامرضا ابن محمد سعید خوانساری غفر الله له و لوالدیه گوید که چون مرثیه طولانی است مناسب است که هر شش فرد جداگانه تفسیر شود تا ناظرین را از تطبیق لفظ با معنی بهره حاصل گردد و اگر خواهند ترجمه هر لقطی از هر فردی را بدانند بآسانی فهمند و له التوفیق و الیه الزلفی و حسن المآب.

قبر بطوس اقام به امام	حتم الیه زیارة و لمام
قبر اقام به السلام و اذ غدا	تهدی الیه تحیة و سلام
قبر سنا انواره تجلو العمی	و بتربه قد تدفع الاسقام
قبر تمثل للعیون محمدا	و وصیه و المؤمنون قیام
خشع العیون لذا و ذاک مهابة	فی کنهها التحیر و الاوهام
قبر اذا حل الوفود بربعه	رحلوا و حطت عنهم الآثام

(۳) یعنی قبری است در طوس که امامی در آن مدفون است که واجب است فرود آمدن

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۵۰۱

در طوس و زیارت کردن آن امام، (۱) قبری است که درود و سلام در آن اقامت کرده است و چون صبح شود تحیت و درود بسوی آن قبر فرستاده می‌شود، قبری است که نورهای آن بلند است و کور را روشنائی میدهد و بسبب خاک آن قبر مرضها شفا یابد، قبری است که جلوه میدهد از برای چشمها محمد و وصی او امیر المؤمنین را و حال اینکه مؤمنان ایستاده باشند یعنی این قبر نمونه‌ای است از محمد و وصی او چون صاحب قبر از نور ایشان است پس در چشمها چنین جلوه میکند که محمد و وصی او در این قبر مدفونند و با وجود حضور همه مؤمنان این نوع در نظر جلوه میکند، خاشع و خاضع شد چشمها از ترس به جهت بودن آن حضرت در این قبر و بجهت داشتن او بمحمد و علی عقلها در کنه این ائمه انام سرگردان است، قبری است که چون قدم گذارندگان وارد شوند و در دور آن قبر منزل گزینند کوچ خواهند کرد در حالی که جمیع گناهان آنها از شرافت این قبر ریخته شده است

و تزودوا من العقاب و أومنوا من ان يحل عليهم الاعدام

الله عنه به لهم متقبل و بذاک عنهم جفت الاقلام

ان یغن عن سقى الغمام فإنه لولاه لم تسق البلاد غمام

قبر علی بن موسی حله براه یزهو الحل و الاحرام

فرض اليه السعی کالبیت الذی من دونه حق له الاعظام

من زاره فی الله عارف حقه فالمس منه علی الجحیم حرام

(۲) یعنی آنان که در این قبر قدم گذاشتند توشه برداشتند ایمنی از عذاب الهی را و ایمن شدند از اینکه فقر و فاقه بر ایشان روی آورد و خدا از جانب صاحب قبر بسبب صاحب این قبر ایمن شدن را ضامن شده است از برای قدم گذارندگان و زائران و بدین سبب قلم از ایشان مرفوع شده است و گناهان ایشان را ننویسند و اگر مردم از باریدن ابر بی‌نیاز خواهند شد پس همانا اگر این صاحب قبر نمیبود ابرها در شهرها نمیباریدند این قبری است که علی بن موسی در آن پنهان شده است بسبب تربت خود قبول بزرگی میکند از آن حل و حرم مکه یعنی این قبر فخر و بزرگی میکند بر مکه و مکه کوچکی این قبر میکند و واجب است رفتن بسوی این قبر مثل خانه خدا که

هر کسی در نزد آن است سزاوار است آن را بزرگ شمارد و تعظیم کند بآن و کسی که این قبر را زیارت کند خالصا لله و حق صاحب این قبر را بشناسد پس رسیدن او بآتش جهنم حرام است.

و مقامه لا شک یحمد فی غد	و له بجنات الخلود مقام
و له بذاک الله او فی ضامن	قسما الیه تنهی الاقسام
صلی الاله علی النبی محمد	و علت علیا نصره و سلام
و کذا صلی علی الزهر اعسر مدا	رب بواجب حقها علام

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۵۰۲

صلی علیها ثم بالحسن ابنها	و علی الحسین لوجه الاکرام
و علی ذی التقی و محمد	صلی و کل سید و همام

(۱) یعنی و شک نیست در اینکه مقام علی بن موسی (ع) در فردای قیامت پسندیده است و او را در بهشتهای جاوید مقام است و خدا از برای او این مقام را وفاکننده و ضامن است چه او قسم یاد کرده است قسمی را که همه قسمها بآن قسم منتها خواهد شد یعنی قسم بذات پاک خود خورده است و رحمت فرستد خدا بر پیغمبری که محمد است و بلند کند نصرت و درود علی (ع) را و همچنین بر فاطمه زهرا پیوسته رحمت فرستد پروردگاری که دانا است بحق واجب آن معصومه رحمت فرستد بر آن معصومه بعد از آن بفرزند دلبندهش حضرت حسن و بر حسین (ع) که بزرگواری از صورت او نمایان بود و بر علی بن الحسین که صاحب تقوی و پرهیزکاری بود و بر محمد بن علی درود و رحمت فرستد و هر یک از اینها بزرگواری و مهترند.

علی المهدب و المطهر جعفر	از کی الصلاة و ان ابی الاقزام
الصادق المأثور عنه علم ما	فیکم به یتمسک الاقوام
کذا علی موسی ابیک و بعده	صلی علیک و للصلاة دوام
علی محمد الزکی فضوعفت	و علی علی ما استمر کلام

علی الرضی بن الرضا الحسن الذی

عم البلاد لفقده الا ظلام

علی خلیفته الذی لکم به

تم النظام فکان فیه تمام

(۲) یعنی و بر پاک و پاکیزه و تطهیر گردیده شده حضرت جعفر بن محمد (ع) پاکیزه ترین رحمت باد اگر چه ناکسان و فرومایگان از آن امتناع داشته باشند و بر حضرت صادق (ع) که تمام علم که این قوم حقه شیعه بدان تمسک میجویند از او مأثور است و او بود مروج شریعت سید المرسلین، و مذهب جعفری از آن جناب بود و همچنین بر موسی پدر بزرگوارت و بعد از او خدا بر تو رحمت فرستد و از برای رحمت دوامی و ثباتی باشد یعنی ابد الدهر رحمت خدا بر تو باد و بر محمد بن علی که پاک و پاکیزه بود از هر رجس و نجسی و دو چندان شود رحمت خدا بر او و بر علی بن محمد مادامی که سخن برقرار است یعنی تا دنیا برپا است چه تا دنیا است سخن در میان است و بر آن پسندیده فرزند پسندیده حسن بن علی که بجهت مفقود شدن او تاریکی جمیع بلاد دنیا را بگرفت یعنی شمع هدایت خاموش شد و مردم راه تاریک ضلالت پیشه کردند و بر خلیفه و جانشین او حجت خدا بر روی زمین که او کسی از برای شما که نظام و رشته عالم بسبب وجود او تمام شده و گسیخته نیست پس در وجود او تمامیت آفریدگان خدا است و اگر او نبودی عالم ناقص بودی

فهو المؤمل ان يعود به الهدی غضا و ان تستوثق الاحکام

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۵۰۳

لو لا الائمة واحد عن واحد درس الهدی و استسلم الاسلام

کل یقوم مقام صاحبه الی ان ینتهی بالقائم الایام

یا ابن النبی و حجة الله التي هی للصلاة و للصیام قیام

ما من امام غاب عنکم لم یقم خلف له تشفی به الاوغام

ان الائمة تستوی فی فضلها و العلم کهل منکم و غلام

(۱) یعنی پس حضرت صاحب الزمان است که آرزو داشته شده است هدایت و رهنمائی خلق تازگی در ظاهر باو عائد شود و احکام الهی بسبب ظهور او مستحکم شود و اگر ائمه هدی نبودند یکی بعد از دیگری رهنمائی خلق

برطرف میشد و خلق بضلالت می‌افتادند و در اسلام رخنه پیدا شدی که دین اسلام از میان رفتی و هر یک از این ائمه نشستند در مقام صاحب خود یعنی هر یک مقام کسی که قبل از او بود و صحبت او را درک کرده بود تا اینکه ایام عارض حضرت قائم (ع) شد و روزگار باو ختم شد یعنی بعد از او امامی نباشد، ای فرزند پیغمبر و حجت خدا بر روی زمین که نماز و روزه بسبب وجود تو بر پا است نبود امامی از شما که از روی زمین برود و جانشین در محل او ننشیند که نفسها بواسطه او شفا یابد یعنی هر گونه امراض و مفاسد و خلل بجهت وجود او رفع شود همانا پیر و جوان ائمه در علم و فضل مساوی هستند یعنی عالمند و فاضل و جوانی و پیری در زیادی و کمی فضل آنها مدخلیت ندارد.

انتم الی الله الوسیله و الاولی	علموا الهدی فهم له اعلام
انتم ولاة الدین و الدنیا و من	لله فیه حرمة و ذمام
ما الناس إلا من اقر بفضلكم	و الجاحدون بهائم و صوام
بلهم اضل عن السبیل بکفرهم	و المقتدی منهم بهم ازلام
یدعون فی دنیاکم و کأنهم	فی جردهم انعامکم انعام
یا نعمه الله التی یحبونها	من یصطفی من خلقه المنعام

(۲) یعنی شمائید وسیله بسوی خدا و شمائید آنان که دانستند هدایت و راه راست را پس ایشان باشند نشانهای هدایت شمائید صاحبان دین و دنیا و صاحبان کسی که در احترامی و زینهاری باشند یعنی صاحب اهل اسلام که آنها را در شرح احترامی باشد نیستند صاحبان عقل و کسانی که توان اسم انسان بر آنها اطلاق کرد مگر کسانی که بفضل شما اقرار کرده باشند و کسانی که منکر فضل شما شدند بهائم و حیوانات باشند یعنی از دایره عقل خارج باشند بلکه ایشان گمراهترند از راه و بدترند از حیوانات بسبب کفرشان از درگاه احدیت رانده شده‌اند و طلب میکنند کسانی که چون حیوان باشند دنیائی که مخصوص شما خلق شده و گویا ایشان در انکار فضل شما نعمتی بر شما داده‌اند یعنی اگر انکار فضل شما لزوم داشتی پیش از این

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۵۰۴

انکار نکردندی، ای نعمت خدا علی بن موسی الرضا که خدا این نعمت بسیار را عطا فرموده است بر کسانی که برگزیده‌اند از خلق او یعنی شیعیان.

ان غاب منک الجسم عنا انه	للروح منک اقامة و نظام
ارواحکم موجود اعیانها	ان عن عیون غیبت اجسام
الفرق بینک و النبی نبوة	اذ بعد ذلک تستوی الاقدام
قبران فی طوس الهدی فی واحد	و الغی فی لحد یراه حزام
قبران مقترنان هذا ترعة	جنویة یرار فیها امام
و کذاک ذلک من جهنم حفرة	فیها یجدد لغوی هیام

(۱) یعنی ای نعمت خدا علی بن موسی الرضا (ع) اگر جسم تو از ما غایب است روح مبارک تو باعث وجود ما و نظم امور است چه ارواح شما اعیان آن ارواح موجوده است اگر چشمها قصد دیدن کنند و اجسام شما از نظر غایب باشند، ای علی بن موسی فرق میان تو و پیغمبر نبوت آن بزرگوار است زیرا که بعد از غمض عین از نبوت افعال و صفات شما یکسان است، دو قبر در طوس است که هدایت در یکی از آن دو قبر میباشد و گمراهی در قبر دیگر که افروزینه و آتشگیره آن را می‌بیند و با آن ملاقات میکند این دو قبر نزدیک یک دیگرند که این قبر که در آن هدایت است راه بهشت است و امام در آن زیارت کرده شود و همچنین آن قبر دیگر گودالی از جهنم است که در آن گودال از برای گمراه که زیارت کند سرگردانی مجدد می‌شود و زائرش سرگردانست

قرب الغوی من الزکی مضاعف	لعذابه و لا نفسه الارغام
ان یدن منه فانه لمباعد	و علیه من خلع العذاب رکام
و کذلک لیس یضرک الرجس الذی	یدنیه منک جنادل و رخام
لا بل یریه علیک اعظم حسرة	اذ انت تکرّم و اللعین یسام
سوء العذاب مضاعف تجری له	الساعات و الايام و الاعوام
یا لیت شعری هل بقائکم غدا	یعدوا بکفی للقراع حسام

(۲) یعنی نزدیک بودن گمراه با طیب و طاهر باعث زیادتی عذاب گمراه و بخاک مالیدن دماغ او شود و اگر بحسب ظاهر نزدیک شده است گمراه بطیب در معنی از او دور است و خلعتهای عذاب بر او رویهم نشسته و همچنین ضرر نمیرساند بتو خبیث و نجسی که سنگهای زبر و نرم او را بتو نزدیک کرده است یعنی این نزدیکی ظاهر که خشت و گل قبر شما نزدیک یک دیگر است باعث ضرر تو نمیشود بلکه در معنی تو از آن نجس نهایت دوری داری نه این ضرر نرسانیدن سهل است بلکه این نزدیک بودن مینمایاند ترا بر او حسرت بسیاری زیرا که تو گرامی داشته شوی و لعین و دور از جهت خود عذاب بر او وارد شود و بدی عذاب مضاعف

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۵۰۵

شود و ساعات و روزها و سالها بر او عذاب جاری کنند و در این اوقات او را معذب دارند ای کاش میدانستم که بعد از باقی بودن شما و رجعت کردن شما بدنیا آیا شمشیر بدست من می آید از برای کوفتن سر دشمنان یعنی آیا زنده خواهیم شد یا نه.

تطفی به یدای غلیلا فیکم	بین الحشاء لم ترومنه اوام
و لقد تهیجنی قبورکم اذا	هاجت سوای معالم و خیام
من کان یغرم بامتداح ذوی الغنی	فبمدحکم لی صبوۃ و غرام
و الی ابی الحسن الرضا اهدیتها	مرضیۃ تلتذها الافهام
خذها عن الضبی عبدکم الذی	هانت علیه فیکم الالوام
ان اقض حق الله فیک فان لی	حق القری للضیف اذا یعتام

(۱) یعنی دو دست من بآن شمشیر بالا برده شود و در میان لشکر شما عطشان و تشنه میان دل دشمنان شما باشم که هیچ تشنه از آن سیراب نشود و بتحقیق که بجوش می آورد مرا خبرهای شما در وقتی که غیر از من علمها و محل آرامگاه فضائل شما را جلوه دهد یعنی مرا غیرت آید از اینکه کسی دیگر مدح شما را متحمل شود کسی غیر از من او را ضرر و مشقت باشد در مدح کردن صاحبان غنا و بی نیازی از مدح زیرا که من در مدح کردن شما عشق و حرص دارم و بسوی ابو الحسن الرضا (ع) هدیه دادم این قصیده را که پسندیده است و افهام از آن لذت برند یا علی بن موسی بگیر این قصیده را از محمد بن حبیب ضبی بنده شما که در محبت شما ملامتها

و خواریه‌ها بر او وارد آمده است با علی بن موسی (ع) اگر حق خدا را نسبت بتو ادا کنم همانا از برای من است حق مهمانداری که آن حق از برای مهمان است در وقتی که احترام کرده شود.

فاجعله منك قبول قصدی انه غنم الیه حدانی استغنام

من کان بالتعلیم ادرک حبکم فمحبتی ایاکم الهام.

(۲) یعنی پس مقرر فرما این مهمانداری و احسان را از خود قبول قصد همانا این قبول قصد من غنیمت است که مرا واداشته بطلب کردن غنیمت و اگر هر کس بآموختن دوستی شما را درک کرده است دوستی من بشما الهام است از خداوند و بتعلیم حاصل نشده است لله در قائلیه‌ها.

(۳) (باب شصت و پنجم) «در ذکر ثواب زیارت آن جناب صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهیرین»

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۵۰۶

(۱) از یاسر خادم مروی است که گفت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) فرمود نبندید بارهای خود را و کوچ نکنید از برای زیارت بسوی قبری از قبور مگر قبر ما ائمه هدی آگاه باشید همانا من بزهر از روی ستم شهید شده و در غربت مدفون شوم پس کسی را حله خود را ببندد و زیارت من غریب بیاید خدا دعای او را مستجاب کند و گناهانش را بریزد. (۲) از حمدان دیوانی مروی است که گفت حضرت رضا (ع) فرمود هر کسی مرا با دوری قبرم زیارت کند در روز قیامت در سه موقف نزد او می‌آیم تا اینکه او را از شدتهای این سه موقف نجات میدهم در وقت متفرق شدن صحیفه عمل از طرف راست و چپ یعنی وقتی که بنده را عملی نیکو نباشد و عملهای نیکویش در مقابل عمل بد او در نزد صراط و میزان هیچ شده و مستحق جهنم شود. (۳) از حسین بن زید مروی است که گفت از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد (ص) شنیدم که میفرمود مردی از بین اولاد فرزندان موسی (ع) بیرون آید که اسم او اسم امیر المؤمنین (ع) باشد و بزمین طوس رسد که آن زمین خراسان است در آن زمین با زهر کشته شود و در آنجا غریب دفن شود هر کسی که او را زیارت کند و بحق او عارف باشد حقتعالی مزد کسی که قبل از فتح مکه انفاق و جهاد کرده باشد باو عطا کند. (۴) از جعفر بن محمد بن عماره مروی است که از پدرش از حضرت صادق (ع) جعفر بن محمد از پدر بزرگوارش از آباء امجدش از امیر المؤمنین علی (ع) مروی است که فرمود رسول خدا (ص) فرمود زود باشد که پاره‌ای از تن من بزمین خراسان دفن شود و هیچ مؤمنی او

را زیارت نکند مگر آنکه حقتعالی بهشت را برای او واجب کرده و آتش را بر جسدش حرام نماید. (۵) از علی بن حسین بن علی بن فضال از پدرش از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا (ع) مروی است که فرمود همانا در خراسان بقعه‌ای است که زمانی محل آمد و شد ملائکه شود و پیوسته فوجی از ملائکه از آسمان در آن موضع فرود آیند و فوجی به آسمان بالا روند تا اینکه صور دمیده شود بآن جناب عرض کردند یا ابن رسول الله این بقعه کدام است فرمود آن بقعه در زمین طوس است و بخدا سوگند یاد میکنم که آن بقعه باغی است از باغهای بهشت هر کس مرا در آن بقعه زیارت کند مثل کسی خواهد بود که رسول خدا (ص) را زیارت کرده باشد و حقتعالی ثواب هزار حج خالص که هیچ شائبه در آن نباشد و هزار عمره مقبوله برایش بنویسد و من و پدران من در روز قیامت شفیعیان او باشیم (۶) از ابی هشام داود بن قاسم جعفری مروی است که گفت از حضرت ابی جعفر محمد بن علی (ع) شنیدم که فرمود همانا در میان دو کوه طوس خاکی است که آن را از بهشت بآنجا آورده‌اند هر کسی داخل آن خاک شود در روز قیامت از آتش ایمن باشد

عیون اخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۵۰۷

(۱) از عبد العظیم بن عبد الله حسنی از حضرت ابی جعفر محمد بن علی الرضا (ع) مروی است که فرمود ضامن شدم بهشت را از برای کسی که پدر بزرگواری را در طوس زیارت کند و بحق او عارف باشد. (۲) باین اسناد از عبد العظیم بن عبد الله مروی است که گفت بحضرت ابی جعفر (ع) عرض کردم متحیرم میان زیارت قبر ابی عبد الله و زیارت قبر پدر بزرگوارت در طوس پس چه میبینی یعنی چه کنم و کدامیک را ترجیح دهم آن بزرگوار بمن فرمود صبر کن در مکان خود و داخل منزل خود شد و بیرون آمد در حالتی که اشکهای آن بزرگوار بر دو طرف صورت نازنینش جاری بود و فرمود زوار قبر ابی عبد الله بسیار است و زوار قبر پدر بزرگواری در طوس کم است. (۳) از ابی صلت عبد السلام بن صالح هروی مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) شنیدم که میفرمود بخدا قسم هیچ یک از ما ائمه هدی نیستیم مگر آنکه کشته شویم و شهادت دریابیم پس بآن بزرگوار عرض کردند یا ابن رسول الله کیست ترا شهید میکند فرمود بدترین خلق خدا در زمان من مرا بزهر شهید میکند پس از آن مرا در خانه خالی و بلاد غربت دفن میکنند آگاه باشید هر که مرا در محل غریبی من زیارت کند حقتعالی از برای او بنویسد اجر صد هزار شهید و صد هزار صدیق و راستگو و هزار حج کننده و عمره کننده و صد هزار جهادکننده و

او را در زمره ما محشور گرداند و او را در بهشت رفیق ما در درجات بلند قرار دهد. (۴) از احمد بن ابی نصر بزنطی مروی است که گفت من نوشته حضرت ابی الحسن الرضا (ع) را خواندم نوشته بود برسان بشیعیان ما که زیارت من در نزد خدا معادل است با هزار حج، احمد گوید که من بفرزند دلبندهش حضرت ابی جعفر (ع) عرض کردم هزار حج؟ فرمود بخدا قسم بلی از برای کسی که عارف بحق او بوده و او را زیارت کند هزار و هزار حج است. (۵) از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش از حضرت ابی الحسن (ع) مروی است که مردی از اهل خراسان بآن جناب عرض کرد یا ابن رسول الله رسول خدا (ص) را در خواب دیدم گویا بمن فرمود چگونه است حال شما هر گاه در زمین شما مدفون شود پاره تن من و طلب کرده شود از شما حفظ کردن امانت من و غایب شود در خاک شما ستاره من حضرت رضا فرمود منم که در زمین شما مدفون شوم و منم پاره تن پیغمبر شما و منم امانت و ستاره او بدانید هر کس مرا زیارت کند و بشناسد آنچه را که خدا از برای من واجب گردانیده است از ادای حق من و اطاعت من پس من و پدرانم در روز قیامت شفیع‌های او باشیم، و هر کسی که ما شفیع‌های او باشیم نجات می‌یابد اگر چه گناه جن و انس

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۵۰۸

بر او باشد (۱) و بتحقیق که حدیث کرده است مرا پدر بزرگوام از جد بزرگوام از پدرش از پدرانش علیهم السلام که رسول خدا (ص) فرمود هر کسی مرا در خواب زیارت کند پس پس بتحقیق که مرا دیده و زیارت کرده است که شیطان بصورت من ممثل نشود و نه بصورت احدی از اوصیاء من و نه بصورت احدی از شیعیان ایشان و همانا رؤیای صادق و خوابهایی که شیطانی نباشد یک جزء از هفتاد جزء پیغمبری است (۲) از عبد الرحمن بن ابی نجران مروی است که گفت از ابی جعفر (ع) سؤال کردم چه حق است از برای کسی که پدر بزرگوام را زیارت کند فرمود بخدا قسم که حق او بهشت است. (۳) از علی بن اسباط مروی است که گفت از حضرت ابی جعفر (ع) سؤال کردم چه حق است از برای کسی که پدر بزرگوام را در خراسان زیارت کند فرمود به خدا قسم حق او بهشت است و بخدا قسم حق او بهشت است. (۴) از قبیضه ابن جابر بن یزید جعفری مروی است که گفت شنیدم از وصی اوصیاء و وارث علم انبیاء ابی جعفر محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع) که فرمود حدیث کرد مرا سید العابدین علی بن حسین از سید شهدا حسین بن علی از سید اوصیاء امیر المؤمنین (ع) که فرمود

رسول خدا (ص) فرمود بزودی دفن شود پاره تن من در زمین خراسان، هیچ محزون و گناهکاری او را زیارت نکند مگر آنکه خدا حزن او را برطرف کند و گناهانش را بیامزد. (۵) از محمد بن سلیمان مروی است که گفت از حضرت ابی جعفر محمد بن علی الرضا (ع) سؤال کردم از مردی که حج کرده باشد حجه الاسلام را پس از بابت استحباب در حالتی که در عمره متمتع باشد داخل حج شود پس خدا او را اعانت کند بر اتمام حج و عمره خود و داخل مدینه شود و بر رسول خدا سلام کند و آن جناب را زیارت کند پس از آن بیاید در نزد قبر پدر بزرگوارت امیر المؤمنین در حالتی که عارف باشد بحق او و بداند که او است حجت خدا بر جمیع آفریدگان و او است باب الله که بندگان را باید از آن باب داخل رحمت خدا شد پس بر آن بزرگوار سلام کند و او را زیارت کند و بعد از آن بیاید در نزد قبر ابی عبد الله الحسین و بر او سلام کند و او را زیارت کند و بعد از آن بیاید در بغداد و بر حضرت ابی الحسن موسی (ع) سلام کند و او را زیارت کند پس از آن بوطن خود برگردد و چون حقتعالی او را روزی کرد که در این وقت این قسم حج کرد که اصل حج مستحبی بود و مشتمل بر این زیارات بود آیا کسی که حجه الاسلام که حج واجب او بود بجای آورده است و از بابت استحباب ثانیاً مراجعت کرده و باین قسم حج کرده است حج او بهتر است یا اینکه برود در خراسان در نزد قبر پدر بزرگوارت علی بن موسی الرضا (ع) و برو سلام کند و او را زیارت کند فرمود بلکه اگر

عیون اخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۵۰۹

بیاید بخراسان (۱) و بر پدر بزرگوارم سلام کند افضل و بهتر است و باید در ماه رجب زیارت پدر بزرگوارم کنند و لیکن در این زمان سزاوار نیست زیرا که شاید بر ما و بر شما از سلطان و خلیفه فضاحتی و اذیتی رسد یعنی این زیارت پدر بزرگوارم که این همه ثواب دارد در غیر زمان تقیه است و این زمان چون در زمان دولت بنی عباس است بسا هست که بشیعیان اذیت میرسانند پس باید تقیه کرد. (۲) از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) شنیدم که فرمود زیارت نکند مرا احدی از دوستانم که عارف بحق من باشد مگر آنکه در روز قیامت او را شفاعت کنم. (۳) از نعمان بن سعد مروی است که گفت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) فرمود که بزودی شهید شود مردی از فرزندان من در زمین خراسان بزهر ستم که اسم او اسم من باشد و اسم پدر او اسم پسر عمران موسی باشد آگاه باشید هر کسی او را در محل غریبی او زیارت کند خداوند جمیع

گناهان گذشته و آینده‌اش را بیامزد اگر چه گناهان او بقدر شماره ستاره‌ها و قطرات بارانها و برگهای درختها باشد. (۴) از حمزه بن عمران مروی است که گفت حضرت صادق (ع) فرمود کشته شود حفده من یعنی نواسه من بزمین خراسان در شهری که آن را طوس گویند هر کس او را زیارت کند و بحق او عارف باشد دست او را در روز قیامت بگیرم و ببهشت داخلش کنم و اگر چه از کسانی باشد که گناهان کبیره از او صادر شده باشد عرض کردم فدای وجودت شناختن حق او چیست فرمود عارف بحق او باشی یعنی بدانی که امام واجب الاطاعة است و شهید شده پس هر کسی که او را زیارت کند و بحق او عارف باشد حقتعالی اجر هفتاد هزار شهید از کسانی که پیش روی رسول خدا از روی حقیقت و صدق نیست شهید شده باو عطا کند، و در حدیث دیگر گوید حضرت صادق (ع) فرمود که کشته می‌شود از این فرزندم (و اشاره کرد بدست مبارکش بمولای ما موسی (ع) فرزندی در طوس و از شیعیان ما زیارت نکند او را مگر ترسانتر از ایشان از خدا پس ترسانتر یا اینکه کمتر از ایشان پس کمتر. (۵) از ایوب بن نوح مروی است که گفت از حضرت بابی جعفر محمد بن علی بن موسی (ع) مروی است که فرمود هر کس زیارت کند قبر پدر بزرگوارم را در طوس بیامزد خدا گناهان گذشته و آینده او را و چون روز قیامت شود منبری از برای او در مقابل منبر رسول خدا گذاشته شود و در آنجا قرار گیرد تا آنکه خدا از حساب بندگان فارغ شود. (۶) از سلیمان بن حفص مروی مروی است که گفت از حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر شنیدم که فرمود هر کس زیارت کند قبر فرزندم علی (ع) را از برای او در نزد خدا هفتاد حج خالص باشد عرض کردم هفتاد حج فرمود بلکه هفتاد هزار حج و فرمود بسا حجی است

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۵۱۰

(۱) که قبول نمیشود یعنی این ثواب را ثواب حج مقبول دهند و هر کسی او را زیارت کند یا اینکه یک شب نزدیک قبر آن بزرگوار بخوابد مثل کسی است که خدا را در عرش زیارت کرده باشد عرض کردم مثل کسی است که خدا را در عرش زیارت کرده باشد فرمود چون روز قیامت شود چهار نفر از اولین و چهار نفر از آخرین بر روی عرش خدا باشند اما اولین نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام باشند، اما چهار نفر از آخرین محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام باشند پس از آن ریسمانی چون ریسمان بنائی بکشند یعنی در عرش خدا ریسمانی بکشند و اندازه‌ای معین کنند و ما با زوار قبر ائمه بنشینیم آگاه باش که بلندترین این زوار در درجه و

نزدیکترین ایشان در عطایای پروردگار زیارت‌کنندگان قبر فرزندانم رضا (ع) باشند. (۲) «مصنف گوید» که معنی

قول آن جناب

کمن زار الله فی عرشه

تشبیه مکانی نیست چه خدا را مکانی نیست که عرش را مکان خدا گیرند و محل دیگر را تشبیه بمکان خدا کنند بلکه عرش منسوب بخدا است و محل زیارت است زیرا که ملئکه زیارت میکنند عرش خدا را و بآن پناه میبرند و در گرد آن طواف میکنند و این همچنان است که میگوئی نزور الله فی عرشه چنان که میگوئی نجح بیت الله پس معنی اینکه خدا را در عرش او زیارت میکنی نه اینست که خدا را در مکان زیارت کنی زیرا که خدا را مکانی نیست بلند است شأن او از نبوت مکان از برای او بلکه معنی اینست که عرش خدا را زیارت میکنی. (۳) از ابی صلت مروی است که گفت در نزد حضرت رضا (ع) بودم که قومی از اهل قم داخل شدند و بر او سلام کردند آن جناب سلامشان را رد کرد و ایشان را در نزد خود مقرب داشت و فرمود مرحبا بشما خوش آمدید شما براستی از شیعیان ما باشید و زود باشد که بیاید روزی که در آن روز مرا زیارت کنید و خاک من در طوس باشد آگاه باشید هر کسی مرا زیارت کند و حال اینکه غسل کرده باشد از گناهان خود بیرون رود مثل روزی که از مادر متولد شده باشد. (۴) از عبد العظیم بن عبد الله حسنی مروی است که گفت از حضرت علی بن محمد عسگری شنیدم که فرمود اهل قم و اهل آبه (دهی است نزدیک قم از طرف ساوه) آمرزیده شوند بجهت اینکه زیارت کنند جدم علی بن موسی الرضا (ع) را در طوس آگاه باشید که هر کسی آن بزرگوار را زیارت کند و در راه طوس قطره بارانی از آسمان باو برسد خدا جسد او را بر آتش حرام کند. (۵) از سلیمان بن حفص مروی است که گفت از حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر (ع) شنیدم که میفرمود همانا فرزندانم علی (ع) بزهر جفا شهید شود در طوس و بیک طرف قبر هارون الرشید دفن شود آگاه باشید هر کس او را زیارت کند مثل کسی است که رسول خدا را زیارت کرده باشد.

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۵۱۱

(۱) از حسن بن علی الوشا مروی است که گفت از حضرت ابی الحسن الرضا (ع) شنیدم که میفرمود همانا هر امامی را عهدیست در گردن دوستان و شیعیان خود و زیارت قبور ائمه تمام کردن وفا بعهد، و نیکو ادا کردن حق

ایشان است پس هر کس ایشان را زیارت کند از روی میل و رغبت در زیارت ایشان و از روی تصدیق کردن بآنچه ایشان خواستند البته آن کسان از کسانی باشند که امامان ایشان در روز قیامت شفیعیان آنان باشند. (۲) از ابراهیم بن عقبه مروی است که گفت بحضرت هادی ابی الحسن الثالث (ع) نوشتم و از آن بزرگوار سؤال کردم از زیارت حضرت ابی عبد الله الحسین و از زیارت حضرت ابی الحسن و ابی جعفر (ع) آن بزرگوار بمن نوشت که مقدم زیارت حضرت ابو عبد الله است و لیکن این زیارت جامعتر از برای خیر دنیا و آخرت است و اجر آن زیادتر است یعنی زیارت حضرت ابی الحسن علی بن موسی و ابی جعفر بن محمد بن علی (ع). (۳) از علی بن مهزیار مروی است که گفت بحضرت ابی جعفر یعنی محمد بن علی الرضا (ع) عرض کردم فدای وجودت شوم زیارت حضرت رضا (ع) افضل است یا زیارت حضرت ابی عبد الله الحسین؟ فرمود زیارت پدر بزرگوارم افضل است و این بدان جهت است که حضرت ابا عبد الله الحسین (ع) را جمیع مردم زیارت میکنند و پدر بزرگوارم را زیارت نمیکنند مگر خواص از شیعیان. (۴) از حسن بن علی الوشا مروی است که گفت حضرت ابو الحسن الرضا (ع) فرمود همانا من بزودی بزهر جفا کشته شوم پس هر کس مرا زیارت کند و بحکم عارف باشد خدا گناهان گذشته و آینده او را بیامزد. (۵) از اسماعیل بن مهران از جعفر بن محمد (ع) مروی است که فرمود هر گاه یکی از شما حج گذارد باید حج خود را بزیارت ما ختم کند زیرا که زیارت ما از تمام حج است یعنی جزئی است که حج با آن جزء تمام می‌شود. (۶) و از جابر از حضرت ابی جعفر (ع) مروی است که فرمود تمامیت حج بملاقات کردن امام (ع) است. (۷) از زراره از حضرت ابی جعفر امام محمد باقر (ع) مروی است که فرمود همانا مردم مأمورند که بیایند در نزد این سنگهای قبور و طواف کنند پس از آن نزد ما بیایند و ما را خبردهند بدوستی خود و یاری کردن خود را بر ما عرضه دارند. (۸) از زید شحام مروی است که گفت بحضرت ابی عبد الله (ع) امام جعفر صادق (ع) عرض کردم حق کسی که یکی از شما را زیارت کند چیست فرمود مثل کسی است که خدا (ص) را زیارت کرده باشد یعنی هر حقی که از برای زائر رسول ثابت است از برای زائر ما نیز ثابت است. (۹) از صقر ابن دلف مروی است که گفت از سید خودم حضرت علی بن محمد بن علی الرضا

(ع) شنیدم که میفرمود (۱) هر کس که او را نزد خدا حاجتی است باید زیارت کند قبر جد بزرگوارم حضرت رضا (ع) را در طوس و در حالت زیارت با غسل باشد و باید دو رکعت نماز در نزدیک سر مبارک آن حضرت بخواند و در قنوت از خدا حاجت خود را سؤال کند که خدا دعای او را مستجاب کند و سؤال او را اجابت کند اگر گناهی یا قطع رحمی سؤال نکرده باشد و همانا موضع قبر جد بزرگوارم حضرت رضا (ع) بقعه‌ای است از بقعه‌های بهشت که زیارت نکند آن بقعه را هیچ مؤمنی مگر آنکه خدا او را از آتش آزاد کند و او را داخل دار قرار و خانه باقی بهشت عنبر سرشت کنند. (۲) از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش مروی است که گفت از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا (ع) شنیدم که میفرمود همانا من بزهر شهید شوم و بزمین غریبی مدفون شوم و من این واقعه را میدانم بعهدی که معهود ساخته است آن را نزد من پدر بزرگوارم از پدران خود از علی بن ابی طالب (ع) از رسول خدا (ص)، آگاه باشید هر کس مرا زیارت کند در غریبی من در روز قیامت، من پدرانم شفیعهای او باشیم و هر کسی که ما شفیعهای او باشیم نجات خواهد یافت اگر چه گناه جن و انس بر او باشد. (۳) از عبد السلام بن صالح هروی مروی است که گفت چون دعبل بن علی خزاعی رحمه الله داخل شد بر حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا (ع) در شهر مرو بآن بزرگوار عرض کرد یا ابن رسول الله در حق شما قصیده‌ای گفته‌ام و در نزد خود قسم خورده‌ام که این قصیده را پیش از تو از برای کسی انشا نکنم حضرت رضا (ع) فرمود بیاور آن قصیده را دعبل آن قصیده را انشا کرد.

مدارس آیات خلت من تلاوة و منزل وحی مقفر العرصات.

محل درسها آیاتی نمایان است که خالی بود از تلاوت کردن و کسی آنها را تلاوت نمیکرد و محل نزول وحی بود عرصه‌های آن خالی است. دعبل اشعار را خواند تا اینکه باین شعر رسید.

اری فیئهم فی غیرهم متقسما و ایدیهم من فیئهم صفرات.

یعنی می‌بینیم فی ایشان که آن غنائم است بر وجوه غیر غلبه مسلمین خدا از اموال یهود برسول خدا رد کرد که این فی حق این ائمه هدی است در میان غیر ایشان قسمت می‌شود و می‌بینم دستهای ایشان از فی که حق ایشان است خالی است حضرت رضا (ع) گریه کرد و فرمود ای خزاعی راست گفتمی و چون باین شعر رسید.

اذا وقرؤا مدوا الی واترئهم اکفا عن الا و تار منقبضات

یعنی هر گاه جنایت زده شوند و صدمات بر آنها وارد آورند دستهای خود را میکشند

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۵۱۳

بسوی جنایت زندگان و دستهای ایشان از جنایتها نگاهدارنده باشد یعنی هر گاه دشمنان آنها بر آنها اذیتی کنند در مقابل اذیتهای آنها انتقام نکشند و دستهای خود را از جزای آنها نگاهدارند (۱) حضرت ابو الحسن (ع) در هنگام خواندن این شعر دست مبارک خود را میگردانید و میفرمود بلی بخدا قسم دستهای خود را از پاداش اذیتهای دشمنان نگاهدارند و چون دعبل باین شعر رسید.

لقد خفت فی الدنيا و ایام سعیها و انی لارجو الا من بعد وفات

یعنی هر آینه بتحقیق که ترسیدم در دنیا و روزهای زندگانی دنیا چون محبت بشما ائمه داشتیم و دشمنان شما را اذیت میکردند و همانا امیدوارم ایمن بودن از عذاب الهی را بعد از مرگ، حضرت رضا (ع) فرمود خداوند ترا در روز فزع اکبر که قیامت کبری است از عذاب ایمن دارد. و چون اشعار دعبل باین شعر منتهی شد.

و قبر ببغداد لنفس زکیه تضمینها الرحمن فی الغرفات

یعنی و یک قبر در بغداد است که از برای نفس طیب و طاهر است که آن امام موسی کاظم (ع) است که حقتعالی آن نفس طیب را در غرفه‌های بهشتی جای داده است یعنی آن موضع قبر بغداد چون غرفه‌های بهشتی است در شرافت بجهت شرافت آن بزرگوار. حضرت رضا (ع) فرمود آیا من ملحق نکنم باین موضوع از قصیده تو دو شعر را که قصیده تو باین دو شعر تمام شود و نقصی از برای آن نباشد دعبل عرض کرد بلی یا ابن رسول الله ملحق که آن حضرت فرمود.

و قبر بطوس یا لها من مصیبه توقد فی الاحشاء بالحرقات

الی الحشر حتی یبعث الله قائما یفرج عنا الهم و الکربات

یعنی و یک قبر در شهر طوس است که وا مصیبتاه از آن قبر که مصیبتهای صاحب آن قبر تا آخر الزمان در اعضا آتش میزند و میگذارد اعضا را چون آتش سوزان تا اینکه حقتعالی حضرت قائم عجل الله فرجه را از ما ائمه مبعوث میگرداند و او میگذشاید از ما غمها و حزنها را و داد ما را از ستمکاران ما میگیرد پس از آن دعبل عرض کرد یا ابن رسول الله این قبر که در طوس است قبر کیست حضرت رضا (ع) فرمود قبر من است و شبها و روزها منقضی نشود مگر اینکه طوس محل آمد و شد شیعیان و زوار من باشد آگاه باشید کسی که زیارت کند مرا در غریبی من در طوس در روز قیامت در درجه من با من باشد در حالتی که گناهان او آمرزیده شود و بعد از فراغت دعبل از انشاء قصیده حضرت رضا (ع) برخاست و دعبل را امر کرد که از مکان خود برنخیزد و آن جناب داخل خانه شد و بعد از یک ساعت خادم بیرون آمد و صد دینار که سکه بنام حضرت رضا (ع) زده شده بود بیاورد و نزد دعبل بر زمین گذاشت و بدعبل گفت مولای من میفرماید این زر از برای نفقه تست و در مخارج خود صرف کن دعبل گفت بخدا قسم

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۵۱۴

(۱) که من از برای مال دنیا نیامده‌ام و این قصیده را بطمع اینکه حضرت رضا (ع) بمن صله عطا کند نگفته‌ام و همین زر را رد کرد و جامه از جامه‌های حضرت رضا (ع) را خواش کرد که بآن تبرک جوید و خود را مشرف کند پس حضرت رضا (ع) یک طاقه جبه خز با همین زر باو عطا کرد و بخادم فرمود بدعبل بگو بگیر این همین را که بزودی محتاج بآن شوی و دسترسی بمن نداشته باشی و در نزد من مراجعت نکنی پس دعبل همین زر را با جبه برداشته و مراجعت کرد و از مرو با قافله روان شد چون بمیان قوهان رسید که آن موضعی است نزدیک طوس دزد در میان قافله ریخت و جمیع اهل قافله را گرفتند و بازوهای آنها را بستند و از جمله کسانی را که بازو بستند دعبل بود و دزدان جمیع اموال اهل قافله را متصرف شدند و شروع کردند بقسمت کردن پس مردی از دزدان من باب المثل گفت که دعبل در قصیده خود گفته است.

اری فیئهم فی غیرهم متقسما و ایدیهم من فیئهم صفرات

و منظور او این بود که ما اموال اهل قافله را بگرفتیم و در میان خود قسمت میکنیم و دستهای اهل قافله از مال خالی شد دعبل چون این سخن شنید بایشان گفت این شعر از کیست آن مرد گفت از مردی از طائفه بنی خزاعه

است که او را دعبل بن علی گویند دعبل گفت منم دعبل گوینده این قصیده که این شعر از آن قصیده است پس از آن مرد بنزد رئیس دزدان که از شیعیان بود و روی تلی نماز میگذارد دوید و این خبر را باو داد خودش آمد تا اینکه در نزد دعبل بایستاد و گفت توئی دعبل گفت بلی گفت پس این قصیده را از برای من انشا کن دعبل قصیده را انشا کرد و تمام آن را بر خواند آن مرد بازوی دعبل را بگشود و بازوی تمام اهل قافله را نیز گشود و بجهت اکرام دعبل تمام آنچه گرفته بودند باز پس دادند و دعبل روان شد تا اینکه بشهر قم رسید اهل قم از او سؤال کردند که قصیده را از برای ایشان انشاء کند دعبل اهل قم را امر کرد در مسجد جامع جمع شوند و چون اجتماع یافتند بالای منبر رفت و قصیده را از برای مردم انشا کرد و مردم مالهای بسیار و خلعتهای بیشمار باو صله دادند و چون خبر عطا کردن جبهه بایشان رسید از دعبل خواهش کردند که جبهه را بهزار دینار بفروش دعبل امتناع کرد باو گفتند الحال که تمام آن را نمیفروشی قدری از آن را بما بهزار دینار بفروش دعبل امتناع کرد و از شهر قم خارج شد و چون از سیاهی شهر و دهها بیرون آمد گروهی از جوانان عرب بر او ریختند و جبهه را از او بگرفتند دعبل بشهر قم مراجعت کرد و رد جبهه را از ایشان درخواست جوانان از رد جبهه امتناع کردند و هر چه پیران در رد جبهه بایشان بگفتند نپذیرفتند و بدعبل گفتند تو را بجبهه راهی نیست ثمن آن را هزار دینار از ما بگیر دعبل امتناع کرد و چون از رد جبهه مأیوس شد از ایشان درخواست که قدری از آن جبهه را باو رد کنند جوانان او را اجابت کردند و قدری از آن جبهه را باو رد کردند و ثمن باقی آن را هزار دینار دادند و دعبل بوطن

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۵۱۵

خود بازگشت (۱) چون بمنزل خود رسید دید که هر چه داشته است تمام را دزد برده است پس از آن صد دیناری که حضرت رضا (ع) باو صله داده بود بشیعیان بفروخت هر دیناری را بصد دینار و ده هزار دینار باو عاید شد و آن زمان متذکر شد قول حضرت رضا (ع) را که باو فرموده بود بردار این همیان زر را که بزودی بآن محتاج شوی و دعبل را کنیزی بود که او را بسیار دوست میداشتی و او را چشم درد شدیدی عارض شد و طبیبان بر او گرد آمدند چون نظر بکنیز کردند گفتند اما چشم راست او ما را علاجی بنظر نمیآید و این چشم رفته است، اما چشم چپ او را معالجه کرده و اهتمام میکنیم و امیدواریم که سالم شود دعبل بدین سبب مغموم شد و اندوه سختی بر او رخ نمود و جزع و فزع بسیار کرد و بیاد آن پاره جبهه که از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) با او بود

افتاد و پاره جبه را بر چشم کنیز مالید و بقدر دستمالی از آن جدا کرد و در اول شب بچشم آن کنیزک بست چون صبح شد ببرکت حضرت رضا (ع) هر دو چشم او بهتر و صحیح‌تر از پیش بود (۲) «مصنف گوید» که من این حدیث را در این کتاب و در این باب ذکر کردم از جهت اینکه ثواب زیارت حضرت رضا (ع) در این حدیث بود.

دعبل بن علی را خبر دیگر است از حضرت رضا (ع) که صریح است بر وجود حضرت قائم و ظهور او عجل الله فرجه و دوست داشتم که این خبر را در ذیل این حدیث ذکر کنم: (۳) حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه و گفت حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عبد السلام بن صالح هروی که گفت از دعبل بن علی خزاعی شنیدم که میگفت از برای حضرت علی بن موسی الرضا (ع) قصیده خود را انشاء کردم و اول آن اینست.

مدارس آیات خلت من تلاوة و منزل وحی مقفر العرصات

و چون باینجا منتهی شد و اشعار تا این موضع رسید

خروج امام لا محالة خارج یقوم علی اسم الله و البرکات

یمیز فینا کل حق و باطل و یجزی علی النعماء و النقمات

یعنی یقین الوقوع است خروج امامی که ناچار خروج خواهد کرد و بر اسم خدا و مبارکیها قائم می‌شود و جدا میکند در میان ما هر حقی را از باطل و پاداش میدهد بر نعمتها و سخطها یعنی هر کس عمل خوب کرده باشد جزای خوب باو عطا میکند و هر کس عمل بد کرده باشد پاداش بد میدهد، حضرت رضا (ع) گریه سختی کرد و بعد سر مبارک را بسوی

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۵۱۶

من بلند کرد (۱) و فرمود ای خزاعی جبرئیل این دو شعر را بر زبان تو جاری ساخته است آیا میدانی که این امام کیست و در چه زمان قائم می‌شود عرض کردم ای مولای من نمیدانم مگر آنکه از شما شنیدم که از شما امامی خروج کند که زمین را پاک کرده و از عدل و داد پر کند فرمود ای دعبل امام بعد از من محمد فرزند من است و بعد از محمد فرزندش علی است و بعد از علی فرزندش حسن و بعد از حسن فرزندش حجت قائم (ع) است که در

زمان غیبت او انتظار او کشند و در زمان ظهور او بر جمیع خلق مطاع باشد و اگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز خداوند آن روز را طولانی کند تا اینکه خروج کرده و زمین را از عدل و داد پر کند چنان که پر شده بود از جور و فساد، و اما اینکه ظهور او چه زمان بود این اخبار از وقت است.

حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم از پدر بزرگوارش از پدرانش از علی (ع) که به پیغمبر عرض کردند یا رسول الله چه زمان خروج میکند قائم از ذریه تو فرمود مثل او مثل روز قیامت است که آشکارا نکند امر قیامت را مگر خدا و قیامت از حیث شدائد و احوال و محاسبه و مجازات آن در آسمانها و زمین گران و عظیم است (یعنی بر اهل آن از ملائکه و جن و انس) و نیاید بشما قیامت مگر ناگهان و منظور آن حضرت اینست که همان طوری که روز قیامت را کسی نمیداند چه وقت واقع می شود ظهور حضرت قائم (ع) را نیز کسی نمیداند و همان طوری که برای کسی اخبار آن وقت روا نیست اخبار از این وقت نیز چنان خواهد بود و بناگهان اتفاق می افتد. (۲) خبر دعبل در وقت وفات: (۳) حدیث کرد ما را ابو علی احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم هرمزی بیهقی و گفت از ابی الحسن داود بگری شنیدم که میگفت از علی بن دعبل بن علی خزاعی شنیدم که گفت چون وقت وفات پدرم رسید رنگ او تغییر کرد و زبان او بسته شد و روی او سیاه شد و وفات کرد و نزدیک بود که من از مذهب او برگردم، بعد از از سه روز او را در خواب دیدم که جامه های سفید در بر و کلاه سفیدی بر سر داشت باو گفتم ای پدر خدا با توجه کرد گفت ای پسر من آنچه تو دیدی از سیاه شدن روی من و بسته شدن زبان من از این جهت بود که من در دنیا شراب میخوردم و پیوسته بدین حال بودم تا اینکه رسول خدا را ملاقات کردم در حالتی که جامه های سفید در بر و کلاهی سفید بر سر داشت و بمن فرمود توئی دعبل عرض کردم بلی یا رسول الله فرمود پس انشاء کن گفته خود را در حق اولاد من، من انشاء کردم این دو شعر را.

لا اضحک الله من الدهر ان ضحک و آل احمد مظلومون قد قهروا

مشردون نفوا عن عقر دارهم کأنهم قد جنوا ما لیس یغتفر

(۱) یعنی خدا نخواستند دندان روزگار را اگر بخواهد بخندد و حال اینکه آل پیغمبر ستم کرده و مغلوب شدند و کوچانیده شده و از خانه اصلی و وطن آباء امجاد خود برداشته شدند گویا که ایشان جنایت زدند جنایتی را که مستحق بخشش نیستند یعنی با آل پیغمبر ستمها کردند که چشمی ندیده و گوشی نشنیده است، آنها را از مدینه که در جوار جد بزرگوارشان بود بکربلا آوردند؛ آب بروی آنها بستند، جوانان آنها را کشتند، زنان آنان را اسیر کردند و با آنها کاری کردند که با کافر نکنند مثل اینکه ایشان عمل قبیحی کرده باشند که مستحق آمرزش نباشند پس چون این دو شعر را گفتم پیغمبر (ص) فرمود احسنت و مرا شفاعت کرد و جامه‌های خود را بمن عطا کرد و بدست خود اشاره بدنش کرد یعنی این جامه‌های پیغمبر است. (۲) ذکر آنچه که بر قبر دعبل نوشته است: (۳) از ابی نصر محمد بن حسن کرخی کاتب شنیدم که میگفت بر قبر دعبل بن خزاعی دیدم نوشته شده است.

اعد الله یوم یلقاه دعبل ان لا اله الا هو

یرحمه فی القیمه الله یقول مخلصا عساه بها

الله مولاه و الرسول و من بعدهما فالوصی مولاه

یعنی آماده گردانید دعبل از برای خدا در روزی که او را ملاقات میکند و دنیای فانی را وداع میکند کلمه لا اله الا الله را یعنی این شهادت وحدانیت را ذخیره آخرت گردانیده است و میگوید آن را از روی اخلاص و امیدوار است از خدا که بسبب این کلمه طیبه در روز قیامت او را رحمت کند، خدا مولای او است و رسول خدا مولای او است و بعد از این دو بلافاصله وصی رسول خدا علی بن ابی طالب مولای او است.

(۴) «باب شصت و ششم» «در ذکر یک خبر از آن جناب در ثواب زیارت خواهر خود فاطمه بنت موسی بن جعفر در شهر قم»

(۵) از سعد بن سعد مروی است که گفت از حضرت ابی الحسن الرضا (ع) سؤال کردم از زیارت قبر فاطمه دختر موسی بن جعفر در شهر قم فرمود هر گاه کسی آن معصومه را زیارت کند بهشت از برای او است «مترجم گوید» که از این حدیث شریف برمیآید که فاطمه قبل از آن بزرگوار وفات کرد و حمل روایت بر اینکه آن بزرگوار قبل از وفات آن معصومه ثواب

زیارت او را فرمود بعید بنظر میرسد زیرا که راوی ابتدا بسخن کرده است و مؤید این مطلب جمله از احادیث دیگر است.

(۱) «باب شصت و هفتم» «در کیفیت زیارت آن بزرگوار است بطوس»

(۲) این زیارت را شیخ ما محمد بن حسن در جامع خود ذکر کرده و گفته است که چون بخواهی حضرت رضا (ع) را در طوس زیارت کنی در وقتی که بخواهی از منزل و بلد خود بقصد زیارت بیرون شوی غسل کن و در مقام غسل کردن بگو

اللهم طهرنی و طهر لی قلبی و اشرح لی صدری و اجر علی لسانی مدحتک و الثناء علیک فإنه لا قوة الا بک اللهم
اجعله لی طهورا و شفاء

و وقتی که بیرون می آئی بگو

بسم الله و بالله و الی الله و الی ابن رسول الله حسبی الله توکلت علی الله اللهم الیک توجهت و الیک قصدت و ما عندک اردت

و چون بیرون آمدی بر در خانه خود بایست و بگو.

اللهم الیک وجهت وجهی و علیک خلفت اهلی و مالی و ولدی و ما خولتنی و بک وثقت فلا تخیبنی یا من لا یخیب من اراده و لا یضیع من حفظه صلی علی محمد و آل محمد و احفظنی بحفظک فإنه لا یضیع من حفظت . و چون سالم بشهر طوس رسیدی غسل کن و در هنگام غسل بگو.

اللهم طهرنی و طهر لی قلبی و اشرح صدری و اجر علی لسانی مدحتک و الثناء علیک فإنه لا قوة الا بک و قد علمت ان قوة دینی التسلیم لامرک و الاتباع لسنة نبیک و الشهادة علی جمیع خلقک اللهم اجعله لی شفاء و نورا انک علی کل شیء قدیر.

و پاکیزه ترین جامه های خود را بپوش و با پای برهنه و نهایت سکینه و وقار روان شو و در هنگام رفتار تکبیر و تهلیل و تحمید بگو و گامهای خود را کوچک بردار و در هنگام دخول بروضه مقدسه بگو.

بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و اله اشهد ان لا اله الا الله وحده

لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اشهد ان علیا ولی الله.

(۱) و برو تا بنزدیکی قبر مطهر برسی در آنجا بایست و روی خود را بروی آن بزرگوار کن و قبله را در میان دو شانه خود قرار بده و بگو

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله و انه سید الاولین و الآخرین و انه سید الانبیاء و المرسلین اللهم صل علی محمد عبدک و رسولک و نبیک و سید خلقک اجمعین صلاة لا یقوی علی احصائها غیرک اللهم صل علی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب عبدک و اخی رسولک الذی انتجبتہ بعلمک و جعلته هادیا لمن شئت من خلقک و الدلیل علی من بعثته برسالتک و دیان الدین بعدلک و فصل قضائک بین خلقک و المهیمن علی ذلک کله و السلام علیه و رحمۃ الله و بركاته اللهم صل علی فاطمة بنت نبیک و زوجة ولیک و ام السبطين الحسن و الحسین سیدی شباب اهل الجنة الطهر الطاهرة المطهرة التقیة النقیة الرضية الزکیة سیده نساء اهل الجنة اجمعین صلاة لا یقوی علی احصائها غیرک اللهم صل علی الحسن و الحسین سبطی نبیک و سیدی شباب اهل الجنة القائمین فی خلقک و الدلیلین علی من بعثته برسالتک و دیانی الدین بعدلک و فصلی قضائک بین خلقک اللهم صل علی علی بن الحسین عبدک القائم فی خلقک و الدلیل علی من بعثته برسالتک و دیان الدین بعدلک و فصل قضائک بین خلقک سید العابدین اللهم صل علی محمد بن علی عبدک و خلیفتک فی ارضک باقر علم النبیین اللهم صل علی جعفر بن محمد الصادق عبدک و ولی دینک و حجتک علی خلقک اجمعین الصادق البار اللهم صل علی موسی بن جعفر عبدک الصالح و لسانک فی خلقک الناطق بحکمتک و الحجۃ علی بریتک اللهم صل علی علی بن موسی الرضا المرتضی عبدک و ولی دینک القائم بعدلک و الداعی الی دینک و دین آبائه

الصادقین (۱) صلاة لا یقوی علی احصائها غیرک اللهم صل علی محمد بن علی عبدک و ولیک القائم بامرک و الداعی الی سبیلک اللهم صل علی علی بن محمد عبدک و حجتک و ولی دینک و دین آبائه الطاهرین اللهم صل علی الحسن بن علی العامل بامرک القائم فی خلقک و حجتک المؤدی عن نبیک و شاهدک علی خلقک

المخصوص بكرامتك الداعى الى طاعتك و طاعة رسولك صلواتك عليهم اجمعين اللهم صل على حجتك و وليك القائم فى خلقك صلاة تامه ناميه باقيه تعجل بها فرجه و تنصرنا بها و تجعلنا معه فى الدنيا و الآخرة اللهم انى اتقرب اليك بحبهم و اوالى وليهم و اعادى عدوهم فارزقنى بهم خير الدنيا و الآخرة و اصرف عنى بهم شر الدنيا و الآخرة و احوال يوم القيمة.

پس از آن در نزد سر آن بزرگوار می نشینی و میگوئی.

السلام عليك يا ولى الله السلام عليك يا حجة الله السلام عليك يا نور الله فى ظلمات الارض السلام عليك يا عمود الدين السلام عليك يا وارث آدم صلى الله السلام عليك يا وارث نوح نبى الله السلام عليك يا وارث ابراهيم خليل الله السلام عليك يا وارث اسماعيل ذبيح الله السلام عليك يا وارث عيسى روح الله السلام عليك يا وارث محمد بن عبد الله خاتم النبيين و حبيب رب العالمين رسول الله السلام عليك يا وارث على بن ابى طالب امير المؤمنين ولى الله السلام عليك يا وارث فاطمة الزهراء سيده نساء العالمين السلام عليك يا وارث الحسن و الحسين سيدى شباب اهل الجنة السلام عليك يا وارث على بن الحسين سيد العابدين السلام عليك يا وارث محمد بن على باقر علم الاولين و الآخرين السلام عليك يا وارث جعفر بن محمد الصادق البار الامين السلام عليك يا وارث ابى الحسن موسى بن جعفر الكاظم الحلیم السلام عليك ايها الشهيد السعيد

عيون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفى، ج ۲، ص: ۵۲۱

(۱) المظلوم المقتول السلام عليك ايها الصديق الوصى البار التقى اشهد انك قد اقامت الصلاة و اتيت الزكاة و امرت بالمعروف و نهيت عن المنكر و عبدت الله مخلصا حتى أتاك اليقين السلام عليك يا ابا الحسن و رحمة الله و بركاته إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.

پس از آن روى بقبر می آوری و خود را بقبر می چسبانی و میگوئی.

اللهم اليك صمدت من ارضى و قطعت البلاد رجاء رحمتك فلا تخيبنى و لا تردنى بغير قضاء حوائجى و ارحم قلبى على قبر ابن اخى رسولك صلواتك عليه و آله بابى انت و امى اتيتك زائرا وافدا عائذا مما جنيت على نفسى و احتطبت على ظهري فكن لى شافعا الى الله تعالى يوم حاجتى و فقرى و فاقتى فلك عند الله مقام محمود و انت وجيه فى الدنيا و الآخرة.

پس از آن دست راست خود را بلند میکنی و دست چپ را بر روی قبر پهن میکنی و میگوئی.

اللهم انى اتقرب اليك بحبهم و ولايتهم اتولى اخرهم كما توليت به اولهم و أبرأ الى الله من كل وليجة دونهم اللهم العن الذين بذلوا دينك و غير و انعمتك و اتهموا نبك و جحدوا بآياتك و سخروا بامامك و حملوا الناس على اكناف آل محمد اللهم انى اتقرب اليك باللعة عليهم و البراءة منهم فى الدنيا و الآخرة يا رحمان.

پس از آن از آنجا میروی تا بنزدیک دو پای آن حضرت و میگوئی:

صلى الله عليك يا ابو الحسن و رحمة الله و برکاته صلى الله على روحك و بدنك صبرت و احتبست و انت الصادق المصدق قل الله من قتلك بالايدي و الالسن.

پس از آن کوشش کن و مبالغه کن در لعنت کردن بر قاتل امیر المؤمنین و بر کشندگان حسن و حسین و بر جمیع کشندگان اهل بیت رسول خدا پس از آن از آنجا میروی در نزدیک سر آن بزرگوار از عقب سر آن آن حضرت تا روی تو بقبله باشد و دو رکعت نماز میخوانی در یکی

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۵۲۲

از آن دو رکعت حمد و سوره یس قرائت میکنی (۱) و در دو رکعت دیگر حمد و سوره رحمان را و جد و جهد میکنی در دعا کردن و گریه و زاری کردن و بیشتر دعا کن از برای خود و والدین خود و جمیع برادران دینی خود و آنچه خواهی در نزد سر او بایست و باید نماز تو در نزدیک قبر باشد.

(۲) «باب شصت و هشتم» «در زیارت وداع آن جناب»

(۳) چون خواهی آن جناب را وداع کنی و باز گردی بگو.

السلام عليك يا مولای و ابن مولای و رحمة الله و برکاته انت لنا جنه من العذاب و هذا اوان انصرافی عنک ان كنت اذنت لی غیر راغب عنک و لا مستبدل بک و لا مؤثر عليك و لا زاهد فى قربک و قد جدت بنفسی للحدثان و ترکت الاهل و الاولاد و الاوطان فکن لی شافعا یوم حاجتی و فقری و فاقتی یوم لا یغنی عنی حمیمی و لا قریبی یوم لا یغنی عنی والدی و لا ولدی أسأل الله الذی قدر علی رحیلی الیک ان ینفس بک کربتی و أسأل الله الذی قدر علی فراق مکانک ان لا یجعله آخر العهد من زیارتی لک و رجوعی الیک و أسأل الله الذی ابکی علیک عینی ان یجعله سببا و ذخرا و أسأل الله الذی ارافی مکانک و هدانی التسلیم علیک و زیارتی ایاک ان یوردنی

حوضکم و یرزقنی مرافقتکم فی الجنان السلام علیک یا صفوة الله السلام علی امیر المؤمنین و وصی رسول رب العالمین و قائد الغر المحجلین السلام علی الحسن و الحسین سیدی شباب اهل الجنة السلام علی

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۵۲۳

الائمة

(۱) (و نام هر یک را میبری)

و رحمة الله و برکاته السلام علی ملائكة الله الباقرین السلام علی الملائكة المقیمین المسبحین الذین بامرہ يعملون السلام علینا و علی عباد الله الصالحین اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارتی اياه فان جعلتني فاحشرنی معه و مع آباءه الماضین و ان ابقیتنی یا رب فارزقنی زیارته ابدًا ما ابقیتنی انک علی کل شیء قدير

و میگوئی

استودعک و استرعیک و اقرء علیک السلام امانا بالله و بما دعوت الیه اللهم فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ اللهم فارزقنی حبهم و مودتهم ابدًا ما ابقیتنی السلام علی ملائكة الله و زوار قبر ابن نبی الله السلام علیک منی ابدًا ما بقیت و دائما اذا فنیت السلام علینا و علی عباد الله الصالحین

و چون از گنبد مبارک بیرون رفتی روی خود را از گنبد بر نمیگردانی تا اینکه از نظرت غائب شود.

(۲) «باب شصت و نهم» «در ذکر زیارتی که از آن بزرگوار مرویست و مجزی است از برای جمیع ائمه صلوات

الله» «علیهم اجمعین»

(۳) از علی بن حسان مروی است که گفت از حضرت رضا (ع) سؤال کردند از کیفیت زیارت کردن قبر ابی الحسن موسی فرمود در مسجدهای اطراف آن قبر نماز بگذارید یعنی نماز زیارت و در هر موضعی یعنی خواه قبر آن بزرگوار خواه قبر غیر آن بزرگوار از سائر ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین در مشاهد مشرفه یا غیر مشاهد مشرفه این زیارت مجزیست و کفایت میکند و آن اینست که بگوئی.

السلام علی اولیاء الله و اصفیائه السلام علی امناء الله و احبائه السلام علی انصار الله و خلفائه السلام علی محال معرفة الله السلام علی مساکن ذکر الله السلام علی مظهری امر الله و نهیه السلام علی الدعاء الی الله السلام علی

المستقرین فی مرضات الله السلام علی

(۱) المخلصین فی طاعة الله السلام علی الادلاء الی الله السلام علی الذین من والاهم فقد والی الله و من عادیهم فقد عاد الله و من عرفهم فقد عرف الله و من جهلهم فقد جهل الله و من اعتصم فقد اعتصم بالله و من تخلی منهم فقد تخلی من الله اشهد الله انی سلم لمن سالکم و حرب لمن حاربکم مؤمن بسرکم و علانیتکم و مفوض فی ذلك کله الیکم لعن الله عدو آل محمد من الجن و الانس من الاولین و الآخرین و أبرأ الی الله منهم و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین

. و این زیارت شریفه کافی است از برای هر یک از ائمه (ع) و صلوات بر محمد و آل محمد و ائمه هدی علیهم السلام بسیار بفرست و نام یک یک ایشان را در هنگام صلوات فرستادن بر زبان جاری کن و از اعداء ایشان تبری کن و آنچه خواهی از برای خودت و مردهای مؤمن و زندهای مؤمنه دعا کن.

(۲) «باب هفتادم» «در ذکر زیارت جامعه دیگر از برای آن جناب و از برای جمیع ائمه هدی علیهم صلوات الله اجمعین»

(۳) از موسی بن عمران النخعی مروی است که گفت بعلی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع) عرض کردم یا ابن رسول الله مرا زیارت کامله جامعه بلیغه تعلیم کن که چون هر یک از شما را بخوادم زیارت کنم بآن زیارت کنم فرمود چون بنزدیک در حرم بروی بایست و شهادتین را بر زبان جاری کن و لیکن باید غسل کرده باشی چون داخل حرم شدی و قبر را دیدی بایست و سی مرتبه الله اکبر بگو پس از آن آهسته با نهایت آرامش دل و با نهایت سکینه و وقار روان شو و گامهای خود را بنزدیک یک دیگر بردار پس از آن بایست و سی مرتبه دیگر تکبیر بگوی پس از آن برو بنزدیک قبر و چهل مرتبه تکبیر بگو که مجموع تکبیرات صد مرتبه شود پس از آن بگو.

(۱)

السلام علیکم یا اهل بیت النبوه و موضع رساله و مختلف الملائکه و مهبط الوحی و معدن الرحمه و خزان العلم و منتهی الحلم و اصول الکرم و قاده الامم و اولیاء النعیم و عناصر الابرار و دعائم الاخیار و ساسه العباد و ارکان

البلاد و ابواب الايمان و امناء الرحمن و سلالة النبيين و صفوة المرسلين و عترة خيرة رب العالمين و رحمة الله و بركاته السلام على ائمة الهدى و مصابيح الدجى و اعلام التقى و ذوى النهى و اولى الحجى و كهف الورى و ورثة الأنبياء و المثل الاعلى و الدعوة الحسنى و حجج الله على اهل الدنيا و الآخرة و الاولى و رحمه الله و بركاته السلام على محال معرفة الله و مساكن بركة الله و معادن حكمه الله و حفظة سر الله و حملة كتاب الله و اوصياء نبى الله و ذرية رسول الله صلى الله عليه و آله و رحمة الله و بركاته السلام على الدعاء الى الله و الادلاء على مرضات الله و المستوفرين فى امر الله و التامين فى محبة الله و المخلصين فى توحيد الله و المظهرين لأمر الله و نهيه و عباده المكرمين الذين لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ وَ رحمة الله و بركاته السلام على الائمة و القادة الهداء و السادة الولاة و الزادة الحماة و اهل الذكر و اولى الامر و بقيه الله و خيرته و حزبه و عيبة علمه و حجته و صراطه و نوره و برهانه و رحمة الله و بركاته اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له كما شهد الله لنفسه و شهدت له ملائكته و اولو العلم من خلقه لا اله الا هو العزيز الحكيم و اشهد ان محمدا عبده المنتجب المصطفى و رسوله المرتضى ارسله بالهدى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَ اشهد انكم الائمة الراشدون المهديون المعصومون المكرمون المقربون المتقون الصادقون المطصفون المطيعون لله القوامون بامرهم العاملون بارادته الفائزون بكرامته اصطفاكم بعلمه و ارتضاكم لدينه

عيون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفى، ج ٢، ص: ٥٢٦

(١) و اختاركم لسره و اجتباكم بقدرته و اعزكم بهداه و خصكم ببرهانه و انتجبكم لنوره و ايدكم بر وجه و رضيكم خلفاء فى ارضه و حججا على بريته و انصارا لدينه و حفظة لسره و خزنة لعلمه و مستودعا لحكمته و تراجمة لوحيه و اركانا لتوحيده و شهداء على خلقه و اعلاما لعباده و منارا فى بلاده و ادلاء على صراطه عصمكم الله من الزلل و امنكم من الفتن و طهركم من الدنس و اذهب عنكم الرجس و طهركم تطهيرا فعظمت جلاله و كبرتم شأنه و مجدتم كرمه و ادمتم ذكره و وكدتم ميثاقه و احكمتم عقد طاعته و نصحتم له فى السر و العلانية و دعوتم الى سبيله بالحكمة و الموعدة الحسنة و بذلتم انفسكم فى مرضاته و صبرتم على ما اصابكم فى جنبه و اقمتم الصلاة و اتيتم الزكاة و امرتم بالمعروف و نهيتم عن المنكر و جاهدتم فى الله حق جهاده حتى اعلنتم دعوته و بينتم فرائضه و اقمتم حدوده و نشرتم شرايع احكامه و سننتم سنته و صرتم فى ذلك منه الى الرضا و سلمتم له القضاء

و صدقتم من رسله من مضى فالراغب عنكم ما رق و اللازم لكم لاحق و المقصر فى حقكم زاهق و الحق معكم و فيكم و منكم و اليكم و انتم اهل و معدته و ميراث النبوة عندكم و اياب الخلق اليكم و حسابه عليكم و فصل الخطاب عندكم و ايات الله لديكم و عزائمه فيكم و نوره و برهانه عندكم و امره اليكم من والاكم فقد والى الله و من عاداكم فقد عادى الله و من احبكم فقد احب الله و من ابغضكم فقد ابغض الله و من اعتصم بكم فقد اعتصم بالله انتم السبيل الاعظم و الصراط الاقوم و شهداء دار الفناء و شفعاء دار البقاء و الرحمة الموصولة و الآية المحزونة و الامانة المحفوظة و الباب المبتلى به الناس من اتاكم فقد نجى و من لم ياتكم فقد هلك الى الله تدعون و عليه تدلون و به تؤمنون و له تسلمون و بامرہ

عيون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفى، ج ۲، ص: ۵۲۷

(۱) تعلمون و الى سبيله ترشدون و بقوله تحكمون سعد و الله من والاكم و هلك من عاداكم و خاب من جحدكم و ضل من فارقكم و فاز من تمسك بكم و امن من لجا اليكم و سلم من صدقكم و هدى من اعتصم بكم من اتبعكم فالجنة مأواه و من خالفكم فالنار مثواه و من جحدكم كافر و من حاربكم مشرك و من رد عليكم فى اسفل درك من الجحيم اشهد ان هذا سابق لكم فيما مضى و جار لكم فيما بقى و ان ارواحكم و نوركم و طيننتكم واحدة طابت و طهرت بعضها من بعض خلقكم الله انوارا فجعلكم بعرضه محققين حتى من علينا بكم فجعلكم فى بيوتٍ اذن الله ان ترفع و يذكر فيها اسمه و جعل صلواتنا عليكم و ما خصنا به من ولايتكم طيبا لخلقنا و طهاره لانفسنا و تزكية لنا و كفارة لذنوبنا فكننا عنده مسلمين بفضلكم و معروفين بتصديقنا اياكم فبلغ الله بكم اشرف محل المكرمين و اعلى منازل المقربين و ارفع درجات اوصياء المرسلين المسلمين حيث لا يلحقه لاحق و لا يفوقه فائق و لا يسبقه سابق و لا يطمع فى ادراكه طامع حتى لا يبقى ملك مقرب و لا نبى مرسل و لا صديق و لا شهيد و لا عالم و لا جاهل و لا دنى و لا فاضل و لا مؤمن صالح و لا فاجر طالح و لا جبار عنيد و لا شيطان مريد و لا خلق فيما بين ذلك شهيد الامر فهم جلاله امركم و عظم خطركم و كبر شأنكم و تمام نوركم و صدق مقاعدكم و ثبات مقامكم و شرف محلكم و منزلتكم عنده و كرامتكم عليه و خاصتكم لديه و قرب منزلتكم منه بابى انتم و امى و اهلى و مالى و اسرتى اشهد الله و اشهدكم ابى مؤمن بكم و و بما امنتم به كافر بعدوكم و بما كفرتم به مستبصر بشأنكم و بضلالة من خالفكم موال لكم و لاوليائكم مبعوض لاعدائكم و معادلهم سلم لمن سالمكم و حرب

لمن حاربكم محقق لما حققتهم مبطل لما ابطلتهم مطيع لكم عارف بحقكم مقر بفضلكم متحمل لعلمكم محتجب بدمتكم معترف بكم مؤمن بآياكم مصدق برجعتكم منتظر لامركم مرتقب لدولتكم

عيون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفى، ج ٢، ص: ٥٢٨

(١) اخذ بقولكم عامل بامرکم مستجير بكم زائر لكم عائد بكم لائد بقبوركم مستشفع الى الله عز و جل بكم و متقرب بكم اليه و مقدمكم امام طلبتي و حوائجي و ارادتي في كل احوالي و اموري مؤمن بسرکم و علانيتكم و شاهدكم و غائبكم و آخركم و مفوض في ذلك كله اليكم و مسلم فيه معكم و قلبى لكم مسلم ورائى لكم تبع و نصرتى لكم معدة حتى يحيى الله تعالى دينه بكم و يردكم فى ايامه و يطهركم لعدله و يمكنكم فى ارضه فمعكم معكم لا مع عدوكم آمنت بكم و توليت آخركم بما توليت به اولكم و برئت الى الله عز و جل من اعدائكم و من الجبت و الطاغوت و الشياطين و حزبهم الظالمين لكم و الجاحدين لحقكم و المارقين من ولايتكم و الغاصبين لارثكم و الشاكين فيكم و المنحرفين عنكم و من كل وليجة دونكم و كل مطاع سواكم و من الائمة الذين يدعون الى النار فثبتنى الله ابدًا ما حييت على موالاتكم و محبتكم و دينكم و وفقنى لطاعتكم و رزقنى شفاعتكم و جعلنى من خيار مواليكم و التابعين لما دعوتهم و اليه و جعلنى ممن يقتص آثاركم و يسلك سبيلكم و يهتدى بهديكم و يحشر فى زمركم و يكرنى رجعتكم و يملك فى دولتكم و يشرف فى عافيتكم و يمكن فى آياتكم و تفر عينه غدا برؤيتكم بابى انتم و امى و نفسى و اهلى و مالى من اراد الله بدء بكم و من وحده قبل عنكم و من قصده توجه بكم موالى لا احدى ثناءكم و لا ابلغ من المدح كنهكم و من الوصف قدركم و انتم نور الاخيار و هداة الابرار و حجج الجبار بكم فتح الله و بكم يحتم و بكم ينزل الغيث و بكم يُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ و بكم ينفس الهم و بكم يكشف الضر و عندكم ما نزلت به رسله و هبطت به ملائكته و الى جدكم بعث الروح الامين

و اگر زیارت امیر المؤمنین باشد

یا والی اخیک بعث الروح الامین

پس بگو

آتاکم الله ما لم یؤت احدا من العالمین طأطأ کل شریف لشرفکم و نجع کل متکبر لطاعتکم

عيون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفى، ج ٢، ص: ٥٢٩

(١) و خضع كل جبار لفضلكم و ذل كل شيء لكم و اشرقت الارض بنوركم و فاز الفائزون بولايتكم بكم يسلك الى الرضوان و على من جحد ولايتكم غضب الرحمن بابي انتم و امي و نفسي و اهلي و مالي ذكركم في الذاكرين و سماؤكم في الاسماء و اجسادكم في الاجساد و ارواحكم في الارواح و انفسكم في النفوس و آثاركم في الآثار و قبوركم في القبور فما احلى سماؤكم و اكرم انفسكم و اعظم شأنكم و اجل خطركم و اوفى عهدكم و اصدق وعدكم كلامكم نور و امركم رشد و وصيتكم التقوى و فعلكم الخير و عادتكم الاحسان و سجيتكم الكرم و شأنكم لحق و الصدق و الرفق و قولكم حكم و حتم و رأيكم علم و حلم و حزم ان ذكر الخبر كنتم اصله و فرعه و معدنه و مأواه و منتهيه بابي انتم و امي و نفسي كيف اصف حسن ثنائكم و احصى جميل بلائكم و بكم اخرجنا الله من الذل و فرج عنا غمرات الكرب و أنقذنا بكم من شفا جرف الهلكات و من النار بابي انتم و امي و نفسي و بموالاتكم علمنا الله معالم ديننا و اصلح ما كان فسد من دنيا و بموالاتكم تمت الكلمة و عظمت النعمة و ائتلفت الفرقة و بموالاتكم تقبل الطاعة المفترضة و لكم المودة الواجبة و الدرجات الرفيع و المقام المحمود و المكان المعلوم عند الله عز و جل و الجاه- العظيم و الشأن الكبير و الشفاء المقبوله ربنا آمنا بما أنزلت و أتبعنا الرسول فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ رَبَّنَا لَا تَزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبَّنَا لَمَفْعُولًا يَا وَلِيَّ اللَّهِ ان بَيْنِي وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ذُنُوبًا لَا يَأْتِي عَلَيْهَا إِلَّا رِضَاكُمْ فَبِحَقِّ مَنْ أَيْتَمَّنْكُمْ عَلَيَّ سِرَّهُ وَ اسْتِرْعَاكُمْ أَمْرٌ خَلَقَهُ وَ قَرْنَ طَاعَتِكُمْ بِطَاعَتِهِ لَمَّا اسْتَوْهَبْتُمْ ذُنُوبِي وَ كُنْتُمْ شَفْعَائِي فَانِي لَكُمْ مَطِيْعٌ مِنْ اطَاعَتِكُمْ فَقَدْ اطَاعَ اللَّهُ وَ مَنْ عَصَاكُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَ مَنْ أَحْبَبَكُمْ فَقَدْ أَحْبَبَ اللَّهَ وَ مَنْ ابْغَضَكُمْ فَقَدْ ابْغَضَ اللَّهَ اللَّهُمَّ اني لو وجدت شفعاء اقرب اليك من محمد و اهل بيته الاخيار الائمة الابرار لجعلتهم شفعاي

عيون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ٢، ص: ٥٣٠

(١) فبحقهم الذي اوجبت لهم عليك أسألك ان تدخلني في جملة العارفين بهم و بحقهم و في زمرة المرحومين بشفاعتهم انك ارحم الراحمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و سلم تسليما كثيرا و حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ.

(٢) زيارت وداع

(٣) چون خواهی مراجعت کنی بگو

السلام عليكم سلام مودع لا سئم و لا قال و رحمه الله و بركاته إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ سلام ولى غير راغب عنكم و لا مستبدل بكم و لا مؤثر عليكم و لا منحرف عنكم و لا زاهد فى قربكم لا جعله الله آخر العهد من زيارة قبوركم و اتيان مشاهدكم و السلام عليكم و حشرنى الله فى زمركم و اوردىنى حوضكم و جعلنى من حزبكم و ارضاكم عنى و مكنى فى دولتكم و احيانى فى رجعتكم و ملكنى فى ايامكم و شكر سعى بكم و غفر ذنبى بشفاعتكم و اقال عثرتى بحبكم و اعلا كعبى بموالاتكم و شرفنى بطاعتكم و اعزنى بهديكم و جعلنى ممن انقلب مفلحا منجحا غانما سالما معافا غنيا فائزا برضوان الله و فضله و كفايته بافضل ما ينقلب به احد من زواركم و مواليكم و محبيكم و شيعتكم و رزقنى الله العود ثم العود ابدى ما ابقانى ربه بنيه صادقه و ايمان و تقوى و اخبات و رزق واسع حلال طيب اللهم لا تجعله آخر العهد من زيارتهم و ذكرهم و الصلاة عليهم و اوجب لى المغفرة و الخير و البركة و الفوز و النور و الايمان و حسن الاجابة كما اوجبت لاوليائكم العارفين بحقهم الموجبين طاعتهم و الراغبين فى زيارتهم المتقربين اليك و اليهم بابى انتم و امى و نفسى و اهلى و مالى اجعلونى فى همكم و صيرونى فى حزبكم و ادخلونى فى شفاعتكم و اذكرونى عند ربكم اللهم صل على محمد و آل محمد و ابلغ ارواحهم و اجسادهم منى السلام و السلام عليه و عليهم و رحمه الله و بركاته و صلى الله على سيدنا محمد و آله و سلم تسليما كثيرا و

حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ

عيون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفى، ج ۲، ص: ۵۳۱

(۱) «باب هفتاد و يكم» «در ذكر معجزاتى است كه از براى مردم در زمان ما از بركت اين مشهد مقدس ظاهر شده است و علامات آن و استجابت دعا در آن»

(۲) حديث كرد از براى ما ابو طالب حسين بن عبد الله بن بنان طائى گفت از محمد بن عمرو نوقانى شنيدم كه ميگفت شب تارى من در نوقان در غرفه خود در خواب بودم چون بيدار شدم نظر كردم در طرفى كه مشهد على بن موسى الرضا (ع) در سناباد بود نورى ديدم بلند شد بطورى كه مشهد مانند روز روشن و پر از نور شد و من در امر حضرت رضا (ع) شك داشتم و نميدانستم كه آن بزرگوار بر حق بود مادرم كه زنى مخالفه بوده و از شيعيان نبود گفت ترا چه مى شود گفتم نورى مى بينم ساطع است و مشهد رضا (ع) در سناباد از آن نور پر شده مادرم

گفت این از عمل شیطانست و چیزی نیست، میگوید شب دیگری که از شب سابق تاریکتر بود مثل آن نور را دیدم که مشهد از آن پر شده مادرم را از این واقعه اعلاء کردم و او را بآن مکانی که آن نور هویدا بود آوردم مادرم نیز آن نور را بدید، این مطلب را بزرگ دانستم و حمد خدا را بجای آوردم لیکن مادرم مثل من ایمان نیاورد پس قصد مشهد رضا (ع) را کردم در را بسته یافتم گفتم پروردگارا اگر حضرت رضا حق است این در را از برای من بگشا دست بر در گذاشتم در گشاده شد بخود گفتم شاید در بسته نبوده پس در را بستم تا اینکه یقین کردم که گشودن در بغیر کلید ممکن نیست بعد از آن گفتم پروردگارا اگر امر حضرت رضا (ع) حق است این در را از برای من بگشا و دست بدر گذاشتم در گشوده شد و داخل شدم و زیارت کرده و نماز گزاردم و در امر آن بزرگوار بینا شدم و بمطلب حق رسیدم و از آن زمان تاکنون هر روز جمعه از نوقان زیارت میروم و در کنار قبر آن بزرگوار نماز میگذارم. (۳) حدیث کرد از برای ما ابو طالب حسین بن عبد الله ابن بنان طائی گفت از ابی منصور بن عبد الرزاق شنیدم که بحاکم طوس که معروف به بیوردی بود گفت آیا فرزند داری گفت نه ابو منصور باو گفت چرا در مشهد رضا نمیروی که دعا کرده و در نزد آن قبر شریف از خدا بخواهی تا اینکه فرزندی روزیت کند همانا من در آن موضع شریف حوائجی از خدا درخواست

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۵۳۲

کرده‌ام (۱) و حاجت‌هایم بر آورده شده حاکم گوید من قصد کردم مشهد را علی ساکنه الف سلام و خدا را در نزد آن قبر خواندم تا اینکه فرزندی روزیم کند خداوند عالم مرا پسری روزی کرد پس از آن در نزد ابی منصور بن عبد الرزاق آمدم و او را خبر دادم باینکه خدا دعایم را مستجاب کرد و پسری بمن بخشید و بسبب برکت این قبر شریف مرا اکرام فرمود و از عطیه‌های خود بمن بذل فرمود، (۲) «مصنف گوید» در ماه رجب سال سیصد و پنجاه و دوم هجری من از امیر سعید رکن الدوله اذن خواستم که مشهد رضا (ع) را زیارت کنم چون بمن اذن داد و بیرون آمدم مرا برگردانید و گفت که این مشهد مبارک است من زیارت رفته‌ام و حوائجی در قلبم بوده است در آن موضع شریف از خدا خواسته‌ام و حاجت‌هایم برآورده شده است پس در دعا کردن بر من کوتاهی مکن و از جانب من زیارت کن که دعا در آن موضع مستجاب است من از برای او ضامن شدم که دعا کنم و بعهد خود وفا کردم چون از مشهد علی ساکنه التحیه و السلام باز گشتم و بر او داخل شدم گفت آیا از برای ما دعا کردی و از

جانب ما زیارت کردی گفتم بلی گفت بخدا قسم بمن نیکی کردی صحیح شد در نزد من که دعا در این مشهد شریف مستجاب است. (۳) حدیث کرد از برای ما ابو نصر احمد بن حسین ضبی و من ناصبی‌تر از او ندیده بودم، ناصبی بودن او بمرتبه‌ای بود که چون صلوات میفرستاد میگفت اللهم صلی علی محمد و بر آل آن حضرت صلوات میفرستاد و گفت از ابی بکر حمّامی پوستین دوز که مردی بود از اصحاب شنیدم در وقتی که از کوچه نیشابور میگذشت گفت بعضی از مردم امانتی در نزد من گذاشت و من آن امانت را دفن کردم و موضع آن را فراموش کردم چون مدتی بگذشت صاحب امانت آمد و مطالبه امانت خود کرد من چون محل دفن امانت را نمیدانستم متحیر شدم صاحب امانت مرا متهم کرد من از خانه خود بیرون آمدم در حالی که مغموم و سرگردان بودم جماعتی از مردم را دیدم که روی بمشهد رضا میرفتند من با ایشان روانه مشهد مقدس شدم چون بدان محل شریف رسیدم زیارت کردم و دعا کردم و از خدا در خواستم که محل دفن امانت را از برای من نمایاند در آن موضع مثل کسی که در خواب باشد و بخواب به بیند کسی را دیدم می‌آید و بمن گفت که امانت در محل فلان و فلان است مراجعت کردم در نزد صاحب امانت و او را بدان مکان که در خواب دیده بودم ارشاد کردم و او مرا تصدیق نکرد پس از آن صاحب امانت بدان موضع روان شد و آن مکان را حفر کرد و امانت را بیرون آورد و مهر صاحبش بر آن بود و این مرد بعد از این واقعه این حدیث را نقل میکرد و مردم را زیارت این مشهد تحریص میکرد علی ساکنه التحیة و السلام. (۴) حدیث کرد از برای ما ابو جعفر محمد بن ابی القاسم بن محمد بن فضل تمیمی هروی رحمه الله و گفت از ابی الحسن علی بن حسن قهستانی شنیدم که میگفت من در مرو رود بودم

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۵۳۳

(۱) مردی از اهل مصر را ملاقات کردم که از آنجا میگذشت و نام او حمزه بود و چنین ذکر کرد که از مصر بیرون آمده بود بقصر زیارت مشهد رضا (ع) در طوس و چون داخل مشهد مقدس شده بود غروب آفتاب نزدیک بوده پس زیارت کرده بود و نماز گزارده بود و در آن روز غیر از او کسی زیارت نکرده بود چون نماز عشاء را خواند خادم آن قبر شریف خواست او را بیرون کند و در حرم را به بندد از خادم خواهش کرد که او را تنها در حرم واگذارد و بیرون نکند و در را بروی او به بندد تا اینکه در حرم نماز گذارد چه او از شهر دور آمده بود و احتیاجی نداشت بیرون برود خادم او را وا گذاشت و در را برویش بست او شروع بنماز گزاردن کرد تا اینکه خسته شد پس

نشست و سر خود را روی دو زانو گذاشت تا بقدر یک ساعت استراحت کند چون سرش را از روی دو زانو خود برداشت دید در دیواری که مواجه روی او بود رقعہ نصب شده است و این دو شعر بر آن نوشته شده.

من سره ان یری قبراً برویته یفرج الله عن زاره کربه

فلیأت ذا القبران الله اسکنه سلاله من نبی الله منتجبه

یعنی کسی که خشنود میکند او را که به بیند قبری که بسبب دیدن آن قبر خداوند غم و حزن او را از کسی که زیارت کند آن قبر را میگذارد پس باید بیاید در نزد این قبر همانا در این قبر خدا کسی را از دودمان رسول خدا ساکن گردانیده است که برگزیده رسول است حمزه گوید که پس من برخاستم و شروع بنماز خواندن کردم تا وقت سحر پس از آن بنشستم مثل نشستن اول و سر را بر زانویم گذاشتم چون بلند کردم بر دیوار چیزی ندیدم و آن چیز را که سابق بر این نشستن دیده بودم تر بود گویا در همان ساعت نوشته شده بود بعد از آن صبح طلوع کرد و در حرم را گشودند و من از آن موضع شریف بیرون رفتم (۲) حدیث کرد از برای ما أبو الحسن علی بن احمد بن علی بصری معدل و گفت مردی از صالحان رسول خدا (ص) را در خواب دید و بآن جناب عرض کرد یا رسول الله کدامیک از اولاد ترا زیارت کنم فرمود بعضی از اولاد مرا بزهر جفا کشتند و بعضی دیگر را بتیغ آبدار شهید کردند میگویند من عرض کردم پس کدامیک از ایشان را زیارت کنم با دور بودن محل آنها از یک دیگر یا اینکه عرض کرده بود با دور بودن محل شهادت آنها از یک دیگر فرمود کسی از آنها را زیارت کن که بتو نزدیکتر است (یعنی منزل تو باو نزدیکتر است) و بزمین غربت دفن شده است عرض کردم یا رسول الله مقصود تو رضا است فرمود بگو صلی الله علیه و آله بگو صلی الله علیه و آله. (۳) حدیث کرد از برای ما ابو علی محمد بن احمد بن محمد بن یحیی المعاذی و گفت حدیث کرد از برای ما ابو عمر محمد بن عبد الله حکمی حاکم نوقان و گفت دو نفر از ری بر ما وارد شدند و کتابتی از بعضی سلاطین از برای امیر نصر بن احمد در بخارا می

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۵۳۴

بردند (۱) و یکی از آنها از اهل ری بود و دیگری از اهل قم بود و قمی بر مذهبی بود که قدیم اهل قم بر آن مذهب بودند و آن مذهب ناصبی بود و آن شخص رازی شیعه بود پس به نیشابور رسیدند شخص رازی بقمی گفت که ابتداء بزیارت حضرت رضا میرویم پس از آن متوجه بخارا میشویم قمی گفت که سلطان ما ما را امر

کرده است که فوراً بخارا برویم و کتابت خود را برسانیم و از برای ما جایز نیست که بغیر از این عمل مشغول شویم تا از این عمل فارغ نشویم پس قصد بخارا کردند و عمل خود را انجام دادند و برگشتند تا اینکه مقابل طوس رسیدند رازی بقمی گفت آیا زیارت نمیکنیم حضرت رضا (ع) را قمی گفت من از قم بیرون آمدم در حالتی که مذهب من مذهب اهل سنت بوده است و من از آن مذهب برنمیگردم و راضی نمیشوم راوی گوید که رازی متاعها و اسبابهای خود را تسلیم قمی کرد و بر خری سوار شد و بمشهد رضا (ع) روانه شد و بخدام مشهد گفت که امشب این مشهد شریف را از برای من خلوت کنید و کلید حرم را بمن بدهید خدام چنین کردند میگوید که من داخل حرم شدم و در راه بروی خود بستم و حضرت رضا را زیارت کردم پس از آن نزدیک سر آن بزرگوار ایستادم و الی ما شاء الله نماز خواندم و شروع کردم از اول قرآن را گرفته و میخواندم و آواز دیگری را می شنیدم که قرآن تلاوت میکرد بآن قسمی که من تلاوت میکردم پس آواز خود را قطع کردم و تمام حرم را کاوش کردم و در اطراف حرم در طلب آن آواز جانگذار برآمدم کسی را ندیدم برگشتم در مکان خود و شروع کردم از اول قرآن را خواندم و آن آواز را شنیدم بآن قسمی که من قرائت می کردم قرائت میکرد پس لحظه سکوت کردم و گوش فرا داشتم آواز را از میان قبر شنیدم که بمثل قرائت من قرائت میکرد تا اینکه بآخر سوره مریم رسیدم و خواندم

يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًا

پس آن آواز را از قبر شنیدم که چنین تلاوت میفرمود

يوم يحشر المتقون الى الرحمن وفدا و يساق المجرمون الى جهنم وردا

و چون من قرآن را ختم کردم آن بزرگوار قرآن را ختم کرد و چون صبح کردم بنوقان مراجعت کردم و از قرائت که در نوقان بودند این قرائت را سؤال کردم گفتند این قرائت در لفظ و معنی مستقیم است لیکن ما در قرائت احدی این قسم از قرائت نشنیدیم میگوید بعد از آن بنیشابور رجوع کردم و از قراء آن شهر سؤال کردم و احدی از ایشان این قرائت را ندانست تا اینکه بری باز گشتم و از قراء آن شهر این سؤال کردم و گفتم کسی قرائت کرده است یوم يحشر المتقون الى الرحمن وفدا و يساق المجرمون الى جهنم وردا پس بمن گفتند که این قرائت را از کجا دانستی گفتم مرا امری رخ داده است که بمعرفت آن احتیاج دارم گفتند این قرائت رسول خدا است از طریق

اهل بیت آن قاری از من سؤال کرد سبب سؤال کردن من این

قرائت را و قصه را بر او خواندم و قرائت از برای من صحیح شد. (۱) حدیث کرد ما را ابو علی محمد بن احمد بن محمد بن یحیی المعاذی و گفت حدیث کرد ما را أبو الحسن محمد بن عبد الله هروی و گفت مردی از اهل بلخ که او را مملوکی بود در مشهد مقدس حضور یافت پس آن مرد با مملوک خود حضرت رضا (ع) را زیارت کردند و آن مرد بنزدیک سر آن بزرگوار بایستاد و شروع کرد بنماز گزاردن و آن غلام در نزدیک پای آن حضرت ایستاد و شروع کرد بنماز گزاردن چون از نماز فارغ شدند سجده کردند و سجده آنها طول کشید آن مرد پیش از غلام خود سر از سجده برداشت و غلام را بخواند غلام سر از سجده برداشت و گفت لبیک ای مولای من گفت میخواهی ترا آزاد کنم غلام گفت بلی پس آن مرد گفت تو در راه خدا آزادی و فلانه کنیز من که در بلخ است آزاد است در راه خدا و او را بتو تزویج کردم بفلان و فلان قدر از صدق و از برای آن کنیز از جانب تو ضامن این صدق شدم و فلان ملک من بر شما و اولاد شما و اولاد اولاد شما هر قدر نسل از برای شما حاصل شود وقف باشد بحضور این امام (ع) راوی گوید غلام گریه کرد و بخدا و امامی که حضور داشت قسم یاد کرد که در سجده خود سؤال نکرده بودم مگر این حاجت را بعینها دریافتم اجابت دعا را باین سرعت. (۲) حدیث کرد ما را ابو علی محمد بن احمد بن محمد بن یحیی المعاذی و گفت حدیث کرد از برای ما ابو نصر مؤذن نیشابوری و گفت مرا مرضی سخت عارض شد که از آن مرض زبان من سنگین شد و بعد از آن قدرت بر تکلم نداشتم پس بخاطر من چنین خطور کرد که حضرت رضا (ع) زیارت کنم و خدا را در نزد او بخوانم و او را شفیع خود قرار دهم تا اینکه خدا مرا از این علت عافیت دهد و زبان مرا بگشاید پس بر خری سوار شدم و قصد مشهد کردم و زیارت حضرت رضا (ع) کرده و در نزد سر مبارک آن حضرت ایستادم و دو رکعت نماز گزاردم و سجده کردم و در هنگام دعا و زاری کردن صاحب این قبر شریف را در نزد خدا شفیع کردم که مرا از این مرض عافیت دهد و گره زبان مرا بگشاید پس در سجده خود بخواب رفتم در خواب دیدم که گویا قبر شکافته شد و مرد مسن گندم گونی که سخت رنگ او مایل بسفیدی بود از قبر بیرون آمد و نزدیک بمن شد و گفت ای ابا نصر بگو

میگوید من بسر اشاره کردم که چگونه بگویم این کلمه را و حال آنکه زبانم بسته است میگوید صیحه بر من کشید و فرمود منکر شدی قدرت خدا را بگو

لا اله الا الله

میگوید زبان من گشاده شد گفتم لا اله الا الله پس بمنزل خود پیاده برگشتم و پیوسته میگفتم لا اله الا الله و زبان من گشوده بود و بعد از آن بسته نشد (۳) حدیث کرد از برای ما ابو علی محمد بن احمد بن معاذی و گفت از ابی نصر مؤذن

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۵۳۶

شنیدم که میگفت (۱) شبی در سناباد سیل برخاست و در آن مکانی که سیل برخاست بلندتر از مشهد مقدس بود پس سیل نزدیک بمشهد رسید ما بر مشهد ترسیدیم که سیل آن را خراب کند پس آن سیل باذن خدا بلند شد و در قناتی که بلندتر از آن مکان سیل بود واقع شد و چیزی از آن سیل در مشهد شریف واقع نشد. (۲) حدیث کرد از برای ما ابو الفضل محمد بن احمد بن اسماعیل سلیطی نیشابوری و گفت حدیث کرد از برای من ابو نصر محمد بن احمد شیبانی نیشابوری و گفت من در خدمت ابی نصر بن علی بن صنعانی صاحب لشکر بودم و او مردی بود که با من زیاد میل داشت و بمن احسان میکرد پس تا صغانیان مصاحب او شدم و بجهت میل او بمن و اکرام اصحاب او بر من حسد میبردند پس وقتی را کیسه بمن سپرد که در آن سه هزار درهم بود و آن را مهر کرد و مرا امر کرد که آن کیسه را در خزانه او برم پس من از نزد او بیرون رفتم و در مکانی که دربانها در آن مکان مینشستند نشستم و کیسه را نزد خود گذاشتم و در شغلی با مردم گفتمگو میکردم آن کیسه را از من بدزدید و من ندانستم و امیر ابی نصر را غلامی بود که او را خطلخ تاش می نامیدند و او در نزد من حاضر بود و چون نظر کردم کیسه را ندیدم و بآنها گفتم جمیعا منکر شدند که خبر از آن کیسه داشته باشند و بمن گفتند تو چیزی در این مکان نگذاشتی و این افتراست بر ما بستی و من حسد ایشان را میدانستم و کراهت داشتم که این مطلب را از برای امیر ابی نصر صنعانی تعریف کنم از ترس اینکه مبادا مرا متهم کند پس سرگردان و متفکر شدم و نمیدانستم که کیسه را کی برداشته است و پدر من چون واقعه از برایش رخ میداد که بدان جهت محزون میشد رو بمشهد رضا (ع) میرفت و او را زیارت میکرد و در نزد او خدا را میخواند و مطلب او را و اندوه او برطرف

میشد پس من صبح روز دیگر بر امیر ابی نصر داخل شدم و باو گفتم ایها الامیر اذن میدهی مرا که بطوس بروم و مرا در طوس شغلی است گفت آن شغل چیست گفتم غلامی داشتم طوسی بود و از نزد من فرار کرده است و من کیسه را مفقود کرده‌ام و کیسه را او برده است گفت درست تأمل کن مبادا خیانتی از تو نسبت بما صادر شود و حال تو در نزد ما فاسد شود گفتم بخدا پناه میبرم از این عمل گفت اگر آمدن تو تأخیر شود کی ضامن کیسه می‌شود گفتم اگر بعد از چهل روز معاودت نکنم منزل و ملک من که در نزد تست بنویس بطوس بابی حسن خزاعی جمیع اسباب مرا متصرف شود پس بمن اذن داد و بیرون رفتم و منزل بمنزل حیوانی کرایه می‌کردم تا اینکه رسیدم بمشهد مقدس علی ساکنه السلام و زیارت کردم و در نزد آن بزرگوار دعا کردم که مرا اطلاع دهد بر موضع کیسه پس مرا در آنجا خواب ربود رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که بمن فرمود برخیز خدا حاجت تو را روا کرد برخاستم و تجدید وضو کردم و الی ما شاء الله نماز خواندم و دعا کردم پس مرا خواب ربود رسول خدا را در خواب دیدم بمن فرمود کیسه

عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۵۳۷

را خطلخ تاش دزدید (۱) و در زیر آتشدانی که در خانه او است دفن کرد و کیسه در آن موضع است بمهر ابی نصر صغانی مختوم است میگوید که من در نزد امیر ابی نصر صغانی مراجعت کردم و سه روز بوعده مانده بود چون بر او داخل شدم گفتم حاجتم روا شد و عمل خود را انجام دادم گفت لله الحمد پس بیرون آمدم و جامه‌های سفر را تغییر داده و بسوی او معاودت کردم گفت پس کیسه در کجاست گفتم با خطلخ تاش است گفت از کجا دانستی گفتم رسول خدا (ص) در خواب در نزد قبر حضرت رضا (ع) مرا خبر داده است میگوید که بدن ابی نصر بلرزه در آمد و امر کرد خطلخ تاش را حاضر ساختند و باو گفت کیسه را که از پیش روی ابو نصر برداشتی در کجاست او منکر شد و از عزیزترین غلامان او بود در نزد او پس امر کرد او را بزدن تهدید کردند من گفتم ایها الامیر امر نکن بزدن او همانا رسول خدا (ص) خبر داده است مرا بموضعی که کیسه را در آن موضع گذشته است گفت در کجا است گفتم در خانه او زیر آتشدان مدفون است و بمهر امیر سر بسته است پس امیر شخصی معتمد بخانه او فرستاد و امر کرد که موضع آتشدان را حفر کند آن شخص معتمد متوجه منزل او شد و آن محل را حفر کرد و کیسه را بیرون آورد در حالی که مهر امیر بر روی آن کیسه بود پس آن کیسه را پیش

روی امیر بر زمین گذاشت چون امیر نظر بکیسه و مهر خود کرد بمن گفت ای ابا نصر من قبل از این فضل تو را نمیدانستم و بزودی بر احسان و اکرام تو مزید کنم و ترا بر سایر اصحاب خود مقدم دارم و اگر دانستمی که تو قصد مشهد مقدس داری ترا بر اسبی از اسبهای خود سوار می‌کردم ابو نصر گوید که من از این ترکان ترسیدم که بر این عمل و تقرب من نزد امیر حسد برند و مرا در بلیه اندازند پس از امیر اذن گرفتم و در نیشابور آمدم و در دکان نشستم و تا این زمان گاه می‌فروشم و لا قوة الا بالله (۲) حدیث کرد از برای ما أبو الفضل محمد بن احمد ابن اسماعیل سلیطی و گفت از حاکم رازی مصاحب ابی جعفر عتبی شنیدم که گفت ابو جعفر عتبی مرا بعنوان رسالت در نزد ابی منصور بن عبد الرزاق فرستاد و چون روز پنجشنبه بود از او اذن خواستم که بزیارت حضرت رضا (ع) مشرف شوم گفت استماع کن از من که در امر این مشهد مقدس حدیثی دارم من در ایام جوانی بودم و بر اهل این مشهد اذیت میرساندم و در راه متعرض زوار این مشهد شریف میشدم جامه‌های آنها را می‌کندم و نفقات و پوشش آنها را می‌گرفتم پس روزی بشکار رفتم و آهوئی را دیدم و یوز شکاری در عقب آن آهو فرستادم پس آن یوز پیوسته آن آهو را تعاقب کرد تا اینکه آن آهو بحیاط این مشهد پناه برد آهو ایستاد و یوز در مقابل او ایستاد و نزدیک آن آهو نمیرفت و آنچه اهتمام کردیم که یوز نزدیک آهو رود یوز نزدیک نرفت و چون آهو از موضع خود حرکت میکرد یوز آن آهو را تعاقب مینمود تا اینکه آهو داخل در صحن مشهد مقدس شد یوز در همان موضع بایستاد و

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۵۳۸

پیش نرفت (۱) پس آهو داخل در حجره از حجرات صحن مقدس شد و من داخل در درگاه صحن شدم و بابی نصر مقری گفتم که آهوئی که الان داخل صحن شد در کجا است گفت آن را ندیدم پس داخل شدم در مکانی که آهو داخل در آن مکان شده بود و پشک و اثر آهو را دیدم و لیکن آهو را ندیدم نذر کردم که بعد از این زوار را اذیت نکنم و بغیر از خوبی بایشان متعرض ایشان نشوم و بعد از این هر امری که از برای من رو میداد در این مشهد شریف میرفتم و گریه می‌کردم و آن بزرگوار را زیارت می‌کردم و حاجت خود را از خدا سؤال می‌کردم خدا حاجت مرا بر می‌آورد و در آن مکان از خدا سؤال کردم که پسری روزی من کند پس خداوند مرا پسری عطا کرد چون بحد بلوغ رسید او را کشتند و من مراجعت کردم در آن مکان از خدا خواستم که پسری دیگر بمن عطا کند

خداوند پسری دیگر بمن عطا کرد چون بحد بلوغ رسید او را کشتند و من مراجعت کردم در آن مکان شریف و از خدا خواستم که پسر دیگری بمن عطا کند خداوند پسری دیگر بمن عطا کرد و من هیچ حاجتی در این مکان از خدا سؤال نکردم مگر آنچه حاجت مرا برآورد و اینها بود آنچه از برای من ظاهر شده است از برکت این مشهد شریف علی ساکنه السلام. (۲) حدیث کرد از برای ما أبو الفضل محمد بن احمد بن اسماعیل سلیطی و گفت حدیث کرد از برای ما ابو الطیب محمد بن ابی الفضل سلیطی که گفت حمویه صاحب لشکر خراسان روزی را در میدان حسین بن زید رفت تا اینکه نظر کند بموضع باب عقیل و امر کرده بود در آنجا بنائی گذارند و بیمارستان بسازند پس مردی باو گذشت بیکی از غلامان گفت که از عقب این مرد برو او را بخانه برگردان تا من معاودت میکنم چون امیر حمویه بخانه برگشت کسانی را از سران سپاه که با وی بودند بنشانند و گفت طعام حاضر کردند چون بر کنار خوان طعام نشستند غلام گفت آن مرد در کجا است گفت بر در خانه است گفت او را داخل کن چون او را داخل کرد امر کرد آب بدست او ریختند و او را بر کنار خوان طعام نشانیدند چون از غذا خوردن فارغ شدند باو گفت آیا حمار داری گفت نه امر کرد حماری باو دادند گفت آیا تو را درهم است از برای نفقه خود گفت نه امر کرد او را هزار درهم و یک جفت جوال خوریه و توشه دانی و اسبابی دیگر بدادند و جمیع آنها را از برای او آماده کردند امیر حمویه رو کرد بسران سپاه و گفت آیا میدانید این واقعه چیست گفتند نه گفت بدانید که من در حالت جوانی زیارت میکردم حضرت رضا (ع) را و جامه‌های کهنه پوشیده بودم و این مرد را در آن مکان شریف دیدم و من در نزدیک قبر آن بزرگوار دعا میکردم که خدا مرا والی شدن خراسان روزی کند و این مرد دعا میکرد که اسباب و ادوات که من از برای او مهیا ساختم خدا باو عطا کند من حسن اجابت دعای خود را مشاهده کردم ببرکت این مشهد شریف و خواستم که خدا اجابت دعای این مرد را بدست من جاری کند و لیکن میان من

عیون أخبار الرضا ع-ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص: ۵۳۹

این مرد تقاص بر چیزی است (۱) گفتند تقاص بر چیست گفت این مرد چون مرا بدید که لباسهای کهنه پوشیده‌ام و این مطلب بزرگ خواهش دارم در آن وقت محل مرا در نزد خود کوچک شمرد و سر پائی بمن زد و گفت مثل تو باینحالت طمع بولایت خراسان و سر سپاهی آن داری سران سپاه بامیر گفتند ایها الامیر او را عفو

کن و او را در گذر تا اینکه اتمام عمل نسبت باو کرده باشی امیر گفت از او در گذشتم و حمویه بعد از این زیارت مشهد مقدس رفت و دختر خود را تزویج کرد بزید بن محمد بن زید علوی بعد از قتل پدر زید در جرجان و او را در قصر خود برد و آنچه انعام باید باو دهد تسلیم او نمود و جمیع اینها بجهت معرفت او بود ببرکت این مشهد شریف و چون ابو الحسن محمد بن احمد بن زیاد علوی ره خروج کرد و بیست هزار مرد در نیشابور باو بیعت کردند خلیفه او را در نیشابور گرفت ببخارا فرستاد پس حمویه داخل بزدان شد و قید او را برداشت و او را رها کرد و بامیر خراسان گفت اینها اولاد رسول خدا هستند و گرسنه‌اند بر تو لازم است که ایشان را کفایت کنی تا در طلب معاش بیرون نیایند خروج کنند پس در هر ماهی وظیفه از برای او قرار داد و او را روانه نیشابور کرد و این عمل سبب شد که در بخارا رسم شد که اهل شرف را وظیفه میدادند و این ببرکت این مشهد شریف بود علی ساکنه السلام. (۲) حدیث کرد از برای ما ابو العباس احمد بن محمد بن احمد بن حسین بن حکم ره و گفت از ابی علی عامر بن عبید الله بیوردی حاکم مرو رود که از اصحاب حدیث بود شنیدم گفت در طوس بمشهد رضا (ع) حاضر شدم مرد ترکی را دیدم داخل گنبد شد در نزدیک سر مبارک بایستاد و گریه میکرد و بترکی دعا میکرد و میگفت پروردگارا اگر پسر من زنده است او را بمن برسان و اگر مرده است مرا دانا و شناسا کن بخبر او میگوید که من لغت ترکی میدانستم باو گفتم ای مرد ترا چه می‌شود گفت مرا پسری بود و در حرب اسحاق‌آباد با من بود پس او را مفقود کردم و خبری از او ندارم و مادری دارد پیوسته بر او گریه میکند و من در این مکان شریف دعا میکنم از برای اینکه شنیده‌ام دعا در این مشهد شریف مستجاب است میگوید مرا باو رحم آمد دست او را گرفتم و او را بیرون آوردم تا اینکه او را در این روز میهمانی کنم چون از مسجد بیرون آمدیم مردی بلند قامت تازه خط بدیدیم که جامه کهنه در برداشت چون باین ترک نظر کرد برجست و دست بگردن او در آورد و گریه کرد و هر یک دیگری را شناختند و این مرد آن پسری بود که در نزدیک قبر حضرت رضا (ع) دعا میکرد و از خدا میخواست که یا آن پسر را باو برساند یا اینکه او را بخبر آن فرزند دانا کند میگوید که من از آن جوان سؤال کردم که چگونه باین موضع رسیدی گفت بعد از حرب اسحاق‌آباد من در طبرستان واقع شدم و دیلمی مرا در آنجا تربیت کرد و الان چون بزرگ شدم در جستجوی پدر و مادر خود بر آمدم و خبر

آنها بر من پوشیده بود (۱) و من با گروهی بودم که روی باین راه می‌آمدند با ایشان آمدم تا باین مکان رسیدم آن ترک گفت ظاهر شد از برای من از امر این مشهد شریف چیزی که یقین مرا صحیح کرد و در نزد خود قسم یاد کردم که تا حیات دارم از این مشهد شریف مفارقت نکنم و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و الصلاة و السلام علی محمد نبیه و حبیبه محمد المصطفی و عترته مصابیح الدجی و سلم تسلیما کثیرا

یادآوری

زیارات جامعه و حضرت رضا (ع) که مترجم عینا با متن عربی در این ترجمه نقل نموده بود و از لحاظ حفظ امانت ناچاراً بایستی بچاپ برسد بعلت نداشتن حروف معرب بدون اعراب چاپ شد ولی چون ممکن است برای عده‌ای از مطالعه‌کنندگان محترم قابل استفاده نباشد بنا بر این با عرض معذرت از این دسته از برادران ایمانی تمنی دارد برای صحت تلفظ کلمات بکتب زیارات مراجعه فرمائید

و قدتم کتاب کاشف النقاب فی تفسیر عیون اخبار الرضا علیه آلاف التحیة و الثناء فی لیلۃ الجمعة من الثلث الاخیر من شهر جمادی الآخرة من شهر جمادی الآخرة من شهر سنه ست و تسعین بعد الالف و المائتین علی هاجرها الف سلام و تحیه اکرام سنه ۱۲۹۶ و حرره محمد رضا بن محمد اکبر الخوانساری غفر الله له و لوالديه